

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	را حسب دستخط خود کافر		مسبب استدلال مفتی جمیع مقلدین
۴۴	شدن لازم آمده		اولیای کرام را جهنم رفتن و تغییر آنرا
	تذکره سیزدهم در استدلال مفتی	۴۸	و تالیفات صحاح سته و غیره کلام شد
	بعبارة تفسیر کبیر جوالبشر بود		تذکره یازدهم در استدلال مفتی قبول
۴۵	مفتی یافتن	۴۹	ملا علی نادر شیر بهائیم معینش
	بقلمید همین عبارت کبیر و تفسیر		اثر الباس و فضیلت البدر من النضیمت
	نمودن در خود تقلید کرده تقلید را	۴۸	از حدیث خیر القرد فی ثابت است
	انکار نمودن و متعصب بودن		و چه عدم تقلید قرن اول و ثانی
۴۶	ترجمی ۲		در زمان صحابه با غلبه قربان مان و
	خطاب عتاب بومرغ کافرا	۴۸	باب صلح و التقلید شخصی نبودن
۴۷	برابر نمیدن	۴۹	جواب عبارت ملا علی قاری بمشکلا
	و تئیکه معنی حقیقی متحقق شدن	۴۹	عبارت قول سدید سبب مراد مفتی شدن
۴۷	تواند معنی مراد مراد نباشد		مضمون قول سدید خود مقلدانام
	قباحت جعلی با استدلال مفتی	۴۷	شدن
۵۲	اتخذوا		از عبارت قول سدید بر ثبوت تقلید
۵۳	حکایت لطیفه	۴۷	پسین و الزام یافتن مفتی ندان
	روایت ترجمی با حواله کتب		تذکره دوازدهم در اینکه مفتی
۵۴	قابل عتاب باشد		باری تقلید شخصی امساح گفته بود
	نادیلات فقیر با تحریک تفسیر		و جنب نوشته منکرش کافرنه
۵۵	کبیر سوافق شدن		حالا حرام انگاشته پس مفتی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۰	قدس سرها		اطاعت امیر اربعه مؤمنین مثل اوقات
۴۱	جوابش بوجو استثنای دادن فقیر	۵۴	اجبار در صیان بشکر نیست
	حققی بودن مولانا شاه عبدالعزیز	۵۸	عداوت مفتی با امام اعظم رح
۴۲	قدس سره		قیل قال حسب کبیر مطابق قول فقیر
	دلیل بر تقلید مولانا تحفه ثمانه عشره	۵۹	گشته نه موافق مفتی شده
۴۳	کافی است		تذکره شانزدهم در استدلال مفتی
۴۴	اصل معنی اجتهاد آنست		بعبارت تقبیر عزیر بوجو البش بوجو
	هر دو مولانا ابطال تقلید میزد	۶۱	شستی یافتن
	نداشتند بطل ابطال تقلید کفار را	۶۳	مصادره علی المطلوب لازم آمدن
۴۸	داشتند	۶۱۰	مغنیان معنون آیت نفهیدند
	اگر تقلید هر دو مولانا تقلید اسمیه باطل	۶۵	دفع دخل
	شود تقلید هر دو مولانا بطریق اول		گفتگودر تقلید صحاح و احادیث نبودن
۴۸	باطل باشد		آنها بر جمیع احادیث صلعم و ترک کرد
	مولانا عبدالعزیز ضا درین تقریر	۶۵	ایشان اکثر احادیث صحیحه را
	مولانا فخرالدین رازی حسب نموده		بر صحت جمیع روایات صحیحین احکام
۴۹	داد و تقلید امام شافعی ۷ نقل گشته	۶۶	نشدن
	مولانا فخر رازی ۷ را بمقتضا بلایم	۶۸	دفع معنی عمومیت آیت
۴۹	حتمش طفل کتب مشهور	۶۹	هر اتباع ما الفینا ابا از ما مقبوح نیست
	الزام یافتن ایشان با استدلال		تذکره هفدهم در استدلال مفتی
۸۰	خود		بقول مولانا عبدالعزیز و حسب کبیر

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	ممنوع شدن تقلید صحابه رض		مولانا شاه عبدالعزیز بنما را غیر مقلد
	بقول امیه تردد در عمل موقوف		گفتن گویا افتاب کتاب با گشت
۹۶	داشته و لیاض طلبیدن سواد بی	۹۶	پنهان داشتن
	بر غیر مجتهد تقلید مذموم و واجب		تذکره سجد هم در طعن زدن مفتی
	شدن و مذموم بر اربعه منحصر گشتن		بر محدثین تقلیدین و جواب الزامی
۹۸	و مذموم خامس باطل شدن		یافتن و مضمون حدیث بر ایشان
	از تقریرات و تحریرات مفتیان	۹۶	صادق آمدن
۱۰۰	و جوب تقلید ثابت گشتن		تذکره نو از دهم در اینکه ایشان با عث
۱۰۲	فائده در لفظ ذکر	۹۶	نافهمی خود دیگران را نافهم شمارند
	مسئله مختلف نیا بل حجت بنا		باعث کوتاهی عقل مفتی را از کلام
۱۰۳	و تقلید افضل افضل باشد		امیه بحال حدان یفتی بقول ندارد
۱۰۵	حال مهرکنان نو آموزان	۹۷	تقلید نمیدن
۱۰۷	مخالفت کردن مفتی استاد خود		مفتی بر مخالفه فقط نام چند کتاب
	حکایت عدم شاگرد شدن مفتی	۹۹	بر تقلید درج نموده
۱۰۸	مولانا محمد اسحاق قدس سره را		بفضل تعالی از جهان کتب جوب تقلید
		۹۰	ثابت شده
		۹۳	دارقطنی و ابن شمیم را متعصب شدن
		۹۳	و بقول متعصب لطافت نکردن
		۹۴	با عث سورا نفهمی بجای دقتیه
۱۱۰	جواب مناسب یافتن	۹۵	حرام شدن تلمی

مقاله ثانی

ششم کردن مصنف مومنین
را و اعتقاد را گ گفتن و
جواب مناسب یافتن

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۹	گذارش فقیر بر کرب حجاب باقی آیت	۱۱۳	تاسف بر نصیبان بمنی آیت و حکا
۱۳۹	گفتگو در استدلال حدیث لایوسن	۱۱۴	البطال تعلیقات ثبوت تعلیل لازم
۱۴۱	گفتگو در استدلال حدیث خراس	۱۱۵	حکایت غریب
۱۴۲	حکایت		مردم من در دنیا با امر تعلیل مخصوص
	باعث استدلال بجهت قرطال		کردن غالی از فضیلت و عبادت نیست
	و تعلیل عدم صحت احتجاج		و بطلان مضامین حدیث توان
۱۴۵	تبعجام ستم لازم آمدن	۱۱۸	لازم آمدن
	با استدلال حسنه از بطلان بقا		تناقض فیما بین آیات مستلزمه
۱۴۶	احکام رسالت آب مسلم لازم آمدن		پیش و تناقض در میان دعوی
	ایضای و عدم خروج آب طاعتین	۱۲۰	و دلیل
۱۴۷	امل تشبیه	۱۲۱	فایده جلیله در تطبیق آیات
	گفتگو در استدلال مصنف بقو	۱۲۲	گفتگو در استدلال آیت تلوید
۱۵۱	امثالیه للاحاد		اخذ کردن امام متاعلم از امام
۱۵۲	گفتگو در استدلال شیخ بکشف النعم	۱۲۶	علی رضا و اصحاب بن عباس
۱۵۴	مطلب امام شرفانی نفییدن	۱۳۰	گفتگو در استدلال آیت الطیبه
۱۵۵	دلیل و جواب تعلیل شخصی	۱۳۲	حکایت سب استدلال مصنف
۱۵۷	فایده در فریب دادن غیر مقلدین	۱۳۵	گفتگو در استدلال آیت اتحاد
۱۶۳	اطلاع فقیر		پیشوا بشوای غیر مقلدان
	عذر گفتگو فقیر باده صحاح	۱۳۶	امل فسخ نبودن
۱۶۵	الزام خصم	۱۳۸	گفتگو در استدلال آیت ان الذین

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹۱	حکمت	۱۶۵	گفتگو برداستدلال ان وجوب
۱۹۳	تبصره دوم در مختصر بیان پیدایش	۱۶۶	التعین باطل
۱۹۵	انسان	۱۶۸	جواب قوله الجبهه خطی و یصیب
۱۹۶	فائده	۱۶۸	گفتگو برداستدلال منطقیه تا
۱۹۹	قصه حضرت نوح عم	صفحه ۱۶۴	
۲۰۱	قصه حضرت ابراهیم عم	۱۶۵	مستالثه
۲۰۱	قصه حضرت لوط عم	۱۶۹	اطلاع بر سه امر مختصر شدن شور
۲۰۲	قصه حضرت اسماعیل عم	۱۷۰	و شعب غیر متقلدین
۲۰۲	قصه حضرت اسحاق عم	۱۷۱	فهرست خاتمه یعنی
۲۰۲	تبصره سوم در ذکر احوال مبارک	۱۷۱	تبصره الحقایق لعمرة
۲۰۲	جناب رسالت مآب صلعم	۱۷۱	الحقایق
۲۰۵	کرسی نامه آنحضرت صلعم	۱۸۰	خطبه مده و علمای حرمین شریفین
۲۰۸	احوال ازدواج مطهر آنحضرت صلعم	۱۸۹	علمت نوشتن تاریخ
۲۰۸	احوال اولاد امجاد وی صلعم	۱۸۹	مقصد اول و تواریخ
۲۰۹	حالات نکاح دختران وی صلعم	۱۸۹	تبصره اول در مختصر بیان پیدایش
۲۰۹	کیفیت و تاریخ بعثت وی صلعم	۱۸۹	کون مکان
۲۱۲	تبصره چهارم در خلافت حضرت	۱۸۹	نامه وزاری کردن فقیر بدرگاه
۲۱۲	ابوبکر صدیق رضی	۱۹۱	اطعی
۲۱۴	تبصره پنجم در خلافت حضرت عمر رضی		
۲۱۹	کیفیت برهم شدن دولت و ساسانیان		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۸۰	بن مردان	۲۳۰	کیفیت برهم زدگی دولت و سیاست
۲۸۱	تنبیه در دریافت حال امام صاحب	۲۳۱	سبب موت حضرت عمر رضی
۲۸۲	تبعه چهاردهم در خلافت ولید بن عبدالملک	۲۳۲	تبعه ششم در خلافت حضرت عثمان رضی
۲۸۳	تنبیه تا انبیا و وجود صحابی از موجود بودن و عمر شریف امام صاحب با بستان	۲۳۵	سبب قتل حضرت عثمان رضی
۲۸۴	و شش سال تا نزد رسیدن تبعه پانزدهم در خلافت سلیمان بن عبدالملک	۲۵۰	تبعه هفتم در خلافت حضرت علی کرم الله
۲۸۵	تبعه شانزدهم در خلافت عمر بن عبدالعزیز	۲۵۲	فائده جلیله در حصوات و نفوس و خوارج
۲۸۶	تنبیه در حرکت جلی	۲۵۵	جواب سنیان
۲۸۷	تبعه هجدهم در خلافت یزید بن عبدالملک	۲۵۹	تنبیه
۲۸۸	تبعه نوزدهم در خلافت ولید بن عبدالملک	۲۶۰	تبعه هفتم در خلافت حضرت حسن رضی
۲۸۹	تبعه بیستم در خلافت صفاح	۲۶۱	تبعه هفتم در خلافت حضرت موسی رضی
۲۹۰	تبعه سی و یکم در خلافت منصور	۲۶۲	تبعه دهم در حال بنید مع حالا
		۲۶۳	کریای امام شهید رضی
		۲۶۴	تبعه یازدهم در حال خلافت
		۲۶۵	معادیه بن بنید
		۲۶۶	تبعه دوازدهم در خلافت حضرت
		۲۶۷	عبداللہ بن زبیر بن العوام رضی
		۲۶۸	فائده عظمی در تولد امام اعظم رضی
		۲۶۹	تبعه سیزدهم در خلافت عبدالملک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۱۶	تبصره ۳۳ در خلافت مهدی	۲۹۳	تبصره ۲۲ در خلافت مهدی
۳۱۷	تبصره ۳۴ در خلافت معتد	۲۹۴	تبصره ۲۳ در خلافت مهدی
۳۱۸	اول امر است که در شان امام	۲۹۵	تبصره ۲۴ در خلافت ارون شیدا
۳۱۹	عم رونود	۲۹۶	تنبيه در باب وضع احاديث
۳۲۰	تنبيه در عده الفوائد	۲۹۹	جواب طعن بر امام ابو يوسف رح
۳۲۱	تبصره ۳۵ در خلافت معتضد	۳۰۲	تبصره ۲۵ در خلافت امين
۳۲۲	تبصره ۳۶ در خلافت مکتفی	۳۰۳	تبصره ۲۶ در خلافت امون
۳۲۳	تبصره ۳۷ در خلافت مقتدر	۳۰۴	فقه گروید
۳۲۴	تبصره ۳۸ در خلافت قاهر بالله	۳۰۵	تبصره ۲۷ در خلافت معتصم بالله
۳۲۵	تبصره ۳۹ در خلافت راضی بالله	۳۰۶	تبصره ۲۸ در خلافت واقع
۳۲۶	تبصره ۴۰ در خلافت متقی بالله	۳۰۹	تبصره ۲۹ در خلافت متوکل مع
۳۲۷	تبصره ۴۱ در خلافت مستکفی بالله	۳۰۹	احوال ابو بکر بن شيبه
۳۲۸	تبصره ۴۲ در خلافت مطيع بالله	۳۱۰	قائده جليله
۳۲۹	بنای تعزیه داری	۳۱۱	عبرت در انتظام خداوند حقیقی
۳۳۰	عروج رافض	۳۱۲	تبصره ۴۰ در خلافت منتصر
۳۳۱	تبصره ۴۳ در خلافت طالع الله	۳۱۳	تبصره ۴۱ در خلافت مستعین
۳۳۲	تنبيه	۳۱۴	تبصره ۴۲ در خلافت معتز
۳۳۳	حال اتباع غیر مقلیدین شیعه	۳۱۵	لسان الله عجيبه
۳۳۴	تبصره ۴۴ در خلافت قاور بالله	۳۱۶	تنبيه بر بعضی حسد داری بر امام
۳۳۵	تبصره ۴۵ در خلافت نوح با مر	۳۱۷	انظم رح

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
تبصره ۵۹ در خلافت مستطبی باشد	۳۵۲	تبیه در دشمن خدا این خرم الدای	۳۵۲
تبصره ۶۰ در خلافت دائی باشد	۳۵۳	والمطیب البنادی	۳۵۳
تبصره ۶۱ در خلافت حاکم	۳۵۴	تبصره ۶۲ در خلافت مستدی	۳۵۴
تبصره ۶۲ در خلافت معتقد	۳۵۴	تبصره ۶۳ در خلافت مستطبی	۳۵۴
تبصره ۶۳ در خلافت متوکل	۳۵۴	تبصره ۶۴ در خلافت مستطبی	۳۵۴
تبیه از نیما و امیر شد که قبل ازین	۳۵۴	تبصره ۶۵ در خلافت راشد باشد	۳۵۴
درین بخاری شریف جاری شود	۳۵۵	تبصره ۶۰ در خلافت معتضی	۳۵۵
تبصره ۶۴ در خلافت مستعین باشد	۳۵۶	لا امر الله	۳۵۶
تبصره ۶۵ در خلافت مستعد باشد	۳۵۶	تبصره ۶۱ در خلافت مستعد	۳۵۶
تبصره ۶۶ در خلافت مستغنی باشد	۳۵۶	مستغنی بامر الله	۳۵۶
تبصره ۶۷ در خلافت قایم بامر الله	۳۵۷	تبصره ۶۳ در خلافت ناصر الدین	۳۵۷
تبصره ۶۸ در خلافت مستعد باشد	۳۵۸	من الغرایب	۳۵۸
تبصره ۶۹ در خلافت متوکل علی	۳۵۸	تبیه چون بن جوزجی بی معتض	۳۵۸
قدح مختصر در خروج تمرنگ	۳۶۰	تبصره ۶۴ در خلافت خاثر بامر الله	۳۶۰
احوال فیروزه انش	۳۶۰	تبصره ۶۵ در خلافت مستعد باشد	۳۶۰
احوال سلطنت بامیر	۳۶۱	تبیه از خاتم تعیین مذاهب بر	۳۶۱
احوال نادر شاه	۳۶۲	اربعه ثابت است	۳۶۲
بنای سلطنت انگریران	۳۶۲	تبصره ۶۶ در خلافت معتض باشد	۳۶۲
تبیه در قطع نوشتن	۳۶۲	تبصره ۶۷ در خلافت مستعد باشد	۳۶۲
درج	۳۶۲	تبصره ۶۸ در خلافت حاکم بامر الله	۳۶۲

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۳۹	بدلیل عقلی نیز تالیفیت امام صاحب ثابت است	۳۶۵	مقصد ثانی در وجوب تقلید
۴۴۳	ساخته	۳۶۵	تبصره اول در وجوب مطلق تقلید
۴۴۸	بجز امام صاحب بعد از صحابی بنام کسی دیگر در حدیث خیر القرد فی ثمانیت	۳۶۶	تبصره دوم در وجوب تقلید شخص
۴۴۸	مع تواریخ ائمه اربعه و غیر ائمه	۳۸۰	مع ۱۴ درجه تا صفحه ۳۸۰
۴۵۰	حال طبقات مجتهدین	۳۸۱	اقوال مشایخ در وجوب تقلید شخصی
۴۵۳	ذکر روایات مخصوصه امام صاحب	۳۸۱	تا صفحه ۴۱۴ یکصد و سی و نه
۴۵۵	اقوال بزرگان در مناقب امام بهام	۴۱۹	تبصره سوم اشغال مستقلان از مذاهب بدهها
۴۵۶	اگر حدیث صحاح مخالفت قولی از اقوال امام صاحب نماید	۴۲۲	تبصره چهارم در ثبوت وجوب دعوت الی الحق
۴۵۹	اذا ان لازم نمی آید که امام خلافت حدیث عقل بالقیاس نموده	۴۲۴	تبصره پنجم در فضائل امام عظیم کوفی مع سباحه
۴۶۵	توضیح برای طلبه	۴۳۰	مناقضات امام صاحب از صحیحین ثابت است
۴۶۵	تنبیه	۴۳۰	تاریخ تولد امام رضا و انزال و ان حیات بعض از واج مظهرات نبوی صلی
۴۶۶	حکایت نابکاری	۴۳۳	نصیب گشته و زیارت خلیفه حضرت عبد الله بن زبیر و حضرت حاصل
		۴۳۳	ساخته
		۴۳۹	تابعی شدن امام صاحب بخوئی ثابت است

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۲۷	الرسول اه	۲۷۱	حال تحریرات علماء محققین در مناقب امام
۵۳۲	بصره دوم در مباحثه ثبوت مسئله	۲۷۲	بصره هشتم در درج حب
۵۳۳	رفاعت یک سته	۲۸۰	حکایت امام ششمی رح استاد امام
۵۳۴	بصره سوم در مباحثه قرائت فاطمه	۲۸۲	بصره نهم در کرامت ذی بی
۵۳۵	دلچس امام	۲۸۶	بصره هشتم در ذکاوت ذی بی
۵۳۶	قدری حال احتجاج امام حسن	۲۹۸	بصره نهم در اخلاق تقریر اقبام
۵۳۷	بصره چهارم در گفتگوی مقدار	۲۹۹	حق ذی رض
۵۳۸	رفاعت	۵۰۱	حال بعضی متعصبین ذی رض
۵۳۹	فائده جلیله بابتیاد مسئله	۵۰۲	بصره دهم در سبب جهاد ذی بی
۵۴۰	در تار رفاعت	۵۰۳	موضوعات نیز در صلاح مجبور
۵۴۱	بصره پنجم در بحث تأیید بالجبر	۵۰۴	داخل شده
۵۴۲	بصره ششم در بحث دفع بدین	۵۰۵	بصره یازدهم در وجه انحصار زنا
۵۴۳	قاعده کلیه	۵۰۶	برای بیه
۵۴۴	جواب مسکنانه	۵۰۷	بصره دوازدهم در ثبوت وجوب
۵۴۵	بصره هفتم در دفع طعن غیر	۵۰۸	تفصیل امام صاحب رحم
۵۴۶	مقلدین در مسئله امام حسن	۵۰۹	تنبیه در نصیحت
۵۴۷	اطلاع برافانی الضمیر غیر مقلدین	۵۱۰	مقتضیات کفایت
۵۴۸	بصره هشتم در دفع اعتراضی	۵۱۱	بصره اول در گفتگوی ما با امام
۵۴۹	حکایت رفیعین مولانا اسماعیل		
۵۵۰	مرحوم یک رکعت است بار		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	تالیف صحاح نه مولف رسول است	۵۷۱	تبصره نه انگشکو در مسئله مسن ذکر
۵۸۵	نه صحابی نه نه تابعین نه تبع تابعین	۵۷۲	لطیفه
	فائده جلیله در کشف حال سرگرد	۵۷۵	تبصره دوم در بحث حدیث بن قیل امر
۵۸۹	غیر مقلدین	۵۷۶	تبصره پازدهم در غیر غیر مقلدین
۵۹۰	احادیث صحاح از گفته غیر خالی بنا شد	۵۷۸	فی الجمله در وجوب تقلید شخصی
۵۹۱	حال کیفیت سند محدثین	۵۸۰	الفاظ در تبصره و تالیف الحقائق
۵۹۲	تبصره دوم در قرآن	۵۸۰	تبصره اول در اصل اصولین
۵۹۳	متم اول و ثانی و ثالث		صحاح را بعد قرن خیر تالیف شدن
۵۹۴	متم رابع و پنجمه ماسبق	۵۸۰	و آن حسب هرات شرعی مشهور
	نسخ کتاب بالسنه را اعتبار		حضرت ثانی و حضرت عمر و حضرت
۵۹۵	ینت		ابو بکر بنی الله عنهم بلا شهادت
۵۹۶	دفع دخل	۵۸۰	شبهه عینی اعتبار را دایت نمیکردند
۵۹۸	اتمام امر	۵۸۱ تا ۵۸۳	حال وضع وضاعین حدیث
۵۹۹	تبصره سوم در بیان حدیث		سند ثانی سنن ابن ماجه
۶۰۰	واتام حدیث	۵۸۳	و غیرها معمول به نزد قهها شدن
	اتفاق صحیحین را نام رسول		اکثر متاخرین محدثین را این
۶۰۱	تصوریدن	۵۸۳	تمیز از نه ست رفتن
	بتقلید ادنی تقلید اعلی را ترک		غیر از نه خدا و غیر رسول را رسول
۶۰۲	کنند	۵۸۴	شماردن
۶۰۲	نقل	۵۸۷	حالات کتابت کتب احادیث

مضمون	مفرد	مضمون	مفرد
نقل	۶۰۳	نقل	۶۰۹
تفسیر و چهارم در بیان اجماع	۶۰۴	نقل دیگر	۶۱۰
رکنش	۶۰۵	لطیفه	۶۱۱
ارباب اجماع	۶۰۶	لطیفه مفیده	۶۱۲
دفع و دخل	۶۰۷	ضمیمه	۶۱۳
حکم اجماع	۶۰۸	در ظهور حقیقت فاسد اربعه	۶۱۴
بیش مقدار غیر در محنت اجماع	۶۰۹	در استامام اعظم کوفی رضی الله عنه	۶۱۵
مخالفت کند	۶۱۰	البرکات مصنف بدگاه الهی	۶۱۶
استام اجماع	۶۱۱	بحث مرض با اذکمه معظمه قرار	۶۱۷
دلیل قطعی شدن اجماع	۶۱۲	کنندگان را با اذکمه معظمه معصومیت	۶۱۸
تفسیر پنجم در بیان قیاس	۶۱۳	گردانیدن مصنف	۶۱۹
جواب استراضی	۶۱۴	قبولیت دعای مصنف	۶۲۰
تفسیر قیاس شدنی	۶۱۵	کثرت گشتن خبر الاست بهر حسب	۶۲۱
شده و قیاس	۶۱۶	قدری حال کتاب نظر المبین	۶۲۲
نقصه خرمیه رخ	۶۱۷	از انحال قوال غیر متقلدین	۶۲۳
تفسیر ششم در بعضی فروع	۶۱۸	کرامت امام ثابت شدن	۶۲۴
کتاب و در ششمین کتب با کتب	۶۱۹	تعلیم مجزده احادیث را کرامت امام	۶۲۵
الکلیات و التبیان	۶۲۰	الایمه لازم شدن	۶۲۶
اعتقاد این عامی	۶۲۱	سوال غیر متقلدین و جوابش	۶۲۷
تفسیر هفتم در بعضی مکار غیر متقلدین	۶۲۲	سوال متبعان شیخ نجفی و جوابش	۶۲۸

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۶۸	ثابت کردن محدثین متأخرین	۶۵۶	حکایت گرس و زغن
۶۶۴	التاسس		تنبیه در خروج غیر مقلدین از
۶۶۴	دستخطها علماء کبار و فضلا مصداق	۶۵۷	شفاعت رسول با عتبات نبوی
۶۸۰	اشتهار بدین علم نامه و غیره		رضامین احادیث بمنزل شمس
	خطبه با تقریفه از جانب علماء	۶۵۸	در تعلیم امام بمنزل نهار بودن
۶۸۱	حریم شریفین و غیره	۶۶۱	حکایت مناظره
	فتوای مفیان کلمه معظمه بر دو باب	۶۶۳	روایتها سے متضاده
۶۸۳	تقلید شخصی		روایتها سے مرفوعه والا اصل
	فتوای مفیان حریم شریفین	۶۶۷	که گفتن
۷۱۲	بر کتاب طفر المبین فی رد		در روایتها موضوعی البعد مرفوع
	مقائمه المقلدین		

۷۲۱	خاتمه الطبع از مکتب مطبع مع دستخطها و مهر علماء هند
-----	---

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ
بِأَن يَنْطِقَ بِاللِّسَانِ ۚ وَهَدَاهُ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَرُسُلِهِ الَّذِينَ جَاءُوا
بِالْحَقِّ وَالْبُرْهَانِ ۚ فَيَسْخَرُ لَنَا أَنْ تَصِلَ الصَّلَاةُ عَلَى مَنْ
أَرْسَلَهُ إِلَيْنَا مِنْهُمْ بِالْقُرْآنِ ۚ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ
أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِينَ ۚ الَّذِينَ آعَانُوا فِي هُدَى الْكُفْرِ وَ
الطَّغْيَانِ ۚ وَقَاتَلُوا مَعَهُ عَبْدَهُ الْأَصْحَابَ وَالْأَوْتَانَ ۚ
وَعَلَى تَابِعِيهِمْ وَتَبِعِ تَابِعِيهِمُ الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ ۚ
وَاجْتَهَدُوا اجْتِهَادًا بِتَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ بِجُرْأَتِهِمِ
الْأَحْكَامِ لَهُ وَالْأَرْكَانِ ۚ لَعَلَّا يَدْخُلَهُ حُكْمٌ مِنَ الْأَحْكَامِ
غَيْرِ الْأَدْيَانِ ۚ وَاسْتَبَطُوا أَلْثَرَهَا وَاسْتَدَلُّوا عَلَيْهَا

مِنَ الْأَحَادِيثِ وَالْقُرْآنِ : أَمَا بَعْدُ اعْلَمُوا أَيُّهَا
الْإِخْوَانُ : أَنَّ الْبِدْعَةَ وَالْفَسَادَ قَدْ ظَهَرَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
فِي هَذِهِ الْأَزْمَانِ : وَكَسَتْ عَلَى الْأَرْضِ لِسَاكُ الْفَسَادِ
وَالطُّغْيَانِ : وَتَرَكَمَ أَمْوَاجُ الْفِتَنِ وَالْخُذْلَانِ : عَلَى
بِحَارِ الْأَكْوَانِ : فَكَانَ بَعْضُ النَّاسِ قَدَرَفَضُوا مَنَاجِحَ
الصِّدْقِ وَالصَّوَابِ : بِأَقْتِفَائِهِمَا تَارَاهِلَ الشَّكِّ
وَالْإِزْتِيَابِ : وَقَصَدُوا إِظْفَاءَ النُّوَارِ الْفَضْلِ الْأُولَى
الْأَلْبَابِ : بِاتِّبَاعِهِمُ الْجَهْلَاءِ مِنَ الْأَحْدَابِ :
فَالطُّغْيَانُ سَمُّوا أَنْفُسَهُمُ الشَّقِيَّةَ بِالضُّلْهَاءِ : وَ
الْحَمَقَاءُ حَاوَلُوا مَنَازِلَ الْإِقْيَاءِ : لَا سِيمَا فِي
الدَّهْلِ طَائِفَةِ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَأَمْسُوا كَمَا
أَمَرَ الْمُؤْمِنُونَ قَالُوا إِنَّا نَحْنُ مُصْلِحُونَ : أَلَا اللَّهُمَّ
هُمْ السُّفَهَاءُ وَهُمْ الْمَفْسِدُونَ : وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ
أَلَا اللَّهُمَّ يَحْسِبُونَ اللَّهُمَّ يَحْسِبُونَ صُنْعًا : وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ
يَكُونُونَ خَيْرًا : وَلِذَا لَيْسَتْ بِنُصَحَائِهِمْ وَكَيْدًا : وَ
يُرْسِلُونَ أَظْهَرَ أَفْأَ وَمَصَارًا : حَتَّى أُلْقِيَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ
فَفِي بَعْضِهَا دَعْوَتِي إِلَيْهِمْ : كَمَا يَدْعُو السَّيَّاطِينُ بِحُرْبِهِمْ
إِلَى الْجَهَنَّمَ لِيُتَجَّ مَذْهَبُ مُجَدِّدِهِمْ : أَوْ نَزْدَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا
الَّتِي كُتِبَ فِي كُتُبِهِمْ : لَوْ قَدَّرَ عَلَيْهِ بِالْأَيْدِ لِلْبَاهِرَةِ :
وَالْبِرَاهِينِ الْقَاهِرَةِ : فَلَمْ يَزَلْ لِي عُدَّةً : زَالِي أَنْ تَحْتَارَ

بترك كائنهما الامر من المذكورين سكوتاً ، فيما أنا بذكر
في خطبة بجمعها وتجزئها ، ومعدور في ترديد ذكرها
وتجزئها ، فتوجهت الى ابطالها بالدلائل والبراهين
متوكلاً على رب العالمين ، رامت ان لا يمر به تعالى في كتابه
المبين ، وامرنا بالعرف ، والله عن المنكر ، ولما عالج الحديث
في الخير البشير ، ايمار رجل ان الله تعالى عليم ، وهو عليم
لقد الله عز وجل يوم القيمة سبحانه بجاه من نازر ومترقب
للقواب من الله الستار ، ومتوقفاً للشفاعة من سيد
الابرار ، فشرعت فيه فلما نظرت فيه رجعت فيه ما
احتج به من الدلائل للشبوت ، او من من ميوت العنكبوت
حزرت فيه اوراقاً ، بل كتبت فيه اسطاراً ، وسميتها
بتذكرة المناهيب ، لينثر في الراغب يتذكرها الى المآل
وربها على مقدمة ومقالات وخاتمة لتسهيل
الاخذ بالمطالب ، قالنا مول من العلماء والخواص ، ان
ينظر وافيهما بعين الاصلاح والقبول ، قال في حوزتها
على سبيل الاستعمال ، مع اختلال الحال واشتغال البال
فاننا اسأل الله مجيب الدعوات ، ومفيض الخير والبركات
ان يصنعه عن الخطاء والخلل ، وعن القصور والزلل ،
رب انشرح لي صدره لي ويسر لي امري ، وحل عقدة من
لساني ، ليقرؤوا في ، فانك انت المولى وانت التوفيق في البداية
والنهاية ، فما توفيق الا بالله فهو حسبي ، ولعمري لو كلف الساعرة واليهما

مقدمه

اولاً چند امور دستنی است باید دانست اول اینکه غیر مقلدی پی در پی سخن ناز
کتب غیر مقلدین - نزد فقیر حقیر سر با تقصیر خام المقلدین فرستاد که آخر ذکره
فی الحقیقه و منتظر جواب باشد - چون مرا باعث اشتغالات دنیاوی - و امورات خانگی -
نشدند بگویم که آنهار امثالهم و مسایله بنایم - و جوابش بدیم - لهذا تن و زبان نداده بودم -
و نیز بقول سعدی رحمه الله نظر کردم به چشم و رای و تدبیر و ندیدم به زخاموشی نصالی
خاموشی را بهتر دانسته اختیار کرده بودم - لیکن از طرف مرسل آنها مسمولات تسکانه
و مکتوبات متواتره - بر دینارید برضائین آنها یا نزدیک دلائل آنها آمدن گرفت - و
دران برشان بزرگان دین - و شهبان شرع متین - حرفها زدند - حتی که اقوال
مستنبطه نصیب آنکه دین را مثل اقوال عمرو و زید لایق تصوریدن - و آنها را بدعوی
شرک فی الراسه شکرین و فاسقین گفتند - و اولیای مقلدین - و علمای متدین را آموختند
و تحقیر کردند - خصوصاً بعضی غباوت و جلالت کشید - و ضلالت و تفریت اندیش - خیال
دور اندیشی خویش - خواه نخواهد در پس و پیش تحریرات خویش پنداشت امام خیر اندیش -
طعنات خویش - و تنبیهای پیش - بر بروی خویش و در ویش - و پیش بپیش و پیش از پیش
در پیش نماید - تا مقلدان را در پس و پیش اندازد - بنا بران بطبیعت قلمم باعث شد
چگونگی موز شهادت بگفت - لهذا بار بار به برای و دیات غوطه زدن گرفت - چنانکه
آنکه آید از جواب را از دهانش برآورده بر بیانش عرایس فکر ابل کمال می رساند - و توقع
دائمت جمال میدارد - و و هم اینکه مرا طبع زین نوع خوانان نبود که کسی را ذکر بد
ذکر نمایم - نه در فکرش بود چه باشم - چه جای تنهایی ناملاکیم غیر هند بانه - و کلامهای
فوحش و ذلتان - بریشان احدی تقریر یا تحریر می کنم - اما محصل منظره است
لکل فرعون موسی غم بداد جواب ترکی به ترکی مجبورم - مجبورم دارند - و بقوله تعالی

إِلَّا مَنْ ظَلِمَ بِرَحْمَةٍ وَرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَالْبَادِي ظَلَمَ
رَأْسُهَا شَاهِدِي أَرْحَمُ : وَلَمْ يَشْعُرْ بِأَنْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الشَّيْطَانِ
أَخْرَجْتُ مِنْ بَيْتِي : وَأَنَا بَيَاتُ سَعْدِي أَرْحَمُ بِأَنْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الشَّيْطَانِ

بخیز مردم آزاد را از افسار
 کسی را که با نواجذ کشد و جنگ
 بر اندازد که غار آورد
 منشای هر کجا عالم است
 پیران که بروند رحمت کنی
 جانیش گنازاده سر بسپارد
 اگر گیردی نایب خمس
 جوگر به نایبی که برتر خورد
 اگر بنیم کنایه دچا و است
 دین تر بر عقل است دم فرو بستن

که از مرغ بدکن دین پروردگار
 بدستش جامی ای چوب و سنگ
 در خسته به پرورد که بار آورد
 که رحمت بر دجور بر عالم است
 بازوی خود کاروان می زنی
 ستم بر ستم پیشه عدل است دودار
 نیاید شب خفتن از نور کس
 چو فری کنی اگر گل یوسف دهد
 اگر خاموش به نشینم گناه است
 بوقت گفتن و گفتن بوقت نشی

سود هم اینک غیر مقلدان فقه و اصول را اصلا اعتباری نمی گشتند که از ادلالت آنها
ایشانرا اسکاات نامیم - و الزام همیم - مجبورا آنها را مستر و کسناختم فقط بحدیث و قرآن
می گراییم - اما کتابیکه آنان خود آنها را برای الزام آوردند و التزام کردند - آنها را
البته بالزام و ادنشان حجت گرفتیم - اما در حالتی بقرض قلع مقلدین از فقه و اصول غیر
و اسیل آوردیم +

چهارم اینکمه از دلایل ایشان ایشان الزام دادن را بر خود التزام ساخته و
باینحال مرادشان که لقیض مراد است اثبات مراد مراد گرفته و
پنجم اینکمه چون ایشان زبان عربی را در دوا فراموش کردند و بهر دو زبان جری حری
شدند

از این جهت برای ما به الامتياز زبان فارسی را اختیار کردم - و عبارت ایشان را بعد از احوال
عبارت را بعد از احوال نوشتیم - اما در بعضی مقال حسب مقتضای حال عبارت عربی
را در و نیز نقل و نقل نمودم *

ششم آنکه بدینست که بقول اکثر سرگروه ایشان رافضی باشند - بنیت
اندر این است که فرقه سنیان اهل بلام - که مبتنی است بر تقلید آئین اربعه کرام - جعل کنند
مشوایم الله تعالی بالعرفه والا کرام - مثل عبد الله بن سبا یهودی ثقیفه کرده - درین
مومنین تعبیه شده باشند - تا بلا و غدغه تخم فتنه و فساد و بغض و عناد بزرعه قلوب
المومنین و نفوس المسلمین را بختن و افشادن توانند - چنانچه شیطان زاهد و عابد
را با امور خبیث و قبیح و اغای شتبا کج مرتکب کردن نتوانسته آنرا از احوال لغز و زیم
و عبادت اندازد - که بارنگاب ترور با خود بچشم برد - ایات سعدی رح

شنیدم که مردی براه حجاز چنان گرم رو در طریق خدا باختر و سواس خاطر پیش ز تبسین البیس در چاه رفت	بهر خطوه کردی دو رکعت نماز که خار مغیلان نکندی ز پا پسند آتش و نظر کار خویش که نتوان ازین خوبتر راه رفت
---	--

و منقرضه بر صیصا که در معالم التضرل و غیره نوشته شده است مؤید اینحال است - و نقل
از روت ماروت و بلعام موکد اینمقال * یا فی الحقیقت رافضی نباشد - بلکه از راه
براه ضلالت باعث جهالت برگشته باشند - اگر چنین است ما را باید که از خداوند کریم
میخواهیم که بر مومن را بر او هدایت ثابت و قیام دارد - و مضلین را بر او آرد *

هفتم آنکه ایشان بجهل پردازی تمام - و فریب فروزی بالا کلام - چنان داعی بر
روان شریعت منصوص ما کنند - که عنقریب جمیع را به سهولت تمام بدام افکنند - زیرا که
ایشان اولاً این الف کلیل و ثانیاً این احکام ظاهری حدیث و قرآن کمر بسته - و احوال

حجبه
 ۹
 بیگانه گشتی
 نشان بین انبیا و کائنات

را که عین مستطبه القیین است غیر قابل الاعتبار سازند - و نزد جهل و حماقت گویند که
 آنکه مثل ما و شما نماندیم - کما قال الکفار فی شان الایساکه اقول خلایق
 با اعتباری چیست که معتبرین اعتبار کنند - هر چه قابل اعتبار و محبت باشد -
 قوله تعالی و قول الرسول باشد - قول دیگران چه ارزشی محبت باشد - پس همین
 تقریر خلیفه مقبول خاص و عام - و بسیار مرغوب کافه جمایه اهل اسلام گشت -
 هشتم آنکه ایشان بعباری کامل - و درونی شایسته - کنونات باطنی و مکرر درونی
 را که عبارت از ابطال تقلید کل آثار چهارم است و صفاتی هر شایسته بلکه بطریق ابطال تقلید
 تا کسی بر صفات ایشان نگذاشته و بداند - بلکه خیر خواهد نمود - اما دلائل حسبانی است و بر
 لحاظ ظاهر واری کردن نتوانستند - یا فراموش کردند - شد درین حال - در و ظهور
 حافظه نباشد - چون و قنیکه از ابطال تقلید شخصی قانع باشند - خواهند گفت که تعین
 تخصیص است بر آنکه اربعه چیست - امر غیر مشروح است - بعد از آن خواهند گفت که
 انحصار از حدیث بر صراح سه غیر منطوق و غیر معقول - و برین حدیث نیست قبول
 سپس خواهند گفت که اقول افعال صحابی رضی الله تعالی عنهم اعتقاد و رانند که با آن
 به ثروت دنیا جنگیدند - و سخنها بغرض گفتند - الغرض همه در هیچ بر تالیف قرآن سخن
 رانند و حسب اعتقاد درونی آنرا محرم گویند - بالاخر منکر موت و قرآن شوند
 فَيَوْمَئِذٍ يُجْعَلُ لَهُمُ الْمَوَادُّ - فَإِنَّهُمْ يُدْعَمُونَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمُ الْآيَةُ
 الْإِسْلَامُ بِهَذِهِ الْحَيَلِ وَالْفَسَادِ +
 نهم آنکه کیدی از مکیه ایشان این است که جهت ترویج جهل - و تفرقه از دال -
 کتاب ایشان را بدست خود و او میر توأموزان و ایشان حال - و شواهد ایشان گردان اطفال - که
 از تاریخ همان مواسیر حیان خور وصال - حال سن و سال جان اطفال بود که کمال
 روشن است - و فریق و موثق و جهل کردند - و می نمایند تا جهل از بدیدن مواسیر خیر

حجبه
 ۱۰
 نبی و صفت او را چو
 بپایگی که در صانع
 ز عین محمد و جلال
 مکیه و اسلام و کمال
 خلیفه و فدای
 محمدی

در حدیثی پسندیدن نام بهایست غریبه با قولشان گزینید و مذموبه افعال شمارا اختیار کنند

و هم اینک به جای بار سائل مکتوبه شانرا بقول رجال منسوب یافتند تا بعد از آن از دلائل آنها که حسب مطالب نوشته داشته اند قیل و قال کردن توانند و نیز بجای بارها مستندین به بعضی طبع زیر و زبر ساخته اند تا بوقت در کار در کار آید

ما و هم اینک از آیات و احادیثی که بر شان مشهور کان و مناققان و فاسقان وارد و نازل آشته است کمال شرک و فساد و فتنی امید کرام و معتقدین عظام

می نمایند - آنها را بر هر دو جهل و تمقا و دهقانان و روستایان می خوانند و از مضامین آنها انشای زامی می نمایند و فضیلت قبولی خویشان و مذمت و رشتی مخالفان

نقادی می سازند تا ایشانرا بدام خود آرند که پیشتر بایند که مسیطر فی مواضعها انشای و در از و هم اینک مقاله اولی در تردید فتوی ثبوت حق تحقیق و مقاله ثانیه در

تردید تقلید با کتب انجید و مقاله ثالثه در تردید قول مذمبه و مقاله در اثبات وجوب تقلید شخصی و غیره است

مقاله اول در تذکره های تردید فتوی ثبوت حق تحقیق تذکره اول

قال المقتفی ثبوت الحق أقول برعکس نهند نام زنگی کافور - این مثل است در جهان مشهور و اکثر باشد که باینرا بصیر و کثیر را متر نامند - یا طارح خود را صاحب دانند و اقوال برادران حضرت یوسف عم را و تکرر لیا ائمن بعد قومک صلاحتین حجت آرند و بقول انا ابائنا فی ضلال مبین صلاح را طارح دینی و دای را گمراه و ضال شمارند و باتباع فاکله الذئبه و ما انت لنا مؤمن و لو کنا صاد قین نفس کافر و غرور صادق و نهند

در حدیثی پسندیدن نام بهایست غریبه با قولشان گزینید و مذموبه افعال شمارا اختیار کنند
و هم اینک به جای بار سائل مکتوبه شانرا بقول رجال منسوب یافتند تا بعد از آن از دلائل آنها که حسب مطالب نوشته داشته اند قیل و قال کردن توانند و نیز بجای بارها مستندین به بعضی طبع زیر و زبر ساخته اند تا بوقت در کار در کار آید
ما و هم اینک از آیات و احادیثی که بر شان مشهور کان و مناققان و فاسقان وارد و نازل آشته است کمال شرک و فساد و فتنی امید کرام و معتقدین عظام می نمایند - آنها را بر هر دو جهل و تمقا و دهقانان و روستایان می خوانند و از مضامین آنها انشای زامی می نمایند و فضیلت قبولی خویشان و مذمت و رشتی مخالفان نقادی می سازند تا ایشانرا بدام خود آرند که پیشتر بایند که مسیطر فی مواضعها انشای و در از و هم اینک مقاله اولی در تردید فتوی ثبوت حق تحقیق و مقاله ثانیه در تردید تقلید با کتب انجید و مقاله ثالثه در تردید قول مذمبه و مقاله در اثبات وجوب تقلید شخصی و غیره است
مقاله اول در تذکره های تردید فتوی ثبوت حق تحقیق
تذکره اول
قال المقتفی ثبوت الحق أقول برعکس نهند نام زنگی کافور - این مثل است در جهان مشهور و اکثر باشد که باینرا بصیر و کثیر را متر نامند - یا طارح خود را صاحب دانند و اقوال برادران حضرت یوسف عم را و تکرر لیا ائمن بعد قومک صلاحتین حجت آرند و بقول انا ابائنا فی ضلال مبین صلاح را طارح دینی و دای را گمراه و ضال شمارند و باتباع فاکله الذئبه و ما انت لنا مؤمن و لو کنا صاد قین نفس کافر و غرور صادق و نهند

هذا القول مشاهير *

تذکرہ دوم

قَالَ الْمُتَّقِينَ بَشِّرُوا هَذَا عَذَابًا

نکالی۔ اقول ای مفتیان از لفظ تو کم چه مراد گرفتید۔ اگر چنانچه

قول شما مراد است قابل اعتبار مانند قول شما قول خدا و رسول خدا نیست۔ کجا

فَقُلْتُ لَأَقُولَ الْاِمَّةَ الْارْبَعَةَ فَمَا لِيكَ ادْعَاةٌ شَاهِدِيْنِ اَنْتَ كَافِرٌ

قابل باورست قول خدا و رسول است۔ فقہاء اِخْلَافُہُ فَلَا یَعْتَبَرُ بِهِ

و اگر گوئید که چون ما از قول خدا و رسول استخراج مسائل نمائیم۔ لہذا باعتبار

اولی ملاست بخود نسبت کردیم - گوئیم اگر چنین است چرا بقول مجتهدین همین نسبت را

دست نذارید۔ واما نغمه و خنجره قول عمرو و بکر راجع اعتبار است گویند۔ طعن

و تشنہا سارہ حالانکہ انان نیز از قول خدا و رسول خدا را سائلها استنباط

ما خفد۔ ہا زبات خود مجھ پر منتربان اتر اما کروند۔

مِنَ النَّجَا. وَمَا بَعْدَكُمْ عَنِ الْوَفَاءِ. فَبُئْسَ مَا فَعَلْتُمْ. وَسَاءَ

مَا قُلْنَا بِكَ أَنْ تَجْعَلَ الْإِنسَانَ مِمَّا قُلْنَا قُلُوبًا ۚ سَلَامًا ۚ

أَمَّا الْكُوفِيُّونَ عَلَى كَرَمِ وَجْهِهِ مِنْ تَفَرُّعِ عُيُوبِ النَّاسِ

فَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ - فَذَلِكَ أَحْمَقُ لِعَيْنِهِ - فَلَئِمَّا مَرَّ

الْفُسْكَامُ وَلَا تَلْعَبُوا غَيْرَكُمْ ۖ

تذکرہ نسوم

قال المفتي عا می اور غیر عا می پر جو رجہ اجتہاد کو نہیں چھپا ہے تقلید کے

مذہب کی کرنا واجب ہے یا نہیں اور جب تقلید واجب ہے اگر وہ تقلید ایک مذہب

معین کی نگرہ تو اس کے صحیح نماز پڑھنا چاہی رہے یا نہیں اور ساتھ اس کے کھانا پینا

المراد من هذا القول انما هو ان الدين برادري جي ہے اور السلام دين برادري ہے۔

نہیں بلکہ اپنے
گوشت کا طر ف مشرق و مغرب
و کین ہکا امان لانا اللہ پر اور
دن ثابت اور فرشتوں اور کمالوں
اور نبیوں پر آخر تک ۱۱
یہ لوگ وہ ہیں جو اپنے ہونے پر
گوشت میں متقی اور یہی لوگ ہیں جو اپنے
پروردگار میں سر فلاح کو چاہتے
عاجس یہ ہے عبدالمطلب
رواجح کہا عاجس یہ کہ فرمایا یہ
۱۱
صلعم کہ ایک کافر نے ایمان کا دامن
بہوشانہ اور غمگینانہ سے انہیں
روایت کیا کہ اس نے کہا
النسب کافر یا رسول خدا
تو جس نے فرمایا میں نے تو کو گواہ کیا
اور استقبال کیا طر ف جبرائیل کو گواہ
اس کا یہ یہی ہم کو گواہ کیا ہے وہ
سلمان پہنچا کہ وہ اپنے ہونے کا
کہا کہ

اقول بر علمای دین و متبعان شرع متین مخفی و محتجب نیست که در فتویٰ سوال را
با جواب و دعوی را با دلیل تطبیق کلی و انطباق جلی باید شد. و درین فتویٰ متنبیان غیر
مقلدان دلی. نه سوال را با جواب ارتباط است. نه دعوی را با دلیل اختلاط.
بنابر سوال دیگر جواب دیگر تقیم نمایند. گو یا بعضی من چه گویم طنبوره خیم می هراید
را بر خود لازم گرفتند. و بغیر فرض فرمیدن جمال. و مستحکم گردانیدن خود را بر سوال
چند آیه قرآنی. و احادیث نبوی. را بلا مواظقت سوال. و بغیر مطالقت مقال. بلکه
بوی مشابیهت. و لونه مناسبت هم ندارند. مندرج نموندند. و در آثار آیات
مذکوره. و احادیث مذکوره. کجا تقلید با عدم تقلید یا تقلید غیر معین یا معین
الزم آید. نه جواز اقتضای نماز پس غیر مقلد نه عدم جواز نشاء و ان مکالمات. نه
حال محال و مناکحت را و ان بدخلت. نه در ان خصوصیت و عدم خصوصیت را
مقال. نه پایبند شرع و طاعت و حرمت را قبل و قال. نه امور متاخره را سوال مفتی
نه و لائل مزبوره بسوی آنها مائل. **فَانْظُرُوا يَا أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ فَلَا تُظْهِرُوا**
زیرا که درین استفتاء سوال سائل را مستفید مائل. محبت از او و جواب عاجز یا غایب
بنابر ان بر خلاف سوال سائل. با قول انی الضمیر خود شن قائل. و به تحریرات اهل
مائل. پس حسب اقتضای حال. و مقتضای مقال مفتی مزبور جمال. و مستفید جمال
نقله را قبل و قال. برین سوال وال است. که کسی را برادر یا شخصه گفت. بگو
گو سبیدی یا لنگ. را که بنا بر تنگ گرفته از طراح سنگ بر می آید. بدانات گشت. و بلا
فاصله عشر شیر فرسنگ. السلام علیک گفت. و او بچوایش گو سبیدم لنگ است گفت
باز پرسید که فرزندان چه گونه اند بچوایش بر قدرش دهنگ می شود گفت. باز پرسید
که برادرت از شهر آمده بچوایش طاعت فرارش نیست که به تنگ گرفته گفت. و راه
خود گرفت و رفت. و بدل خود جواب دادن را صحیح دانسته خود سبید گشت. و بمثل

جواب مفتی نیرنگ پور موسیٰ

و دیگر طرف غیب و تطبیق غریب - همین است که چون مفتی در سوال جواب اردو که مادی
اسان خود است تطبیق و این نتوانستند - و حسب مطلب باوردن و لائل عاجز شدند
بجه طور معنی آیات و احادیث را که قول فصیح و بلیغ عربی غیر هندوستانی است فهمیدن توان
فَلَيْفَ لِيَطْلِعُونَ عَلَى مَقاصِدِ مَوَظِّهَمَا وَبِمَاذَا يَكْفُونَ
إِلَى غَيْرِ هَؤُلَاءِ مَطْلَعِيهِمَا - - مفتیانرا مناسب بود که حسب دعای
سوال - بر ترجمه جواب مع دلائل الاجاب قیل و قال - نمایند - و این الفاظ که
خالصا رکعتا ہو - حلال کو حلال جانتا ہو - اور حرام کو حرام - بطریق اہل سنت و
مقلد ایک مذہب معین کا ہو - و غیر ذلک را کہ جواب درج نمودند - با سوال چه
مشابہت - و با مقال جل جلال عظم نوال - و بقول رسول اللہ المتعال - چه مناسبت
و انایان و اند - و بینایان ببیند - و بیک طرز جواب فتویٰ همین بود کہ تقلید ایک مذہب
معین کی کرنا واجب نہیں لما فی فلا ف لان - اور حسب تقلید و احکام
اگر وہ تقلید ایک مذہب معین کی نہ کرے تو اس کے صحیح نماز پڑھنا اور اس کے
ساتھ کھانا پینا سادی کی رسم جاری رکھنا درست لما فی فلا ف لان فلا
چون نباشد - بخاری کا بوزینہ نیست - اما بحیثیت کہ ایشان از راہ سادہ و صحیح
بجبر و اذیت لَيْسَ الْبِرُّ اَنْ تَقُولُوا اَنَّمْ رَاوِ بخاری - فریب خورده بدانم
موروث نقلش کرده باشند - چرا کہ در حاشیہ اش عمدۃ القاری کہ از جارا آمد
و محشری - نقل شدہ نظر نکردند - و آن حاشیہ این است - قَوْلُهُ لَتَأْتِيَ الْبِرُّ
اَلْبِرُّ اَنْ تَقُولُوا اَنَّمْ قَالَ الرَّحْمَہُی الْخَطَابُ لَ اَہْلِ الْکِتَابِ اِنَّ الْیَہُودَ قُصِّلَ
قَبْلَ الْمَغْرِبِ اِلَى اَیَّتِ الْمَقْدِسِ وَالنَّصَارَہُی قَبْلَ الْمَشْرِقِ - و ذلک اَنَّمْ اَکْثَرُ الْخَوَاشِ
فِی الْأَمْرِ الْقَبْلَہُ حِینَ یُخَوَّلُ رَسُوْلُہُمْ صُلَحْمَ اِلَى الْکَعْبَہِ وَ زَعَمَ کُلُّ وَاحِدٍ مِّنَ الْفَرِیقَیْنِ اَنَّ

بکے کچھ مندرجہ
نقصین ہیں
باطل و
باوٹے اور
سے اس کو مطلب
ان کے غلط ہے

این کتاب از کتب معتبره است
 و در حدیث و روایت بسیار است
 و در حدیث و روایت بسیار است
 و در حدیث و روایت بسیار است
 و در حدیث و روایت بسیار است

البر التوجه الى قبله من كل مكان
 كفتای ایشان در قیام و عقیاب یومین ذی احباب یوم احساب است
 اگر گویند که از آیات مذکوره - و احادیث مذکوره - ایمان و اسلام غیر مقلد ثابت
 است پس هر کس که موصوف بصفات ایمان و اسلام باشد پس در پس او نماز خواندن
 و با او خوردن و نوش کردن - و رسم مناکحت جاری داشتن - درست است و در پیش
 روانیست و غیر مقلدان مسلمانند پس در پس آنان هم نماز باید خواند - و با ایشان
 خوردن و نوش باید کرد - و مناکحت باید ساخت - و بدین باید گفت - و اول آن
 می گویم که آنکه مقلد قوم که سوال را با جواب الطباق نیست گفته ام ثابت گفت
 در سوال اسلام و ایمان را نکرده است و چه خوش بضمون سوال از ایمان و جواب از
 ایمان - دعوی چیزی دیگر دارند - دلیل چیزی دیگر آرند -

ای مفتیان فتوی مجتهدین باشند که به تعلیم شما برتر رقمی باید
 مَا قَالَ اللَّهُ لَعَالَى وَرَسُولُهُ صَلَّى

و هر یک که از جماعتی از مسلمانان لغاوت کند - مقاتله با ایشان بنیت اتحاد وین است
 است یانه و در سوال باب العالین - از قوم مفرقین دین - میز او معز الله یا نه
 و سیکه از اطاعت جماعت اهل اسلام خارج گردد و در مفارقت و رزوم و در
 آنان تفرد کنند و بنای پیش و در پس آنکس رفته اسلام را اگر دوش بریزان
 انداخت یانه - و مویش موت جاهلیه خواهد شد یانه - و قتلش واجب است یانه
 بَقِیُوا الْوَحْدَوا - احوال آن اگر جماعتی از مسلمانان لغاوت کند بنیت اتحاد
 وین مقاتله با ایشان درست است لقوله تعالى فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمُ
 عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَلْقَىٰ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ وَاقْتُلُوا
 لَهَا قَاتِلَهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَتَكُونَ الدِّينَ كُلَّهُ ۚ

ورسول رب العالمين از قوم مغربين دين معتر او سزاوارتر از انكه بگويد كه تعالى ان
 الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم في شيء
 وكميكه از اطاعت و جماعت اهل اسلام خارج گردوز و مفارقت و رزوز
 و درميان آنان تفرقه اندازوز و يا نبشش داردوز البته آن كس ر بقا سلام را
 از گروهش فرود انداخت و مو تش موت جاهليت خواهد شد و قتاش واجب است
 لقول النبي صلعم عن ابي هريرة رضي قال قال رسول صلعم
 من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة مات ميتة جاهلية
 اخبرني شيخنا كذا في التيسير و لقول النبي صلعم عن ابي ذر رضي قال قال
 رسول صلعم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربة
 الاسلام عن عنقه اخبرني ابو داود و كذا في التيسير و لقول النبي
 صلى الله عليه وسلم عن عرجة بن شرح رضي قال قال
 رسول صلعم من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد
 يريد ان يشق عصاكم و يفرق جماعتكم فاقتلوه اخبرني
 كذا في التيسير و لقوله صلعم عن عرجة رضي قال قال رسول
 صلعم ستكون هنان و هنات فمن اراد ان يفرق امر هذه
 الامة و جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان و في رق
 فاقتلوه اخبرني مسلم و ابو داود و النسائي و جميع ههنا يعني خصلت
 كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول الله
 قال ثلثة لا يسال عنهم رجل و فرق الجماعة و عصي
 امامه فمات عاصيا امامه و عبدا ابق من سنيده
 فمات و امراته غاب عنها زوجها و قد كفاهامونة

و درميان آنان تفرقه اندازوز و يا نبشش داردوز البته آن كس ر بقا سلام را
 از گروهش فرود انداخت و مو تش موت جاهليت خواهد شد و قتاش واجب است
 لقول النبي صلعم عن ابي هريرة رضي قال قال رسول صلعم
 من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة مات ميتة جاهلية
 اخبرني شيخنا كذا في التيسير و لقول النبي صلعم عن ابي ذر رضي قال قال
 رسول صلعم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربة
 الاسلام عن عنقه اخبرني ابو داود و كذا في التيسير و لقول النبي
 صلى الله عليه وسلم عن عرجة بن شرح رضي قال قال
 رسول صلعم من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد
 يريد ان يشق عصاكم و يفرق جماعتكم فاقتلوه اخبرني
 كذا في التيسير و لقوله صلعم عن عرجة رضي قال قال رسول
 صلعم ستكون هنان و هنات فمن اراد ان يفرق امر هذه
 الامة و جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان و في رق
 فاقتلوه اخبرني مسلم و ابو داود و النسائي و جميع ههنا يعني خصلت
 كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول الله
 قال ثلثة لا يسال عنهم رجل و فرق الجماعة و عصي
 امامه فمات عاصيا امامه و عبدا ابق من سنيده
 فمات و امراته غاب عنها زوجها و قد كفاهامونة

و درميان آنان تفرقه اندازوز و يا نبشش داردوز البته آن كس ر بقا سلام را
 از گروهش فرود انداخت و مو تش موت جاهليت خواهد شد و قتاش واجب است
 لقول النبي صلعم عن ابي هريرة رضي قال قال رسول صلعم
 من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة مات ميتة جاهلية
 اخبرني شيخنا كذا في التيسير و لقول النبي صلعم عن ابي ذر رضي قال قال
 رسول صلعم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربة
 الاسلام عن عنقه اخبرني ابو داود و كذا في التيسير و لقول النبي
 صلى الله عليه وسلم عن عرجة بن شرح رضي قال قال
 رسول صلعم من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد
 يريد ان يشق عصاكم و يفرق جماعتكم فاقتلوه اخبرني
 كذا في التيسير و لقوله صلعم عن عرجة رضي قال قال رسول
 صلعم ستكون هنان و هنات فمن اراد ان يفرق امر هذه
 الامة و جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان و في رق
 فاقتلوه اخبرني مسلم و ابو داود و النسائي و جميع ههنا يعني خصلت
 كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول الله
 قال ثلثة لا يسال عنهم رجل و فرق الجماعة و عصي
 امامه فمات عاصيا امامه و عبدا ابق من سنيده
 فمات و امراته غاب عنها زوجها و قد كفاهامونة

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

ثَالِثًا مِمَّا كُتِبَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَزَكَّى فَإِنْ تَابَ وَآمَنُوا بِمَا نُصَلِّوهُ
وَأَتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ فِي ذَلِكَ مِنْ دَعْوَى بَرٍّ أَوْ نَجِيٍّ

کہ تاج پھر سو دین
 متفق ہو چکے ہو گئے
 اور دست پر ہو کر اور
 گوں کے متفق ہو گئے
 ایک کے ایک
 اخلاص کیا ہے
 پس ولایت
 پس کیا ہے شان تہاری
 اے خدایا دینا دل میں نہیں
 رہی حجت تہاری اور دروغ
 تمہارے پس ظاہر سرنا
 اور تحقیق اندر میں دوست
 ہے مفاد و کو پس پای ہدایت
 ۱۹
 بہرہ دین میں سفا کر کیا ہو
 اور نہ گمان کو اپنے کو تحقیق تم کو
 یافتہ کیوں کہ نہ میں ہو کیوں کہ نہ
 نہیں سمجھتے ہو یا کی حد میں وقت
 کہ انہیں سمجھتے ہو یا کی حد میں وقت
 بیان کیا اور اگر وقت گمان کو
 میں سفا کر وقت گمان کو
 اور سمجھتے ہیں ان کو کہ تحقیق دینی
 کہ نہ میں خود کو تحقیق ہی کو میں
 نہ کہ نہ کو لے ایک نہیں سمجھتے میں
 پس ظاہر و فرق انہیں سمجھتے میں
 و ہدایت کہ نہ تو

[illegible][illegible]

خلاصہ میں
 میں ایک دو تیسری اور کوئی
 علی اور واسطے اور کوئی
 کہ آئے چچے اور کے لئے ہیں آری
 چار سے چل چکو اور باچوں کو
 ہمارے جو کے لئے ہے بمان اور
 ست کچھ ولوں ہمارے کے لئے آری
 واسطے اس کے کہ ایمان لائے آری
 چارے تحقیق اس تو شفقت کی بنیاد
 مران ہے ۱۱ علی اور باپانی
 صلح کے کہ نہیں میں ہو چکا
 ۱۲
 میں یہاں تک کہ دوست کے
 اپنے ہائی کے لئے اور قدر نفس
 پس جس قوم جو چاروں میں ہیں
 بلکہ وہ سرگرم و جوان پانچوں
 اور کو اور کو اور کو اور کو
 یہاں کو واسطے اس کے کہ ایمان لائے
 اگر تو یہ کہ ایمان لائے اس کے کہ ایمان لائے
 میں نے کہ ایمان لائے اس کے کہ ایمان لائے
 تحقیق اس کے کہ ایمان لائے اس کے کہ ایمان لائے
 میں نے کہ ایمان لائے اس کے کہ ایمان لائے
 میں نے کہ ایمان لائے اس کے کہ ایمان لائے

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

المسجد الحرام . فَاَسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا الصَّيْتِ
 اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ . كَيْفَ وَاِنْ نَظَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَقْبَلُوا
 فِتْكُمُ الْاَوَّلَ اَذِمَّةً . يَرْضَوْنَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَبِالْيَدِ قَوْلُ
 وَكَثَرَهُمْ فَاسْفُوفُونَ . اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
 فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِهِمْ . رَأَيْتُمْ سَاعَةً مَا كَانُوا يَكْمَلُونَ .
 لَا يُرَبُّونَ فِي مَوْمِنِ الْاَوَّلَ اَذِمَّةً . وَاولئك هم
 الْمُعْتَدُونَ . فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
 فَآخَرًا لَكُمْ فِي الدِّينِ . وَلَفْصِلُ الْاَيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ .
 وَاِنْ لَّكُنَّا لَمَّا نَهَمُّ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِهِمْ
 فَقَاتِلُوا اَيُّمَةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَضِعُونَ
 ازین بکه سبب خیل بود گفت که نزول تا آخر آیات مذکور در شان مشرکین
 نازل است خصوصاً فاقتلوا المشرکین فقاتلوا ائمة الکفر پس
 بران دال است . مع هذا آیه امتیاز بر شان خود اطلاق ساختند . و از
 از دایره ایمان بیرون رفتن را نفی میدند . چه خوب العیاذ بالله . پس مرا از امتیاز
 خیل استعجاب است که ایشان با وجود دعوی ایمان نتیجه مشرکانه که غوث
 واحد و حصر و سدره توبه و اقامت نماز و ادای زکوة کردند خود را اشرار
 ساقط و انجمنین توبه و اقامت نماز و ادای زکوة بر مره مومنان در شان
 را خردانستند . چه خوب . و ازین استدلالات خود را فاضل تصور میدند .
 چه خوب . و با وجود شش مرتب و فوقیت خود را بر مومنین مستحقین ظاهر می کنند
 چه خوب . و غوثین را سجدت و قرآن عامل می شمارند . چه خوب . آری مشرکین
 ایمان در جهان نداشتند . فقط الوقت بیان همچنان می گفتند . و امور

این آیه را در شان مشرکین نازل است
 و ازین بکه سبب خیل بود گفت که
 نزول تا آخر آیات مذکور در شان
 مشرکین نازل است خصوصاً فاقتلوا
 المشرکین فقاتلوا ائمة الکفر پس
 بران دال است . مع هذا آیه امتیاز
 بر شان خود اطلاق ساختند . و از
 از دایره ایمان بیرون رفتن را نفی
 میدند . چه خوب العیاذ بالله . پس
 مرا از امتیاز خیل استعجاب است که
 ایشان با وجود دعوی ایمان نتیجه
 مشرکانه که غوث واحد و حصر و
 سدره توبه و اقامت نماز و ادای
 زکوة کردند خود را اشرار ساقط
 و انجمنین توبه و اقامت نماز و
 ادای زکوة بر مره مومنان در شان
 را خردانستند . چه خوب . و ازین
 استدلالات خود را فاضل تصور
 میدند . چه خوب . و با وجود شش
 مرتب و فوقیت خود را بر مومنین
 مستحقین ظاهر می کنند چه خوب .
 و غوثین را سجدت و قرآن عامل می
 شمارند . چه خوب . آری مشرکین
 ایمان در جهان نداشتند . فقط
 الوقت بیان همچنان می گفتند . و
 امور

را بجز عیان می نمودند چنانکه خداوند منان مانی الضمیر آنرا را بقوله فقاتلوا
 ایمة الکفر بیان نمود. حتی که وضع الظاهر موضع الضمیر یعنی بجای اسم الله تعالی
 عیان کرد. تا در شدت کفریت آنان و لیل باشد. و ناکشین الایمان و طاعنین فی
 الدین را ایمة الکفر شمرده. حکم قتل داده. اگر انصاف نمایند. و اعتداف سازند
 مفتیان نیز من و جود ناکشین و طاعنین شامل اند. که نکستند تقلید و طعن در
 دین متقلدین ساختند. ای غیر متقلدین فقط فاقواکم فی الدین را دیده
 فقاتلوا ایمة الکفر و غیر ذلک را ندید. پس چرا این بیان مستدل شدید. و خود را اجرا
 در ملا انداختید. که این بر مقرر شما و اهل کتبه. نه بر منفعت شما تقویت دین
 ففسد الاستدلال هذا الکفر. فانه یضربکم و ساء
 الاحتجاج هذا الالفکسکم. لانه یجرکم الی الکفر
 ویفرض الله ایاکم. خذ هذا کاش که مفتی از علم قرآن و انا و دنیا
 شدی. و ازین آیت شرط بر ثبوت بر لوریش استدلال نکردی. بلکه بآیت
 انما المؤمنون اخوة استدلال ساختی. چه خوش بودی. که از
 التزام کفر بر خود ناظمی یافتی. و مرا هم طاققت تخطبه در استدلال شدیدی
 ای مفتیان ازین استدلال شما را مفید غرض مفهوم تمام یعنی مفید ثبوت ایمان الالکلام تمام
 و محقق نیست. که متعلق بالشرط است و لا یستلزم الا شرط یعنی تا که شرط شما را
 لازم است و علی هذا القیاس تحقق شرط را تحقق مشروط لازم است تحقق شرط
 که عبارت از نکست و طعن است بشما موجود. پس جزایش شما موجود باید شد. البیان
 باشد در انصورت دعوی اخوت فی الدین باطل گشت. من چیزی نمی گویم.
 اما از دلائل شما التزام را دوم. چنانکه در مقدمه گفته بودم. سعدی رح
 شد غلامی که آب چو آورد آب چو آمد و غلام بیرو

استدلال چنانکه
 من استدل
 کتبه که خود را
 و طاعنین فی
 الدین را ایمة
 الکفر شمرده
 حکم قتل داده
 اگر انصاف
 نمایند و اعتداف
 سازند مفتیان
 نیز من و جود
 ناکشین و طاعنین
 شامل اند که
 نکستند تقلید
 و طعن در دین
 متقلدین ساختند
 ای غیر متقلدین
 فقط فاقواکم فی
 الدین را دیده
 فقاتلوا ایمة الکفر
 و غیر ذلک را
 ندید پس چرا
 این بیان مستدل
 شدید و خود را
 اجرا در ملا
 انداختید که این
 بر مقرر شما و
 اهل کتبه نه بر
 منفعت شما
 تقویت دین
 ففسد الاستدلال
 هذا الکفر فانه
 یضربکم و ساء
 الاحتجاج هذا
 الالفکسکم لانه
 یجرکم الی الکفر
 ویفرض الله ایاکم
 خذ هذا کاش که
 مفتی از علم قرآن
 و انا و دنیا شدی
 و ازین آیت شرط
 بر ثبوت بر لوریش
 استدلال نکردی
 بلکه بآیت انما
 المؤمنون اخوة
 استدلال ساختی
 چه خوش بودی
 که از التزام کفر
 بر خود ناظمی
 یافتی و مرا هم
 طاققت تخطبه در
 استدلال شدیدی
 ای مفتیان ازین
 استدلال شما را
 مفید غرض مفهوم
 تمام یعنی مفید
 ثبوت ایمان الالکلام
 تمام و محقق نیست
 که متعلق بالشرط
 است و لا یستلزم
 الا شرط یعنی تا
 که شرط شما را
 لازم است و علی
 هذا القیاس تحقق
 شرط را تحقق
 مشروط لازم است
 تحقق شرط که
 عبارت از نکست
 و طعن است بشما
 موجود پس جزایش
 شما موجود باید
 شد البیان باشد
 در انصورت دعوی
 اخوت فی الدین
 باطل گشت من چیزی
 نمی گویم اما از
 دلائل شما التزام
 را دوم چنانکه در
 مقدمه گفته بودم
 سعدی رح شد غلامی
 که آب چو آورد آب
 چو آمد و غلام بیرو

مسألة صا ایگہ این پانچ خوش دلئے است آن مقلدین را کہ غیر مقلدین را
 ہر کیا بندہ زد و کوب سازند و باعث نکست و تہقید تکفیر کنند
 شود سبب خیر خدا خواهد اما کی از ان ہتم زد و کوب ایشان را و اندر م
 نہ کلمہ کفر بر شان ایشان را نہ بلکہ بمؤمن فاجر و حقہ سمیع کلام اللہ کہ
 ابلغہ مامندہ فرعت بسع و فہم و امان و اذن را مناسب دانم و بمؤمن
 ذلک بالنہم قوم لا یعلمون معذور دارم

تذکرہ چہارم

قال المقلد۔ پھر جو کوئی اوسکو برا کہے اور تلوی و غمی میں اوس سے نفرت اور
 عداوت کرے۔ اور نہ سے وہ فاسق اور مخالف کتاب و سنت اور مبغض مشعوب
 اقلات ہے ایسے مشعوب و حقہ سے ملنا ترک کرے کیونکہ مبغض کے ملنے سے برضا اور
 موجب ہم اسلام کا ہے +
 اقول۔ اولاً این را جوابی نہ باید گفت۔ بلکہ ملا و جواب باید کہ نہشت زیر ک
 نق و مخالف کتاب و سنت و بدعت او نائے راتج و دلیلے بناور و نہ۔ فقہ و
 زبان۔ چند الفاظ مقبول اللسان را بیان ماقتند۔

و دیگر طرہ ہمیں کہ تصور خودش اینرا نتیجہ از آیت مذکورہ فوشتن تصور بدہ
 حالانکہ در بیان انہوم ہمان آیت و معنی الفاظ بعد المشقین است و حاجت
 و تذکرہ سوم گذشت۔ فقہیان ہیمن علی ما تعقلون۔ یا ایہا
 المفتیون۔ فلیس ہذا الا امانیکم۔ تقولوا ہا ہا حکمہ۔ کہ
 گویند کہ اینہا نتیجہ آیت نیست۔ نتیجہ کلام خودش است۔ گویم کہ چون شما را قول
 حضرت امیہار بعد نف می زنید۔ من ہم بر آن گفتہ زہ برفہ و دیواری اندازد
 ہجاعتبارش نمیدارم +

۴۴
 ۵۰
 اندر مقلدین
 ہر کیا بندہ زد و کوب سازند
 شود سبب خیر خدا خواهد
 اما کی از ان ہتم زد و کوب ایشان را
 نہ کلمہ کفر بر شان ایشان را نہ بلکہ بمؤمن فاجر و حقہ سمیع کلام اللہ کہ
 ابلغہ مامندہ فرعت بسع و فہم و امان و اذن را مناسب دانم و بمؤمن
 ذلک بالنہم قوم لا یعلمون معذور دارم

انہی کے لئے ہے
 اور جس نے اسلام کو
 ان کے لئے لایا ہے
 انہی کے لئے ہے
 انہی کے لئے ہے

تذکرہ ہجتم

قال المفتی - کیونکہ تقلید شخصی اور التزام مذہب معین پر حکم اور خطاب
 شارع کا صادر نہیں ہوا ہے۔
 اقول - اولاً این کلام مثل کلام سابق ہے دلیل مرقوم شدہ - صرف بر تقلید خود
 تکیہ کردہ - چیز سے تحریر فرمودہ - دین را علت کلام سابق شمرده - شاید کلام خود را
 نص فہمیدہ - و خویشین را تا راع و انتہ -

ثانیاً گزٹم کہ بر تقلید شخصی و التزام مذہب معین حکم و خطاب شارع صادر گشتہ
 شدہ باشد - اما بر تقلید حکم شما کہ حکم و خطاب شارع صادر گشتہ باید نمود -
 آن گفتہ صہادۃ قین ہرگز نمائید - اگر نمائشش کروں نتوانید - پس دلیل
 شما بر عقیدہ و عمل شما و مردان شما و ہر کتاب و فتویٰ و تحریرات شما کہ اعدادی
 مردود و قبیح است - کہ حکم خدا بران ناطق نیست - بکہ اکثرای و اختراع شما
 امور اختراعی بقول شما نیز شامل غیر اسلام است - پس مضمون - و حق بگوئید
 غیر الاسلام دینا فلن یقبل منہ - اوال شما مقبول گشت
 بل بدرجہ مردود و مخذول ہویت -

تذکرہ ششم

قال المفتی - پس جس عقیدہ اور عمل پر حکم خدا اور رسول کا ناطق نہ ہو و عقیدہ
 اور عمل مردود و قبیح ہوتا ہے۔
 اقول - اولاً گویم کہ بر تقلید مقلدین حکم خداوند مجید - ناطق شدن گفتن
 قولیت غیر مدیدہ - بکہ جہالت است بسکہ شدید - گشتہ کہ لا انشاء اللہ تعالیٰ
 ثانیاً - می گویم کہ در سخا از مفتی - مسامحت جلی - و خطای کلی راہ یافتہ زیرا کہ
 نہایت کہ بر امر کہ حکم خدا بران ناطق نیست کہ یہ آن امر مردود و قبیح است

بالبعضی از این سن و بعضی قبیح کما لا یخفی علی من له ادنی مالا یسه
 فی التدریج پس کلیت باطل شد. اری آن هر عقیده و عملیکه برخلاف
 حکم خدا و رسول شده باشد و بوقوع آمده باشد البته کلیت آن عقیده و عمل مردود
 و قبیح است. اما گفتگو در امر تقلید است. و امر تقلید چنان نیست پس نتیجه
 عبارت مفتی معقول شد باطل گشت. شاید بضمون هر کس خیال خود خطی را در
 خطی بنیال ش گذشت.

نالت می گویم اگر کس بر او مفتی هر امر غیر منطوق کلیت مردود و وسیع باشد
 قباحتهای عظیم با امور شرعیست راه باید. چرا که اکثر احکام دنیوی و انتظام دنیوی
 که در آن آیات قرآنی و احادیث نبوی ظاهر اناطی نیست بلکه بالقیال
 و الاستنباط است بالکل باطل خواهند شد خصوصاً تحریرات و تفسیرات شما که
 حکم خدا و رسول در آن ناطق نیست باطل گشت پس من جانب الله نتیجه اطلاق
 اولاً بجهت سبب جدید شما پیوست. چرا کسی چنین کاری کند که خدایش لبخندش را بر
 او بگذرد

قال المفتی مستدلاً و من یبغ غیراً الاسلام دیناً
 قلن یقبل منه

اقول. جوابش سجد و جوه باید داد اولاً اینکه مفتیان این آیت را بطریقی
 بر تقلیدین صادق است گویند. بعینه همان طرز برانان هم لازم آید کما هو
 ذکره ارفقا. اگر دانایان نباشند. در یافتندی. اما چون ایشان
 غایت حکایت علی بن ابی طالب مظلوم شهادت گشتند راه سعادت یافتند.

که سعادت آنها را به پی برودند
 تا آنکه این آیت مع العیش در شان کفار و یهود و مرتدین نازل شده است

عبدی
 جلاله کجای تفتی می باشد
 ع
 ادب و کجای می باشد
 ع
 سواس اسلام کردین بس
 ع
 سرگزشت قبول می باشد
 ع
 غالب ای ادب و کجای می باشد
 ع
 جاری

جناختیات بالبعث وهو في الاخرة من الخاسرين كيف
يُضِى الله قوماً كُفراً لِكَيْدٍ اِيَّاهُمْ بَرَزُوا لِنَارِهَاست ۴ و نیز
عبادت می قاسم روان وال۔ جناختی در جلالین نزل فی اليهود و دور
مظہری نزلت هذه الآية و ما بعدھا فی اثني عشر رجلاً
ارتدوا عن الاسلام و خرجوا من المدينة و اقاموا
كفاراً منهم الحارث بن سويد الانصاري و در صافی و مضبوط
وحسینی و غیر فلک مذکور است ۴ و ناظر ہر گز نیست ۴ کہ مقلدین نہ یہود اند نہ
کفار نہ مرتدین ۴ نہ امر تقلید آئمہ مومنین از امور غیر اسلام است ۴ پس این دلیل
منطوق دعویٰ نشد ۴ اما مفتیان بغرض مخالفت بالبعث راطح و ادوہ بر عمل قیام
اکتفا کردند ۴ تا تذویر جہال۔ و تمیز جہال۔ کروان توانند۔ فنعمہ ما قالہ
اللہ تعالیٰ اَفُوْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ ۴۔ نفی جہال
مفتیان خیال منطبق است بایم بشنود۔ و گوش دارد۔ حکایت فاضل
را شنیدیم کہ تبرک نماز بنسراخانہ رفتہ شراب می نوشید ۴ باری شخصے اورا گفت کہ
تو فاضل چگونہ شراب می خوری ۴ و بچہ طور ترک نماز می کنی ۴ گفت خاموش کہ تو
جاہلی از قرآن چیزی خبر نداری ۴ کہ خداوند تعالیٰ در قرآن مجید شراب را بزرگان
بوصف شراباً طہوراً موصوف نمودہ و قربت نماز را بقولہ لا تقربوا
الصلوة نمی سانہ بل برشان مصلین و تکل للمصلین گفته ۴ کما قيل
في هذه ما قال الربك ويل للذين شراباً ۴ و کلتہ قال
ويل للمصلين پس این استدلال۔ مفتیان غیر مقلدین را عمل۔ بر ہمہ برین
منوال وال۔ است ۴ کہ جذبات را بہالت خود حجت آور دند ۴ و از ان غیر
حماقت خویش مقلد از یکفر و تحقیق می سازند ۴ اف لکم یا ایہا الاخوان

وہ وہ کہتے ہیں کہ وہ کہتے ہیں

۱۷۰۰ء تک ہوا تو ریاست اور بعد
اس کے جو عہد میں جو فتنہ ہو گیا
اسلام سے اور اس کے عین وقت
اور اس کے ملک میں حالت کفر
میں اور نہیں سے حاکمین چھوٹا
سویڈ الا انصاری ہے ۱۷۰۰

[illegible]

لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَشْعَلُونَ *

ثالثاً چون این آیت بر مال مردمین نازل گشت بهر نشان متقلدین که بدلیل
مفتیان هم منسلاناندا اطلاق کردند گویا آنانرا بارتداد حمل نمودند و بهر سبب
مسلم را مرتد و کافر شماردند و آنکس خود فاسق و قاجر و کافر گردد و چنانچه در حدیث
آمده است - عن ابی هریره رضی قال قال رسول صلعم لا یرمی
مرجل رجلاً بالفسق والکفر الا ردت علیه اقله یکن ضاً
لذلک اخرجه البخاری - پس چادر بی ایمانی پوشیده و از خدا جزایا بد و

عذاب دوزخ و عقاب جهنم کشد - العباد باللّه فاستغفروا یا ایها
الاخوان فاستغفروا

نظم

ای که بی نفس و بدوی
راه نه اینست خطای بدوی

راه روان زن و گریز
پس تو بدین راه جرمی بدوی

مترل مقصود و جانب
پس تو ازین سوی گنجای بدوی

قوله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هوته واضله الله علی
علمه وحمله علی سمیه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة

تذکره هشتم

قال المفقه مستد البقوله تعالی وقال الله تعالی ما انزل الله لهما
من سلطان الا حکماً لا لله الا الایة ولسی لغير الله حکم
واجب القبول والامر واجب الاتزام بل حکم والامر
والتکلیف لیس الا له استیعافی التفسیر الکبیر *

اقول اولاً درین آیت کریمه که انحال اعراض است که اعراض کند
و چه محل اختلاف است که اختلاف سازد و اما مفتیان آنرا درینجا سه علت محبت

ابو هریره رضی
که در حدیث
مسلم را مرتد
و کافر شماردند
و آنکس خود
فاسق و قاجر
و کافر گردد
و چنانچه در حدیث
آمده است -
عن ابی هریره
رضی قال قال
رسول صلعم لا
یرمی رجلاً
بالفسق والکفر
الا ردت علیه
اقله یکن ضاً
لذلک اخرجه
البخاری -
پس چادر بی
ایمانی پوشیده
و از خدا جزایا
بد و عذاب
دوزخ و عقاب
جهنم کشد -
العباد باللّه
فاستغفروا یا
ایها الاخوان
فاستغفروا
نظم
ای که بی نفس
و بدوی
راه نه اینست
خطای بدوی
راه روان زن
و گریز
پس تو بدین
راه جرمی بدوی
مترل مقصود
و جانب
پس تو ازین
سوی گنجای بدوی
قوله تعالی
افرأیت من
اتخذ الهه
هوته واضله
الله علی
علمه وحمله
علی سمیه
وقلبه وجعل
علی بصره
غشاوة
تذکره
هشتم
قال المفقه
مستد
البقوله
تعالی
وقال الله
تعالی
ما انزل
الله لهما
من سلطان
الا حکماً
لا لله
الا الایة
ولیس
لغير الله
حکم
واجب
القبول
والامر
واجب
الاتزام
بل حکم
والامر
والتکلیف
لیس الا له
استیعافی
التفسیر
الکبیر
اقول
اولاً
درین
آیت
کریمه
که
انحال
اعراض
است
که
اعراض
کند
و چه
محل
اختلاف
است
که
اختلاف
سازد
و اما
مفتیان
آنرا
درینجا
سه
علت
محبت

آورده اند و در یافتن و چه عیش نمیدهند و اما عقلاً از دوسه حال خالی
 نمی بینیم. مثلاً ایشان خود را خدای تصور میدهند. (العیاذ بالله)
 که بجز حکم ایشان که حکم الباطل تقلید عرض دارند و حکم دیگری را گنجايش ندارند.
 بنابراین این احکام الاطلاق را بران محبت آورده و یا احکام آمده که امر را (که
 بالاستنباط عن الآيات والاخبار) چنین احکام الهی است. برخلاف حکم خدا
 می فهمند و مقلدان ایشان آنرا برخلاف نص قبول کنند و استند به یا بظاهر
 معنی حیرت حمل نمودند و اما بطلان اطلاق و ثانی اظهر من الشمس. این بین
 و حدوث ثالث ایشانرا ضایع مصر است زیرا که اگر برویت ظاهر معنی حیرت این حکم
 الاطلاق بر امر را بر حکم خدا با التوسل شخصی کنند. پس او را حکم سلطان تقلید
 شخصی که جاری و جاری بشان و ذایع کنند و گمانند بهین دلیل باطل گشت که
 حکم ایشان حکم خدایت. و حکم غیر از حکم واجب القبول و واجب الاثر هم
 نیست. پس حکم بطلان تقلید واجب الاثر هم و القبول نشد. چون و در
 ایشان بدلیل ایشان هر دو و نامعقول گشت. قول ایشان نیز نامعقول
 گشت. فوجدت هذا كما قلت في المقدمة بعناية الله
 السامعه و منعه الكماله
 ثانياً - چیز دیگر بطرز دیگر بنویسد که بطلان احتجاج مفتیان
 باین آیت قرآن از میان آید. بکه عیان. زیرا که دعوی همان مدعیان
 الباطل تقلید شخصی است. نه الباطل تقلید مطلق. و معنی آیت تعلیم است
 پس تعلیمش شخصیت و غیر شخصیت را در این داخل است و تعلیم را شخصیت
 کردن قدرت است. اگر باطل است مطلق تقلید باطل است. شخصیت
 شخصیت را هیچ افاضت نیست. اگر گویند که هر چند حکم باطل گشت و اما

این بیان ظاهر است
 پس اینهاست مقوله
 این خدای تعالی است شاکسته
 و نعمت کامله

و اما در این باب
 که در حدیث آمده است
 که هر کس از من
 چیزی را بپوشد
 من او را در آتش
 می بینم

و اما در این باب
 که در حدیث آمده است
 که هر کس از من
 چیزی را بپوشد
 من او را در آتش
 می بینم

اطاعت و نافرمانی رسول عین اطاعت و نافرمانی خداوند خالق العرش
 گشت پس اینهم در این الحکم الا لله داخل و مثال گشت + به گویم
 بهمان طرز اطاعت اولی الامر نیز در آن الحکم الا لله شامل است +
 و ابوحنیفه رحمه الله از اولی الامر است و اطاعت اولی الامر مأمور به است
 اطاعت ابوحنیفه رحمه الله مأمور به شد و اما نافرمانی ابوحنیفه رحمه الله نیست که از نافرمانی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و نافرمانی رسول مقبول - عین اطاعت و نافرمانی خدا است به پس اطاعت
 و نافرمانی امر ابوحنیفه رحمه الله التزام و اقتضا و شامل اطاعت و نافرمانی خداست
 فخذ هذا ايضا مما وعدته +
 را بجا چون امر تقلید را با واسطه داخل آن الحکم الا لله نباید تصور
 لهذا برای تفهیم نافعان این امر مثالی بیارم باید فهمید که شاه گاهی فرمان
 خود را بگوش رعایای متفرقه بعد الوطمان می رساند + بلکه کار پر دازانش
 واسطه بواسطه تارعیایش می رساند + و اگر رعایا حکم عالمی را (که از طرف
 شاه بعضی کار پر دازانش مقرر ساخت است) تقلید کرده انقیادش نمایند +
 بالاتفاق این تقلید عین تقلید فرمان شاه باشد + پس همچنان حکم تقلید
 شخصی نیز که نسبت الله باشد عین تقلید حکم خدا باشد و نه حدیث که دید
 و قولس را که شنید که بید و شنید عمل کند - کما زعمتم من هذه
 الایة - اگر گویند که تقریر اهل از جانب شاه یافته شده - و تقریر آیه از خدا
 یافته نشد - گویم خاموشی که در تقریر خلفاء و هم جمع قرآن سخن رود - که از خدا
 یافته شده + العباد باید باز بطرز دیگر گویم که مان از طرف خدا تقریر آیه الهیه
 شده + که منشور اولی الامر منکم و الذین یستنبطونه باین امر مشهور گشته + و خداوند
 انبیا ما ذکر بیان تذکره - دیگر گویم بشنویید که عقلا نیز که را امیر ساخته اطاعت

کردن واجب است تا در امور دنیوی و دنیای خلل و زلل نیفتد و در
 انتظام فتور نه پذیرد و چنانچه رسول کریم نیز حضرت معاذ بن جبل را
 امیر مکه بنام فرستاده بودند و ما سواي آن حدیث صریح هم در این
 مایه است قال النبی صلعم اذا خرج ثلثة فی سفر فلیوا
 احدهم رواد البر و اود ۱۲ ایضا قال النبی صلعم لا
 یجوز لثلاثة ینزلوا فی الارض الا امروا
 علیهم احدهم و غیرهما فی کتب الاحادیث ۱۳
 خذ هذا + خامسا برار باب علم و فضل و اصحاب
 فهم و عقل - پوشیده و نمائند که این آیت کریمه در سوره یوسف هم مذکور است
 که خداوند کریم قول حضرت یوسف هم را حکایت نقل نماید و چنانچه اول
 و آخرش را تلاوت می نمائیم و تا ناظرین بخوبی بفهمند و حال مخاطبین
 که مبتدیانند و برین مایه مفتی صاحب فریب بخورند + صاحب
 السجین و آیات متفرقون خیر ام الله الواحد
 القهار ما تشکون من ذنوبه الا انکسما سمیت
 انتم و اناءکم ما انزل الله بهما من سلطان و ان
 الحکم الا لله امر الا تشکون الا ایاه و ذلك
 الدین القيم و لکن اکثر الناس لا یعلمون پس ازین
 واضح گشت که مخاطبین یا ران زمان اند و ایشان غیر خدا که از
 زور و فقره و غیر ذلک اصنام و اوثان مصنوع ساخته و نام آنها را
 الهه نهاده پرستش می نمودند و بنابران حضرت یوسف هم چنین فرمود پس
 صاحبان زمان را با مقلدان چه مشابهت این نیست مگر قیاس مع الفارق

ای دو بار و قیافه
 ۱۴
 که خداوند باین مقوله بنشیند
 اسکا کلا غالب بهتر است
 خواب که نمی خورم سوا
 آنکه گم نامون که نام
 و بیایست او کو نشسته
 با یون تبارک نه زمین
 اللهم
 انما الله و اوسط
 او سکا که قایل بنشین عالم
 مگر و اوسط اسکا عالم که است
 یک عبادت مکر و تم که او سکا
 یس و دین سید مالکین بهین
 از که نهین جانشنه ۱۵

قال المفتی۔ اور سارے اہل اصول حکم کے معنی شرعاً اس طرح پر گتے ہیں
الحکم خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل المكلف اقتضاء ای طلباً و هو اما الطلب
الفعل حیثاً او غیرہ او طلب الترتیب کذا لک او تخیراً ای اباحاً
کذا فی مسلم الثبوت فی علم الاصول قالوا ان ثبت الطلب
الاجاز فی القطع لفعل غیر کف فالفرض او لفعل کف فالحرام وان ثبت الطلب
لفعل غیر کف بذلیل ظاہری فیہ شبهة فالواجب او کف فکراہیة التعمیر
وان لم یکن الطلب جائزاً مآل الاجحاف اما ان ینکون لفعل غیر کف کالتدابیر
او کف فکراہیة الترتیب واللم ینکون الطلب اصلاً بل ینکون
تخیراً بین الفعل وعدمہ فاباحہ کذا فی الشرح المسلم وغیرہا
من کتب الاصول۔ پس تقلید شخصی نہ اقتضاء میں داخل ہے نہ تخیر بین فعلی
اباحہ میں لان الاباحہ ای مایکون فعلہ وترکہ مساویین حکم شرعی لان
الاباحہ من الاحکام ولا حکم الا بالشرع ثبت کون الاباحہ حکماً شرعیاً
لانہ ای الاباحہ خطاب الشرع والخطاب حکم شرعی تخیراً ای من الکتاب التخییری
کذا فی مسلم الثبوت و مشروح۔ اور جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات
شرعیہ میں داخل نہ ہوئی نہ اقتضاء نہ تخیراً پس بدعت شرعی میں مذموم ہے ۱۲
اقول۔ افسوس کہ مفتیان طاقت فہم عبارت میں وارد نہ ہو اگر بر معنی
این عبارت مستندہ خود مطلع می بودند و قول خود شری را معنی حدیث
و قرآن حکم کھلا ہے (بخوبی حفظ می داشتند) ہر کس ہر آئینہ این را بر دعوی
خویش حجت نمی آورند بلکہ بر ابطال یہاں تقریر اصول جزیری تحریری کرڈ
زیر کہ ایشان بہان عبارت از اجتہاد مجتہدین۔ و تفسیر مفسرین در معنی
حکم تاویلات گوناگون۔ و تبدیلات بوقلمون۔ را راہ یافتہ دیدند و

حکم خطاب اللہ تعالیٰ
سائیدہ فعل مکلف کے واسطے طلب
کے اور وہ ما طلب سے کیا ہے
یہ غیر وجوب یا طلب سے ثابت ہو
بالاجازہ خطاب مسلم کی جگہ ہے
سبب اصل فقہ میں کیا ہے
سبب اصل شرعی طلب یعنی ثابت
کما علما نے اس پر وہ
یہ غیر یا زبردستی یا پس
فرض یا زبردستی طلب
وہ جو حکم سے غیر یا زبردستی
کے حکم سے
تکذیب یا زبردستی کہ نہیں ہو
کشمیہ موسیٰ پس وہ واجباً
اور اگر کوئی طلب یعنی تاکیدی
پس یا ہولاً و علیلاً کی شکل میں
لعلہ کہ کفر کی جگہ مذہب ہے
یہ لو کہ نہ کہنا ہے پس
تکذیب سے جگہ مذہب ہے
اور وہ ہماری کتب اصول فقہ
میں ہے ۱۳

حالا که ایشان تائید میکنند و منکرش هستند و باز همان تاویلات را بچطور
حجت گرفته و چون نباشد دروغ گویا حافظه نباشد و خبر احمد سه نفع است
که بمضمون القائل یوجد باقره ایشان بر مشروعت احکام اصول اقرار کردند
حالا اگر بزرگوار را بجا ندارند پس از ایشان میسرسم که معافی انقضاء و
تخیر و طلب و کف و قطعی و ظنی و غیر اینها استخرج مسائل حلال
و حرام و فرض و وجوب و ندب و اباحت و کرهیت و غیر ذلک
نمودن کار آنکه کرام که اقرب به ما صاحب عظام بودند و یا فعل عوام بیا
که کالبهیم والا انعام است اگر اول است احمد سه باران هستیم و اگر
تالی است آنها برای غیر مقلدان در گذشتیم و آیات و من عمل صدقاً
فانفسه و من اساء فعلنها لکم دینکم و فی دین
و لکن اعمالکم و لکم اعمالکم و احلیل ما ایشان تلاوت کردیم
اما ایشان در و افض و خارج مثل به و نصاری اظهار دعوی حقیقت می نمایند
و بهل اطفای نور خدا بالواسطه را (که از دوازده و سیزده صد سال منور و روشن
شده می آید) غرض می دارند مع دل در خیال غدر زبان در ادای شکر
قوله تعالی و قالت الیمود عن ابن الله و قالت النصاری
فیسبح ابن الله ذلک قولهم باقوا هم یضاهون قول الذین
کفرُوا من قبل و قال لهم الله ان یقولون و دیگر می یکنند و
ان یظفروا نوراً لله باقوا هم و یابی الله الا ان یتلوا نوراً
و لکبره الکافرین و بیت

چراغی را که از دوزخ بر سر زود
هر آنکس رفت کند بایش بسوزد

و دیگر می پرسد که مذیب متجدد و ایشان را بکدام حکم داخل کنم چون بنیکو نامی

[illegible][illegible]

و هر چه مجتهدان باجتهاد خود امر رسول صلعم را طاهر کرده زنت اندازد امر رسول
 و است بران عمل باید مخالفت نه شاید که درین زمانه مجتهد نظر نمی آید و بنا بر
 مولانا شاه ولی الله قدس سره در ازاله الحقا و عن خلافت الخلفاء نوشته که
 درین زمانه مجتهد نمی تواند شد و دیگر جواب مسلمی این است که اگر خبیر مراد
 مفتی معنی حدیث مراد باشد - جمیع مقلدین اولیا کرام - و علمای عظام
 دو وزده و سیزده صد ساله را خصوصاً پیران پیر مفتیان را بارتکاب امر غیر مشروع
 بقصر جهم انداختن است و معاذ الله معاذ الله حال آنکه برشان اکثر از آنان
 رضی الله عنهم و رضوعنه فاولئك حیزب الله الا ان
 حیزب الله هم المتفحون و غیر ذلک نازل است و باسواس
 آن قباحت جللی - بر استدلال مفتی - لازم است بران عمل کردن - یقیناً
 شریعت را بر باد دادن است زیرا که تالیف و تفسیر و اعراب قرآن و تالیف صحاح
 سته ائمه مخلفان - و خلافت خلفای راشدین - و غیر ذلک بعد رحلت
 پیغمبر آخر الزمان حادث گردیده و دینای شریعت بر آنها تقویت گرفته و
 و بر وجوب آنها اجماع گشته و مفتی آنها را مردود دانسته و چون نباشد حال
 نادان همین است و و مقال مفیدان همچنین است که فقط بر لا تفرقوا
 عمل نمایند و آنست که سکاری را طرح دهند و کما مر ذکره فی التذکره و البته
 ورنه حدیث من سنن منته حسنة فله اجرها و اجر من عمل
 بها الی یوم القیامة آنکه کذا فی الطحاوی و الازاله المسلمیه
 و حدیث - ما را لا المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن -
 را چنانندیند و شاید چون کور باطن کور چشم هم بسته و اسی منشی بر حادث
 مردود نیست کما زعم بعض المردود بل بعضه محذور و بعضه مردود و

اینست که در این زمانه
 مجتهد نظر نمی آید
 و بنا بر مولانا شاه
 ولی الله قدس سره
 در ازاله الحقا و عن
 خلافت الخلفاء
 نوشته که درین
 زمانه مجتهد
 نمی تواند شد
 و دیگر جواب
 مسلمی این است
 که اگر خبیر
 مراد مفتی
 معنی حدیث
 مراد باشد -
 جمیع مقلدین
 اولیا کرام -
 و علمای
 عظام
 دو وزده و
 سیزده صد
 ساله را
 خصوصاً
 پیران پیر
 مفتیان را
 بارتکاب
 امر غیر
 مشروع
 بقصر جهم
 انداختن
 است و معاذ
 الله معاذ
 الله حال
 آنکه برشان
 اکثر از آنان
 رضی الله
 عنهم و
 رضوعنه
 فاولئك
 حیزب الله
 الا ان
 حیزب الله
 هم
 المتفحون
 و غیر
 ذلک
 نازل
 است و با
 اسواس
 آن قباحت
 جللی -
 بر استدلال
 مفتی -
 لازم
 است
 بران
 عمل
 کردن -
 یقیناً
 شریعت
 را
 بر
 باد
 دادن
 است
 زیرا
 که
 تالیف
 و
 تفسیر
 و
 اعراب
 قرآن
 و
 تالیف
 صحاح
 سته
 ائمه
 مخلفان
 و
 خلافت
 خلفای
 راشدین
 و
 غیر
 ذلک
 بعد
 رحلت
 پیغمبر
 آخر
 الزمان
 حادث
 گردیده
 و
 دینای
 شریعت
 بر
 آنها
 تقویت
 گرفته
 و
 بر
 وجوب
 آنها
 اجماع
 گشته
 و
 مفتی
 آنها
 را
 مردود
 دانسته
 و
 چون
 نباشد
 حال
 نادان
 همین
 است
 و
 مقال
 مفیدان
 همچنین
 است
 که
 فقط
 بر
 لا
 تفرقوا
 عمل
 نمایند
 و
 آنست
 که
 سکاری
 را
 طرح
 دهند
 و
 کما
 مر
 ذکره
 فی
 التذکره
 و
 البته
 ورنه
 حدیث
 من
 سنن
 منته
 حسنة
 فله
 اجرها
 و
 اجر
 من
 عمل
 بها
 الی
 یوم
 القیامة
 آنکه
 کذا
 فی
 الطحاوی
 و
 الازاله
 المسلمیه
 و
 حدیث
 ما
 را
 لا
 المؤمنون
 حسناً
 فهو
 عند
 الله
 حسن
 را
 چنانندیند
 و
 شاید
 چون
 کور
 باطن
 کور
 چشم
 هم
 بسته
 و
 اسی
 منشی
 بر
 حادث
 مردود
 نیست
 کما
 زعم
 بعض
 المردود
 بل
 بعضه
 محذور
 و
 بعضه
 مردود

فامر التقلید محمود و رد و مردود و مخصوصاً ایشان را باین دو حدیث مندرج
 گردانند و بر تقلید فقہ و حصول احتیاج گرفتن بگویند تیشہ بر یکا خود زدن
 است کہ در مضمون لفظ آخر تا تالیفات صحاح ہم شامل نبود کہ بعد از
 دو صد و بالا ہر ہر مصنف یکے بعد دیگرے احداث نمود کہ امر و بھی ذکرہ
 حتی کہ بعض امر رسول را موقوف - و بعض را مرفوع - و بعض را مطلق
 و بعض را مستحق و مخدوع و غیر ذلک گفت بکہ نسبت بعض راہ توہین
 ہم گرفتند و در بعض جا غیر حدیث را حدیث خواندند و آنرا بقول النبی
 منسوب ساختند بر زبان راندند و در ان اقوال آئمہ شرف القرون را دلیل ساختند
 علی الخصوص امام شرفانی و شافعی را بگرفتند شہادتین بر پراخت پس
 مصداق ہر دو حدیث ہمان تالیفات شرف القرون گشت نہ تالیفات
 خیر القرون نیست کہ از عمدت جہلکدہ و نسبتہ خیر القرون
 قرنی من قول رسولکدہ و جہلکدہ فضل خیارکدہ و قد اتج
 شہارکدہ فماد القولون یا ایہا المستدلون و این تفرد
 ایہا المفتون فموتوا بغیظکم و ارجعوا الینا من
 محمد تا کدہ فیکون خیر الکدہ

تذکرہ یازویم

قال المفتی - و ملا علی قاری اسم القوارض و شرح عین العلم من اور
 عبد العظیم ملا ابن فروخ کہی قول سدیدین کہتے ہیں - اعلم ان الله
 لم یكلف احدا من عباده ان ینكون حقیقا او مالکیا او شافعا
 او حنبلیا بل اوجب علیہما الایمان بہما بعث بہ محمد
 صلعم و العمل بتریعته انتہی ما فی القول السدید

سب سے پہلے جہانگیر
 رسول صلعم کے لئے
 فرمائی کہ یہاں تک
 کہ تم میری بات
 سنو اور اس پر عمل
 کرو میں تم کو
 جہنم سے بچاؤں گا
 اور اگر تم نے
 اس سے انکار کیا
 تو میں تم کو
 جہنم میں ڈال دوں گا
 یہاں تک کہ تم
 میری بات سنو
 اور اس پر عمل
 کرو

اقول - جوابش بحد وجهه باید گفت + اول اینکه البته فی الواقع خداوند حکیم
 کس را از عباد خود در این امر که حق یا شافی و یا مالکی یا حبلی شدن باید تکلیف نداد
 و مجبور نساخته + بلکه بر ائمان بالبعثه و عمل بالشریعه مجبور ساخته + اما عمل با
 بشریت موقوف بر وقوف احکام شریعت است + و احکام شریعت موقوف بر تعلیم علم
 و تعلیم و تعلم موقوف بر معلم و متعلم است + و متعلم را تقلید معلم ضرور است +
 پس متعلمین متعلمین را تقلید معلمین احکام شریعت - و نظر ارکان طریقت -
 ضرور است و معلم را باید که اعتماد را شاید + و آن نیست مگر آیه اربعه را
 لازم آید + چرا که ائمان اقرب الناس الی نبی آخر الزمان اند + و اقرب الناس
 را فضیلت - و ابعثش و انضیحت - ازین حدیث شهرت است + سخن ابن
 مسعود درها قال قال رسول الله صلعم - خیر القرون قرنی
 ثمة الذین یكونونهم ثم الذین یلونهم ثم سیجی قوم مستنبق
 شهادته احدهم یمنه و یمنه شهادته اخری النجاری
 و السلم و فی روایه خیر الناس قرنی کذا فی تحفه الاخبار - اگر گویند
 که اگر معنی اقرب را اعتبار است قرن اول از ثانی و ثالث بسیار بهتر بود که
 اقرب تر بود چه اصحابش را تقلید کرده آیه قرن ثانی و ثالث را تقلید نموده
 گویم که کسی از ائمان امر امامت را متکفل نشدند + که تقلید پیش کنند + و اساس
 آن در آن زمان چندان حاجتش هم نمی داشتند + که باعث قرب زمان -
 نبی آخر الزمان و تحقیق ذات باریکات صحابه آن هر دو کائنات - مع حفظ
 منافقان تجزیه اسلام را دهنی یافتند + نه یهودان و صوفیات خود را بحد
 داخل کردن می توانستند + کذا فی المحولزمی و التفسیر احمدی و میزان حرانی
 و مطبوعی +

این که در حدیث مذکور
 که امام اول علیه السلام
 چون از آن کما
 قرن اول را بسیار
 آن دو قرن که
 پیش از آن است
 بهر آنکه اول است
 هم
 را بسیار
 در حدیث مذکور
 بسیار نزدیک
 معنی
 و در حدیث
 مستحب

ولیس المراد ان من قال انی خفی غفله مذکور است. البتة یجوز ان مراد شیء مقبول
است. هرگز محمود و ممدوح نیست. و در نه الباطال تقلید مراد شیء نیست.
چنانچه درین عبارت. بندگی باید پیغمبر را و گوی منظور نیست. الباطال پیغمبر
مراد نیست. بلکه اثبات وجوب بندگی مراد است. و اگر در اثبات وجوب بندگی
الباطال پیغمبر را و گوی منظور باشد. البتة از عبارت قول سدید الباطال تقلید مراد
شدن تواند. و آن ممکن است در این مقصود. همچنان عبارت بجای آورد. مردمان
بسیار است چنانچه اگر کسی گوید که گوشت خوری و کلاه پوشی را نام مسلمانی
نیست بندگی باید. و ازین قول حرمت گوشت خوری و کلاه پوشی لازم نمی آید.
نه کسی بنده. همچنان از قول سدید. بطلان تقلید لازم نمی آید. اما کوران
باید اگر راه ضلالت نگیرند. چون کشتن مجبورند. باید که معذوران را
گرفتند بر روز شنبه و چشم چشمه آفتاب را چه گناه.
مشتبه اینکه بعد سدید تا ویلات خمس عبارت قول سدید (که بنده گناه
قبل ازین آید. نه احوالش تنید. و بنابران همچنان تا ویلات از طرف
ظاهر گردید. و فقه نعمت عظمی. از طرف خالق الوری. لزوم پیدا. یعنی یکی از
تئیمان و شواهدان مفتی برای الزام آنرا قلمی نموده مردم فرستاد. و دید که
تا ویلات موافق مردم افتاد. زیرا که خود مصنفش بر تقلید امام ابوحنیفه راجع
شکر خدا ظاهر کرد. و یکی ایشان چنین نوشته. ونحن مع ذلك الحمد لله
تعالی لا نخرج عن درجة التقليد الامانة الاعظم
الاکبر الی حنیفه رح و نحن مقلدون له ولنجار اصحابه
ومن بعدهم من کبار اثبتنا الشمس الایة واضرابه
انما یجته و لقرانه المتأخرون من اهل النامع فالعامة

من فضلاء المذهب فلما النظر فيه اذا امكن وعليه
 التمسك بما عن المتقدمين وخصوصا اذا اشتهض متمسكا
 لنا فيما تزيينه والله الموفق به الاعتصام - پس حیف حیف
 بر شعار و آثار مقتیان غیر مقلدان نافعان که بر اقوال ائمه مجتهدین خودشن نیز
 عمل ننمایند بلکه بعد اخلت هوائے نفسانی صحیح را طرح دهند و تقسیم
 را کار سازند و چنانچه بحال ایشان خداوند کریم می فرماید: أَفَالَا تَتَذَكَّرُونَ
 يُؤْمِنُونَ وَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَكْفِرُونَ و چون ایشان بر تالباران انحراف
 و متبعان طریقت - خصوصاً بر شان اولیاء کرام - و علمای عظام - که
 بقول الاولیاء الامیون اجماد خالق الانام اند - طعن و تشنیعها
 می نمایند و بنا بران خداوند تعالی بقوله و یهدهم فی طبایعهم
 یجوهون - و ایضا قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلِمَ دُلَّهُ
 الرَّحْمَنُ مَدًّا و ایشانرا بضلالت مدو کند و دران بگذارد و تا بدست
 نیابد و پس بمضمون فی کُلِّ وَاٍ یَهْمُونَ سرگردان باشند و حتی که
 بر او که رکیه - و حج و طایفه منطقیه و نازان و فرحان می شوند و بهج و
 و مِن النَّاسِ مَن لَّيْسَتْ لَهُمْ لِحْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
 بخیر علم احوال ردیه را خریدار اند و تا مسلمانرا از راه راست برتابند
 و بلا فهم آیات قرآن - مجادله فی الاخوان می اندازند و و مِن النَّاسِ
 مَن یُجَادِلُ فِي اللَّهِ لِیُخْرِیَ عَنْهُ و از ان خورسند شوند و کہا قاله
 لَعَالَى کُلِّ حَرْبٍ لِّمَا لَدَیْهِمْ فَرَحُونَ
 هر کسی را در خور مقدار خویش
 می کند اثبات خویش و نفی غیر
 چه امام صومعه چه پیر دیر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

لا اله الا الله
محمد بن عبد الله
بن عبد الله

شسته انگه - طرفه غریب + ولطیف عجیب این است که از دلیل ختم یعنی
از عبارت قول سدید به ثبوت تقلید به وضوح پیوست + زیرا که مصنفش خود
حنفی است و تقلیدش را بخوشی تمام ظاهر ساخت - فان البتة تقلید علماء ماخر
را که بعد از نه صد و سال بیشتر می باشد + و نیز از نوشته گذشتہ رفتن
رو کرده + و تقلید متقدمین را که اشهادت علیه عبارت از بکسر قول
متقدمین متکسر کردن را بر خود لازم و واجب ساخته + و علینا التمسک گفته
و حدوث مذہب غیر مقلدان از سنہ نہ صد و چہ باشد + بل سنہ سیر و صد سال
بوقوع آمد + پس بطلانش بهین دلیل ثان بکسر عیان است + و دیگر حاجت
ذکر برهان نیست + پیران نمی پرند + مریدان می پرازند + خذ هذا و عذبه

تذکرہ دوازدهم

قال المفتی - اور اس عادیے اگرچہ ایک صورت تقلید شخصی کی بسبب نزل
مباح میں درج کی تھی معیار الحق میں لیکن عند تحقیق الحقیق مباح میں بھی داخل
نہیں ہو سکتی اس لئے کہ مباح خطاب شارع میں داخل ہے اور تقلید شخصی خطاب
شارع سے خارج ہے کمالا یخفی علی الماہر المتفطن المتصف +

اقول - ازین عبارت جهالت تاری است + و غیاب ساری + کہ منور
مفتی مثل نو آموزان و بستان کاتب غیر مستقل و منززل است و ہرگز اگر
خبر باشد قابل اعتبار نباشد کہ باشد کہ باز منقلب باشد وان مقبول نیست +
مقبول است زیرا کہ مفتی صاحب باریہ در زمان سابق در استقامی و جوب
تقلید شخصی بکسر خط خود از او واجب نوشته - و منکرش را کافر پداشته + پیش
معیارش باز از اسباح گفته + حالا درین کتاب حرام انگاشته + خدا حافظ باشد
کہ آئندہ چه چیز ادا در پیش کند +

۴۴

فنا و دنیا برای برپای عبادت همین است و همین است که اگر نتوانستند مرجع کل امیر را
 بیت تو اصلی و باقی ضعیف تواند. تو شای و مجموع خیل تواند
 اما از حال همین مقلدین صاحب کبر بر چند وجه متعجبم اول اینکه ایشان بتقلید ادنی
 تقلید اعلی را چرا گردانده استند. **۱** آنگاه ان الغراب دلیل قومه
 سیدهم یهم طریق الحاکمینا. دوم اینکه بزمی تقلید مقلدین ^{سالمین}
 آیت در یاد آورده و خود را از مفتوش خارج شمارند. حال آنکه ایشان خود مفتوش بطریق
 شانند که تقلید صاحب کبر شافعی اندیپ نمودند و صاحب کبر تقلید ترمذی ساخته
 و ترمذی تقلید خراج اعدای بن عاتم نصرانی کرده. پس چرا حاد را
 بچه طور زاید علی کتاب اربابا تصور میدهند و بزرگیکش چرا نقد شود و
 کردند. حال آنکه ترمذی بسیار متعصب دشمن امام ابوحنیفه رحم بود و چنانچه
 در شرح سفر سعادت مذکور است که نام ترمذی محمد است ابو یحیی ائیت بسند
 و هفتاد و نه نوبت (تا) و مانا که این مرد را بایتم اهل قیاس و اجتهاد تعصب بود
 خصوصاً با امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحم انتهى کلامه پس روایتش خالی از تعصب
 نباشد. **۲** این سخن را بجه گو که ترانه مشامند. پس بقول شیخ الاسلام
 ابو محمد بن احمد العینی که در غده الفاری شرح البخاری آورده که **ولا تلتفت**
قول المنکر المتعصب قابل عمل چه باشد. قابل التفات هم نباشد.
 و مزید بر آن است که خداوند تعالی بقوله کتاب **انزلنا الیک مبارک**
لیدبروا آیاته ویتذکروا لوالالباب تدبر و تذکر بر اولیای الباب
 واجب کرده. نه اتباع جزاها را نوشته. بلکه بقوله یا ایها الذین
 امنوا ان جاءکم فاسق نبیاء فنبوا ان یصیوا قوما
 بجماله برای تفحص امر فرموده.

[illegible]

عبارت از این است که
عبارت از این است که

سوم اینکه به خطاب و عتاب و ممانعت و مشرکان و مرتدان و منافقان را
مساوی نمیداند. و قوله تعالى وَلَا يَسْتَوِي الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
الْأُولَئِكَ مِنَ الرَّاغِبِينَ را از دست دادند.
ثانیاً می گویم که از ظاهر معنی لفظ الا اکثر من المفسرین نباید
بل حقیقت امرش را باید دید که فی الحقیقت قول و این است کثرت را و
نموده. برای تفهیم کلام چیزی گفته. چنانچه کسی تحقیق حقان گوید که من نه از
راز و رمی دارم. اگر مراد از بدی من تن نه از رذیلتان است را جواب بدیم.
الیهان از پیش خود نمیداند. اما خرو من ان پیش برند و مساوی آن از لفظ اکثر
صاف ظاهر و باری است که فریق دیگر فریق دیگر گرفته اند یعنی معنی مرادی
لفظ ارباب را مراد نگرفته. بلکه از ابراهیم خود گذشته که تا وقتی که معنی
حقیقی متحقق شدن نماند معنی مرادی مجازی مراد گرفته نمی شود.
ثالثاً می گویم که مفتیان هر یک از ظاهر معنی عمل می کنند و در اینجا بغرض تفانی معنی
مرادی را مراد گرفته. و کلام (کلمه کمالاً) خود را فراموش ساخته و خیر
الحمد لله که ایشان از مراد خود نام برده اند.
رابعاً می گویم که اگر از بل المراد انهم اطاعوه هم فاعل و امر هم
و لواهم هم همین معنی مرادی یعنی اطاعت امر نهی یعنی عبادت مراد باشد
پس اطاعت او امر و لواهی رسول الملک العالم. و اصحاب کرام. و محدثین غلام
موجب معصیت خواهند شد. که عبادت غیر خدا لازم آید. الحیا باید. زیرا که معنی
اطاعت من حیث الطاعة واجب است فلا یتحقق الفرق بینهم و این
از دل و انصاف بعید است که به نسبت غیر حیوان. و به نسبت خود چنین. اگر گویند
که ضمیر هم اطاعوه هم غیر مخصص و مقرر اجار و بهمان است پس

پیش ازین فایده
برادریمان
از دو تن
که اگرچه تین
بیکدیگر بود

ساده
کیا در پیش
و کمالی
کفایت الی

نزدگان دین بدان شامل نیستند گویم که پس به نسبت آنچه از بجه عظام و متقلین
گرام - این اجزای حجت آوردند که این نزدگان ضمیمه شامل نیستند بلکه مسلک آنهاست
فقط الفرق بینهما ولو کنتما لا تفقدون و دیگر بشنوید که
اطاعت او امر و نه ای غیر خدا کلیت حرام و منکر باشد پس اطاعت نوشته
صاحب کبر بطریق اولی حرام گردد و فلما اجمعت له لقوله - و کیف
استدلالتم به *

خامسا - می گویم که مفتیان مثل همان چهار پایاوند که بر او کتابه چند
که ایشان خود (عدی بن حاتم کان نصرانیا) را بخوبی دیده و
ناسته نقلش کردند یعنی راوی را که در آن زمان کافر نصرانی بود و دیدند
مهندار وایت یحیی بن جالب را چنان اعتبار یافتند که زاید علی الکتاب و
نه مکالمه رسول صلعم را که کافر بود و یافتند و فتعصم ما قبل الکاتب
حما - زیرا که اکثر اخبار بحسب مخاطب متفاوت می شود و بهر لیاقتش خطاب
گردد و چنانچه رسول معبود - قبل ایمان حضرت همزه رخ که بشارت ضرب
الوجهل آورده بود و خطاب فرمود و یعنی تو هم از ایشان هستی فرمود و
کذا فی الخلاف از چنان رسول کریم - حسب اعتقاد عدی کلیم - با و هم کلام
گروید و بلکه مغالطه اش را فهمید که عدی نصرانی به نیت تکذیب آیت قرآن
اتخذوا احبارهم و رهبا فهدوا بها با بحديث رسول النان
برخلاف اعتقادش کسنا العبدکم گفت و حالانکه او با اعتقادش
اجار و در میان راه احمای دانست و چنانچه خداوند تعالی خود تقوله اربابا
انا اعتادش خبر او بنابران رسول کریم بطور زجر الکلیس یحرمون کتابا
فلیک عبادکم فهدوا فرمود و تا بر اعتقاد و پیشش کند و باطل است

(۱)

پس یہ ہے وہ جو گمان کیا
تھے ادا رہے وہ جو بھگت تھے

(۲)

روایت محمد بن عبد اللہ بن
کراد سے ملاقات کی سالم بن عدی
میں کہ اس کا ادب سے اس کو اسے
ابو عمر کہا گیا تو نے حدیث نافذ
میں جو عبداللہ سے ہے کہا اور بیحد
تحقیق وہ نہیں مضائقہ ہے
آئے ہیں و بروں میں

(۳)

سورۃ النور ص ۱۴

مجلس اہل بیت علیہ السلام
 حضرت علیؑ روایت محمد بن
 کر او سے ملاقات کی سلم بن عبد
 اللہ سے کہ اس کا دوسٹے اس کو اسے
 ابو عمر کی کہاؤں نے حدیث ناف
 یں و عبد اللہ سے کہا او میں
 تحقیق وہ نہیں مضائقہ
 آئے میں و بروں مد
 ۴۹
 حواشی

این عبارت زین را نمیدانم بقال کذب العبد و اخطاء انما قال
عبد الله یوتون فی فخر و جهن من ادبار هن و الدلیل علی
تحريم الادبار ما اخبرنا عن خزيمة بن ثابت لا تا تو النساء فی
ادبارهن کذا فی المعالم التنزیل و علاوه بران ازایت النساء کما
حرث لکم فالتوا حرثکم الی ان شتمتم حرثتم ثابت است و وزیر و یا
متعدد بر خلاف روایت مذکوره بر حرثتم وارد است و یقول آذر و
اقبل و ان قال دب و الحیضة و ایضا عن ابی هريرة رفا قال قال
رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی
معالم التنزیل و غیره - ان مفتیان ان برای نقدان همان لغت شما که
عبارت از مطاوعت است ای می شود و شعبه و عو - عو - عو - عو
ایه نماید و وزیرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شاکت حدت حاکم
من مقلد الفقهاء فرایت علیکم آیات کثیرة تا آخر و یا
حجت ساقید و نفید که از ان خود را مطعون خلاف میسازد و
خویشتن را بنا جتم می نازد و

۵۰
این عبارت زین را نمیدانم بقال کذب العبد و اخطاء انما قال
عبد الله یوتون فی فخر و جهن من ادبار هن و الدلیل علی
تحريم الادبار ما اخبرنا عن خزيمة بن ثابت لا تا تو النساء فی
ادبارهن کذا فی المعالم التنزیل و علاوه بران ازایت النساء کما
حرث لکم فالتوا حرثکم الی ان شتمتم حرثتم ثابت است و وزیر و یا
متعدد بر خلاف روایت مذکوره بر حرثتم وارد است و یقول آذر و
اقبل و ان قال دب و الحیضة و ایضا عن ابی هريرة رفا قال قال
رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی
معالم التنزیل و غیره - ان مفتیان ان برای نقدان همان لغت شما که
عبارت از مطاوعت است ای می شود و شعبه و عو - عو - عو - عو
ایه نماید و وزیرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شاکت حدت حاکم
من مقلد الفقهاء فرایت علیکم آیات کثیرة تا آخر و یا
حجت ساقید و نفید که از ان خود را مطعون خلاف میسازد و
خویشتن را بنا جتم می نازد و

و این عبارت زین را نمیدانم بقال کذب العبد و اخطاء انما قال
عبد الله یوتون فی فخر و جهن من ادبار هن و الدلیل علی
تحريم الادبار ما اخبرنا عن خزيمة بن ثابت لا تا تو النساء فی
ادبارهن کذا فی المعالم التنزیل و علاوه بران ازایت النساء کما
حرث لکم فالتوا حرثکم الی ان شتمتم حرثتم ثابت است و وزیر و یا
متعدد بر خلاف روایت مذکوره بر حرثتم وارد است و یقول آذر و
اقبل و ان قال دب و الحیضة و ایضا عن ابی هريرة رفا قال قال
رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی
معالم التنزیل و غیره - ان مفتیان ان برای نقدان همان لغت شما که
عبارت از مطاوعت است ای می شود و شعبه و عو - عو - عو - عو
ایه نماید و وزیرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شاکت حدت حاکم
من مقلد الفقهاء فرایت علیکم آیات کثیرة تا آخر و یا
حجت ساقید و نفید که از ان خود را مطعون خلاف میسازد و
خویشتن را بنا جتم می نازد و

مولوی روم

گرفتند که رده کس بود

عن النبی صلعم قال لا تظهر الشامة الا حنیك فیعافیه
الله و یبلیک اخبرنا الترمذی کذا فی التیسیر و الطحاوی اگر مرگونی که
باز شامچرا شامت با نماید گویم که البادی اظلمه و مقدمه گفته آمد
کهستم برستم پیشا مر معروف می دانم و ای برگشتگان را و هدایت و وای
برگزیدگان را و صلات و شاکت فی الحقیقت معنی قرآن و حدیث را نمیدانم
بنابران کفر و ایمان را هم می سازد

بسم

بسم

فصائل نادان خلوت نشین بهم بکنند آغوش کفر و دین

وہ شقائق دلی۔ وشتاق قلبی۔ درمیانِ خلائق الہی۔ وجامع والفاق

کتاب محمدی بشری انفرجتمی اندازید اگر اول است معذور مستند

فَاَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَتَوَلَّوْا إِلَيْهِ تَوْبَةً صَوْحًا إِنَّ اللَّهَ يَعْفِرُ الذُّنُوبَ

بِمَعْنَاكَ هَٰذَا بَشِّرَ الْعِبَادَ بِقَوْلِهِ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا

عَا أَنفُسَهُمُ الْفِتْنَةَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَكْفِي الدُّوب

وَالضَّالُّونَ هُمُ الْكَافِرُونَ

مِنْهُمَا مَنْ يَكْفُرُ بِهِمْ وَيَكْفُرُونَ بِهِمْ وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِمْ وَيَكْفُرُونَ بِهِمْ

من اجله فانه مستور الرعيه وحيث انما

من الأدب لمن لا أدب له

کرتہ بد و کار کشمکار نبودے
اور اب ہم چکر م راہ نبودے

در تو به نبود که در فیض شود

اما دیگر از آنها بگوید که بقول پنهان جان گردانید به نه مقلد از شما که مشغول

میں کہندے۔ انہیں سعدی نام

ولا اگر خردمندی و پویشیدار کن صحبت جلال ان خستیار

رحمہ اللہ کہ وہ او راہ بود
کز ونگ و ننا و عشقے بود

ز جابلرگز نه در دهان تیر ما شد
نه آینه در دهان یک شمشیر ما شد

رجا ہاں ریریدہ پورن پیرا
کہ لڑتے ہو کہ پڑتے ہو

زباں میں نیاید خبر افعالِ بد لڑو ستونوں سے خبر احوالِ بد

سر انجام جابل جسم بود که جابل نکو عاقبت کم بود

اگر انہیں یہ قبولہ لگائی جائے گی کہ ان کے لئے یہاں سے تفریق نہیں ہے

المسوق كروبو، وبمضمون من حفر بئر الأخيه فقد وقع فيها -

چاه کن راجاه در عش شود و بقوله تعالى لا تزر وازرة وزرى

18 14 11

از بعضی شیاطین است که در راه
 و در راه خدایان است که در راه
 و در راه خدایان است که در راه
 و در راه خدایان است که در راه

مثنوی

آخری دیگران را چه رسد +

هر که در راه خلق دام نهداد عاقبت هم خودش بدام افتاد
 شاخ تنگی سعادت آرد بار + محل چسبندگی که کار و خار
 پلست نیکو مثلث است این که بر سر بد کرد بباد گیری نکرد جسم با خود کرد
 تعلیم اسی مقلدان اطاعت غیر مقلدان کنند + اگر کنید + مشرک باشید + که
 شیاطین بدل ایشان و موسی اندازند + تا با شما بر دین مجادله کنند + که
 قال الله تعالى وان الساطين ليوشون الى اوليائهم ليحاديوا
 كذون ان اطعموهم انكم لم تشركون +

ساد ساء - می گویم که هرگز هر آئینه معنی باب مثل مراد ما را و نیست +
 بلکه معنی حقیقی که خدایان است بر مثل خود باقی خواهد ماند + زیرا که اتحاد و ارا
 دو مفعول است مفعول اول اجار نیم و مریم با نیم و السج ابن مریم - و مفعول
 ثانی اربابا - و در مفعول اول السج ابن مریم معطوف است بر اجار نیم و مریم با نیم و
 معطوف را که تابع مقبوس است + بقابلیت متوجع معطوف علیه نیز درست است +
 ورنه قائمه و قاعده عطف باطل خواهد شد + و این در کلام عرب درست نیست غیر
 جاس در کلام فصیح الفصحی خواهد آمد که مریم - و اگر از لفظ ارباب بلیت اخبار و ریا
 اوامر و نواهی - و بلیت سح ابن مریم خدام او گرفته باشد + کلام الهی غیر فصیح
 بسکه قبح بلکه لغو باشد + معاذ الله و اگر بلیت سح ابن مریم نیز امر مراد باشد +
 قباحیت غنیمت رود و بدینکه مقبوحیت اطاعت امر حضرت سح ابن مریم هم لازم آید +
 و این خلاف اعتقاد عدی نصرانی بل کل نصاری است + پس بدایت عدی
 نصرانی برای او مخصوص بود از ابرو منان قیاس نباید کرد + چرا که او فریب انصر
 نازیب لفظ ارباب که در قرآن آمده است انعبدهم گفته حال آنکه در ان ارباب سح

اور کہا ہوا۔
 کہ ہے اور کہا تھا یہی ہے
 مسیحؑ۔ شاخِ آدمیوں کو نکلنے کے
 انکی سات صدیوں پہلے بیان ہے
 مناجات
 ان لوگوں کے جو کافر تھے
 اس سے بار بار انکو اللہ کی جانب
 بلاتا ہے۔ جانتے ہیں کہ کیا انکو
 عالموں کے لئے اور دردِ دل
 کے لئے کیا ہے؟

محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

هم تقلد شد کردم * و در پیک او شان رفتم *

تا مندا شکر خداوند کریم بر هایتیم بنمایم * که قبل دستیاب تفسیر کبیر من حقیران
تقصیر تحریرات مذکوره - و تقریرات مزبوره - نموده بودم * اما بدل ترسان و
لرزان می ماندم * که شاید مخالفتش کرده باشم - لذا بلا ناظمه تلاشتش می نمودم *
حتی که یافتیم * دیدیم که هم تحریراتم و تاویلاتم حسب اول تفسیر معظم یافته ام زیرا که صاحب
کبیر شمت اتخذا و احبارهم و رهبانهم راه این عبارت واعلم
انه تعالى وصف اليهود والنصارى بضرب اخر من الشرك
بقوله اتخذا واحبارهم و رهبانهم والمسيح ابن مريم ابائا
مزدون الله را که فی الحقیقت معنی آیت در ماده شرک مشترکین است *
بعد از آن حکایت اقوال غیر را نقل کرده * چنانچه مفتیان نافعان یکے از انرا
حجت گرفتند * و قول ثانی و حاصل الکلام را که در ان بالتصریح حالات کفره و
فجره و جهالة است حاله و سابقه مرقوم است به تیت فریب و خدع طرح داوند *
تا علما آنها را نبینند * و تحقیق ایشان کردن نتواند * و بل لکثیرا ایضا
الاخوان و بل لکثیر * درین عبارت چهار برای معانده ناظرین نقل نمایم *
و توقع انصاف می دارم * که آئینه کبار بزمه کفار و فجار و احبار شامل شدن
توانند یا نه * (والقول الثانی) فی التفسیر هذا الربوبية ان
الجهال والحشوية اذا بالغوا فی تعظیم شیئهم و قد
فقد یمل طبعهم الی القول بالحلل والایحاد و ذاک
الشیخ اذا کان طابا للبدنیا بعید عن الدین فقد یلقی الیه
ان الامر كما یقولون و یعتقدون و شاهدت بعض المروز
من کان یبید دعا عن الدین کان بام اتباعه و اصحابه

بأن يسجد واليه وكان يقول لهم أنتم عبيدي فكان يلقي اليهم
من حديث الحلول والاتحاد أشياء ولو خال بعض الحق
من اتباعها فربها ادعى الإلهية فإذا كان مشاهدًا في
هذه الأمة فكيف يعبد بثوبه في الأمم السابقة وصال
الكلام أن تلك الربوبية محتمل أن يكون المراد منها التسمي
اطاعوهم فيما كانوا يفعلون في حقهم فيه حكم الله - وأن يكون
المراد منها أنهم قبلوا أنواع الكفر ^{بكم} وبالله فصار ذلك
جاء مجرى أنهم اتخذواهم آربابا من دون الله - ويجعل
أنهم اتبعوا في حقهم الحلول والاتحاد وكل هذه الوجوه
الاربعة مشاهد وواقع في هذه الأمة ثم قال الله تعالى
وما أمرنا إلا ليعبدوا إلها واحدًا معناه ظاهر وهو أن
التوراة والإنجيل والكتب الإلهية ناطقة بذلك ثم قال
لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون أي سبحانه من أن يكون له
شريك في كونه مسجودًا ومعبودًا وأن يكون له في وجوب
نهيته التعظيم والإجلال پس این مضامین نیست مگر بر
اقوال جمال است که گویند که ای امام حسین رضی صاحب یار پر صاحب یا
مولى على صاحب مثل فرزندی مرا عنایت کن یا یار محمد و یار یار - یا مرام را
حاصل نما - نه این همه اقوال بر تقلید اسلامیة مشرعیة بر شان آئیمه رضی مرقوم است -
که از عظم اف کلمه یا ایها الاخوان اف کلمه آری اطاعت آئیمه
عین اطاعت خدا و رسول است که امر مذکور را که بلا توسط آئیمه
اطاعت خدا و رسول محقق نیست - چنانچه امام غیر مقلد آن صاحب کبر نیز تو

تحت قوله تعالى ألم أعبدكم يا بني آدم أن لا تعبدوا
 الشيطان إِنَّكُمْ لَعَمْرَؤُا قَتِيلِينَ ^(سورة البقرة) قوله لا تعبدوا ^{الشيطان}
 معناه لا تعبدوا بدليل ان المنهي عنه ليس هو السجود له فحسبيل الانبياء الامور
 الطاعة له فالطاعة عبادة لا يقال فكون عن ماعورين بعبادة الامر به حيث امرنا بها
 في قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
 لاننا نقول طاعتهم اذا كانت بامر الله لا تكون الاعياد
 لله وطاعة له وكيف لا ونفس السجود والركوع للغير اذا
 كان بامر الله لا يكون الاعياد لله الا ترى ان الملائكة سجدة
 الامر ولم يكن ذلك الاعياد لله وانما عبادة الامر هو
 طاعتهم فيما لم ياذن الله فيه فان قيل بهذا تعلم
 طاعة الشيطان وطاعة الرحمن مع اننا لا نسمع من
 الشيطان جزاء ولا نرى منه اثر اقول عبادة الشيطان في
 مخالفة امر الله والايان بما امر الله لا لانه امر به ففي
 بعض الاوقات يكون الشيطان بامرك وهو في غيرك و
 في بعض الاوقات بامرك وهو فيك فاذا جاءك شخص بامرك
 بشئ فانظر ان كان ذلك موافقا لامر الله او ليس موافقا
 فان لم يكن موافقا فذلك الشخص مع الشيطان بامرك بما
 يامرك به فان اطعته فقد عبدت الشيطان وان دعيتك نفسك
 الى فعل فانظر اهو ماديون فيه من جهة الشرع او ليس
 لذلك فان لم يكن ماديون فيه فنفسك هو الشيطان او معها
 الشيطان يدعوك وغير ذلك ان كان صريح معلوم شاركه اطاعت الله

سلطان کا ہاتھ نہ ٹھکایا تھا غنیمت
 لگا رہا ہے اب تو دم کی سرکھانے
 کو دھم شہزادان کی سختیوں سے
 ہمارے دشمن ہے ظاہر
 علیؑ فرمانبردار کی کمر
 اندکی اور کمانا رسول کا اور
 صاحب حکم کی جگہ میں ہے ۱۱

اربعه مؤمنین مثل اطاعت اجبار و زبان مشرکین نیست + بلکه عیر اطاعت شرعیست
است + این اطاعت سرگروه غیر مقلدان عین اطاعت شیطان است که قبول
صاحب کبیر شیطان در و حلول کرده + یا نمشخو و شیطان گشته + که فویش
موافق شرعیست یافته نشده + فیا ایها الاخوان فاحذروا عن اتباع
الشیطان فاحذروا +

تا سماعاً - ای اولی الالباب + وای ناظرین و سامعین این کتاب + فاحذروا
الضمان سازید - اعتنا کنید + یعنی بر عبادت + یا بر عداوت مفتی با امام اعظم
که فی نظر سازید + که مفتی در معیارش خیر احاد را مفید عقیده نمی شود نوشته + و آن
عدم مقید را برای ابطال مناقب امام اعظم رحمت گرفته + و نیز قیاس را بابت
و ضلالت منسوب ساخته - آنرا جمعه لبطالان را سه و قیاس امام رحمت گرفته +
انادر پشچا بر و خویش از خیر احاد و عدی بن حاتم استدلال گرفته + و مقلدین
مؤمنین را بر مشرکین قیاس ساخته + حالا از دو فویش کدام قول را اعتبار
سازید + چون با مرجع اصل همانرا ترجیح دادین توانید + پس بر هر دو قول گفت زود
برود و دیوار اندازید + همچنان بر تخریش باید تشویرید +

تذکره چهاردهم

قال المفتی استدلالاً قال شیخنا و مولانا خاتمة المحققین و المجتهدین
قد شاهدت جماعة من مقلد الفقهاء قرأت علیهم آیات كثيرة
من کتاب الله تعالی فی بعض مسائل و کانت قدا هبهم بخلاف
تلك الايات فلم یقبلوا تلك الايات ولم یلتفتوا الیها و بقوا نظروا
الیها ملتجب یعنی کیف يمكن العمل بتواهر الايات مع الروایة عن
سلفنا و ردت علی خلافها و لو انما ملئت حق التابل و جدت هذا

پیشکش کنندہ

تاریخ اسلام و سیرت ائمه

انعامت کو دیکھو

۴۰۰

۶۰
این مجلس

سید محمد تقی

اور مذکورہ کی اور نوٹوں

...

1

9

4

گفته: بلکه اطاعت مع التعظیم را که حقیقه عبارت است کفر و اثن: چنانکه فقیر حقیر
نیز همین معنی را همان جا بیان ساخته: فحده العبادۃ مؤید لایزال کلمه
دیگر شنوید که ازین سوال جواب نیتیه مفید مطلب ظهور رسیده: گوش بخوش بخوش
کنید: که ازین سوال وجوب صاحب کبر بر تفسیر برناو پیر از علما صغیر و کبیر
ظاهر و باهر است که این اطاعت را بر دو قسم منقسم ساخته: یک اطاعت بالتعظیم
چنانچه اطاعت اخبار و ربان: و دیگر اطاعت بالاستیفات چون اطاعت شیطان
و طبعین اول را به سبب تعظیم کافر: و طبعین ثانی را باطن آشفتان غیر کافر
تصور بدو از این مایه الامتیاز ظاهر کرده: حالا اگر شما این است که چون درین
تقسیم نیکو نامل کردم: قیاسا بدیم که اگر نوشته صاحب کبر معقول شرعی باشد
امتان رسول مقبول الهی چه گفت: اگر اطاعت رسول با تعظیم کند بهمان قول
کافر باشد: و اگر معاذ الله باتو بین و آشفتان کنند تا هم کافر شوند: پس باینکه
اطاعت بجز رحمت و مغفرت رانی نیست: و این را کلمه جمیعون بالکل خلاص
تصورند: که بر ما از سنانک الا رحمة للعالمین و اولاد یحیی الرسول
و تعزروه و لا یؤفروه و توفیق ما کنند: و مطابق قال ابن عباس رضی
خزروه و لا یجزلوه: قال ابو محمد مکی عظموه و وفروه تعظیم و تکریم
واجب دانستند: و بناهاتق پس جواب صاحب کبر معقول شرعی نشد: بلکه حاجت
اطاعت رسول مقبول الهی لازم گردد: اگر گویند که قیاس است مع الشارح است
مطاع مقبول است یا مخدول اصلاحا نش نکردی: خواه نخواه اعتراض بر وی
صاحب تفسیر کبیر ننودی: زیرا که رسول مطاع مقبول اند: و اخبار بر ایشان
شیطان مخدول: فظهر الفرق گویم که بزرگواران و اولاد بر این اعتراض خیران باید
که ضیق مرادم را مراد گرفت که من هم نمی گویم که خواه نخواه غیر مقلدان آیة اربعه را

لباس مع الفارق بزمه اجار و بهمان شامل می کنند. حال آنکه آئمه مسلمانانند
و مشایخ آنان هم مسلمانند و اجار و بهمان کافرند و مطیعین آنان هم کافرند
حالا انصاف باید داشت که اگر چه در این میان اجار و بهمان مطیع شیطان و کافر
تعلیم و توبین تفریق غلیم و امی دارند بدفع اعتراض لحاظ مطاع نگه می دارند
پس چرا در میان متقدمان آئمه و دانشان و مطیعان اجار و بهمان لمجا و کفر و
اسلام و ایمان و بهمان تفریق تفریق نسا نداده خواه بطریق دیگر تکفیر
مقلدان باید برای عمیق حریق عرق می باشد و خود را طحله می شمارند
و چه تفریق والدین فرقا و کافر است و کافر است و کافر است
طریق می جویند و فاسد ما اختارند و لغو ما ترکند.

تذکره شانزدهم

قال المفتی - تقریر و تقلید مقلدان زمان بلا دلیل مثل تقریر و تقلید مردمان
آیام جاہلیت است پس لهذا مولانا شاه عبدالعزیز قاسم سره نے تفسیر غزنی میں لکھا
ہے و اذا قيل لهما اتبعوا ما انزل الله يعني چون گفته می شود ای شما را که
پیروی کنید حکم را که خدا نازل کرده است و موسیٰ شیطان و طریق آبا و اجداد
خود را بگذارید قالوا گویند که ما پیروی حکم خدا نمی کنیم زیرا که ما را کجالات
است که گفتیم که الهی را دریافت نمایم و نیز از کجالتی که بهر سامع که آنچه شامی گویند حکم
الهی است بل نتایج ما الفیتا علیہ اباؤنا یعنی بلکه ما پیروی می کنیم آن رسم و
رواج را که یافته ایم بران پدران گذشته خود را آنچه ایشان از قدیم می خوردند می خوردیم
و آنچه ایشان حرام می داشتند می داشتیم زیرا که پدران گذشته ما را و انا شر و عاقل تر
بودند اگر دین رسم و رواج نقصانی می یافتند هرگز آنرا معمول نمی گذاشتند و
نیز اگر باخلاف آبا و اجداد خود کرده در خوردن و آشامیدن بیایا کی نمایم مطعون

و در کج و جاہلیت که گفته دین
را بچسبند و در سنجیدن
او بنی بر سنجی
مجلس مجتهدی که گفته دین
چیزی که با پایه عقل و سنجیدن
را بچسبند

میرزا محمد باقر
استاد علمیه
بنام خداوند
میرزا محمد باقر

فلا یقرب من خصوصاً القارب و عشاء خود شویم و ما را از برادری خارج کنند و با ما
در ریاست و علاقه مناسکت و مواکلت مؤلف کنند چنانچه همین عذر در مذهب و مرقوم
از بقال و کاسته و راجع و غیر هم از رواج و رسم خود برنی گردند بعضی از جهان مسلمین
تیرا بموختن از ایشان در ترک نکاح بوده باز دیگر رسوم باطله همین قسم اعدا و بیان میکنند
و این را با حق و این را با حاتم از ابن عباس رضا آورده که روزی آنحضرت صلعم با پیرو
هم میگویم شده آئند را ایشان را خوبهای اسلام نمائند و در ترک قبول اسلام از ایشان
ایشان را اجواب کردند که هیچ جاسه عذر ندارد و مطلق سخن برین افتاد که رافع بن خثعم
و مالک بن نوین دو گروان شمنان که گفتند که حقیقت دین شما مسلم لیکن نتیجها
و جددنا علیه ابا و نافع کما نوا اعلی و خیر اصناف حق تعالی
این آیت نازل فرموده آید

۴۲

اقول - جوابش بچند وجه باید داد اولاً این آیت بر ضرر مقلدین مسلمین محبت
شدت نمی تواند بلکه در اینجا اثر دارد چون گویا بر حالت و لفاق و محافت و شفاق
خود از طریق و اعتراف می شود این است - زیرا که این آیت در شان کفار و مشرکان
نازل است و از بر حال مسلمانان قیاس سابقین بعینه مثل سابق قیاس مع الفارق
را در میان با و راه ضلالت گرفتن است - این کار علماء نیست - به حقه و جهل است
ثانی البتة این آیت بر قبیح دانستگان نکاح ثانی که از یقین ثابت و مستحق شده است
انطباقی ندارد - نمی تواند که نکاح ثانی امر شرعی حسن است که مأمور به است و کل مأمور
حسن است پس نکاح ثانی هم حسن است پس منکرانش گویا منکر آیت قرآن اند و هر که
آیت قرآن باشد کافر گردد - بنابراین تطبیق حالتش می شود - نه بر حسن دانستگان
تقلید صادق آید که تقلید بالنص مقبوع نیست - بل ممدوح است - همانکه ذکر
فایلا و وسند که کثیراً انشاء الله تعالی - و ممدوح را ممدوح دانستن

مدوح است و انکار نکاح ثانی بکلمه مقبوح فظهر الفرق بین المقبوح
 والممدوح ولو كنتم لا تعلمون ؛ اگر گویند که این آیت بر تفسیر مخصوص
 است ؛ گوئیم لایم که مصادره علی المطلوب لازم آید آن درست نیست +
 ثانیاً مفتیان موروث را نفهمیدند - نه مضمون و مصادقش را دریافته
 نه محاطینش را سهواً نداشتند ؛ نه مرجع ضمیر همه کلمات استند ؛ نه در فصاحت
 و بلاغتش رسیدند ؛ زیرا که مخاطبین اینستوا ما انزل الله اياتنا که ضمیر
 ظاهر ثانی ؛ و چون ضمائر از اقسام معرفه است ؛ مرجعش را باید که مخصوص
 و معروف باشد ؛ و همان مخصوص بالیقین غیر اهل اسلام بودند ؛ چنانچه ایشان
 نیز درین امر اقرار نمودند ؛ یعنی نزالت فی المشرقین ؛ و قیل نزالت
 فی طائفه من اليهود ؛ و از تفسیر السعد و نقل ما تقدم - علاوه بر
 آیت و مفسرین است اذا قبل لهم لتعالوا الى ما انزل الله و
 الى الرسول ؛ آیت المنافقین یصدون عنك صدوداً که در اینجا
 لفظ منافقین گویا تفسیر ضمیر لهم است و معنی هر دو آیت متساویست و نیز در تفسیر
 معالم التنزیل و جلالین و مغیری و عباسی و بیضاوی و صافی و غیره همچنان مذکور است
 پس ایشان ازین راه هرگز راه گریز و رفتار ندارند ؛ بکلیه باقرار خود گرفتار شدند ؛
 قطع نظر از آن بلکه آیات متقدمه و متاخره این آیت و لا تتبعوا خطوات
 الشیطان ؛ ان الله لکرم عدو مبین ؛ انما یامرکم بالسوء و الفحشاء
 و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ؛ و اذا قبل لهم اتبعوا (الحکم)
 و مثل الذین کفروا ؛ انما یدتول روحا مشرکان متبعان شیطان است
 حاجت قیل و قال دیگر نیست ؛ و الضمایجای دیگر آیت دیگرینا بر این معنی است قوله
 تعالی و لیکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب ؛ و اکثرهم

مدوح است و انکار نکاح ثانی بکلمه مقبوح فظهر الفرق بین المقبوح
 والممدوح ولو كنتم لا تعلمون ؛ اگر گویند که این آیت بر تفسیر مخصوص
 است ؛ گوئیم لایم که مصادره علی المطلوب لازم آید آن درست نیست +
 ثانیاً مفتیان موروث را نفهمیدند - نه مضمون و مصادقش را دریافته
 نه محاطینش را سهواً نداشتند ؛ نه مرجع ضمیر همه کلمات استند ؛ نه در فصاحت
 و بلاغتش رسیدند ؛ زیرا که مخاطبین اینستوا ما انزل الله اياتنا که ضمیر
 ظاهر ثانی ؛ و چون ضمائر از اقسام معرفه است ؛ مرجعش را باید که مخصوص
 و معروف باشد ؛ و همان مخصوص بالیقین غیر اهل اسلام بودند ؛ چنانچه ایشان
 نیز درین امر اقرار نمودند ؛ یعنی نزالت فی المشرقین ؛ و قیل نزالت
 فی طائفه من اليهود ؛ و از تفسیر السعد و نقل ما تقدم - علاوه بر
 آیت و مفسرین است اذا قبل لهم لتعالوا الى ما انزل الله و
 الى الرسول ؛ آیت المنافقین یصدون عنك صدوداً که در اینجا
 لفظ منافقین گویا تفسیر ضمیر لهم است و معنی هر دو آیت متساویست و نیز در تفسیر
 معالم التنزیل و جلالین و مغیری و عباسی و بیضاوی و صافی و غیره همچنان مذکور است
 پس ایشان ازین راه هرگز راه گریز و رفتار ندارند ؛ بکلیه باقرار خود گرفتار شدند ؛
 قطع نظر از آن بلکه آیات متقدمه و متاخره این آیت و لا تتبعوا خطوات
 الشیطان ؛ ان الله لکرم عدو مبین ؛ انما یامرکم بالسوء و الفحشاء
 و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ؛ و اذا قبل لهم اتبعوا (الحکم)
 و مثل الذین کفروا ؛ انما یدتول روحا مشرکان متبعان شیطان است
 حاجت قیل و قال دیگر نیست ؛ و الضمایجای دیگر آیت دیگرینا بر این معنی است قوله
 تعالی و لیکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب ؛ و اکثرهم

بلی بنی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است
 از کتابی که در این کتاب است

لَا يَحْضُرُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِهَيْدَرٍ أَنْتَ بَشَرٌ مِمَّنْ لَمْ تَلَمْسْ أَنتَ الْبَشَرُ الْأَوَّلُ وَاللَّهُ وَالرَّسُولُ
 قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كُنَّا آباءَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ
 شَيْئًا وَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ پس چون همان مشرکان را گفتی می شود که حکم خدا را به یاد
 کنید و آنان بلفظی که بر سر استراب است بلی تتبع ما الفیثا علیک ابا ناس
 سبحان الله گفتند یعنی متابعت ما اتزل باشد بخوانیم که و بکمال الفیثا را متابعت
 کنیم گفتند زیرا که چون آنان بتجلیل احکام شریعت تبدیل رسوم ایام جاهلیت
 لازم آید و دیده و آواز از سابق نه موم کل می دانستند به خصوص متابعت را منکر
 بودند و بنابر آن رسومات آباء و روایات اجدادی را از دست نداده و خود را
 گفته اند که گفتند اما در سخن فیه یعنی در باب مقلدین این همه امور مذکوره کلیه
 مفقود بلکه عل بالشریعت از آباء بر آن و زمان موجود پس این قیاس بقیاس
 مع الفارق محسوب و معهود چون از تحریرات مذکوره و تقریرات مذکوره
 باتفاق فریقین بوضوح پیوسته که این آیت بر شان مشرکان نازل گشته پس
 مقلدان که بلا شبهه بدلائل متقدمه ایشان نیز مسلما نمانده و صد آتش شایع نمی
 توانند نه آنان بخطاب مشرکان اتبعوا ما اتزل مخاطب باشد نه بزمه ایشان
 شایع که از عمت پس این دلیل مبطل تقلید آیه شد و آن مبطل تقلید کتب است
 و از بطلان تقلید کفار و مشرکین بطلان تقلید آئیم مومنین لازم نمی آید
 فَلَمَّا أَتَتْهُمْ مُعَاذَةُ الْآيَةِ هَمَزُوا

فحال ت نادان خلوت نشین بهم برکنده ماقبت کفر و دین
 ثالثا متقیان فصاحت الفصاحه و بلاغت ابلغ البلاغه یعنی بمرتبه
 قول خدا را اصلاح نمیدند بلکه خطایش را همین احتجاج بسبب تصور بیهوشی
 زیرا که متعبان ما اتزل الله را باز بتبعه اتبعوا خطاب کردند را از خدا

۱۵۱

11

[illegible]

جاکر یہ
 تمہارے اور میرے
 اون لوگوں کا جو پہلے سے
 آوے اور پھر لوگوں اور انڈیا خاندان
 اور حکومت اور
 مقرر کیا واسطے حکمران
 اس خبر کو کہ حکمرانوں کے
 فوج کو اور بدوئی کا اپنے
 تیرے اور جو حکم
 اس کے ابا چچ
 چاہی کہ جو کہ
 اور سن متفق ہو اور
 44
 حالہ میں اس کی
 فرمائش کے لئے
 کہ جن غلاموں
 وراثت کو کہ
 نہیں غلاموں
 سے کوٹھارین
 اور میں
 اہم قسطنطنیہ
 میں نہیں
 تم چاہیں
 ملکوں کو

فی الامور الدینیة من جملة ما لا یجوز ان یتبعوا
 فی الامور الدینیة من جملة ما لا یجوز ان یتبعوا
 فی الامور الدینیة من جملة ما لا یجوز ان یتبعوا
 فی الامور الدینیة من جملة ما لا یجوز ان یتبعوا

فَإِنَّ أَمْرًا مِثْلَ مَا أَمْسَمَر بِهِ فَقَدْ أَهْتَدَى وَأَنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ

مذکرہ ہفت ماہ

قال المفتی (مسئلہ بقول مولانا عبد العزیز صاحب تفسیر کبیر تیس ستر ماہ)
 بعدیکہ شاہ صاحب جوہر تحت مضامین اس آیت مذکور کے فرماتے ہیں کہ چار ماہ
 دسین آیت (اذا قیل اہ) اشارہ است بابطال تقلید بہ طریق اول آنکہ
 از مقلد باید پرسید کہ ہر کراقلید می کنی نزد تو محقق است یا نہ اگر محقق بودن اورا
 نمی شناسی پس باوجود احتمال مبطل بودن او چرا اورا تقلید می کنی و اگر محقق
 بودن اورا می شناسی پس بکدام دلیل می شناسی اگر بہ تقلید دیگرے می شناسی
 سخن دران خواهد رفت و سائل لازم خواهد آمد و اگر بعقل می شناسی پس آنرا
 چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و عاقل تقلید بہ خود گوارا می داری۔ طریق دوم آنکہ
 کسی را کہ تقلید می کنی اگر این مسئلہ را اقم بتقلید دانستہ است پس تو او را برابر
 نشد۔ بدو را چه ترجیح ماند کہ تقلید او میکنی و اگر بدلیل دانستہ پس تقلید وقتی تمام می
 کہ تو ہم آن مسئلہ را بہمان دلیل بدانی و الا مخالف او باشی نہ مقلد او و چون ہم
 آن مسئلہ را بدلیل دانستہ تقلید ضال شد انتہی مانی العزیزی۔ قال فی التفسیر
 الکبیر السئلہ الثانیہ معنی الایۃ ان الله تعالى امرهم بان يتبعوا
 ما انزل الله من الدلائل الباهره تفهم قالوا لا تتبع ذلك وانما تتبع
 اباؤنا واسلافنا وکانوا انهم عارضوا الدلالۃ بالتقلید واجاب الله تعا
 عنهم بقوله اولو کان اباؤهم لا یعقلون شیئاً ولا یجتدون وفیه
 مسائل المسئلہ الثانیہ تقریر ہذا الجواب من وجوہ احدھا ان
 یقال للمقلد هل تعترف بان شرط جواز تقلید الانسان ان یعلم کونہ
 محققاً ام لا فان اعترف بذلک لم یعلم جواز تقلیدہ الا بعد ان

انصرف كونه محققا فكيف عرفت انه محقق وان عرفته بتقليد آخر نزل
 التسلسل وان عرفته بالعقل فذلك كان فلا حاجة الى التقليد
 وان قلت ليس من شرط جواز تقليد ان يعلم كونه محققا فان
 قد جوزت تقليد ما وان كان مبطلا ناذن انت على تقليدك لا
 تعلم انك محقق او مبطل - وثانيهما ان ذلك المتقدم كان عا
 بهذا الشيء الا انا لو قدرنا ان ذلك المتقدم ما كان عالما
 بذلك الشيء قط وما اختار فيه البتة فذهب فانت ماذا كنت
 تعمل فيه لتدبر ان لا يوجد ذلك المتقدم ولا فدهية كان
 لا بد من الحدوث الى النظر فكذا هم هنا - وثالثها انك اذا قل
 من قبلك ذلك المتقدم كيف عرفت انه محقق بتقليد امر لا
 بتقليد فان عرفته بتقليد امر ما الدور وما التسلسل وان عرفت
 لا بتقليد بل بدليل فلماذا اوجبت تقليد ذلك المتقدم ومعيان
 تطيب العلم بالدليل لا بالتقليد لانك لو طلت بالتقليد لا
 بالدليل مع ان ذلك المتقدم طلبه بالدليل لا بالتقليد كنت
 مخالفا له فثبت ان القول بالتقليد يفضي ثبوته الى نفيه فيكون
 باطلا انتهى ما في الكبير نزلت في المشركين امر واتباع القران
 وسائر ما اتزل الله تعالى من الحجج القاهرة والنبات الباهرة
 فحجج التقليد وقيل نزلت في طائفة من اليهود واهل رسول
 الله صلعم الى اسلامهم فقالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا لا نسمع
 كانوا خيرا منا واعلموا الى اخر ما في تفسير الى المسعود
 اقول - جوهره سبحانه وتعالى هو اول ما مفتي سباروت وباروه بن ابراهيم

هر دو تفسیر را جسته در آورده و آنرا بر دعوی خود دلیل قومی نهی
حتی که بشور و شغب سر بر آورده و اما برایش اصلاً مطلع نگشته و زیر کلاه
دلیل عین دلیل بطالان دلیل مفتی است مگر مفتی را از ان خبری نیست
مفتی از حدی می پزیرد بر افکن بر دوش و تا به بنیاد بل عالم فتنه پنهان آشکار
تفصیل این اجمال بهرین منوال است که اولاً مولانا عبد العزیز قدس
سره را باید دید که قول ایشان با عمل مطابق است یا نه بر تقدیر اول و دلیلش باید آید
اما دلیلش هیچ در پرده زمین موجود نیست زیرا که این امر حقی و محتجب نیست که
مولانا حنفی بودند و بر طبق آن کتاب نوشته رفتند و احکام مشرعی را بر مذهب
حنفی مودعی ساختند و حتی که جناب سید احمد صاحب قدس سره را بر همان طرز و
طریق خلافت دادند که معزز الیه ملک بملک داده بدیدند و ایت کسان می گشتند
حتی که بشهر کلک نیز تشریف آورده بر همان طریق حنفی مردمان را هدایت نمودند و
بعیت کردند و اکثران از راه ضلالت بر آه هدایت آمدند و جناب مولانا محمد
احمد صاحب مرحوم و مرشد جناب صوفی نور محمد قدس سره و دیگر علما گوار
و فضلاء و الایثار و نیز بمصاحبت القبول بستانار بودند و می گفتند تا جایی
احکام شرعی بهر طرز مذهب حنفیه کوشان می مانند و خدا را شکر علی من
و احمدا حمدا لله تعالی علیهما اجمعین و و ما سوا آن من از زبان
شاگرد رشید مولانا قدس سره سابق مدرس دوم مولگی کالج مولوی محمد بشیر
حسین مرحوم برادر پدر خوانده مولانا محمد اکبر شاه مرحوم که مع خدایه پیرین مولانا
شاه عبد العزیز صاحب قدس سره در اینجا به بعد مدتی مذکور بحال گردیده بود
و ما هم خداوند کریم باین غنمه مدبری اول همان مدرسه بحال نمود و ما هر دو
کوشاک درس و تعلیم می دادیم و باعث اتحاد کلی و قربانیت شهری به وقت

فرصت خفی و جلی به قبل و قال مروی و بیرونی به قاضی ویم بهر جمع اقبال و قبال
 مع عقاید تقلید مولانا قدس سره کالمعائنه مطلع گشتم به کتبی که نقلهاست خرق
 عادات و حکایتهاست کربیات آیات مولانا از یاد دارم به و نیز از زبانی صاحب
 رد المحتار مولانا حیدر علی صاحب که شاگرد رشید مولانا قدس سره الحمید بود به و بوقت
 بلواسه هند بقصد حیرت بکلمه چندی قرار گرفت به و بعد از آن بتوسط چهار سفر جاز
 برگرفت به حال تقلید شاه صاحب نجفی دریافتیم هر دو شاگردان مذکور را
 بتقلید امام ابو حنیفه رحم مقلد یافتیم به پس گویا ستم بسوی مولانا مثل نسبت
 امام صاحب بسوی بنی کریم است به

نقل خط مولانا انکه و اقامه و الی معارج الدارین اتاهم الثائب
 والفکر الصائب سلمهم الله - مولوی صاحب اعلى مراتب مجمع فضائل و مناقب
 ذوالذین بعد التیمات المسنونه و اهداء الدعوات الی هی بقاء ال
 معجونه و باصناف الخیر و البرکات معلومه و مشحونه و بالاجابه من
 الله تعالى انشاء الله مصحوبه و مقرونته بر فهمیر صفایه پیر حق و محتجب
 که زبان بصیرت منقضي می گردد که اخلاص نامه محبت تمامه چهره وصول تا فروخته و خاطر خیر
 از مریب آن ریاچ مایه سرور و شادمانی نماند و خسته موانع آن بجزیر باد احوال مزاج چه نوب
 که صورت لال خاطر محبان و دوستان است امراض گوناگون و عوارض بظلمون
 قسمی طالب مکرمات و سالب سالوفات و منقض ازمان و اوقات و مکدر مشهور و لغوام
 بلکه بیانی و ایام مکه و قلائق و ساعات واقع شده اند که اجمال آنها تفصیل و تفصیل آنها
 تطویل میخواند لیکن محض فضل لغالی کلمه الحمد لله علی کل حال و در بیان حال و قال است
 و نحو ذلک من حال اهل انوار باوصاف این زیر نگینها تعلق خاطر بدربافت حالات مخلصان
 و محبان مومنان زبده العجین خصوصاً مع متعلقان شمس از پیش می نماید ترصد که

همانا اسلام تمام باطل گشت و همه بالکل احکام شریعت و ارکان طریقت
 مربوط بالتقلید است و زیرا که در صحاح اکثر مجتهدین حدیث مرفوع است بچند
 الفاظ احادیث مرفوع نیست و کما لا یخفی هذا علی المحدث علی بذالقیاس اکثر مفسران
 آیات قرآنی بر علم تفسیر و شان نزولش موقوف است و کما لا یخفی هذا علی
 المفسر و تعلیل احکام آن هر دو مومنان را ناگزیر و لابد است که عین شریعت است
 و تعلیمات بالتقلید محدثین و مفسرین اهل اسلام را گزیر نیست و کما بنا اسلام برین
 منحصر است پس چون تقلید نزد شما بلیس و معتاد باطل گشت پس اسلام تمام
 باطل گشت و فقیه ما احتجاج و ساء ما استدللتهم اگر گویند که هرگاه بیا
 محدثین و مفسرین اهل اسلام را گزیر نباشد پس تقلید ایشان باید و نه تقلید آئمه
 شاید بگویم که تقلید آئمه از تقلید محدثین صحاح و مفسرین قرآن بیرون نیست
 بل بسبب عین و مقرون است و چنانچه از وسائط کتابت دست را بیرون نمی کنند
 اما کتب است بالتقلید گویند پس مقلدین نیز با عانت احکام شریعت و ارکان
 است آئمه کرام را مثل اعانت قلم در کتابت وسیله گرفتند و زیرا که آئمه رحم امتیاز
 صحیح و سقیم و رطب و یابس میدارند نه مانند یهود و نصاری که اجاره و پیمان
 را از باب تصورند و پرستش آئیم را سازند و لهذا از عیبه الفاسد و
 و در حکم الکاسد

ثالثاً از مفتی باید پرسید که قول هر دو مولانا را بسجیه علت حجت گرفتند و آیا
 هر دو مولانا را با عین مرتب لیاقت و فوقیت و فضیلت تقدیم نمایند یا نه اگر اول
 است فهو المراد فلا یدق بلینما الفساد که ما هم آئیم را افضل می دانیم و بوقوال
 محقه و متمیزه ایشان می گزیم و تقلید نمی کنیم و اما جای تعجب است که شما چرا عار

۱۰
 بسیار بنی خفی و بی ادب و بی
 ۱۱
 پس بپسوده و بی
 ۱۲
 بپسوده و بی ادب و بی
 ۱۳
 استدلال گفته بودند
 ۱۴
 کما یبینه لک و سکو فم
 ۱۵
 یگان نهاد و فاسد
 ۱۶
 و بهر هزار کاسه
 ۱۷
 ۱۸

اس جیساروایت کیا اور کیا
بیوقوفی نہ ہو غفلت میں اور اس پر جو کہ
کہہ گا انہوں نے نہ مانیں اور نہ سمجھتے
ہیں کہ اس کو کونشہ وہ غلام کی ہے

44

راجعا - گزفتم که قول پدر و مولانا مطابقت دلیل ثبات ازان مضائقه ندارد مگر
 هر چه پدر و مولانا مترقی نموده اند برای خود نوشته اند و پدر را سه که بلامستند
 و استنباط از نص باشد قابل محبت محوری نباشد و کما و الا البیهقی فی
 المدخل و ما قالوا ابراهیم فالنکاح فی الحسن و مجرد قول منطقی بلاماویل
 شرعی راجح نیست است که بر اقوال تأیید کرام که بلائیل مقبول شرعی و و حج مقبول
 الهی و بر این منقول نبوی و اقوال اجماع صحابی و سیرین و فخرین ساخته اند و
 فوقیت بهم و مخصوصا بر قول پدر و مولانا مولانا شاه ولی الله مرحوم قدس سره که در
 انزاله الحقائق خلافاً له الخلفاء بر خلاف این قول مولانا نوشته اند نعل نهائیم و قول
 پدر را از قول پسر بهتر می دانیم و که پسر خود قول پدر را با بجا و دلیل آورده اند و چشم

پس کی کوئی کلمہ
کرنا

پس کی کوئی کلمہ
کرنا

بلکہ خود مولانا عبد العزیز صاحب یکید است و ہم شخصہ اثنا عشر یا مختصراً نہا ہب
 برابر اربعہ نوشتہ: **فَمَا تَقُولُونَ يَا أَيُّهَا الْمَعَانِدُونَ** +
 خامساً - ہر دو مولانا از همان تقریرات و تحریرات خود ہرگز و ہر کلمہ الیہ
 تقلید آئمہ اربعہ مراد نہا شدہ: بلکہ الباطل تقلید کفار مراد داشتند کہ شان
 آیت اشارہ بر الباطل تقلید کفار و اجداد راست ہنہ الباطل تقلید آئمہ اخیارہ +
 کما زعمتمہ + مع ہر سخن موقع و تکرار مکانہ دارد: اما اگر کسی مثل مفتی سجاد
 شکاری و جہالت و تاری + راہ ضلالت گزیدہ بجائے الباطل تقلید مشرکین و کفار
 الباطل تقلید آئمہ ابرار + مراد گیرد: و گراہ شود: ہر دو مولانا را چہ قصور است +
 ہرگز ایشان را این معنی منظور نیست + کہ مولانا فخر رازی خود شافعی و مولانا شاہ علیہ السلام
 خود حنفی بودند: و تقلید اہل الائمہ احکام دین را مودعی ساختہ رفتند: چون غیر
 متقلدان را عبارت عداوت آئمہ صاحب کرامت لغات رفتہ: و تعبیر گشتہ: ہر دو
 بید نورے معالی مفید نور چشمان ایشان کور شدہ: **نقشہ**
 چشم دل بکشا بدین بنے انتظار ہر طرف آیات قدرت آشکار +
 چشم سر خیزد بہرے نزدیک چشم ہر در مغر ہر چشم ہر سید +
 مسجد اگر حکما گویند کہ ہر دو مولانا الباطل تقلید آئمہ مراد داشتہ اند: گویم کہ
 بالراس و العین تسلیمش می کنم: بنا بران قول ہر دو مولانا را ہم تقلید کردن
 نتوانیم: تا عدم تعمیل حکم ایشان (کہ تقلید باطل است) لازم نہ آید: و
 ناظرانیم متصور نگردو: **فَمَا اعْظَمَ شَانَهُ** تعالی بقولہ الحق و
 یبطل الباطل ولو کثر الخرمون: اگر بازگویند کہ این الباطل الباطل
 تقلید آئمہ ہم لازم آید گویم: لاسم زیرا کہ تقلید ہر دو مولانا بقول شان باطل گشتہ
 و باطل معارض غیر باطل نمی تواند شد: +

سادساً۔ مولانا شاد خاں الغزنوی صاحب جود قدس سرہ خود تقلید مولانا
 فخر الدین زاری صاحب گیر نموده اند۔ چنانچہ عبارت عربی و فارسی ترجمہ
 کرد و تفسیر غریبہ درج فرموده اند۔ چنانچہ آنرا مفتیان دلیل آورده اند
 و آنرا حجت و دیگر تصور پده اند۔ حالانکہ هر دو یک حجت است۔ پس اگر تقلید با
 است۔ تقلید مولانا ہا ہم صاحب گیر باطل است۔ و باطل حجت نمی تواند شد۔
 پس قول مولانا ہم حجت نمی تواند شد۔ علی ہذا القیاس قول صاحب گیر ہم حجت
 نمی تواند شد۔ کہ خود تقلید احسن و انستہ بتقلید امام شافعی مقلد گشتہ۔
 و احکام شریعت را بہمان تقلید او کرده۔ و درین تقریر نیز تخریر و روایتی
 بن و قائم خوجہ الترمذی را تقلید ساخته۔ معہذا تقلید اسچہ علت حرام نوشتہ
 پس ہرگز از تخریر خودش حرمت تقلید آئیمہ مومنین مراد نگرفته۔ اگر کسی گوید کہ
 اگر چنین باشد ہر دو مولانا ہر اچنین نوشتہ رفتہ گویم کہ مطلب ہر دو مولانا ہما
 دیگر است کہ من نوشتہ ام نہ مطلب مفتی را غرض داشتہ بودند۔ اگر حسب مطلب مفتی
 مراد باشد ہر دو دلائل تخریر خود را الزام یابند۔ حاشا کلاً آنان چنان بینند۔
 دیگر بنویسند چیزے دیگر بطور قوی گویم کہ اگر حسب مطلب مفتی مولانا فخر زاری رحم تحریر
 نموده باشند اعتبارش نکم نہ کہ مقابل امام اعظم رحم آنرا طفل کتب می دانم۔
 کافی میرزا شاعرانی و قضا و قضا علی ان شخصاً دخل علی صحن منسب الی
 الصلوات و انا اکتب فی مناصب الامام ابی حنیفہ رضی فطر فیہا
 و اخرج لی من کہ کرار پس و قال لی النظر فی ہذا فنظرت فیہا
 فرائت فیہا الرد علی الامام ابی حنیفہ رضی قلت له و مثاک
 یفیدہ کلام الامام رحمۃ یرد عنہ فقال انما اخذت ذاک
 من سرائر الفخر الرازی فقلت له ان الفخر الرازی بالنسبہ

کلام مولانا فخر الدین زاری
 از بعضی صاحبان نسخہ
 و اسطیغاب اسباب آماجوت
 بن سید صاحب کتابی شافعی
 بن سید صاحب کتابی شافعی
 کہ در کتاب اسطیغاب
 اور کتاب اسطیغاب
 آستین کے کتب اسطیغاب
 معبود کہ صاحب کہ در
 از بعضی امام صاحب
 کہانی اسطیغاب
 اسطیغاب کلام مولانا فخر
 رازی کتابی شافعی
 فخر الدین زاری امام صاحب
 نسبت ایک طالب علم

بیت دومین
 بادشاه بزرگوار
 ستانده حاجه آفتاب
 غیر ذلک

الی الامام ابی حنیفه کاتب العلم و کاحاد الرحیه من السلطان
 الاعظم و کاحاد الجوم مع الشمس و غیر ذلک
 سابعاً - الاول و بهت صاحب کبر تالا یستدین صان صریح واضح و واضح
 است که این آیت بر طالع کفار نازل است نه بر ثنائی مسلمانان زیرا که لا ینتفع
 ذلک و انما ینتفع ابناء الکفر و کفار و منافقین و باز آنرا بر ثنائی مسلمانان
 اطلاق کردن محض بخری است و و بیکه نادانی که عام ذکر کرده اند
 فاما اگر درین آیت اشاره است بابطال تقلید بدو طریق پس من هم می گویم
 که همین آیت اشاره است بابطال تقلید غیر معین بهمان دو طریق بطریق اول اگر
 از حق تعالی ذکر کرد باید تقلیدش کند باید پرسید که هرگز در مسئله تقلیدی کنی تمرد تو
 محقق است یا نه اگر محقق بودن او را نمی شناسی پس با وجود احتمال سبطل بودن
 او چرا او را تقلیدی کنی و اگر محقق بودن او را می شناسی پس بکدام دلیل می شناسی
 اگر به تقلیدی شناسی سخن دران خواهد رفت و بتسلل لازم خواهد آمد و اگر عقل
 می شناسی پس آنرا چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و عاقل تقلید هر که و می رود و اگر او را
 می داری و لازم می آید

طریق دوم اینکه کسی را که در مسئله تقلیدی کنی اگر این مسئله را او هم تقلید داشته
 است پس تو او را چه بپوشیدی و او را چه ترجیح دهی که تقلید می کنی و اگر بدلیل دانسته
 پس تقلید منتهی تمام می شود که تو هم آن مسئله را بجهان دلیل بدانی و الا مخالف
 باشی نه مقلد او چون تو هم آن مسئله را بدلیل دانستی تقلید منتهی شده و
 علی بن القیاس از عبارت مولانا رازی رحم خدا من ثابت است که مضمون هر دو
 است و ای مفتیان چرا چنین عبارت را دلیل خود ساختید که دلیل شده و
 دعوی و اسلام خود را بر او و او بدست خود و سبب خیر که خدا را بر او

تا سحرا - اگر حسب امر مفتی مراد مولانا مراد باشد پس مولانا را قول دیگر معارض
 این قول گردیده و این امر شایان مولانا نباشد چنانچه مختصر اختلافی می کنم انصاف
 بکنید به اعتنا کنید به آن عبارت این است که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا
 فرض است شمش کرده اند از انجمله پیغمبر این تا آخر و از انجمله چهلان تا آخر و از انجمله سلطان
 تا آخر و از انجمله شوهر در حق زن و از انجمله والدین در حق اولاد و از انجمله مالکیت بر حق
 ملوک تا آخر حالا از مفتیان می پرسیم که اگر مولانا را رد تقلید کنیم بر چه مجتهدین مراد
 بودیم به اطاعت حکم مجتهدین را چه البغیر ضمیمه داخل ساختند و پس از قول
 مولانا الباطل تقلید کنیم چه باشد بلکه فرضیت تقلید کنیم مجتهدین لازم می گردد
 که با تقلید حکم مجتهدین اطاعت خدا تعالی هرگز محقق نباشد و فجاء الحق حقا
 وزهق الباطل باطلا و کان الباطل زهوقا +
 گوش خرف فروش دیگر گوش خرف کین سخن را در نیاید گوش خرف
 عاشق را - اگر مولانا مقلد ابو حنیفه رحم بودیم به هرگز تحفه اشاعریه به جمع
 نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء که اهل تشیع می کنند و دیگر آئینه اهل تسنن نیز
 رفتند تحفه مذکور و نه مطابق امام ابو حنیفه رحم دلیل آورده به - به عبارت
 تحفه این است و نیز بخوبی می کنند جمیع در میان ظهر و عصر و عین در میان مغرب و عشاء
 بغیر عذر و بغیر منکر خلاف نفس قرآنی است حافظ اعلی الصلوات و
 الصلوة الوسطی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا
 پس چرا مولانا را خواه نخواه اتهام غیر تقلیدی می دهند و دران امر پیشوای
 خود سازند و اتباع نمایند این اتباع و اتهام نیست مگر مثل اتباع و اتهام
 نصاری حضرت عیسی علیه السلام را در پیرو خدا بودن است و فالظروا کیا
 ایها الذمذمه یون الی ما یؤمل امر کم و کیف فیصل که الشیطان

۸۱

عن دینکده و اسوامی آن ہم عبارت تحفه خصوصاً عبارت کیدنی ام وی و دیکم و
 مسائل الرضا و خاتمه بر تقلید مولانا شهادت می دهد و بکسکه بر ضرورت غیر مقلدان
 اطلاع می نماید پس با وصف آنها مولانا را غیر مقلد گفتن گویا آفتاب عالم تاب
 را با گشت یا بتراب پنهان داشتن را دعوی کردن چون این محال است و
 آن هم محال است پس این قول نیست و مگر قول چال است و قابل قبول و قابل
 نیست و دیگر که بعضی از ذوال را محال است که بر سرگان ذی اقبال ایستاده خود
 اقبال نماید و اینها مثلاً لاول و لا قوه +

تنبیه - بعد از تسوید تا ویلات ما قدم تفسیر عزیز را مثل تفسیر کبیر بعلت کثیر
 و تلاش عزیز یافتیم چون و بدم عبارت مذکور را به تحت قول تعالی صد بکسکه
 فیهم لا یعقلون یافتیم پس خوشنود گشتیم و شکر خدا بجا آوردیم که با برادر
 شایسته دم و مراد نامردان غیر مقلدان بر باد و نامرد یافتیم که حسب تاویل
 و تقلید کفار و قوم است و دیدیم که در تقلید آید بر کار عمود یار من توانم
 زیرا که نزول آیت بر شان منافقان و کفار یافتیم و چون قیاس غیر مقلدان مع
 الفارق است پس مراد همان نامردان و منافقان پیوسته زیرا که پیران پیران
 نیز بتقلید شخصی مقلد بودند و احکاماً بتقلید او اگر و در فتنه +

تذکره محمد هفتم

قال المفتی - پس آیات کریمه مذکوره بالا سه صفت ظاهریست که مقلدان را با وصف
 در پس و تدبیر صلح حسنه و قرآن مجید کی بنا بر اعتماد قواعد شرعیه تاخرین و در روش
 عادت اهل کتاب کی - لغوی صریح قرآن و حدیث سه بطائفت الجبل و تاویلات و کینه
 مقابله و معارضه کرده بین و در کتب بین که محکوم فیم و قرأت کهان سه که مقاصد قرآن و
 حدیث بر عبور پاؤن جو کچه اسلاف کرام نے قواعد اصول مقرر کئے ہیں اور پیر عمل

اگر تاکنون پس از خبر رسید و در سوال مقبول صلح است آیا التبعین مسکن من
 قبل که شد بر اشبار از اعاد خبر اعاد خسته بود و خواست خبر تبیین
 قلنا یا رسول الله اليهود والنصارى قال فمن انتی ما سئله
 یحیی البخاری وغیره من کتب الحدیث +
 اقول - برابر باب وائش + و اصحاب پیشش + متفق و متجه بناند که این عبارت مفتی
 محسن محل و معنی است - و بعد هم مرطوطی سابق خلیه جلی بدویر که از آیات مذکور در
 مقلدان در مکرر و غیر ذلک است که از آنها ظاهر می شود و در تفهیماتیر مفهوم گردود و کما
 عرفتم یا ایها الناظرون + شاید بمضمون المعنی فی لفظ الشاعره +
 بدل مفتی چیزی دیگر بود باشد + و در آن تحریرات مذکوره + و تقریرات مذکور +
 معلوم شد آیات که به مسطور + بر حال مشرکین نازل است + هرگز بر شان مؤمنین
 نازل و مصدق نیست + پس تقریر مفتی لغرض بدیهه مطلب نیست + و دیگر
 بشنود که هرگز بر مقلدین بطائف اخیل و تالیفات رکیکه مخصوص صریحه
 قرآنی - و حدیث نبوی مقابل و معارضه نمی کنند + بلکه معنی حقیقت را پس بر مقلد
 آما خود مفتی بطائف اخیل و تالیفات رکیکه - و تقریرات باطله - و تحریرات فاسده
 آیات مذکوره را بر شان مقلدان مؤمنان اطلاق کردند + حالانکه ایمان مصداق
 آنها نیستند + پس گویا این تقریر مثل تقریر زنی فاحشه است که زن عاقله غیر فاحشه
 را فاحشه تصوریده مجرم فاحشی مجرم گردانیده و متهمی کند + و زود است +
 این را از رافاش سازند + تا تذویر حال - و تفسیر ربیال نماید + همچنان مفتی نیز
 خواه خواهد چید آیات قرآن را بر حال مقلدان منطبق تصوریده در میان غیر مقلدان
 شایع و فاحش ساخته + و از آن غرض میدان آنان بدل پنهان داشته + و در
 مقلدین مشرکین را با مقلدین غیر مشرکین چه نسبت به + و مسلمین طریقت را با مشرکین

البته بعد از آن
 که باینجا رسیدی و اینها را
 جابن معانی بن گشتند
 هم جابن و آن را که میخواست
 بخواند یا رسول الله و او اکیست
 بود و طاعت به نر یا رسول
 الله در پس کون است

ایام جالیت چه است بهت و جاتجیب است که بهین تسل و دانش و فهم و شش و دین
اجتهاد نمایند و چنانست خاک را با بال پاک و چه خوب خود نهند اما دعوی فهم دارند
مشتبه می آنکس که نداند و بداند که بداند و در جل حرکت ابدال هر زمانند
و گیرش نوید که مفتی مقلد از الطبع و طبعی گویند که مقلد ان می گویند که ما را فهم و فرا
کجا که بر مقاصد قرآن و حدیث عبور یابیم و هر چه اسلاف کرام قواعد و اصول مقرر
کرده اند بران عمل نمائیم و الغرض مفتی صاحب این عبارت خود مقلد از ائمه
گرفته اند و اما تقلید را معیوب گردانیده اند و حالا از مفتی صاحب می پرسیم که
ازین دو فریق کدام را طریق بهتر است یک جا بل خود را عالم داند و بر طبق عاقل
عمل کند و دیگر جا بل خود را هم جا بل داند و باستقنای عالم کار کند و اگر طریق
فریق اول بهتر است و البته طریق فریق شانیز بهتر است و اگر طریق فریق ثانی
بهتر است و طریق فریق مقلدان بهتر است و اما نزد هر فریق طریق فریق
ثانی اینست که در طریق فریق اول که خود به جهالت غریق است و اگر به سیری
طریق اینست کند و اگر کند حریق را حقیق سازد و چنانچه جناب مفتی صاحب نیز طریق
فریق اول طریق خود ساخته بدین حدیث را در اینجا آورده و وصاف و صریح
آئیمه اربعه کبار را بایهود و نصاری و یهودیان و اخباریه تشبیه داده و بنا بران
مقلدان ایشان مفهوم حدیث را اطلاق ساخته و برایشان فرموده رسول مقبول
راست آمده گفته و العیاذ بالله و اما اگر راست پرسند که این حدیث چیست
بمفهوم برهمنیان صادق و لازم آید زیرا که ایشان تقلید نصاری نموده و هر چه خروج
ازین مومنان را به عید گاه و غیر ذلک فتوی دادند و وجایا بتوسل مستطوعش
شایع و ذالغ ساخته و تا به تدریج حسب دستور نصاری بفریب ترویج شد
را بی کردن توانند و هذا لا یخفی علی من ربهی فتیاه و نه است

بعض دیگر خبری دیگر شنیدیم که اگر معالی حدیث و قرآن هر که
 می خواند به حضرت ابوبکر صدیق رحم بر منبر نشسته بطور خطبه می خواندی *
 یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الایة (لا یضرکم من ضل
 اذا اهتدیتم) و تضعونها علی غیر ما وضعتها اللہ عز و جل

دولت آباد کے لیے
ایک اور ملک کے لیے
ایک اور ملک کے لیے
ایک اور ملک کے لیے

کذا فی الازالہ + نہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ لولا علی ہذا علی ہذا علی ہذا
 اسی مفتیان حال چون کشید + در بقول این ہر دو بزرگان چہ گویند + شاید
 شما خود را از صحابی کبار نیز اعلم بالقرآن دانید + بنا بر این معنی قرآن و حدیث را
 (کلام کلام) گویند + لاجول و لا قوۃ + و بکرمی گویم ثبوتیکہ اگر سے
 ان مامی گویم کہ ہر چہ آئمہ اربعہ خیر القرون قواعد و اصول مقرر کردہ رفتہ اند بران
 عمل می نمایند + اما شما بر قواعد و اصول نفسانیہ - و ضوابط شیطانیہ خود را و متنازع
 ستر القرون عمل نمایند + مع ہذا خوشتر است امتدادی شمارید + لاجول و لا قوۃ اسی
 مفتیان حدیث خیر القرون فرستے آہ را از حفظ مدید + نہ بر قواعد فقہ
 و اصول آئمہ خود گیرید + بلکہ بران عمل نمایند + و آنرا حسن دانید + تا اجرا یابید +
 لقولہ صلح من سن سنة حسنة في الاسلام كان له اجرها
 و اجر من عمل بها - و بقول حضرت ابن مسعود رحمہ ما راہ المؤمنون حسنا
 فعند الله حسن کذا فی الکتاب للحدیث +

تذکرہ لواثر و محرم

قال المفتی - حیف صد حیف طریقہ و شعار مقلدان نافعان ہر کہ اقوال آئمہ مجتہدین پر
 بخشی کار بندین ہوتے ہیں بلکہ ہادی جہالت ہیں بمقتضای مشہور آئمہ کہ ہمہ
 سنہ کل و ادبیمون سرگردان رہتے ہیں اور تابعداران و متبعان خدا و
 رسول کو بزرغم فاسد اپنے سب و شتم و زد و کوب کرتے ہیں اور لاندہیب بدین کشتے
 ہیں پس یہ سب آثار و شعار الخابیہ ہوائے نفسانی و موجب عدم تیرہ قرآن و
 حدیث و اقوال سلف صالحین و متاخرین محققین کی ہے اور اقوال بلا دلیل و نیاز
 و فرحان ہیں +

اقول - بر حیف مفتیان نافعان فرا حیف صد حیف است کہ ایشان حوزہ نافعانہ

که فیما بین و عاقلان و عالمان و مجتهدان را نافعان می گویند و در وقت بیاری
بالای خود بر قواعد اسلام خرو و گرفتند و در اینجا باز عدم تدبیر احوال سلف
را بزمقت مقلدین حجت آوردند و چون نباشد دروغ گویا حافظ نباشد و فالظ
یا ایها الاخوان فالظ و ا - طرفه بران اینست که تاسف بران خوردند و مگر این
را بهمایان تصورند و در پایان را گمراه شمارند و

چشم بداندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر بهشت
هر آنکه چشم بدی گشت و چشم نیکی داشت و ما غیبه و ده سخت و خیال باطل است
چشم برکنده به چشم که بدین باشد بدین همه جاد و خور فقرین باشد
اگر چنین نمی بودند و چه سختی زد و کوب سب و شتم می شد و چه ابروهای
چالست و لبهای حاکت سرگردان و بدریای حرص ثروت امامت غوطه زنان
می مانند و چه اندک و بدین مشهور و منسوب گشتند و یا ایها الاخوان
دعوا لحرص علی الدنیا و اصیلوا بین اخوانکم فان الصلح خیر من الکفر

تذکره مستحکم

قال المفقه مسلم التبتین مذکور ہے عن ایمتنا لاجل لاحدان
یفتی بقولنا ما لم یعلم من این قلنا انتملی و هکذا فی سماء القوارض
علاء علی القاری الهروی و

اقول - این قول آئیم برای مفتیان مقلدان خلیه مفید است تا که مثل ترجمه حد
خوانان بجز دریافت قال النبی صلعم بقول اجنبی فریب نخورند و بل حتی الوسع
صحیح و سقیم و طب و یابس را تمیز سازند و هر قول را آئیم منسوب و یدیه عمل نمایند
ناید قول مخالف با آئیم مختلط یافته شده باشد و آن قول از قرآن و حدیث خارج
و مخالف بوده باشد که ما فی المیزان للشیخ ابی هریم و التما قالوا ذالک

ای بهای خود و در حدیث
اورنگی از حدیث و بایان
من آنچه سبب صلح بهتر است
باید که در حدیث

این کتاب در بیان
 شیعیان است
 و در بیان
 اهل بیت است
 و در بیان
 ائمه است
 و در بیان
 اهل بیت است
 و در بیان
 ائمه است

(افرو بیکلامنا الحائط) احتیاطاً للامة وادباً مع الرسول
 صلعمان یزید احدیهم فی شریعة صلعم شیاً لم یرد و لم
 یرضه و خوفاً از کتاب احدیهم من جملة ائمه المضلین اذا زاد
 فی الشریعة شیاً فماده کما ۱۲ پس ازین در تقلید لازم نمی آید اگر گویند که آید
 گوئیم که پس ازین حدیث رد تقلید رسول صلعم هم لازم آید + (معاذ الله من هذا)
 خطاب النبیه صلعم بمفی فقال ایها الناس ما جاءکم عنی یوافی الله
 الله فانما قلت و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله و هکذا فی
 التوضیح و نور الانوار والاحمدی + و در حسینی نیز بکذا نقل ازین
 ترجمه آورده + و ایضا بعین مضمون مولانا شاه ولی الله صاحب قدس سره
 در حجتیه بالله صیغی نقل کرده + (و فی هذا القسم) قوله صلعم کلامی لا ینسخ
 کلام الله و کلام الله ینسخ کلامی و کلام الله ینسخ بعضه بعضاً
 و ایضا این حدیث را در مشکوٰۃ آورده + پس ازین نکست کبی + و بطور جلی گشت
 که ناسین بالمحدث را باینکه اولاً ما وی المضامین للقرآن و الحدیث شونیست
 برآن عمل نمایند تا بقول النبیه صلعم من کذب علی متعمداً فلیسوا مقفلداً
 من النار اخرجه البخاری و برایت ترندی قال رسول صلعم القوا لحدیث
 عنی الا ما علمتم من کذب اه کذا فی مشکوٰۃ - بنابر ترمذی و عیون
 نمایند ازین تقریر نیز من و رد تقلید امام ابوحنیفه رحم واجب شدن لازم آید که
 مثل معز زبیه کسی حاوی المضامین للنصین المذكورین نشد + و ما سوا آن بقول عن
 آیمتنا آه رد تقلید لازم آید پس بقول حضرت ابو بکر صدیق رض اقبلوا
 اقبلوا آه و بقول حضرت عمر بن الخطاب رض لولا علی لهدتکم و کل الناس
 افقه من عمر حجة المخذرات فی الحجاب الباطل خلافت یزید نیز بکذا نقل

اول لازم آید کہ اذهب الیہ الروافض العیاذ باللہ آری نہ آن
 لازم است نہ این لازم

نکات کمرہ بسنت و حکیم

قال المفتی۔ اور اسمی کتب اہل اصول مذہب حنفی وغیرہ کے عدم وجوب تقلید
 متفقہ ہیں یہ بیان باب ثامن عشر فی تفسیر فتاویٰ عالمگیری وفتح القدیر و تخریر اصول اہل
 الحام و تفسیر شرح تحریر صاحب عنایہ و تفسیر شرح تحریر امیر الحاج و شرح تحریر سید بادشاہ شرح
 منہاج علامہ قاسم و مسلم الثبوت بحسب الدلہا ہر می و مختصر الاصول ابن حاجب و عقد می شرح
 مختصر الاصول و شرح تحریر و مسلم مولانا نظام الدین۔ و تخریر العلوم مولوی عبد العلی
 و عقد الفرید شرنبلالی و طحاوی و رد المحتار و طالع الانوار حواشی در مختار و معتق
 الاصول علامہ حبیب اللہ قنداری و قول سید شیح الشیخ سید احمد طحاوی و
 تحصیل التشریف فی معرفۃ الفقہ و التصوف شیح عبد الحق دہلوی و کتاب الرد علی من اخلی
 الارض للشیخ جلال الدین سیوطی و علامہ عبدالبر و قوانی در شرح اصول و عبد الوہاب
 در میزان و دیوانیت و عقاید الجید و حجتہ الدلایہ شاہ ولی المدینہ دہلوی و سؤالا
 عشرہ شاہ عبدالعزیز و قاضی ثناء اللہ یانی تہی فی رسالہ عمل بالحدیث و کتاب فاسمی
 بین گو یا ترجمہ مسلم الثبوت ہے و مولانا محمد اسماعیل نے تغویر العینین و القیاح الحق حسین
 کہ واقفان و مزاوان کتب مذکورہ پر تحقیق نہیں ہے اس صورت میں متقلدین ہوا پرست
 ہوا جب کہ معتبر الضاف و تدبر تمام کتب مذکورہ کو مدخلہ فرما کر اثرات و تقریر سے باز
 آویں تا رضائے مولا یون بداند کہ باتو بہ گفتہ و بدل فرسیدم کہ کہ دل آزرہ شوی ورنہ
 سخن بسیدالاست

اقول۔ چونکہ درمجاہد اسمی کتب مندرجہ گشتہ و عبارت انہا نوشتہ
 شدہ نہ انہا بحر خند کا بنزوم موجود ماندہ نہ فرصت تلاش ہم یافتہ نہ صورت

مطالعه نیز بیسرگردیده بنابر این بدو جواب یا اصول و تخطیه استدلال عبارت بر کتاب
معدوم و معدوم دارند و ولیدم در جواب هر کتاب میگویم و مجبورم سازند و اما
تا هم چند وجوه حرفه انبرغم بشنود شاید پسند باشد اول آنکه از اساسی کتب مزبوره
خیله واضح و الی گشت که غیر تقلدان با وجود نقلی تقلید علما حواشی بنوده اند و وقتی
مصنفین پس از ده صدی کرده اند و چرا که اکثر از این شروع است و حواشی و و بعضی
از آن از تصنیفات پس از ده صدی و افادیم بدان وقت متفان پس از ده صدی
هر که ویرا معلوم و اختراع مخترعان و افترا می منتزایان این زمان هر کس را
فلا یعتبر لائل هذه الكتب المذكورة و بمقابله الكتب النسخة
المعتبرة و اما للناس فیما یعشقون فداحب و ولهم فیها مناصب
و مناقب و لله درهم قال **ليس مشتری الا لاک** کشتی
الافلاک و چه نسبت فاک را با عالم پاک و و هم آنکه خود جناب مفتی صاحب
مذمت سابق نوشته آمده اند که مثلاً ان بنابر اعتماد قواعد مختصره متاخرین تا وین
رکیزه بنمایند و در اینجا ایشان چرا بر قواعد عملی این زمان اعتماد کردند و چرا
اینرا حسب نوشته خود مذموم دانستند کاشکه اینرا دریافته می و چه خوش بود و چون
نباشد و دروغ گویا حاشیه نباشد و دروغی را فروغی باشد و سو هم آنکه جناب
مفتی صاحب را بر دعوی خود کتاب عالمگیری و مسلم الثبوت و شرفش از بحر العلوم
مولانا عبد العالی مرحوم و غیر ذلک را شاید آوردن و گویا مثلاً تارک و زانی و دزد
را بر عدم شراب نوشی و زنا و دزدی - خدا را شاید کردین و تا مردمان را بفریب
اندازند و بر خود اعتماد کنند تا از طعن تشنیع و تعذیر و زه کوب و باغی یا باغی
ورنه کتاب عالمگیری از اول تا آخر ماده قلید احکام امام اعظم حضرت ابوحنیفه
چنان معبرون و مشهور است که انظر من الشمس و این من الامس است و کسی

ودران ملاقات حرف زنی نیست. اما آری بر بعض مسائل خلافیهما خلفان نازان و
 فرمان گشته بر خلافش خلاف کرده. عفاف را نیز و اصناف ذی اعتداف می نمایند و
 خود را مثل امام عفاف بر داند چنانچه عبارت زیرین عالمگیری را تحت خود می فهمیده
 همه صده یا ایضا المقیون که در میان مضامینش و فهم ایشان بعد المشرقین است
 و عبارتش همین است باید دید و تفکر و تامل باید فهمیده و الحاصل اینست
 بالحادثة ان كان عامياً الاسرائي له فعلية ان يتبع حكم القاضى في
 ما يقضيه في تلك الحادثة سواء حصل الحكم له بان حصل الحكم
 بالحل او حصل الحكم عليه بان حصل الحكم بالحرمة. وان كان
 المستبلى بالحادثة فقيها له رايه وحكم القاضى بخلاف رايه ان
 حصل الحكم عليه بان كان هو يعتقد الحل وقضى القاضى بالحرمة
 فعليه ان يتبع حكم الحاكم ويترك راي نفسه بخلاف وان
 حصل الحكم له بان كان هو يعتقد الحرمة وقضى القاضى بالحل فله
 في بعض المواضع ان يتبع حكم القاضى ويترك راي نفسه من غير
 خلاف. وذكر في الاستحصان على قول ابى يوسف رحمه لا يترك
 راي نفسه ولا يلتفت الى اباحه القاضى في ما يعتقد صراماً
 وجه قولهما انا جملنا على ان المستبلى بالحادثة اذا كان عامياً
 وقضى القاضى له بنقض قضاءه فلذا اذا كان عالماً لان قضاء
 القاضى ملزم في حق الناس كافة. توضيحه ان القاضى يقضى
 بامر الشرع وما يصبر مضافاً الى الشرع فهو بمنزلة النص فلا
 يترك ذلك بالرائى كما لا يترك النص بالاجتهاد. والى يوسف
 يقول الا لزام في جانب المقضى عليه فاما في حق المقضى له

فلا الزام وليقد الالقيض القاضى بدون طلبه وفي زعمه
ان القاضى مخطئ في القضاء فلا يتبعه في ذلك كذا في المحيط
ازين عبارت ترديد تقليد كمال لازم آيد بلكه خيال لغويش واقع گشت كه چون حكم
قاضى بمنزل نفس شده و برائى عالمى متروك نخواهد شد و چنانچه نفس بالا جتهاد متروك
نمى شود پس حكم مجتهد راجع بايد گفت و باوده تعميلش چه بايد ساخت و - - -
گويند كه لا يترك النص والاجتهاد را كه غير متقدمان از همين لفظ نازيان
و فرحان اند چه بايد گفت و گويم كه بيار خوب گويم و علمش ناسيم و اعتقاد
داريم و بران اعتماد سازيم كه حسب اعتقاد آئيه و مقله نشان است كه راجع
خلافى نيست و اگر احبست كند او را امام نديم و نه تقليدش كنيم اما معنى نص را با
فهميدن بايد و در مقدم ظاهرش عمل كردن را متروك القس بالاجتهاد و تفويض نشانند
كه اذهب اليه اصحاب الظواهر فاجتهدوا اما الامر فليس كذلك
عرفتم في مواضع تخطية الاستدلال لكم و

حماهم انكم سجد العالم مولانا عبد العلي مرحوم - يكه از مقلدين و معتقدين امام
اعظم كوفى رحمه الله چنانچه به شرح مسلم الثبوت كه جناب مفتى صاحب دلائلش آورده اند
عبارت زيرين را بحسن اعتقاد خود نوشته اند و حتى كه برشان غير مقلدين و طاعينين
امام اعظم رحم طعننا زنده و آنرا همچون شمار دهند پس بجه علت شرح مولانا را تحت
آورده اند و اين امر بجز فهميدن جلال و در علانيدان ارزال چيزى ديگر مقصود
منه فاما اليها الاخوان عن الاستدلال بطرد البرهان و عبارت
همين است بقرع غور يا يدي و بايد فهميد اما قول المتقدم مخالفان را اجتهاد
محصية ليس الا و هي مبدء شرعاً غير قابل اموات المجانين بالادب
منه فلا يعترى التوضيح الفرق على ان الحق عدم النفاذ القضاء

فالنجم. ونيز بجاسه وكر فائدة الابد المنزكى ان يكون عبد الا
 عارفا باسباب الجرح والتعديل وان يكون متصفنا صحتا ان يكون
 متعصبا ومجتبا بنفسه فانه لا اعتداد بقول المتعصب كما قدح
 الدارقطني في الامام الهمام ابى حنيفة مرضى الله تعالى عنه
 بانه ضعيف في الحديث وانه شناعة فوق هذا فانه امام مروع
 ثقة مخالف من الله تعالى وله كرامات تسخير في شئ ايرق
 اليه الضعيف قاررة يقولون كان مشتتلا بالفقه انظر
 بالاضاف اى قبح فيما قالوا بل الفقيه اولى بان يوشد الحديث
 وقاررة يقولون انه لم يلاق ائمة الحديث المناخذ ما اخذ
 من حماد مرضى الله عنه وهذا ايضا باطل فانه روى عن
 كثير من الائمة كالا امام محمد الباقر والاعمش وغيرهما مع
 ان حمادا كان دعاء للعلم بالاخذ منه اخناه من الاخذ
 عن غيره وهذا ايضا ورعه وكمال علمه وتقواه فانه لم
 يكثر الاستاذ لئلا يتكثر الحق فيخاف محجرة عن ايفاءها وتارة
 يقولون انه كان من اصحاب القياس والرائى وكان لا يعمل بالحديث
 حتى وضع ابو بكر بن شيه رح في كتابه بابا للرد عليه وترجعه باب
 الرد على ابى حنيفة رح وهذا ايضا من التعصب كيف قد قبل
 المراسيل وقال ما جاء من رسول الله صلعم فبالراسل والعين
 وما جاء من اصحابه فلا تركه ولم يخص بالقياس عام خبره
 فضلا عن عام الكتاب ولم يعمل بالاخالة والمصالح المرسلة و
 العجب منهما انهم طعنوا في هذا الامام مع قبولهم الامام

في هذا الخبر
 ان الله تعالى
 لا يخلق الا
 ما يشاء
 وانه لا
 يشاء الا
 ما يريد
 وانه لا
 يريد الا
 ما يقدر
 وانه لا
 يقدر الا
 ما يشاء

الشافعي رحمه الله وقد قال في اقول الصحابة كيف اتهمك يقولون كنت
 في عصر لا حاجة ورد المراسيل وخصص عام الكتاب بالقياس
 وعمل بالاحكام وهل هذا الا بهت من هؤلاء الطاعين منهم
 والحق ان الاقوال التي صدرت عنهم في حق هذا الامام
 العمام مقتدا لانهم كلما صدرت من النعصب لا يستحق ان
 يفت اليها ولا يفتي نور الله بافواههم فاحفظوا ثبتت
 وبسبب وقوعهم في هذا الامر اللطيف الهمم كانوا تفتي الفهم
 يتخذ من ظاهر الفاظ الحديث ولا يروون فهم واطن المعاني
 فضلا عن المعاني الدقيقة التي يعجز عنها افعال المتوسطين
 وكان هذا التحريف الامام مؤيدا بالتأييد الالهي متعمقا في
 بحار المعاني اخذ الالية عن قعر البحر الذي لا يقدر على الخوض
 فيه احد الاحاد من المؤيدين بتأييد الله وهو لاء الطاعين
 فهمم عجزوا عن ادراك ما فهمه هو فتصرفوا عما قال تنصروا
 الحيوان الوحشي فطن شيئا فربا وحكموا بانه خالف الحديث فتقوا
 فيها وقعا من الجهل المركب وما سواي ان جابجا مثل هذا يسير فاشته
 شهده بخون طوالت طرق واوده ومجتهان قاضي تشاركت في تبي في تفسير منطري
 اوردته روى البيهقي في المدخل باسناد صحيح الى عبد الله بن المبارك قال
 سمعت ابا حنيفة رحمه الله يقول اذا جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم
 والعين وذكر عن روضه العلماء عن ابي حنيفة قال انكروا
 قولي بخبر الرسول صلعم وقوله الصحابة رضى وانقل عنه
 انه قال اذا صح الحديث فهو مذهبي

منتهی - مولانا محب الدین الہامی در مسلم الثبوت ہرچہ نوشتہ بہ اقوال متنوعہ گوناگون
 و نامہای مختلفہ بقولون نوشتہ بہ و از ہر طرف چہا سہ قاطعہ - و برابری ساطعہ -
 در آورده بہ و شاہ حسین نیز بر ہمان اقوال زور داده شرح نموده بہ پس انہا
 بر نیز را بحث شدن نمی تواند بہ چنانچہ قدری از عبارتش را مع شرح بحر العلوم
 بطور نمودن می آورم - تا شاہ تحریر می کنم - و لول التزم مذہباً معنیاً -
 ای عہد من عند نفسہ اندہ علی ہذا المذہب کما مذہب الی حنیفہ
 او غیرہ من غیر انیکون ہذا الالتزام بمعرفہ دلیل کل مسئلہ
 مسئلہ وظنہ را جماعی دلائل المذاہب الآخرہ معلومہ
 مفصلاً بل النما کیون العمل من نفسہ بظن الفضل و بہ
 اجمالاً اولسب آخر فصل یلزم الاستمرار علیہ ام لا فقیل
 یجب الاستمرار و یحرم الانتقال من مذہب الی مذہب آخر
 حتی شد والبعض المتأخرین المتکلمین (تا) وقیل لا پس ازین اختلاف
 وجوب استمرار بر مذہب معین و عدش مفید غرض منقہ حجت است بہ بلکہ
 اورا مضرت است کہ درین اختلاف الحصار استمرار و انتقال را تقریر است بہ
 و تلہی الحرام را دلیل تحریر است - یعنی رفتہ مسئلہ مذہبی را بوقت دیگر مسئلہ مذہب
 دیگر یا حسب شہوت گرفتن و بران عمل کردن را نام تلہی است بہ آن درست نیست
 زیرا کہ ہمچنین انتقال را تلہی گویند و تلہی حرام است پس این انتقال ہم حرام است
 کما قال البحر العلوم لا ینبغي ان یكون الانتقال للتلقی فان التلقی حرام
 قطعاً ای مفتیان چون انیراد انسیدہ پس بسوی عبارت دیگرش کہ از ان
 مما نحت تفلید صحابہ رضاً و ہدایت بر وجوب تقلید آئمہ اربعہم خطی ہو یا و پیدا است
 بکنید بہ شاید کہ غلبہ و پند پذیر شود بہ و نہ بعبارت حاشیہ اش راہ ضلالت بگیرد بہ

فروزمی کجایی اعزالی کین راه که تومی رستی به ترکستان است
این عبارت این است قال الامام اجمع المحققون علی منع العوام من
تقلید الصعابة رض بل یجب علیهم اتباع الذین سبروا و
توبوا فهدوا وفتحوا وجمعوا ورفقوا وعللوا وفضلوا وعلیه اتقی
ابن الصلاح منع تقلید غیر الائمة الا ربعة لان ذلك
المذکور لم یدر فی غیرهم و فیه ما فیه اگر گویند که در آن
فیه ما فیه هم موجود است گویم که در فیه هم فیه ما فیه
و دیگر است که در این کتاب تفصیلاًش را گنج نثر نیست و غیر متوقع است اما اگر
در آن شک دارید و باعث کوتاهی عقل فهمیدید عبارت نیز این امام شریف
را بایش می آرم تا تحریراتم را موثق گردانم و ذلك لا یضمینوا
قواعد من ادبهم علی الحقيقة التي هی اعلی منی الشريعة
كما بنوها علی ظاهرها الشريعة علی حد سواء وانضموا کما نوافع
بالحقيقة ايضا خلاف ما یظنه بعض المغلدين فیهم فکیف
یصح خروج شیء من اقوالهم عن الشريعة ومن نازعنا فی
ذلك فهو جاهل بهتاهم الایته فوالله لقد کانوا علماء بالحقیقة
والشريعة معا وان فی قدرته کل واحد منهم ان ینشر
الادلة الشريعة علی مذهبه ومذهب غیره (الی قوله)
لا ینبغی لمقلدان یتوقف فی العمل بقول آیه المدا هبوا
یطالبهم بالدلیل علی ذلك لانه سوء ادب فی حقهم
(و غیر ذلك فانظر و فیه الی اخر الفصل)
ششم آنکه بعضی از کتابها که مذهب ابو حنیفه را بحدیث و آثار و مسائل

مکتوب و مندرج و تالیف گشته که از احاطه حد و حصر بیرون است و بهر حال
 با ظاهر نیست و خصوصاً کتب مذکوره مستند به مفتی نیریز و حوب تقلید شخصی کم و نیست
 که تردید در اینست و چنانکه کفایت است به حاجت دیگر روایت نیست و نیز آنکه
 جمیع مصنفین کتب مزبوره بقول مفتی نیر خفی یا غیر خفی مذبی معین میداشتمند و بهر حال
 شرعی را بطرز مذکور معین او کرده گذشتند و بران تالیف و تصنیف ساختند و
 از ان نیست خیر خود و هدایت مردمان داشته رفتند و اگر آنان از این تعین مذبی را
 واجب نمیداشتند بلکه بقول مفتی حرام یا مکروه یا مباح می دانستند و مهمانان
 عامل بودند پس مردمان را باید که اقوال آنان را با امور شریعت معتبر نشمرند و نیز آنکه بر تقدیر
 اول و ثانی آنان عاصی یا مغضبی یا شاگرد عبد الله بن عباس یا یهودی بودند و قیاس
 همچنان کسان غیر مشروع است امتنان بخوبی می دانند (العیاذ بالله) و بر تقدیر
 ثالث آنان را تحقیق تحقیق ساختن است که بر ترجیح بلامرجه اوقات عزیز را تلف
 و صرف کرده رفتند و خصوصاً مولانا محمد آصف محدث دهلوی رحم که مفتی خود دعوی
 شاگردش میدارد و بهمان حقاقت و ضلالت افتاده باشد (العیاذ بالله)
 هذا لا کفایة لمن المرایة - اگر این ایشان اگر چه شاذ نادر در بعضی حساب
 اقتضای مقام چهره خلاف مرام هم نوشته باشند و چنانچه مفتیان حالا آنها را
 حسته بسته بالزام و دلیل می آرند اما از آنها ملزم نیم به بعضیون السناذ
 کالمحدود و محدود تصور می شود علاوه بر این اگر نه از قول بربوت حسن تقلید
 میساییم و بر یکدیگر و قول خلافش الزام نخوریم نه التزمایش کنیم
 و همچنین اگر چه میرا استعجاب کلی و اغراب کلی پیدا شد که مفتی دهلوی - بجهت ملت و
 حجة الله بالله را بر دعوی خود حجت گرفته و حالا نیکو بجا بخش و همان کتاب صریح
 تقلید همین عبارت نوشته و منها علی جواز تقلید هالیومنا هذا و

فی ذلک من المصالح ما لا یحیف لایمانه هذه الا یا مالتی
قصرت فیها الهمم جدّاً واشتریت النفوس الصوی وأتجرب
کل ذی برائی برائته ویزد فیوض الحرمین خود انکاشته عرفنی رسول الله
صلعمان فی المذهب الحنفی طریقه انیقه هی وفق الطریق بانی
المعرفة التي جمعت ونضجت فی الزمان البخاری واصحابه
الغرض حال علمت و دلیل کتاب مذکور مفتی صاحب علی هذا التیاس استخوف
لواءت کلام نقل عبارت را در گذشته + اما تا هم اندک بطور مختصر بدفع هشتم درج

می نمایم +
هشتم آنکه آری شیخ کمال الدین بن همامند تحریر الاصول بماؤة تقلید چنین
تحریر نموده که بجز مذاهب اربعه تقلید دیگر واجب نیست + و نه فاصی را تقلید
صحابی رافضی است + و نیز در شرحش مسمی سیر بر غیر مجتهد تقلید واجب و هشتم
و در شرح جواهر التوحید نیز بحیان انکاشته + و قاضی ثناء الله و تفسیر منطهری ترقیم
که بجز چهار مذهب مذہب دیگر در سائل فروع باقی نماند پس اجماع مرکب بر این
قولی که مخالف آئیم اربعه منعقد گشت + و شیخ عبدالحق محدث دہلوی و شرح منظر معادلات
ترقیم کرده + که اتباع دین محمدی تا بعد از وی همین چهار مذہب است + و مولانا شاه
ولی الله محدث دہلوی بکتاب الفانی و همین عقداً الجید اتباع مذاهب اربعه را واجب
نوشته + و در همین حجتہ الله البالغہ بشرح واضح بر ثبوت تقلید تقریر کرده + و بر دوختن
جوابها داده + و فیوض الحرمین عبارت مذکورہ را چه خوب نوشته + و عبد الوهاب
منظرانی جابجا در میزان الشرح درج نموده که بر غیر مجتهد تقلید مذہب معین واجب است
و مخالفش را جاہل گفته + و مولانا ملا جیون صاحب دہ نور الانوار مذاهب را بر
اربعه اخصار کرده + و مذہب فاس را باطل گفته + و مولانا شاه عبدالعزیز دہلوی

در این سؤالات عشر و تحلیط و تفتیق مذکور در باب اول و دوم در تفسیر فیه التعلیق
 آیت فاسدواهل الذکر ادا و غیره در جواب تقلید ثابت ساخته و خود مولانا
 جمال الدین سیوطی شافعی رحم بر مذنب معین خود فتوی میدادی و بر خلاف فتوی
 مذودی چنانچه در میزان شعر الی نوشته و فی الجمله چنانست حال باقی کتاب پس از استدلال
 منقحی مرصع استعجاب نه اگر گویند که گریه اینهم نوشته اما آنهم نوشته شده است
 جوابش بر سه وجه می گویم که اول اینکه هرگز چنین نیست که فهمیدید بلکه شایانی غیر مقارین
 مقتضای حال و انقضای مقال را فهمیدید - بنابراین بر عم فاسد می خود چیز الصلوة
 نوشتید - چنانچه تحت هر دلیل شما خطبه کردم را در یافتید پس استدلال شما
 استدلال شخصی است که بر حرم نماز لا تقربوا الصلوة را دلیل آورد و انقضای
 سکارا را طرح دهد و مرا ظن غالب است که شما همین کتاب را بهمان قاعده شخصی
 پس پیش را در گذشته خطبه بر فوتم خواهید کرد و انرا عین نظرات خواهید شمرد
 و وحوم اینک - بالفرض گویم که نوشته و دلیلت شماست فالشاذ کالمحدوم
 و نوشته و اولایم مطرب است معقولیش هر که درمه را معلوم و مضمون اذ القاضی
 لثاقطاً هم از آن است مفهوم و وجه سوم اینک - جمیع ارباب کتب مذکوره -
 و اصحاب اقوال مسطور - بتقلید شخصی تقلید بودند و اما بنسبت اولیاء انتقال مذنب
 بنسبت درست داشتند که ایشان باجتهاد کشفی از وجه ناموس بالا رفتند
 تا هم تلقی اینگز روان داشتند و بنسبت غیر اولیاء و غیر مجتهد تقلید شخصی را واجب بلکفر
 نوشتند و کما فی الشعر الخ اما مفسدان این زمان خود را مثل اولیاء و مجتهدان
 منتسبان شمارند و بنابراین اقوال و افعال ایشان را حجت آرند و چه نسبت خاک را با علم
 پاک پس لیس مشتری الاطلاق مشتری الافلاک

تذکره بیست و دوم

قال المفتی + وانصح ہر کو کہ جاہل ناواقف پر مقتضای آیت کریمہ لو کنا نسبحہ او
 نخش ما کنا فی اصحاب السعیر الا یہ ہل یستوالذین یعلمون والذین لا
 الا یہ وفاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وغیر من آیات سابقہ
 کا پوچھنا اور سیکھنا فرض و واجب ہے شرعاً یعنی ہر جاہل وقت لا غلی کے کسی عالم
 اہل فکر سے خواہ وہ عالم افضل ہو خواہ فاضل ہو خواہ مفہول ہو کیونکہ اہل الذکر
 عنہ الحقیق عام ہے مسئلہ دریافت کر لیا کرے خواہ ایک عالم اہل ذکر سے یا چھ سے
 یا دو سے فی الجملہ جس سے تسلی اور کجی ہو مسئلہ میں پھر جب ایک یا دو سے مثلاً دریافت
 کر لیا عمدہ تکلیف سے باہر ہو گیا اور پرموازہ شرفاً و عزاً اور امتی پر اجماع ہو چکا
 اعلیٰ ان کلام من المجتہدین والعلماء الکاملین من اهل الذکر
 الذین وجب سؤلہم واتباعہم لمن لم یصل الی درجہ
 والاستدلال فاذا عمل احد من المقلدین یقول احد منهم
 فقد اذنی ما علیہ ہذا خلاصۃ ما یستفاد من القول المسد
 وغیرہ + اقول - الحمد للہ کہ ازین آیات کریمہ و عہد عربیہ ثبوت و حرج
 بحسن و خوبی ثابت و تحقیق گشتہ + و انایان و ائمہ و ایمان فہمذ + اما افسوس
 حال غیر مقلدان است کہ برہن و ثبوت خود ہم قاور نہ کہ عمل کنند + چون بنا
 آخر معنی آیات کریمہ ختم اللہ علی قلوبہم و علی اسمعہم و علی ابصارہم
 غشاوۃ - لہم قلوب لا یفہمون بہا و لہم اعین لا یبصر و
 بہا و لہم اذان لا یسمعون بہا - اولئک کالانعام بل هم
 اضل اولئک هم الغافلون + و نیز معنی حدیث - و عن عبد اللہ
 ابن مخفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ یقول
 الا انبکم برجل من کونان من بلد تکم ہذا + او من کوفتم

هذه يلزم بالحيثية قد قلنا قلبه على ما وسيله لك به
 قومه من اخر الزمان الغالب عليهم التنافر يقال لعمد الشبانة
 كذا في كتب الحديث والشيخ خصوصاً في مسند الخوارزمي رحمه
 برغمي صادق آمدن باید به تا تکذیب قتل لازم نماید آری همین آیات و
 عبارات بر وجوب تقلید - یکی از آنکه اربعه صنادید به کفایت است و حکایت دیگر
 و روایت آخر را حاجت نیست به اگر ایشان چشم دل و گوش هوشمند استندی
 و خوار عجب و سخوت و عدوت و لفاق - از ضرورت تشریع و طریقت و اخوت و وفا
 بر کنندگی به البته شمره مثل تقلید احد الائمة صنادید بروا استندی به و نیز از هوا
 جسمانی و خواست نفسانی که هر یک با مصلحت آنجا - بر مسائل با شهوت بجا عمل
 می نمایند به را می یابند به - **قلوا لا تنظرون الى ما تکتبون وما تقولون**
وما تعملون - هرگاه درجه علمون مساوی باشند و لا العلمون را استفسار
 از اهل ذکر لعلون شرعاً فرض و واجب باشد به چون استفسار از یک عالم اهل
 ذکر برای شکی دل و دمجی کل کفایت باشد و اگر کسی همان طور شکی خاطر هم کرده باشد
 پس او از عده تخلف بیرون گردد و برابر مواخذة شرعی نباشد به و بر او قطعاً
 اجماع هم گشته باشد به پس مقلدین ابو خنیفه رحمه الله بطریق اول مواخذة شرعی نباشد
 که از افضلترین اهل ذکر استفسار مسائل مباحثه اعمال می نمایند به و با غوای مغویان
 و با فترای مغتریان - که دعوی لیاقت اهل ذکر دارند به حال آنکه از معنی حروف
 ذکر - **لک** - **س** - ذکر هم خبر ندارند به هرگز به نبرند به نه بقول موعی و لقال این
 زمان - نه سخن پیوده گو و لقال این دوران به گرانید به هر چه معنی اهل ذکر
 عام است لیکن نباید نیست که در عموم هم فرد کامل مراد باشد که آنکه المجلد
 الابرار و غیره - اهل الاجتهاد الذین هم الکاملون در صفة

سید بن طاووس
 در بیان این
 حدیث و روایت
 در کتاب
 جامع الجوامع
 و غیره
 در بیان این
 حدیث و روایت
 در کتاب
 جامع الجوامع
 و غیره

سلام است و اصطلاح من در
مطلق است و کمال را با کمال
مطلق وقت نه باشد و اگر
متعارف بود نه باشد و اگر
کمال نه باشد و اگر کمال
کمال نه باشد و اگر کمال

۲۰
اینجا که در این باب
چون که در این باب
است که در این باب

۲۱
اینجا که در این باب
چون که در این باب
است که در این باب

۲۲
اینجا که در این باب
چون که در این باب
است که در این باب

الاستاد مصر و المطلق الى الكمال لان المطلق عند عدم
القرينة يضاف الى الفرد الكامل وهو المجتهد - ونظر لفظ حسن
ورأيت أتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم من قبل وقال وال است
ومقلدان امام ابو حنيفة رحم مثل ابو حنيفة رحم کسی را فرد کمال متصورند که تشکیک
کنند و فتحهم الغنین لهذا اللوح عند العقل ولو كنتم لا تعلمون
فخذ هذا ايضا مما وعدت ان تذكره حرمة دیگر نیز نمی شنوید و معنی
عموم اهل الذکر مثل معنی مفهوم جناب فقی صاحب فکرت است که هر فاضل و فاضل
منقول در این عموم شامل باشد زیرا که این لفظ تعریف الذکر بالعلم است
بکلمه هر که او معنی و اگر شب در روز فکر باشد و او را اهل ذکر ذکر کنند و نه ما و شمار در این
داخل سازند

فأما ذكر اسعوف است و هر سه را معنی جدا جدا است و چنانچه از حرف قد
ذكر معرفت هذا الفكر لقاله از فقا - الاولياء لا يموتون - و از ك ك است
و طرقت لاهوت - و از مراد ریاضت و احكام شریعت مراد می باشد پس
بر ذات هر کسی این اسم معنی موجود باشد و البتة او را اهل الذکر باشد و در هر کس
را از مودی و لیا قال و بیوه گو و نقل کرد و سه رساله حرف و نحو و منطق و تفسیر
قد ریا ترجمه حدیث و قرآن خوانده باشند شاید که خود را از اهل الذکر شمارند و کما
تعدون الفسکه من اهل الذکر نه همچنین که از او عوامی اجتهاد می رسد
بکلمه خبری باید که بعد از او شامل و او را کما قاله صاحب المجالس من لیس من
اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فیه فی حکم العوام و فحسب
الفسکه مجتهدین و فاف لکم لما تجتهدون *

تذکره است و سوم

[illegible]

خود عرض نموده اند که اگر گویند که ازین عبارت تقلید عوام سادست است که هرگاه تقلید
مفضل با وجود موجود افضل درست باشد تقلید باین درست باشد که ما اگر افضلیم
نباشیم - از مفضل عالی هم نمیگوییم که چنانچه معنی صاحب مضمون الحسناس الذی
یوسوس فی صدور الناس لوسوسه افکاره بدین غیر ناسد بخلاف معنی مفضل
قاصدگشته بهاری معنی مقصود از مفضل و افضل این است که هر دو از اهل اجتهاد
باشند چنانچه جناب بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم بخت بیان عبارت مجتهدین
نموده اند یحوز تقلید المفضل من اهل الاجتهاد مع وجود
الافضل منهم و از جناب معنی صاحب خیل مراد استیجاب است که بر فهم عبارت
سالم منور غیر مسلم بلکه قادر نمیدانند چرا که دعوی اجتهاد دارند و بجان آمد
چه خوش ایشان درجه خود را برابر درجه صحابی مفضل دانند.

اما العجا به و است اختلاف صیغه مفضل و افضل بر دو رافعتین العمل با اکثریت
نباید تصورید بلکه با اتحاد داده اتحاد فی العمل باید فهمید بدین که تقلید مفضل بر مفضل
عمل افضل درست نخواهد شد اما این هر گاه افضل و مفضل بر دو موجود باشند
و جای که قول مفضل را بر خلاف قول افضل ندانند بل غیش شمارند و بر مفضل
آمده بر قولش وثوق نموده بتقلید عکس کنند البته غلش بتقلید درست باشد
چنانچه تقلید بر قول حضرت سعاد بن جیل رض با وجود موجود ذات با برکات مریدان
سراپا مقصود رسول معبود محمود بود و هکذا الفهم من شرح بحر العلوم
مولانا عبد العلی مرحوم انها استفتاه لکون رائه بعینه هو
الافضل و علی هذا القیاس تقلید صاحبین در معین حیات جناب امام عظیم
همی طور درست بود و بعد از این نیز درست ماند که ایشان هر چه می کردند با اهل
خدا و رسول بابت نیکی و ایمان داری می کردند و هر گاه آنکه چنین کنند بکشتن

انگوشه مذموم نباشد بقوله تعالى فمن اعجل من الصلوات وهو مؤمن فلا
الفران لسعيه وانه كما يتون *

مقدمه نصيب

چون جناب مفتی صاحب عبارت الراقم العاجز سید زحیر حسین باخر کتاب دستخط کرده
هر خود ثبت نموده و در بیت متعالیه هر دو ان از لوازموزان دبستان - و با سجد خواندن
و دبستان به چند مرتبه رسانیده و چند دستخط هم گنجانیده - تا حقه و سفارای
و گزین توانند - که این مواعیر علمای کرام و فضلاء عظام اند و ایشان بران وثوق
منووه اعتبارش کنند و بنا بران بر سر لازم شد که جمیع مواعیر و دستخطها را نقل می
و پیش اجاب خویش در پیش بنایم که این مواعیر پیش تو دو سال بل بعد از تو دو
بیش محجول گشته از تاریخ انتهائی است اطلاعش دهم تا بدانند که مواعیر و
دستخط کسان چه کنند و در حق ریشیت و لیاقت دارند و لقبول شهادت
همین شایان غیر محققان علوم شریعت و نابالغان فنون طریقت - بقایایه بالغا
مستوف - و کمالان حقیقت - التمثال قضایایه احکام است شدن تواند یا نه
بخوبی بفهمند و حق و باطل را امتیاز دهند *

مقدمه ایام

شهاب الدین ابوالحسن	سید زحیر حسین دهلوی	۱۲۹۹	زین العابدین سید کویت	۱۲۹۲	سید محمد علی
بیتل بنی الهی سخن	عبد العزیز عظیم آبادی	۱۲۹۹	محمد عبدالرؤف	۱۲۹۹	محمد طایف حسین
محمد زکریا بن ابوالعزیز	ابوالشرف محمد شریف	۱۲۹۹	ابوالفضل محمد عبدالعزیز	۱۲۹۹	محمد علی
سید ابوالفضل عظیم آبادی	عظیم آبادی	۱۲۹۹	عظیم آبادی	۱۲۹۹	عظیم آبادی

محمد عبد الباقی	محمد غلام اکبر خان	عبد القادر غلیبی	محمد عبد الغفور
عبد المجید محمد ۱۲۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲
	خادم شریعہ عزیز		
محمد عبد الغفار	نعم الدین ابوالفتح الشیر	زبور احسن ۱۲۹۲	حفیظ الدین
	عظیم آبادی	جوان شہنشاہ	
عبد الغفور	وفاقی	دوم کہ دین تارچہ	اما محسن

تذکرہ بست و چارم

قال المفتی۔ ناظر ان پر واضح ہو کہ جن لوگوں کے مواہیر کے تحت لکھے گئے ہیں ان کے مواہیر اصل منظور ہیں وہ صاحب حضرت مولانا محمد توفیق حسین صاحب عظیم آبادی کے پاس دیکھ لیں +

اقول۔ ازین عبارت پر ظاہر و باہر است کہ اکثر ازین ہر مواہیر و دستخط ہا محض خطی
انکہ جناب مفتی صاحب بنام شاگردان و آموزان و بستان مولیر رائد اندیدہ و حوالہ
منودہ باشند + تا عند الحاجة از انہا تحریرات خود را فرین سازند و در نہ علیٰ کمال
کہ باین امر متنبہ بہر دستخط اعانت کنند + ہذا بدو متحی کہ از تاریخ مواہیر کہ کتبیدہ
اندرون دوسہ سال است + این معنی ظاہر است چون حال مواہیر چنین باشند حال دستخط
کہ می رسد ہر سچ نیز د + زیرا کہ جناب مفتی صاحب از بعض شاکر داعم (کہ با انہا زانہ)
خجالت طرفین متصور است کہ از انہا فرار کردہ + سجدت ایشان قرار گرفتہ + و نیز از
و دیگر نوا موزان کہ از مدرسہ ممکلی و ملک کہ بلاد امتحان مغلوب گشتہ + در انجا پذیرد
شاگردان ایشان محسوب شدہ اند + بہلین فتویٰ دستخط کنندہ اند + و در حساب باشند
و انانرا بنام علمائے مشہور ساختہ اند کہ آمدی کے پیر شاہی + + + دیگر شہید

اگر اینها بجهت آموزش و ساختن ایجاد انسان نمی شدند هرگز بدل منفی صاحب
مشبه تکذیب نمی رفتند این عبارت را بدفع آن می نوشتند چون نباشد حال در
همین باشد که قبل از استفسار خوف ظهور مافی الضمیر خواهد بود خلاف مافی الضمیر
از ابرار نمایند چنان صاحب نیز این اقرار را هرگز کردند و دیگر بفرمایند
که جناب الشان مستحق و در خود را به لفظ سپید شهرت و او ندانند تا سید مشهور شوند و
از غیر اهل نبی عزت و ثروت یابند و رزق حدیث ایتونی اعاکم لا انا وونی
النسا بکم بکسر کفایت بود و بطریق متنازع عدم اظهار شرف نبی مستحق
کما قيل بالفضل بالعقل والادب لا بالاهل والحسب
کن ابن من شئت والکتاب ادا با یفیک محمود عن النسب
ان الفقه من یقول ها انا ذا بلیس الفقه من یقول کان الی
مذکره است مخم در مخالفت مفتی استاد خود و شایسته
مفتی صاحب سواد بی معاف من بالیقین می دانم که حب او عایت او ستاوت
حوالات او استحق قدر سر و مقلدانام الوضیقه روح بودند و انکارش را در آن گنجینه
است که از انالی بعضی شاکر دانست نیز اقرار بر مقلدیت معتزالدین بخوبی در این
و از تصنیفات معتزالدین نیز از معلوم کردم به خصوص صاحب مفتی صاحب هم شاکر دان
مولانا قدس سره یعنی مولانا یار علی مرحوم و مولانا شاه عبدالغنی و مولوی صاحب و
مولانا نواب قطب الدین و مولوی مرحوم و مولانا مظفر علی و مولوی صاحب و مولانا
ابن ابی و مولوی صاحب و مولانا بخش علی مرحوم چاکامی و مولانا نور الدین
مرحوم چاکامی و غیره همه بر طریق استاد خود و مقلدان امام اعظم رحم بودند
اگر کسی را در تقلید آن تشبیه و تلافی و تکرار کند که تا بنور اکثر از ایشان
زنده هستند پس ای مفتی چون تو برخلاف هدایت استاد و طریقه اختیار کردی

مثل پسر ناخلف شاگرد ناخلف شندی + و ناخلف را خلافت کس رسد
 دست نیست + که مانند پسر نوح عم لقوله تعالی لیث من اهلک فاند
 عمل غیر صالح فضالت شامل حالت است + و مفتی و دیگران که
 خود (که او عای تلمذ داری) ایام جمیع تلمیذان مدد و جان و غیر هم را مع مولانا
 محمد اسحاق قدس سره گمراه و فاسق دانی + یا متهدی شمار می + بهر دو صورت خود
 ندارد بلکه انداختی + زیرا که در صورت اول مومنان و فاسق و غیره گشتن است پس
 بحديث نهاده است علیه آه خود فاسق و غیره شوی + و در صورت ثانی خود را
 چرا از هدایت باز داری + و تفریق کنی + یا احديث من شذ شذ فی الناس
 و حديث غیر فیه و غیر بهادر افراموش ساختی + برادر بالخصیص می پسیم که
 استاذت معز الیه متمدی بود یا غیر متمدی - اگر اول باشد + یا نه مقابله بین
 استاذت متمدی هستیم + و درجه استاذت یافتیم + اگر ثانی باشد + العالی
 به نسبت تعلیمیت چه باید گفت + بلکه ترا استاذ دیگر باید گرفت + بلکه تا هنوز بهر هدایت
 نرسیدی + بلکه بگوی جهالت می گردی + که خواهش نفسانیت و استاذت ساخته
 و به نیت خلع و فریب آدمی شاگردی مولانا اسحاق قدس سره می نمایی + و فی الحقیقه
 شاگرد مولانا نیستی + چنانچه برین مقال قیل و قال مولانا یار علی مضمون مولانا
 احمد علی صاحب اسکندال است و مضمون این بیت همیشه
 مفتی از حدی پر دایب برگزین برده اش تا به بیابان عالم شوق پنهان آتشکار
 حکایت یارم بشنوی حکایت شنیدم که روزی به مسجد شنبه پالی شهر فکته
 مولانا احمد علی صاحب از مولانا یار علی صاحب بر پرسید که مولوی نذیر حسین صاحب
 دعو می شاگردی مولانا اسحاق قدس سره نمایند + دستم تمام بر کنند + این بیت
 است + یا در شرح معلوم نیست + اما تا وقتی که من بر مولانا درین احادیث پیرایه

مقاله ثانیه در ترویج کتاب و تقلید با کتاب المحب

تذکره اول

قال المصنف - وبعد فلما ابتلى كثير من الخلان بمرض كانه عضفه
اقول - جواب بن ندوم - بجهل عدم جواب واجوب شماروم - كه بقول - اگر پدر نتواند -
سر تمام کند - ایشا زور شتم آید مقلدین از استاذش کامل یافتیم - اناظر فی
له مصنف برگرفت - و عبارت زیرین جوابش گفتم - ولقد صدق المصنف
فی مقاله لانه عضفه (ای عا بهمه) فکانه کلب فکون امه
کلبه التي لا تلتف یکلب واحد بل تمكن منها کلابا کثیرا و
تتلد ذکولها فالوجه ليس لبتعين فكيف يكون امامه او مذهبها
متبعين - وكل شیء يرجع الى اصله - الا يرجع هذا الى اصله -
الا يتلد ذکول جدید لذین کما يتلد ذاصله -

هو کلب وابن الکلب و الکلب جلد و لا خیر فی کلب تناسل فی کلب
عندیت در ناولش فینا فمن انباک انک ابن ذهیب
الکان الطباع طباع سوء فليس بنافع ادب الادیب
تذکره دوم

قال - الکلب اعتقاد وجوب تعین الامام والمذهب
اقول - ليس ما قاله المصنف لان الاعتقاد ليس الا هو الايمان
فشيء بالکلب وهو نجس فالایمان عند ذک كان نجسا - (العیاذ بالله)
فالظروا الى شين امره وغدره ونفاقه واضلاله - ولقد

صارت الأولياء من المقلدين كثيراً - وحصلوا ما حصلوا ووجدوا ما وجدوا وكقولهم تعالى - **الآنَ أَفِيَاءُ اللَّهِ لِأَخْوَفِهِمْ** وَ
لَا هُمْ يُخْشَوْنَ - فمنهم قطب الأقطاب الذي قدمه على
 سرقاب كل ولي الله في الأمة والدين ابن رسول صلعم في النسب
 والحسب سيدي وسيد هذه الأمة السيد عبد القادر الجيلاني
 أوصله في أعلى الجنان - وكما أمانته متواترة - وكلماته متواترة -
 فلا ينبغي أن ينكرها إلا معاند سفيه وغيره من الأولياء الذين
 رضى الله عنهم ورضوا عنه - حتى قيل في مثلهم علماء امتي كانبيا
 بني اسرائيل وكلهم ذهابوا بذهب واحد وإن انقل أحد منهم
 فانتقل نقله كما لا فلا يلفق في التقليد فلا أخذ مسألة من الحنفية
 ومسألة من الشافعية ومسألة من المالكية ومسألة من الحنابلة - ولا
 مال تارة إليه وتارة إلى غيره إن هذا إلا تلويح والتلميح حرام
 فهذا حرامه

تذكرة سوم

قال - ومن البين أنه من اتباع خطوات الشيطان وإتيان البواب
 اتانم الرحمن *

أقول - في ذلك بكرة انهم اتباع مذهب واحد اتباع خطوات الشيطان وإن
 البواب اتانم الرحمن لازم أي كما قرأه القاسم التلويح والتلفيق * وسنذكره مراراً
 ان شاء الله تعالى بالتفصيل والتحقيق *

تذكرة چهارم

والشيخ

قال في هذه عدة سطور فمن ليس له حظ من العلم والدين كأنه هو

اقول - این عبارت را هم و کاست راست راست نوشتند و سرگز بر آنگه در اینجا
 را از دست نماند و البته خدای صدق یابند و پس عاقل باید که باین قول گردید
 سرگز غفلت که آینه به طریری آید مائل - تمایذ - اگر گویند که اگر چه بظاهر عید
 قابل جوابات شامل است و اما محل تواضع را حال هم برین منوال - و شاید شش
 قبل و قال - گویند که انصاف باید و اعتساف نه نماید که اگر باعتبار یک خیال
 محل تواضع سابق را بکذب یا بالعکس بخلاف معنی ظاهری تاویل کردن صحیح و
 درست باشد و چیرا تا ویات آیه که اعلی الناس بوار و الاطاعت و نزول القرآن
 اند صحیح و درست نباشد و بجهت ازین قول امام اعظم رحم تقلید امام باطل گردید
 قال اما من الا اعظم رحم لیس لاحد ان یعمل باقوالنا ما لم یعلم
 من این قلنا و اتروا قولي بخیر الرسول و اضربوه بالحقایط و خذوا
 الا حکام من حیث اخذوه - و بجهت اتباع انانرا من اتباع خطرات
 الشیطان و اتباع الباب انام الرحمن تصور بدین تواند و فلیست ما سر تری

تذکره پنجم

قال - کتبت فیما شئت من الاوله الثقلیه و العقلیه البدهیه
 از ما لا یدرک کلمه لا یتزک کلمه لان کتمان الحق حرام فی جمیع
 الادیان المزیه - اه

اقول - حال کاسدگی و فاسدگی این دلائل مواضعش ظاهر خواهد شد و انشا الله تعالی
 اما اینجا قدری تقریر را تحریر باید بالکل متروک کردن نه شاید به آن این است که
 و عمری بدایت بقول از ما لا یدرک کلمه لا یتزک کلمه باطل گشت که اقرار عدم ادراک
 کل عین اقرار جرات بعضی است حالانکه مصنف بر این مضمون بر قول المجتهد
 و مصیب خرو و گرفته خطیه نموده اند پس مصنف بخطبه خود مخفی شدند و در باب

که این سخن گویم که بکتمان الحق حرام است اما برعکس که اعتبار حق و باطل دانند و بر
 سکوت واجب است که لا تلقوا ابداً یکم الى المضلکة تا طغش است و نه بر سر
 نو و عالم فمید و باطل را حق تصور و اعتبارش نیست و چنانچه قدرست
 بقا اول خصوصاً باشد که اولش نوشته شده است و

تذکره ششم

قال - قال غزمن قال ان السالکین یکتون اما انزلنا من البنات و
 الهدى من بعد ما بینة للناس فی الکتاب اولئک یلخصهم الله
 ویلخصهم اللعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبنوا فاولئک الوب
 علیهم وانا التواب الرحیم و

اقول - مصنف معنی آیت نفید و خواه نخواه بفالش قصد یکشیده اند و یکباره
 خود پیشه زدند که بر ضرر و صحت خویش حجت آورند و زیر که ما انزلنا ا و بهبوط
 آیه اربعه فی الجلال بوجه کمال و حسن و جمال بمبین و روشن گشته و حتی که از دوزخ
 سیزده صد سال بحقیقت کلی - و استقامت علی جا گرفته و بعد در شهر و و غرور و هور -
 اگر کسی کتمانش کرد و خوابد و ضرر بر او مضمون این آیت مذکور لازم آید و
 احتفظنا من هذه الوسوسة الشیطانیة و

تذکره هفتم

قال - قال رسولنا وشفیعنا المطاع صلعم الدین النصح وبلغوا
 عفی و لواءه و

اقول - من البتة دین نصیحت است اگر تبلیغ احکام نبوت خیر خواهی کند و ورنه
 مثل شیطان که خود را صاحب قرار داده و قاسم و حاکم را لی که ما من الناصحین
 گفته باشد و البتة نصیحت یا بد و مستحق لعنت گردد و

تذکره هشتم

قال - اما التقلیدة فمنعها قوله تعالى بالخطاب العام للخواص و
 العوام السابقين الحاضرين واللاحقين بعد الاحیاء والاموات
 اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً
 ما تذکرون وهو كما نرى اظهر في البطلان التقلید اذا هو العمل
 بقول الخیر بلا حجة كما في المسلم والاتباع هو هذا مع الدلیل
 السدید فبین ان بینهما یون بعید فحسب واسلم
 اقول - بر علم و فهم مصنف مراجع و استعجاب است که اینا نرا نه عقل و ولایت است
 که قرآن بفهمند و نه فهم و قرأت که مضامینش را بیان کنند و نه لیاتت و فضیلت
 است که بر فصاحت عیان و بلاغت نهان رسیدت تواند و نه فواید و غیثات
 است که بر نوشته پس و پیش خویش محافظت کرون - بلکه یکی را باد گیرد و می گفتند
 تفصیل این اجمال - هم بر من منوال است که آری ازین آیت اتبعوا ما انزل
 البطلان تقلید چه باشد بل عین خویش متحقق می شود و که بلا تقلید اتباع ما انزل او
 مستحق نمی گردد - نه صورت پذیرد و نه زیرا که ما انزل نیست مگر احکام الهی است
 و برای اتباع آنها دانستن آنها ضرور است و ورنه اتباع آنها محال است که طلب
 مجهول است و و طلب مجهول محال است و پس اتباع آنها هم بلا معرفت آنها محال است
 پس المحال دانستن آنها ضرور است و دانستن آنها بر فهم حدیث و قرآن موقوف
 است و فهم حدیث و قرآن بر تعلم علوم متداوله و فنون متداوله و معرفت اقسام و
 اسانید هر دو موقوف است و و تعلم و اعرف آنها بلا تعلم و اعرف معلمان و معرفان
 مؤمنان دیدار آن که کم از کم همین علوم را یعنی علم کتاب تا قیام و علم حدیث تا سنان
 و علم طرق استنباط و و نحوه تطبیق بین المتخلفین - و علم لوازم صحاح سابقین با متنبیان و بدایع

و بلائنت و معانی کلام عرب حسن و خوبی ذاتی باشد. صورت نه بند و
چنانچه خود مصنف نیز باین دلیل ثالث خود این معنی را اقرار کرده اند. یعنی از قول مولانا
شاه عبید العزیز قدس سره که اطلاع بر او امر و لواحق او تعالی بدون وساطت ایشان
صورت نمی برد. محبت گرفته اند. و همچنین تعلیم و تعریف بجز از آنکه از بزرگواران که
مستغرق بجزو تشدید خالق الانام اند. ع

نزد گنج جوید نشان بجا کس ک
کسی را نرسد که دعوتش کند. زیرا که

کسی از معصران نشان و پیش زلفت و نه خوشش کرد. نه امدی از سالقان خیالش
نمود. نه احتیاج سازا باعث کثرت موضوعات و مضامین منافقین و مختصر عا
مضموعین معاندین انبیا از صحیح و سقیم رطب و یابس اصلا باقی نماند. پس ایشان با این
بهمان تعلیم و تعریف معین شدند. پس اتباع پیا آمده معاین خیر الشهود عین اتباع
و انزل آهند. هرگز عمل بالتقلید خلفا اتباع ما نزل نشد. و لهذا هو الامر
نظیر منکر الفساد.

و اگر همین تعیین نباشد. بمضمون هر کس بخیاالی خود خطی وارد. هر که و منه قدر
قدری صرف و نحو و منطق و ترجمه حدیث و قرآن مثل طوطیان خوانده. مانند شتر به راه
راه ضلالت گرفته. بجاه هلاکت افتاد. و نتواند چنانچه این قصه خیر مقلد شهادت
می دهد. حکایت غیر مقلدی را شنیدم که آل زبیر درستان را بزرگوار
و فریب یعنی تبرک عملهای حطائی می گرفت. و بلا ناغاه برای هوای نفسانی می رفت.
چون از مقلدین کسی گفتش چه می کنی. بامور غیر شرعی بابتلا می شدی. به تخفای
کتابان. و بلائنت نشان گفت که من مثل تو احمق و جاهل شدم. که بفرول ابوحنیفه فریب
خورم. و برخلاف حدیث و قرآن عمل کرده می باشم. از آن راه جهنم بگیرم.
گفت برگرفت مال مردمان بظلم و فریب کدام آیت و حدیث نازل و در روایت

عمر که در جوار خود

صاحبان علم و فضل
که این مجلس عالی را
بجایت و اوقاف

صاحبان علم و فضل
که این مجلس عالی را
بجایت و اوقاف

صاحبان علم و فضل
که این مجلس عالی را
بجایت و اوقاف

صاحبان علم و فضل
که این مجلس عالی را
بجایت و اوقاف

۱۱۶

صاحبان علم و فضل
که این مجلس عالی را
بجایت و اوقاف

تعب کسان گفت که لوازم فن و حدیث چیزی خبر داری یا نه داری + ایا آیت اعمال و امان
شست و راگانه تلاوت کردی یا نه کردی + و معنی کلمات قول امانست خیار صاف و
صحیح است فهمیدی یا نه فهمیدی + و حدیث اصحابی کالجورم بالیعمه اقتلایم
استندایم را گوش ساختی یا نه ساختی + و حضرت علی و طلحه و زبیر و معاویه و عمر بن الخطاب
رضی الله عنهم را صحابی دانی یا نه دانی + و از اخبار جنگیدن آنان با هم برور و زبردستی
خبر داری یا نه داری + و بفریب گرفتن عمرو بن العاص خلافت را از حضرت علی کرم الله وجهه
براس معاویه رضی الله و افعی یا نه + و از خلع و فریب بردن یوسف عم خبر داری
یا نه داری + گفت بل آیت مذکور در تلاوت می کنم + و حدیث مذکور را گوش می دهم
و اصحاب و معونین را نیز صحابی می دانم + و از اخبار جنگ و خلع ایشان هم خبر می دارم
اما و آنها را چه فهمیدی نه فهمیدم + گفت آری معنی آیت (هر خرمی خواند یکصد سال عمر
وافزاید) حاجت تعلم علوم + و در کار تقلید ذوی العلوم نیست + بلکه در
تعمیل کائنات و فهم معنی و ترجمه اش کفایت است + و لقد انزلنا القرآن لعلکم
تفکر فی من صدک کما شاهدین معنی است و پس هر یک که می کند بموافقی قرآن می کند
و هر فردی که می سازم + باقتدای صحابی رضی الله و برادران یوسف عم می سازم + و از خبر
ایشان با هم جنگیده اند + و یکی دیگر را فریب داده بودند یا نه + و هر که باقتدای
صاحب و قرآن و باتباع صحابی رضی الله عمل نماید + هدایت یابد نه ناجی باشد + و در این
شما (که برای فهم معانی حدیث و قرآن علوم و فنون را کتاب باید + و تشکیله باید)
قباحت تکلیف الا لایطاق لازم آید + و ان از لا یکنف الله نفسا الا
و سعه امنی عنه است بدو عمل بالنقی عنه ممنوع و مقبوح نیست پس مذنب شیای
مقابل مقبوح شده + اما مذنب یا غیر مقلدین بکسر را دلاست است + که کسولت و امان
از حدیث و قرآن ثابت + هرگز اخبار هدایت کند + این را از دست ندهید + و هرگز

احوال و احوال ظاهری است و و جهالت مادی و بغیر و قوای مغز و در
 مجاری و چگونه بزرگ فضا است و او بابت بالی به الغرض اجد است که فضا
 غیر از علم خود و دوات ساخت و در مقابل سبقت گرفت به گفت سبقت گرفت
 و اینکو گوش کردیم و مذمت را بهتر دانستم و اندامی خواهم که بهایت می گشت
 تا به کم کنی بانه گفت بجان و دل و بالراس العین به که بایت فاخوانکه فی الدن
 زیرا برادر دینی می دانم بالیقین بهشت است با جماعت کثیر بخانه نو بیا میم و تا ما
 بهایت داخل شویم به گفت ازین چه بهتر که سعادت دارین این احقر است
 چون پاس از شب بگذشت به مقام بایست که بخانه غیر مقلد برفت و غیر مقلد ناز
 و فرحان است قبالتش کرد و به تعظیم و تکریم گوئی سبقت برد و بعد از ساعت مقلد
 گفت که ما اینک به مذمت خود داخل کشیم و بنار علیه می خواهم که عمل به مذمت کنیم
 گفت اما و سلمنا من راضیم و مویدم به پس مقلد هر بیان خود را گفت که اینک
 این مرد را با به زنجیر کنید و از دختر و خواهر و مادر و زوجه اش برود و در پیش
 گیرید و اسوال و اسباب خانه لغارت برید و مال غنیمت شمارید به گفت شد
 الله برای خدا این حدیث گفت حسب قولك عمل اعلوا و اقلد اسه جگه صحابی است
 گفت بخارا مارا بگذار و اموال را از دست بدار و نامور انم را نگه دار و نگه دار
 که حالا بخدا از مذمت بزارم به تقلید را فراموش گرفتم به که خوب و حسن است به پستی
 ازین حکایت اکثر عقده های غیر مقلدان بر کشود و به هم هر غرض خیال ایشان
 با آئینه ظهور و نمود و انا پان و اندام بیا پان بلند و نیز ظاهر است که جواب
 جاهلان جهالت باید و نه به لائمت و لیاقت شاید به همچنان قدر حاقیت تقلید
 کسی را ندیده که به صفت معصیت و فضیلت دنیا و آخرت گرفتار شود و به پستی
 ز فادر بدین نکته راضی مشو ازین لغز تر ماجرا لے شنو

و منی سینه و پیشانی گشت با پایا و المرد و قلم بنی بنی الفاء و کما امرت که هر از
 و صنف (کما فی المسلم) را قیاسیت مناسبت و قریب ذکر کرده و در
 این مناسبت طلب نیست و چنانچه سابق این به تذکر است و یکم و است و سوم
 مقاله اول و کوش گردیده و

فائد لا جلیله - در اینجا مناسب می نماید که قاری از جوه تطبیق آیات
 مختلفه فی التماس ذکر کرده شود و تا مقلدان را بر هدایت و درایت خود و ذوق
 کمی باشد و غیر مقلدان را بر ضلالت و غیارت خود اطلاع حلی گردد و باید
 دانست که این آیت نیست و در نمی علت قیاس ضروری است که ناهمی مطلق بود
 رویت قیاس در منی غنیه نمی کند و در اینجا علت قیاس مستحق بالمعقول فقط الی
 است که بمقابله خداست حالا اولیا را باید دید که از اولیا را اولیا عام مراد است
 کما زعمه المصنف بروقیه من دونه یا اولیا خاص - اگر اول است
 قیاسها می مذکور بالاشامل حال است بدیعنی باعث حرمت اتباع انبیا
 و اولیا و ائمه مجتهدین و محدثین مؤمنین استیصال اسلام مستلزم است که
 خدا گوش بگوش مؤمنان حکم نمی کند کما مر ذکره ایضا و اگر ثانی است باید دید
 که اولیا کدامند و فرقی خاص اند - اولیا مؤمنانند - یا مشرکانند - اگر مؤمنانند
 تا هم قیاسها مذكوره را ظهور است و اگر مشرکانند فقط اهو الصحیح
 الظاهر الباین پس استدلال مصنف مردود است و مقهور به که ایمان آئمه
 اربعه مبرور - از شمس نصف النهار مشهور و مؤمنان بجاوه تحاب فیما بین
 باجور پس مقلدان نیز بدوستی ائمه و اتباع شان باجور بلکه ما موریه انحراف
 از لفظ اولیا و اینجا خاص اولیا کفار اصنام مراد است کما فی العباسی
 و الحسینی یا غیر اصنام کما قال غیرهما امام را از اولیا کفار

ایمان سبب است
 در کجاست گفتن و نیست

۱۳۱

که پس به حق ظاهر است

مستخرج من كتاب
الشيخ الفاضل
عبد الله بن عبد الرحمن
بن عبد الوهاب

هذا هو النص
الذي هو في
الكتاب المذكور
في المتن
الذي هو في
الكتاب المذكور

هذا هو النص
الذي هو في
الكتاب المذكور
في المتن
الذي هو في
الكتاب المذكور

هذا هو النص
الذي هو في
الكتاب المذكور
في المتن
الذي هو في
الكتاب المذكور

هذا هو النص
الذي هو في
الكتاب المذكور
في المتن
الذي هو في
الكتاب المذكور

و مصنفين باشند بهجین تفسیر می خود را نوشته اند و اولیای متمدن کرام
و آئیه عظامه متداول شدن تواند + کما زعمه الیام به - اگر گوی که
العبه لفظ اولیای فرقه مومنان را هم شامل است + بلکه آیت دیگر یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا الاءکم و اخوانکم اولیاء مومنان را خاص است +
گویم خاموش که تو بغیر و معنی نموده + بر سحر معانی متعلق مستور عبور
بر می + لهذا الفهم متعلق بر قائلین اولیاء مستور مجبوری + در نه ازین لفظ اولیاء
تیر همان کفار مراد است که در مکه بکفر ثابت ماندند + و پس ازین و برادران ایمان
آورند + و به هجرت کردند + بر شان همان مومنان اقرار می کنای ازین آیت نقل گشته
است + کما فی تفسیر الحباسی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الاءکم و اخوانکم
اولیاء الذین همک من الکفار اولیاء فی الدین + پس ازین
ظاهر گشت که دشمن خدا را یعنی دشمن فی الدین را دوست مدارید + و آئیه کرام
دشمن خدا نه دشمن فی الدین فکیف احتجاجه و لهذا استدلالی
غیر مقلدان بحر و دیدن دونه فریب نخورید + و با استدلال باطل پی نه برید
و اگر از همین اختراعات جدیدی + و ازین افتراءات جدیدی + استراز و استغفار
نمائید شمار خیر است و جمله مسلمانان هم بهتر + قوله تعالی فان یتولواک
خیر الهم وان یتولوا یتدبهم الله عذابا الیما و در باب تطبیق
چیز دیگر بطور تشبیل می گویم بشنید که حسب محاوره عرب و عجم - در میان جمیع
خلایق قائم - شایع و فالج است که اگر احدهم گوید که کسی را بخانه من آمدن
بره پس لازم نمی آید که بجز قائل به الحمله را هم دخول خانه ممنوع باشند بهجین اگر خدا
بقوله لا تتبعوا من دونه اولیاء یعنی دوستان غیر خدا را اتباع میکند
گوید هرگز لازم نمی آید که اتباع با هم دوستان خدا بحسب خانه ممنوع باشد

چنانکه در کتاب
تذکره شریف
نویسندگان
شیراز

کما زعمتم یا ایها اللافذهبون فظهر الفرق ولو كنتم لا تعقلون
تذکره

قال - ومنها انه تعالى قال فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك
فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم محرما قضيت
وليسوا تسليما فان الله عز وجل قد امر فيه بما يحصله ان
لكل مؤمن من الواجبات والمحميات ان لا يرضوا بقول احد
من العلماء ولا افتاء والقضاة والولاة في امر من امور الدين
حتى يحكموا فيما بيننا واما منا عليه وعلى الله اكمل التحيات الزكيات
من حضرت رب العالمين لان غاية ما في الباب انه سيصل الى
الظن الرابع وهو غير معتبر في الاصول الدينية كما قال الله
تعالى ان الظن لا يغني عن الحق شيئا كما حققه المحققون قال مولانا
ومفتد اننا عبد العزيز الدهلوي رحم في تفسير قوله تعالى في صفته
۳۵۸ یعنی نیستند ایشان مگر گمان قوی می کنند واعتقاد ایشان نمی رسد
مگر لظن راجح که در اصول دین آنرا اعتباری نیست *

اقول بچند وجه جوابش میدهم - اولاً - می گویم که امی اصحاب ظاهر - السند
احکام شرعیست بسبب اجالت صاحب شریعت ظاهر و باهر که مصداق کائن
یحبکون باقی نماند و چون ایمان متنازعان بر انصاف رسول مقبول متوقف
نماند پس امتنان متنازعان سابقان بعد از زمان میسر آخر الزمان و حاضران
و لاحقان را ایمان نماند نمی ماند و نخواهد ماند و العیاذ بالله *
در گذار صورت و معنی نگر
از آنکه مقصود از صدق باشد گهر
گفته گفته من ندیم بسیار
از شایک نثر را سرار جو *

۱۲۴

این نیست مگر ظاهر واری است + قطره واری مثل گل کما قدیمی است + چنانکه گویند
 بونیمی درید + مولانا روم +

چونکہ ظاہر نگرفتند احمقان

الاحم محمد بن گشتنار از غرض

آن مقامی امداد ایشان پیران

گم و قلمه فوت شد و در مقبره بنی

اگر گویند کہ حکومت رسول مقبول اراد و اعتبار است کمی حقیت متعلق بالحیات است

و دیگر مجازی که متعلق با نسبت بعد الیات و کمات فی التفسیر البغوی فی تحت

قوله تعالى افرء ويا الى الله والرسول اي الى كتاب الله ورسوله

ما دام حیاتاً و بعد وفاته الی سنده گویم احمد شد که تمیز طویر قرآن و

رائز اعتبارات معنی حقیقی و مجازی و صوری و معنوی و غیر ذلک بسیار است.

کافی کتب الاصول۔ امامی خیر مفکران تمارا ازنتہاست مویں۔ بارچہ ایمان

فَاِنْ شِغْلُكُمْ بِالْحُكْمِ فَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِنْ فُضِّلْتُمْ بِاللَّهِ تَعَالَى عَنِ

ثانياً - الزعامة والانتقاء والقضاة والولاة حية غرض واشتداد علماء ورجال

ملت مراد است یا غیر ملت اگر ثانی مراد باشد تسلیم می نمایم و اما لفظ الاقناب مراد

ایمانتیں ہی نہیں، اگر اول غرض باشند، بجواب اول کہ خیانت از مشرب

انهدام اسلام است کافی باشد و آری اگر ایشانرا اعتباری ندارند و باز چنانچه

اقوال ایشان بحجت آورده: یا مشرک نداری به آری بدون استغناء ایشان

برای وراثت کے راویاں چند دہائیوں کی غلطیوں سے متاثر ہو چکی ہیں۔

طریقہ غریب معارفہ عجیب این است کہ ایشان خود در دلیل ثالث اند بہ خبری

این بیشتر دانی یعنی حکم محمد و قضا را واجب الاطاعت بر مسلمین ساخته اند و چنان

رادر میان اقوال ایشان چندین بے خبری طاری باشد بدینسان

سیدالابرار و آیات قرآن جبار هیچ قدر بجزری باکیه بخردی طاری باشد
نزد عاقلان سرگزشتی نباشد

ثالثاً می گویم که از لفظ امانه می آید که اگر فتنه غیر خدا و رسول مراد گرفته اند
یا عین ثانی مسترد و مردود و مداول سخن و مقصود و سپس تنازع مانحن فیه
شیر و مفقود و اما اگر بتردد و ایشان بدون آئینه اربعه کرام مثل روح انس فقط
آئینه معصومین خطاب را مراد گرفته باشند بجز ابش تحفه اثنا عشریه پیران پیرو
مشرقیان ایشانی که فایده ندارد چنانچه قدس عبارتش بطور نمود جس نقل می کند
تا فیضیلت و تقلید امام ابو حنیفه رحم چه قدر اعتقاد شاه صاحب است ایشانرا
مطلعش می سازم عبارتش نیست و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زین العابدین
دارد و حالاً امامیه در حق مجتهدان خود که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد
باشند اعتقاد و وجوب اطاعت دارند پس مجتهدی که در حضور آئینه شروط اجتهاد
هم رسیده باشد و از ایشان اجازت اجتهاد فتوی یافته باشد مذہب او چگونه
اولی یا تابع نباشد ابو حنیفه را با عتراف شیخ علی حضرت باقر و زین العابدین و حضرت
صاوق اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن او شروط اجتهاد را بنص امام
ثابت شد هر که او را واجب الطاعت نداند عمار شیعه و شهادت معصوم
می کند و آن کفر است پس در این صورت غیر مقلدان سنیان را چه باید گفت (خصوصاً
در وقت غیبت امام البته مذہب او اولی یا اخذ باشد از مذہب ابن بابویه و ابن
عقیل و ابن معمر (پس همچنین مذہب امام ابو حنیفه رحم اولی یا اخذ باشد از مذہب غیر)
لله انصاف باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اهل سنت را در
باب اختیار نکنند روایات امامیه و البته مقبول است روی ابوالمحسن
السنن بن علی باسناده لا الی الی التفری قال دخل ابو حنیفه علی

الى عبد الله عم فلما نظر اليه الصادق قال كافي النظر اليك وانت
 تحيي سنة جدي بعد ما اندرست وتكون مقراً لكل فانك وبغيا
 لكل مضموم بك يسلك المخبرون اذا وقفوا وتبدل لهم الى
 واقع الطريق اذا اختبروا فلك من الله العون والتوفيق حتى يسلك
 الربانيون بك الطريق. وجميع الامير روايت كره انك چون ابو حنيفه
 خليفه وقت ابو جعفر منصور عباسي داخل شد ونزداد عيسى بن موسى حاضر بود بحكيمة
 گفت كه يا امير المؤمنين بما عالم الدنيا اليوم پس منصور گفت كه يا لغمان من اخذت
 العالم ابو حنيفه گفت عن اصحاب علي عن علي وعن اصحاب عبد الله بن عباس عن عباس
 پس منصور گفت كه لقد استوفيت نفسك يا فتى. ونيرو ديكيب اماميه است كه ان
 اباحيفه كان جالسا في المسجد الحرام وحواله زحام كثير من كل الافان
 قد اجتمعوا اليه لونه من كل جانب فنجيهم وكانت المسائل في
 كه فيخرجوا فيسألونها فوقف عليه الامام ابو عبد الله ففطن
 به ابو حنيفه فقام ثم قال يا بن رسول الله لو شعرت بك اولا لما
 وقفت لا راني الله جالسا وانت قائم فقال ابو عبد الله حنين
 اباحيفه واجب الناس فعلى هذا امرت ابالي. اين بره ورويت
 في شرح تجرير ابن مظهر على موجود است انتهى ونيرو اسواسه اين عبارت تحفه را بندهم
 تذكره. بهنديم نوشته شده بايد ديد.

رابعاً. جاب صنف مما حجب معنى ظن را اصلا نفهميدند. خواه نخواه بنقل آيت
 ان الشئ لا يغنى عن الحق والتقدير كشيده. طرفه بران اين است كه بران
 خود را دليل دانسته بران تفريع كردند به آريه اول المعنى ظن را بحسب نزول
 استعمال چيست بايد دانست. بعيد از ان بران تفريع بايد ساخت. كه لفظ

ظن گاه بمعنی گمان مستعمل است چنانچه بقول مجلسی خردی اوطنت زیلا
 ایایک و گاه بمعنی علم و ایقین مستعمل است کتوله تعالی و ظن دأود
 ای علم و ایقین - خصوصاً از توره تعالی فقال له فرعون انا لا اظنک لیوسی
 مسکورا - قال لقد علمت ما انزل هوکما - الارب السموات الارض
 بصائر و انی لا اظنک یا فرعون مثبورا - استعمال هر دو معنی ظن علی وجه
 الکمال روشن و جمال است که ظن فرعون بمعنی گمان و ظن حضرت موسی علیه السلام
 بمعنی یقین است - پس کجا انقضای ظن را بظن حقه بظن ظن کردن کار بظن ان و
 ظنیان است - چه چاره که این ظن کفار فجار را بر ظن مؤمنان اخیارا برار ظن نمودن
 کما بسلطانان چه باشد به فعل را نضیان هم نباشد - همیشه

در اصول دینی اعتبار نیست و هر دو است. کما فی الحقیقه والعباسی و الحاکمان
والدیضا وی در کشف نیز این عبارت مذکور است و ما یتبع اکثرهم فی
اقرارهم بالله الا ظنا لانه قول غیر مستند الی برهان عند
ان الظن فی معرفة الله لا یغنی عن الحق هو العلم شکیا و قیل ما یتبع
اکثرهم فی قولهم لا اصابنا فیما آلهه و انما شفعاء عند الله
الا الظن والمراد بالاکثر الجمع انتقمه فتنعم ما قیل و کل من یفلس
على نفسه و سعدی رحم

تشنگانرا نماید اندر خواب همه عالم بچشم چشمه آب
و اگر معنی ظن بر او مصنف مراد باشد و بر مولانا الزام چند امر لازم آید که بدر
مولانا مولانا شاه ولی اسد قدس سرهما در زلزله اخفاء عن خلافه الخلفاء ظن را حج
را با امور شرعی اعتبار کردند و مولانا آنرا بجا اعتبار و مقبول دانستند
پس مردمان کرا اعتبار کنند و هر دو را ساقط الاعتبار سازند یا احدی را ترجیح
دهند و عقلا لعل ترجیح قول پدید را بر قول پسر ترجیح دهند پس لامحاله
دلیل مصنف را ضعیف یا باطل شمارند و چون بوقت تحریر تفسیر غریبه مولانا
بنظم موجود نمی دارم که از عبارت پس و پیش الزام خصم بدیم و لهذا از کتاب
پدر مولانا بجنبه خلافت استخراج کردم و چون عبارت از الیه را بارے تذکره
هفتدهم مقاله اولی نوشته آمده ام و لهذا اعاده نش نکردم و ما سوائه آن
اکثر عبارت تحفه ثنائیه بر خلافت یافتیم و طرفه دیگر این است که مولانا بخود
نوشته اند که کسانیکه اطاعت آنها بکم خدا فرض است شش گروه اند از کجا
مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت تا آخر چنانچه مصنف خود نیز این عبارت
را بدلیل ثالث مندرج نموده اند و باز اینچنان ظن ایشانرا غیر معتبر شمارند و و بر

محبت آور دهند. حال مصنف در قیل و قال هر حال تمبرین منوال دال است
 حالا از مصنف می پرسیم که بر دو قول مولانا را (یکی ظن ایشان غیر معتبر و غیر لایق
 و دیگر اطاعت ایشان بحکم خدا فرس) مستند و موافقت شمارید یا نمیکند و
 مناسبت به اگر اول است اقرار به حالت نمودن است بجا اگر ثانی است با اعتبار
 اختیار اسقاط محبت کردند است به نکیصه استدلال تتم و بیاباذا احتجتم
 سالجا غیر مقلدان بیدیه قوله تعالى ان الظن لا يغني عن الحق شيئا
 چنان شادان و رفوان گشتند که مشرکان و منافقان و یهودان به نزول آیت
 الا اذ يري ما يفعل بي ولا يكمه شادان و رفوان شده بودند به و کیف
 يتبع نيكاً لا يذري ما يفعل به و بنا گفتند که فی التفسير الكبير

تذکره و هم

قال عنهما انه تعالى قال اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
 فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون
 بالله واليوم الآخر فام يحج الله الرد عنه النزاع والتنازع الى احد
 من مجتهدي الانام سوى الكتاب والسنة للرسول المطاع مبدء
 التبليغ ذالجاه والاحترام ولذا اقيلا وعلقه بقوله ان كنتم تؤمنون
 بالله واليوم الآخر ليحبوا ومجذرو وحذر اعن رد مسئلة الى الغير
 والله الموفق للاطاعة والخير قال الشيخ الامام المصطفى محي السنة
 ابو محمد الحسين الفراء البغوي رحمه الله بوجهه واسكه بحجته جناله في
 تفسير قوله تعالى فردوه الى الله والرسول اي الى كتاب الله ورسوله
 مادام حيا وبعده وقاته الى سنة والرد الى الكتاب والسنة و
 ان وجد فيهما فان لم يوجد فسيبيله الاجتهاد وقيل الرد الى الله

الرسول ان يقول بما لم يعلم الله ورسوله اعلم قال مولانا ومقتدا
عبد العزيز الدهلوی فی صفحہ ۵۹ اسانیکہ اطاعت انہا بحکم خدا فرض
است شش گروہ اند از انجملہ پیغمبران کہ اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت
خداست زیرا کہ اطلاع بر او امر و نواہی او تعالیٰ بدون وساطت ایشان صورت
نمی بند و چہ خلق را بسبب بعد و احتجاب ممکن نیست کہ معارف حق را از جانب پروردگار
خود تلقی نمایند پس ضرور است از وجود واسطہ کہ روح او مبادیہ حق مناسب
تمام با حضرت الهیہ پیدا کردہ باشند و نفس او بجا استطاعت خلق رتبہ بشریت داشته
باشد تا قلب او از روح او کلمات ربانہ را تلقی کند و در قوای نفسیہ او آن کلمات
را القا نماید و خلق از وسعہ رابطہ حبسیت قبول آن کلمات نمایند و لهذا اطاعت
او مفید است بآن آدم و نواہی کہ از جنسیت رسالہ القامی کندہ مطلقا و لهذا
در باب قبول مشورہ و دیگر احکام اجتہاد بہ پیغمبر علیہ السلام توسعہ نموده اند بر پروردگار
اول حکم فرمودند کہ روح خود را اختیار نماید و چون او پرسید کہ این حکم حکم رسالت
است یا سفارش و اصلاح ذات البین فرمودند حکم رسالت نیست بلکہ بطریق
سفارش و اصلاح و مشورہ می گویم نواہی قبول کن و خواہی نہ و نیز فرمودہ اند
انتم اعلم بما مورد نیکم اذا امر تکلم یا امر من امور دینیکم فخذوا بہ
و از انجملہ مجتہدین شریعت و شیوخ طریقت کہ حکم ایشان بطریق واجب محیر نیز لازم
الاتباع است بر خواہم است زیرا کہ فہم امر از شریعت و دقائق طریقت ایشانرا
میسر نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون - و از انجملہ سلاطین و امرا
و اہل خدایان اند شغل قضاء و محبت بین و حکام کہ او امر و نواہی ایشان نیز در
مصلح جزئیہ و حوادث پویمہ واجب الطاعت است در حق رعایا - و از انجملہ
مشوہر است در حق زن - و از انجملہ والدین است در حق اولاد - و از انجملہ مالک

در حق ملوک اما اطاعت این پنج فرق مشروط و مقید است بشرط عدم مخالفت
اوامر و نواهی شرعی و بنابراین فرمود حامد لا طاعة لمخلوق فی معصیة الله
و نیز فرموده الله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شئی فردوا الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و یوم

الآخر

اقول - این همه عبارت مذکور - و تحریرات مذکور - بالا را با بطلان تقلید حجت گرفتن
بر جهالت و حماقت و اقرار کردن است - چرا که اینها سرسری مطابق مدعای مقلدان
است نه بر ابرار و دعوی غیر مقلدان و زیرا که چون آیت اطاعت اولی الامر منکم
واجب شد قائمه اربعه کرام از اولی الامر منکم اند پس اطاعت آنان چه واجب شد
و چون غیر مقلدان را بابت ساریت باعث عداوت یا عناد و باقی نماید بصیر و کوشند
بنابران از بدین لفظ اولی الامر منکم معذور گشتند و پس بجهت توضیح کلام
و بلاغت نظام العلام - فهمیدن توانند و آری چون اطاعت اولی الامر منکم
به شد - پس بامور متنازعیه هم اطاعت ایشان لازم باید شد - و تا معصیت عدم
اطاعت - و قیاحت باجراست احکام شریعت لازم ناید و باعث نه مذکور شد
لفظ اولی الامر تحت حرف الی اجد از لفظ الرسول نباید فهمید که امور متنازعیه را
رد بدارد و رسول نیز بسوی اولی الامر حرام باشد کما زعمه المصنف زیرا که
ذکرش خالی از طوالت کلام حیرت دیگر متصور نیست و این مانع بلاغت است و چرا که
هر یک یک فعل را از غیر افعال القلوب چند مفعول معلول باشد و باز تکرار آنها بعد
از حرف الی منظور گردد و ذکر احد المفاعیل کفایت کند و کفایت است کما لا یخفى
علی من له ادنی فہام سنیة فی المحاوراة و المعانی و منہ خافعل طبع و ارا
دو مفعول است یکے الرسول و یکے اولی الامر که مفعول بر مفعول است پس ذکر اولی

[illegible][illegible]

حکایت روزی موسی را با کافری مناظره افتاد چون مؤمن و کافر نسبت دهند
الاشریک له را از دلائل عقلی و براین نقلی ثابت کرد کافر هم دست و بازو به این بیت
لا تتخذوا الهین اثنتین همچون مصنف استدلال کردن گرفت و گفت که چون
ازین آیت فقط اتحاد دو اله منهی عمد شد اتحاد آله مافوق الاثنین نجات نمی نیامد
و آله مافوق الاثنین اندک و دو پس پرستش آنها منهی عنه نشد انتهی - امی برادران کافر
را خطائی الاستدلال ظاهر است. و حاجت بیان نیست. زیرا که کافر مجبور و در
قد اثنین راه حذالت گرفت. و براه حرمت اتحاد مافوق الواحد نرفت. و مثال
و آخرش را وید. نه کلمه لا اله الا الله را شنید. و بچنان مصنف نیز بعد م رویت
لفظ اولی الامر تحت حرف الی بعد لفظ الرسول اختصاص به و تمناع الی الله و الی
الرسول فصدیه راه حرمت تقلید گرفت. و ویسوی آورد و نه الی الرسول و
اولی الامر منه نرفت. و برین عقل و دانش بیاید گریست. و
چیز دیگر بنویسد من می گویم که از عجز امام بقوی رح بطلان تقلید هرگز لازم نمی
آید که نماید تناقص در میان کلام آن امام با امام لازم آید. زیرا که همان ایام تحت قول
نقد من کل ام تقلید را عبارت زیرین و خوب نوشته. و آیا در اینجا باز بقول
شما نقیض در آورده. هرگز چنان نیست. و عبارتش این است. و اما فخری
الکفایتیه همان بتعلم حتی یبلغ درجه الاجتهاد و مرتبه القیافه
فقد اهل بلدی عن تعلمه عصوا جمیعاً و اذا اقام من کل بلد واحداً
بتعلمه سخط الفرض عن الاخرین و علیهم تقلید. و فیما یقع لهم
من الخوات کذا فی معالم التنزیل. و نیز تحت الزام چون فی العلم
بمحدثین دلیل آورده. قال ابن عباس و جابر رضی الله عنهما و العلماء الذین
یعلمون الناس معالم دینهم و هو قول الحسن و الضحاک و مجاهد

دلیہ قولہ لتالی ولور دوا الی الرسول واولی الامر منہم لعلمہ الذین
 یستنبطونہ منہم ہکذا فی معالمہ التنزیل *

تذکرہ یازدہم

قال۔ ومنها قوله لتالی اخبارا عن الیہود والنصارى اتخذوا
 احبارهم ورجبا لهم اربابا من دین الله والمسیح ابن مریم و
 هذا ایضا محکم فیہ اظهر من الشمس فلا حاجۃ الی التنبیہ
 اقول۔ جواب این تذکرہ دہم مقالہ اول گذشت فلا حاجۃ الی الاعدادہ اما
 در اینجا بطریق دیگر تفسیری دیگر گذشت می نمایم گوش بوش نبوش کنید و بتفکر و تدبیر
 تامل و غور سازید کہ چون سیکو تامل کرده دیدیم و مصداق این آیت اتخذوا
 احبارهم مولوی محمد حسین مصنف این رد القلید بالکتاب المجید را یافتیم و ذکر کہ ایشان
 استاذ خود ش مولوی نذیر حسین صاحب راجیان اتباع کردند و کہ یہود و نصاری
 احبار و رہبان را نمودند و چنان مولوی نذیر حسین صاحب نیز اتباع و او و ظاہری
 و ابن زرم ظاہری و ورسای و ابن جوزی و غیر ہم من المتعصبین المبتدعین المتکبرین
 الاجماع والقیاس ما خلت حتی کہ جابجا و کتاب معیارش انبرض ترغیب اہل ہدایت
 عبارت زیرین لعریف ایشان نمودند و او و اصحابانی محمد مستقل تھے اور امام
 منہور تھے اور ظاہری کہ معروف تھے اور بڑے زاہد اور نفل گذار تھے اور انہ
 متبعین سے تھے اور صاحب مذہب مستقل کے تھے اور بہت لوگ او کے مقلد ہوئے
 جو کہ ظاہر کہ مشہور تھے اور منتهی ہوئے طرف او و کی سیاست علم کی شہر بغدادین
 اور تھے وہ بڑے عقلمند اور او و ایک پہاڑ تھے ہاڑون علم دین کے سے اور ان کے
 محکمہ نظر اور فراخی علم کی اور دفور بصیرت کا اور احاطہ اقوال صحابہ اور تابعین اور
 حدیث اور پرستند اسأل کے استقدر تھے کہ اب متعذر ہے انتہی کلام مختصرا

ایک نسخہ از کتاب
 درویش بن محمد
 اور مسیح بن محمد

فالمصداق فيها واحد باجماع من يعتد به ولم يخالف الا عبد الله
بن الحسين القشيري وداود الظاهري. ونسبة بجاء وغيره قال
اصحابنا انعقد الاجماع على تحريم الاكل والشرب وسائر الاستغناء
في اناء ذهب وفضة الاما حكمه عن داود الظاهري فهو مردود
بالنصوص والاجماع قبله. وكفته. وقاضى وشرح الشافعي قد اختلف
العلماء في نفاة القياس مثل داود الظاهري وشبهه هل يعتبر
قوله في الاجماع ام لا فمن طائفة من الشافعية انه لا اعتبار
ارقام سائمة. واما الحرم. والذي ذهب اليه اهل التحقيق ان
منكر القياس لا يعتدون من علماء الامة وجملة الشراعية. وكفته. وحافظ فريز ميرزا. ان داود اراد الدخول على الامام
احمد فنسبه وقال كتب الى محمد بن يحيى في امره انه زعم ان القران
محمد بن فلا يقربني الا. فرموه. كذا في كلام القاري وسيوطي رحم
ووراسي ورافضي ووراسية اول. وقال جاهد اصحاب الظواهر ومشايخ الحديث
وداود الظاهري لم يرد الشرع بالتعبد بل منع العمل بالقياس فكان
باطلا وكل قدوة حسنة في ذلك بالائمة الاثني عشر من اهل
البيت حيث كانوا الاير. ون القياس وروى عن الامام جعفر الصادق
عم انه قال لا يحنيفه بلغني انك تقيس لا تقس فان الاول من
قياس ابليس الخ. ووراسية ووزوهم فاعلم ان الاثنية الظاهرين
عليهم السلام يخبرون القياس الخ كفته. بين بجه طور وراسي سني كفته.
وشاه ولي السدة سره ورفاف. الظاهري من لا يقول بالقياس
ولا بانوار الصحابة والتابعين كداود وابن حزم وكفته. ومولانا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين

این جنون است و فرقی نکند
بین این دو صفت است و این
نشین است و این دو صفت یکی است
سبحان من لا یلهی عنه شیء

عبدالحق رحم و شرح سفر سعادت - قال ابن جریر الظاهر ی بابا حیدر
والمراد به فی نوشته پس ایشان را از علما اهل تسنن نباید شمرده و نه متباین ایشان را
سنی گمان باید کرد و نه بقول همچنین خارج و نه انقض که به نیت قلع و قمع نهایی
از تسنن بیایم بنیان تمایز شد و از فریب باید خورد و نه
آذا کان الغراب دلیل قوم سید محمد بطریق الحال الکسبا
نخذ هذا مما قلته فی المقدمة این همه را بدل یابد و داشت در هر گز و فریب
نباید ساخت *

تذکره دوازدهم

قال - ومنها قول العلامة الحی ان الذین فرقوا دینهم و کمالوا شیع
لست منهم فی شئی و هو اوضح فی ان التفریق باطل فی
شریعة الرسول المطاع صلعم اذ لیس بالتعین الا التفریق کما
شاع و ذاع *

اقول - این آیت سوره روم نیز صاف صریح بر نشان کفار یهود و نصاری و اولاد
کمانی ای الین و العباسی و احسنی قطع نظر از استدلال تفسیر نفس آیت اثبات
ولا تلوکوا من المشرکین شاید نزول بر مشرکین است چنانچه در مباحثی و می بدل
من المشرکین مرقوم است * اما مصنف صاحب نیت خدع و فریب و کید و کفر
آیات مشرکین و منافقین بر نشان مؤمنین مسالین اطلاق نمائند و می خواهند که
را بجاه ضلالت اندازند *

عقلا شمار کس نشود و ام باز چنین کین جا همیشه یاد دہشت است و ام را
آری آری ان مان این آیت بر نشان غیر متقدمان حیل منطبق است که ایشان اجداد
مدید و عزمه بعید تفریق شدید در مشرکیت مید - کردند و کسان ابد و کفر

اور دست پونچھ ہاتھ ہوں کہ
 اور تفریق ہو سکے اور اختلاف
 سے جو تفریق ہو سکے کہ آئین اس کے
 کیا ہے اسکے اور یہ لوگ دیکھ
 پس دلیلین اور یہ لوگ دیکھ
 اس کے غائب ہے ہر جا

سبحان اللہ العظیم کہ ایشان بقول خود ان التفریق باطل با خود گشتند و بعد
 المراد یفرق باقرارد شدند و خدا هذا اجماع عدلہ - ای غیر مقلدان قلیل -
 عین مشترکیت و عین راہ ہدایت است تخلف و تفریق بعد ثبوت حقیقت ضلالت
 قوله تعالی - وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
 الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و اختلاف آنکہ اربعہ را مثل خدا
 صحابی باید تصور بد و ہرگز تفریق نباید شمارید و کما مر ذکر ہر را اگر گویند
 کہ این آیت تیز بر مشترکین نازل است باز غیر مقلدین چرا اطلاق عامی گوئیم کہ
 البادی اظلمہ و

گذارش

چون حال مصنف ہمین است کہ جا بجا - آیات قرآن ربی محل و بی جا - بر شان
 مومنان خدا - اطلاق نمایند و دوبار بار ہمین تزیورات ملمع - و تحریرات متصنع - را
 انکار می سازند و پس تاکہ بداد جواب و ہدایت فرخرفان فصیح اوقات بنائیم
 بداد جواب استدلالات ہائی آیات تن ندادم و میخواستیم کہ بچمان تجلیہ جمیع استدلال
 احادیث نیز نمی گزائیم و بلکہ بمضمون مستی نمودہ از خرواریت فاحصہ استدلال
 جمیع حدیث بر بعض الکفای کنیم و علی ہذا القیاس اقوال مشایخ را نیز بعد از ان بدفع
 استدلالات تقریرات عقلی و بکجہائے حل - قلمی می بنائیم و بناؤ علیہ حالہ جواب
 حایت مصروف گشتم *

تذکرہ سیزدہم

قال - ومنها ما قال رسولنا وشفيعنا النبي الامي صلعم لا يؤمن
 احدكم حتى يكون هواؤه تبعاً لما جئت به او لا يؤمن احدكم
 حتى يكون احب اليه من والده وولده والناس اجمعين *

این جایز است که گوشت خلیه صحیح و راست بر وفق قرآن است و هم
اعتقاد و تقلیدان - بجز کفر و فحش و کراهت است - اما ازین لازم
است که کتاب بنی المؤمنین - و عمل بقول آئمه مجتهدین - که عین مستنبطه فقهین
باشد - کما زعمه المصنف بلکه در یافت حاجت به استلزام محسوس
عمدا تقلید و حب امام لازم گردد که بدین این هر دو صورت آن
هر دو نبندد و کما مر ذکره مرارا +

نظم

امتان راورد و عالم است دوستی با دیگران برپوی دوست
زیر که بغیر استغانت امام علما این ایام بسوی ما جاده النبی صلعم و ما
قال له اصحابه العظام - هدایت نیابند - بلکه مثل غیر تقلیدان باشند و موضوع
و اختیار مفتریات بضلالت افتند - هر کس را که بحسب خدا و رسول حب نماید
حب محبوب است مقضوب نیست - کما زعمه المصنف اما ایشان به نیت فریب
خروج با و از بلند و تکرار عمل بالحديث عمل بالنیة نیست - همچون شیطان خبیث
شور و شغب می سازند - اصلا از مشایخ کتب احادیث واقفیت ندارند
زیر که در باب سخاوت مؤمنان و توقیر بزرگان (که بنیت خدا باشد) حدیثهای
بسیار وارد و چندی از آنها این است - عن ابی هریره رضی الله قال قال
رسول الله صلعم و الذی نفسی بیده لا تدخلوا الجنة حتی
تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا الا اذ لکم علی شئ اذا فعلتموه
تحابتم افشوا السلام بیکم - اخرجہ مسلم و ابوداود و الترمذی و کذا
فی التیمیر - وعن النعمان بن بشیر رضی قال قال رسول صلعم
مثل المؤمنین فی ندادهم و تراحمهم و تغاطفهم مثل الخیل
اذا اشتکى امده عضو فامسک له سائر الجسد بالسهم و الحی اخرجہ

بنی آدم اعضای یکدیگر اند
که در آفرینش ز یک گوهر اند
و عضو او بدو روزگار
و اگر عضو او را نماند تار

وعن ابی ادریس الخزاز فی روضه عن معاذ عن النبی صلی الله علیه و آله
لیقول الله تبارک و تعالی و جبت محبة للمحبین فی و المحبّات
فی و المتراوین فی و المتبادرین فی و اخرج ما کذا فی التیسیر
وعن انس رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله من احکمکم حجة
الاخیه ما یحب لنفسه اخرج البخاری و عن انس رضی الله عنه قال قال النبی
صلی الله علیه و آله من امن بحدیثی و یؤقر کبیرنا اخرج الترمذی کذا
فی التیسیر و عن ابی ادریس الخزاز قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الحب فی الله و البغض فی الله اخرج ابو داود و کذا فی التیسیر و کذا
فی البخاری الحب فی الله و البغض فی الله من الایمان - رواه البخاری
و فی زین ما و حدیثات هم بدفعه سولین مذکره استم این مقاله گذشت
هر گاه ازین ثابت گشت که توقیر بزرگان و تعجب ببنی المؤمنان واجب است
پس توقیر و حب آنکه از حدیث ابان و بن بطریق اول یقین واجب است پس با
برادران باید که لشور و شجب غیر مقلدان از حب و توقیر آنکه کرام اعراض
نه نمایم نه از استدلالات مخدوعه غیر مقلدان غریب خویم و ترک عمل بقول
آنکه که عین عمل بالیقین است ما زیم که مستنبطه الضمین می یابیم

تذکره چهارم

قال و منها حدیث القریاس النبی عن التشریه و الاجماع و لا نکر حجت قال رسول الله
ایقونی بکتاب الکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا فقال عمر الفاروق

حبسنا کتاب الله و قدوق هذا بحضر اکثر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين
اقول - سجد زجره جواب باید داد و اول بطریق اجمال خبری باید داشت که مصنف کتاب
بدورانی پیشی کثیر و پیش پنی عزیز - بنیت خدع و قریب احتجاج باین حدیث
که احتجاج باین حدیث اگر چه بظاهر آب بر شاخ شریعت پاشیدن است اما باین
امش را برکنندین - منفع قلیل - بر ضرر جزیل کفیل شدن - و بهمین خدع
اجل - در مل غلط انداختن - و مخالفان ملت را بر ابطالش انداز و استنانت
کردن - خصوصاً در و واقف را باطلال خلافت خلفای ثلثه تقیته استغیری
نمودن - و حضرت عمر ر ف را خفیف بکه تکفیر ساختن و بعد این حدیث قرطاس حدیث
النفلس را با انصل وصل نمودن - گوید دعوی را و انفس یعنی دعوی بلا انصل خلا
حضرت علی کرم الله وجهه را تقویت دادن است - تفصیل این اجمال بر چند منوال است
منوال اول - اگر نظام هر معنی حدیث قرطاس (بوقت نازک و در گذشته است) بامور
شرعی فعل و مند پیش شیعیان باطلال مذمب شیعیان بسعت یابند و بر تحقیر و تلویین
و تدلیل آنان با هم قبل و قال باینطور کردن تواند که ای شیعیان علی - سفاهت
و حماقت علی شیعیان نمی راید که ایشان و بیجا بمقابله و ضد قول رسول صلعم
قول عمر را حجت گرفته و این نیست مگر رد قول رسول است در و قول رسول
دعوی است در و دعوی موجب کفر است کقولہ تعالی - وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ
اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس عمر و متعبدان احکامش کافر حرا نشدند
انتهی کلام الشیعه - پس عجیب نیست که هرگاه بعضی از مخالفان شیعیان باین تقریر از
شیعیان گوئند که با اختیار مذمب در نفس بدل خوش نموند و بترس بر سر
تقلید مذمب اریه خاک ترک اندازند و باین الغرض للمصنف باین حدیث نفلس را
بلا انصل باین حدیث وصل نموده اند و تا واقف بر دعوی شان تقویت یابند

و با اینطور گفتن خواهند که عمر و عثمان ملت و عدوی شریعت است است که به واقع وصیت
 قانع - قانع نفع نافع گشت و آن عبارت از خلافت حضرت امیر علی علیه السلام است
 چنانچه حدیث الثقلین انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه
 النور والهدی فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به و اهل بیتی اذ کرم
 الله فی اهل بیتی ثلثاً و غیر ذلک علی الاختلاف الروایات
 قول ماسیحیان است و اگر عمر نافع نشدی و حق خلافت بر کز تر گرفته و
 است بر اهل خلافت نرفته و بل هر کس بهدایت امیر علیه السلام هدایت یافته
 استحقاق - الغرض مصنف این همه مضامین را بدل پنجاه و شش احتجاجی باین احادیث
 نموده اند و تا عنقریب لطایف مذاہب اربعه توسط رد تفسیر کتاب المجدل
 شود و اساسش منهدم گردد و غرض مصنف حاصل باشد و ورنه براس
 ثبوت دعوائش حدیث های بسیار بود و بسویش توجه نمود

۱۴۳

مسئله ثانی - شیطان بغرض البطل خلافت حضرت عمر رضی الله عنه گفت که عمر
 خلافت آیت و لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی نموده که رود در رکعت
 حضرت رسالت آب رفع صوت کرده و آن منعی عنده است و هر که یا منعی عنده مرتکب با
 قابل خلافت چون باشد و کسنی آنرا فلیفد و این طریقی است که مصنف رد تفسیر
 بالکتاب المجدل این آیت را بزمّت و رد و عمل بقول آنکه اربعه شان محبت آور و نمود
 معتد بالبول عمر علت گرفته و حال آنکه منعی رفع صوت در قول عمر حقیقه محقق است
 و در اقوال آنکه شان حکماً تا هم سنیان باعث خباوت هدایت نیابد و استحقاق - چه
 خوب مصنف باظهار دوستی دشمنی را بر خود لازم کرده و الله در من قال
 دوستی بشیر و خود دشمنی است پس از اینجا بنای فساد آبا و می گردود و مذہب
 اهل تسنن بر باد رود و ع چون کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی و نظریه فضا

استدلال بحديث قرطاس مع مقارنت حديث ثقفين اختصاص دليل شرعية بهما
 دو یعنی قرآن و ائمه است ظاهر کردند که مذهب ائمه الروافض - اما عقلاً این امر
 از سه حال خالی نباشد - نخستین - فقط اعتبار قرآن کما یشهد به قول عمر رض
 حسبنا کتاب الله - دومی فقط اعتبار اهل بیت کما اعتقد بعض الروافض
 سومى باعتبار معیت هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسب کتاب الله متوجه شود
 ثانى باطل گردد و در این خلاف المصنف و الکمل - و اگر اعتبار ثانى گردد و استدلال
 بقول عمر رض باطل باشد - در این خلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو کرده شود
 تا هم استدلال مصنف بقول حسب کتاب الله باطل و بر طرف رود و که معنی حسبنا
 کتاب الله باقى نباشد پس نه اعتبار احدی را کردن توانند نه بصورت اجتماع راه
 یابند و فهاستأنکم فی استدلالکم بهما و ما حالکم باحتجاجکم
 بکلیهما - فلا شک ولا ریب انکم هالکم فی احتجاجکم و اعدائکم
 فی ضلالکم - فاستغفروا عند لا نفسکم فاستغفروا و
 قلوا و افتتدوا

منوال خاص - احتجاج باین هر دو حدیث گویا بیدم صحت احتجاج
 بصحاح سته حجت گرفتن است زیرا که عبارات صحاح نه در قرآن محسوب - نه از باب صحاح
 و اهل بیت داخل و مجذوب - اما محال روایات روافض که مخصوص باهل بیت است
 در نیاب بسکه مرعوب - فمذاخلاف اهل السنة الجماعه - الغرض بقول مصنف چون
 بمضمون حسبنا کتاب الله عمل و احتجاج باقوال ائمه مجتهدین صحیح نباشد پس ضرورتاً
 لازم می آید که عمل و احتجاج بصحاح سته هم صحیح نباشد و حالاً مصنف باید که آینده
 گامی بعمل الحدیث مشور و شعبه نمایند چون این امر تحقیق رسید پس امور
 شرعی بر باد گردد و ید

قادر

گفت که مصنف خود را فاضل متبحر و درامی و دانا و اصفهانی مذیب نمی اندازد بچاره ای
پس بنیان بقیه نمودند پس حایل ایشان این مصرعه خوانند **دشمن بخیر بودن**
و هر یک ستان زیرین + در اینجا مناسبی نماید که اندک از جوابها سوالات اهل
تشیع ذکر کرده شود تا مقلد انساب بدایت نشان و ثبوت کلی باقی باشد و در شرح و تفسیر
نیز مندرج گردد + اما بعد ترقیم منوالها خواهیم نوشت انشاء تعالی +

منوال ثالث - بقول حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله عنه کتاب الله هر
که و نه از علمای دوازده و سیزده صدی خود را مثل حضرت فاروق رضی الله عنه و غیره
تصحیح و بلع نمیداد بر مشهور حسین کتاب الله دم زدن و بران کشتی شدن
مانند فاسقه فاسقه حماقت کیش + و پلیدی با دیش است +

حکایت می شنیدم که روزی فاسقی را صاحبی نصیحت می کرد + و پند می داد +
و می گفت که عدای شریعت بگیر و تقلیدش کن + براه یوازی نفس هر دو بچراغ
می گفت که هر کرا مثل امامت بلکه سبیل گوش چشم و بینی و دست و پا و تن و بدن
دارد و چراغش بگیرد + که هر دو متساوی است و فرغان متساوی می شود
العیاذ بالله چنان مصنف نیز علم خود را مثل عالم حضرت عمر رضی الله عنه اعتبار کرد و در
چینست خاک را با عالم پاک + **استنوی**

همسری با انبیاء داشتند اولیاء را بچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشیر ما و ایشان بسته خواهیم خورد

این مدالستند ایشان از غمی در میان فرقه بود بمنتهی

پس اگر فیهان فهم گشتند + حکایت و قصه مصنف نسبت استلال بایات و احادیث
ازین حکایت غریب نیست + بلکه زیاده تر عجیب است + که ایشان بکسر علم و فهم
دارند + تا هم پند پذیرند + منوال رابع - ناپیدا نیست که مصنف ازین

استدلال بحدیث قرطاس مع مقارنت حدیث ثعلبی اختصار دلیل شریعت بهما
 دو یعنی قرآن و حدیث ظاهر کردند که اذهب الیه الروافضی - اما اعتقاد این امر
 از بیرون حال خالی نباشد بختمین - فقط اعتبار قرآن کما یشهد به قول عمر رض
 حسبنا کتاب الله - و می فقط اعتبار اهل بیت کما اعتقاد بعض الروافضی
 سومی باعتبار معیت هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسبنا کتاب الله توده شود
 ثانی را باطل گردود و بذات اختلاف المصنف و المکمل - و اگر اعتبار ثانی گردد و اول را باطل
 بقول عمر رض باطل باشد و ذی اختلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو کرد و بشود
 تا هم استدلال مصنف بقول حسبنا کتاب الله باطل و بر طرف هر دو که معنی حسبنا
 کتاب الله باقی نباشد پس اعتبار واحد یا کردن توانند و بصورت اجتماع راه
 یابند و فماتوا انکم فی استدلالکم بهما و ما احکم باحتجاجکم
 بکجهما - فلا شک ولا ریب انکم هلكتم فی احتجاجکم واعند
 فی ضلالکم - فاستغفروا عند لا تقسکم فاستغفروا و
 قلوا و افتحتم و

منوال خامس - احتجاج باین هر دو حدیث که باینهم صحت احتجاج
 بصحاح ستم تحت گرفتن است زیرا که عبارات صحاح نه در قرآن محسوب - و در باب صحاح
 و اهل بیت داخل و مخدوب - اما حال روایات روافضی که مخصوص اهل بیت است
 در عیناب بسکه مخدوب - فمذاخلف اهل السنة المجاندة - الفرض بقول مصنف هر
 بضمون حسبنا کتاب الله عمل و احتجاج باقوال الله مجتهدین صحیح نباشد پس ضرورتاً
 لازم می آید که عمل و احتجاج بصحاح ستم صحیح نباشد و حال مصنف باید که آئینده
 گاهی بعمل الحدیث مشغول و غافل نباشد و چون این امر تحقیق رسید پس امور
 شریعت بر باد گردید و

قادر

نسخه منفذ شجره ایمان برسد

گر تو قرآن بدین نظر خوانی

ببری رونق مسلمانان

قلد وایا ایها الاخوان قلدوا قلنجوا یا ایها الاخوان قلنجوا

منوال سادس - ای مصنف محبین استدلال از قول حضرت عمر رضی الله عنه بیاورید که در حدیث

اصططاری برای تفریه و آرام حضرت رسالت آب بوقوع آمده - چنانچه بعد از شستن بر سر

مقبول نیز باعث کثرت اشتغال و فرومایه محبت چیز غیر معقول در ریشه ثانی بوقوع آمده

الانبیاء لا تموت فرموده - و چون را می مسلمانان در بناب برقرار محبت قرآن

آزاد برقرار محبت عمل باید ساخت - و حضرت عمر رضی الله عنه را کبر و تفخر در علم قرآن ممنوع

و مخالفت رسول قبول - در حدیث منقول لازم نباشد که ایشان کسب می توانست

بودند و نه باینکه لولا علی هلك عمر فرمودند - و نه کذب حد القولین یا

تناقض بین الروایتین را مردمان لازم شمارند و کلاهما مقبوحان فی

کلام الفاروق و فظهم القبح فی هذه الاستدلال فکان

مقبوحا - فینجی انیکون مطرودا و مرد و داء فینقلد الممردا

فخذ هذه ما وعدت

منوال سابع - چون مصنف در بنابر ظاهر معنی حسب کتاب المجل کرده -

ساخته - پس باید که حسب ظاهر معنی عبارت خطبه خویش هندی که عدد لا سطر در همین

لیس له حظ من العلم و الزین کانه هو الجمل و الشین خود را مجهول

و استدلال مردود و در سیه نه برسد

منوال ثامن - اگر بقول حسب کتاب فید ابتلع اقول الکنه اولی الامر منکم باطل

گردد - پس بقوله تعالی قالوا حسبنا الله اتباع احکام رسالت بطریق اولی

باطل شدن تواند انحاء و اما الامر پس اگر بگویم هرگز از کلمه باطل و در سخن

دارد. هم بر سخن موقع و هر نکته مکاشف دارد.

ایمان و عده

جواب شاعرین اهل تشیع را بوجوب شتی داده می شود چندی از آنها اینست که در اول
اولاً با لغت ثقل حضرت عمر رض را باید دید و فضاخشی را باید فهمید نه فقط بر
فنا هر معنی چنان و چنین باید گفت نه بر احتجاج ظاهری باید رفت. ای شیخ اگر
فهم دارید بخوبی فهمیدن توانید که حضرت عمر رض در قرآن چه کردند بلکه حب
قرآن عمل فرمودند؛ زیرا که قول امینوی شفقت نبوی بود برای امت خود بکنیکه
در و شدید شامل حال ذات مبارک بود. چون حضرت عمر رض دیدند که حضرت
رسول علامه به تکلیف تمام زیادتی نفع است عوام می جویند پس حضرت عمر رض از
نفع است حب رسول مررا القع والتند و کقولہ تعالی البنی اولی بالمؤمنین
بالفسهم و وحن النس قال قال رسول الله صلعم لا یؤمن احدکم
حتى یتکون احب الیه من والدہ وولدہ والناس اجمعین اخرجہ
البنیاری لهذا الغرض ترفیع آرام و رفع کلفت و رفعت ثبات بنانکنا بالید
فرمودند و یا بن آیت کریمہ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام یدینا و اشارہ نموده تسلی و ترفیع ساخته بودند؛
آری اگر مرضی بحالت شدت مرض خود غرضش را گوید که دوات و قلم بیارید که
چیزی بنفع شما به نویسم به تاز دارانم بدوید یا فقیتم لیت و لعل و عذر و حیلہ
تأیید به یا سفارش به بکارم تا صورت وجه سعاش شما گردد و مثلاً پس ایشان بدفع
گفت و رفعت شدت مرضی روش کنند و یا کنند و به غرضش آرا مردمی
دانند و یا مقبوح شمارند و یا احوال حسب مرضی روش کنند و در کردار را
مردوح و ایمان امرش را با نجاتش البتہ مقبوح شمارند پس عاشقان رسول محمد

۱۵ پنج محبوب
کودان که نفوس است
(۱) بنی است شفقت کرد بالا
مسلمانان پر جان و ادبی است
۱۶ آج که دن بود کما یمنی
واسطه تمایز بین تبار اور
بودی کی او پر نیار سے نعمت
انجی او پسندید واسطه تمایز
اسلام دین

و فرشتگان خوی احمد را چه گونه گوارا کلفت رسالت مآب گرد و که کتلیه و ترقیہ ساز وید
 جبریل ناوی فی منصہ حسنه هذا مدح الکون لهذا احمد
 یا عاشقین تلحوا فی حبه هذا هو الحسن الجمیل المفرد
 و لیقول یا عاشق لهذا المصطفی و لیقول یا مشتاق لهذا احمد
 لم یأت فی اولاد آدم مثله فیما مضی هذا احدیث مسند

و جہ تالی۔ ای شیخان اگرین رو حضرت عرفض را (کہ در وقت شدت علیت پیغمبر
 صلعم بوقوع آمدہ بود) قبیح دانند پس رو حضرت امیر علیہ السلام را (کہ بوقت صلح
 جنگ مدیہ بوقوع آمدہ بود) چہ کنید با وجودیکہ جناب رسالت مآب با صحت و
 سلامت حکم فرمودہ بودند تا ہم حضرت علی رضی خلاف کردند و قصہ مختصر شش
 در غزوہ مدیہ چون صلحنامه در میان سیدالابرار و سرداران کفار نوشتہ می
 شد شش حضرت علی کرم اللہ وجہہ لفظ رسول اللہ و القاب آنحضرت صلعم درج فرمود
 بودند کفار را لعن شدند و گفتند کہ یا ایہذا رسول اللہی و انیم محمد بن عبد اللہ
 می دانیم پس آنحضرت امیر را بار و مجبور لفظ رسول اللہ و بجایش محمد بن عبد اللہ
 نوشتن فرمودند حضرت امیر کمال ادب و ایمان لفظ رسول اللہ را نحو فرمودند
 حتی کہ آنحضرت بہت مبارک خود با وجود ائمی بودن خود ہمان لفظ خاص را معجزہ
 خلق فرمودند انتہی آیا این امر مخالفت امر رسول است یا موافقت اگر این
 امر حسن است آن ہم حسن است اگر این امر قبیح است العیاذ باللہ آن ہم قبیح است
 و اگر فہم داریم بچنان رو و قد در میان خدا و حضرت موسی علیہ السلام بکود طور و
 حضرت فاطمہ المرسلین و معراج باوہ تخفیف عبادت واقع گشتہ است فلا باس
 کہ ناز و نیاز است نظامی علیہ الرحمہ

۵

کتاب سے من انامہ و شمار ترا نام کے بودے آخر گزار

و جبرئیل - ای شیعیان امر ایبتولی برای وجوب بود کما زتم فمکتم و در نه
بعد از آن (که تا چهار روز می حیات ماند) نوشتندی و بر محمدرضا (ع)
بِأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَ بِهِ عَنْ عَائِشَةَ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا أَصْلَحَ كُتِبَ شَيْءٌ فَمَا أُنْزِلَ
عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ يَقُولُ بِأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ رواه البخاری هرگز ترک امر شرعی ننموده و اگر برای
وجوب بود و لو شصت جمع حاضران آلوده که صیغه ایبتولی جمع راست و
پس خصوصیت حضرت عمر رضی الله عنهما هرگز مقبول نیست و طرفه غریب و لطیفه عجیب اینکه
شیعیان اسدالمطالب ابن ابی طالب رضی الله عنهما را جبران و مغلوب نمیدانند که
بر عجب حضرت عمر رضی الله عنهما خوب شدن تصور میدهند و العیاذ بالله
و جبرئیل - اگر بر قول رسول بدلیل و ما یطعن عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا
يُوحِي الْمَنْزِلَ مِنَ الْمَلَكِ شَدِيدٌ هَرَّكَ وَ قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم
جای عتاب نازل نشده و بقوله تعالى وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
ذَٰلِكَ عَدًّا إِلَّا الشَّيْءَ أَنَا اللَّهُ وَأَذْكُرُ بَعْدَ ذَٰلِكَ السَّيِّئَاتِ وَالْيُسَاءُ
عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذْنَتْ لَهُمْ وَالْيُسَاءُ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقْدِمُ
مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخُرُ وَالْيُسَاءُ وَاسْتَغْفِرْ لَذَنْبِكَ - وَالْيُسَاءُ يَا
أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبِعْ فَرَاضَاتِ أَرْوَاحِكَ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و نه قصه مذمت گرفتند از اساری بدست شهید
بقوله تعالى لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ يَهْدِي لِمَا خَلَقْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
وایضا قال رسول صلعم و لو نزل من السماء عذاب ما نجى منه

[illegible][illegible]

الاعمر یعنی چون برای حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنہ صلعم منسل فرموده بخلاف
رای حضرت عمر رضی الله عنہ از اساری بدر گرفتند و بعد از ولایت مذکور این حدیث
مربوب فرمودند و چنانچه روایان هر دو فریق همین روایت و طریق را اختیار کرده اند
بلا تفریق بکتاب خود وارد نمودند و خصوصاً درین باب حدیث الثنا ان الشیخ
کفایت است پس استدلالات شیعیست مگر حسب آیت تو من ببعض و
تکفر ببعض عمل کردن است و غیر ذلک بسیار و لائل بر دشمنه تالیف التلوی
للمؤمنین مندرج نموده ام و بنا بر این درجی که خلاف ما نحن فیه است ترک ما ختم
اما در بخاری و مسند ابی یارم و تاسی از سنن و بهم نکلند بقول شیخ حضرت
علی کرم الله وجهه حضرت رسالت ما صلعم نیست خلافت وصیت فرموده بودند
بکجه عدم وصیت را بخوبی دانستن تواند عن ابن عباس رضی الله عنهما
خارج من عند النبی صلعم فی وجه الذی لونه فیہ فقال الثنا
یا ابا حسن کیف اصبح رسول صلعم فقال اصبح یجهد الله
بارئاً فآخذ بیدیه العباس رضی الله عنهما فقال انت والله کما قلت
عبد العاص وانی والله لا اری رسول صلعم لیستونی من
وجیه هذه الی الاخرت وحوکا بنی عبد المطلب عند النبی
فاذهب بنا الیه لیساله فتمن هذا الاصر فان کان فینا علمناه
وان کان فی غیرنا کلناه فارضی بنا فقال علی رضی الله عنهما والله لا
سألناها فتمنعناها الا یعطیناها الناس اجمع وانی والله لا
اسألها اخرج البخاری معنی عبد العاص مقهور محکوم علیک فیس یولی الخلق

قال - ومنها اقوال الا كما برهن المجتهدين بان قال امامنا
 الاعظم ع لم يسن لاحد ان يحمل باقوالنا ما لم يعلم من اين قلنا
 واتركوا قول من خبر الرسول واضربوه بالحائط وخذوا الاحكام من
 حديث اخذوه فانها اظهر ان في ان التقليد لا يجوز الا ان
 يحقق ويطلب الدليل وظهرنا ايضا التقليد الكليل العليل وغيره
 اقول - جواب اين باره به تذكره ستم مقاله اول گذشت و در پنج چيزي ديگر
 بطرز ديگر بايد نوشت به كه معني اين قول نصيحتان مي فهمند و بليغان مي دانند و
 جايلان چه دانند چه فهمند آري اين كلام اتركوا قولي اخ او خير الله لكلام
 مطابق كلام خير الانام است قال النبي صلى الله عليه و آله كبري
 فاعرضوه على كتاب الله فما وافق كتاب الله فاقبلوه فما خالفه
 فاضربوه عرض الحائط كذا في تفسير الاحمدى والتوضيح ولولا التوارى و
 وغيره كما ترجمون اين مانع رسالت نشد و آن نيز مانع امامت نشد پس تقليد را
 كليل و عليل گشتن به گويامصنف خود را ذليل و زليل ساختن به و مساوي
 آن از قوله (ان التقليد لا يجوز الا ان يحقق ويطلب الدليل) تكليف
 مالا يطابق لازم گردد به كه بر هر كس طلب دليل از ما خدش واجب شود و آن
 باليقين باحكام دين شرع متين ممنوع و منهي عنه باشد به لقوله تعالى لا يكلف
 الله نفسا الا وسعها علاوه بر آن است كه گرفته نموده نوشت مصنف
 تقليد باطل گشت به اما مع بطمان تقليد اسلام مصنف هم عقاقت به چنانچه
 اين امر باري تضرع يا تضرع به هفتم مقاله اول گذشت به بنا بر آن ناچار در پنج
 ذكرش نگشت به اما مزيد بر آن اين است كه تا فهمان كلام آيه مجتهدان را كه عبارت
 از اتركوا قولنا اصل نمي فهمند به خواه نخواه شور و شغب نمايند به اي

قبل از اينكه او را بگويند
 كه قرآن مي بيند و او را
 ديوارون بر چيله او زور
 احمي او توضيح و زور
 و غيره من به

او را بن تكليف و
 به اندكي نفس كوتاه
 به

غیر متقدمین و مخالفین ائمہ متکلمین مجتهدین متبیین اند و مفیدین دین و مضلین را
 متین اند که از عمدت انفسک انما طایبین و مکات فی میزان الشتر است
 قلت و هو محمول علی من له قدمه علی استنباط الاحکام من الکتاب
 و السنة و الا فقد صرح العلماء بان التقليد واجب علی العاصی
 لئلا یضل فی دینه (تا) لاسیما امام الاعظم ابو حنیفه النعمان
 بن ثابت رضی الله الذی اجمع السلف و الخلف علی کثرة علمه و دور
 و عبادته و دقة مدارک و استنباطاته الی - و ایضا - فیہ و جمیع
 من ادعی الاجتهاد المطلق النادر اذ المطلق المنتسب الذی
 لا ینخرج عن قواعد امامه کابن القاسم و اصبح مع مالک
 و محمد و ابی یوسف مع ابو حنیفه و کالمنزله و الربیع مع الشافعی
 اذ لیس فی قوه احد بعد الائمة الاربعة ان یتکبر الاحکام
 و یتخرجها من الکتاب و السنة فیما تعلم ابدا و من ادعی ذلک
 قلنا له فاستخرج لنا شیئا لم یسبق لاحد من ائمه استخرجه فانه
 ینحرج فی ان ینجا بهان تقریر مصنف که اختیار کردن مسائل بنایب مختلفه مثل
 اختیار مسائل مختلفه ابو حنیفه و ابی یوسف و محمد و زفر و غیر هم است و بران عمارت کتاب
 مسمی بالتمهید فی العلم العقائد و التوحید و الشک و سالی یعنی نصب الذی یبین
 المختلفین فی الاحکام و الشرائع بالنسب و مثل اختلاف الفقهاء فی المسائل کمال
 حنیفه و ابی یوسف و محمد و زفر و الشافعی و مالک رحم راولیل آورده و انرا بر البطلان
 تقلید معین محبت گرفته + باطل گشت + بنابران این فقیر تر و پیش نکرده
 مستقل نوشت +

تذکره شانزدهم

قال - ومنها ما قال العارف الرباني والمعالِم السبحاني الامام الشعراني
 في كشف الغمّة عن الامة مجموع المذاهب هي بعينها الشرعية
 ومن لم يدخل لفهم الشريعة من هذا الباب - نقض عليه بالشعراني
 وفاته خير كثير لان كل حديث لم يأخذ امامه بترك العمل به
 والمذهب الواحد بلا شك لا يحتوي على كل احاديث الشرعية
 اقول - مراستجابي - واغراب جلي - بدوام رواديه است يكسب انيكة مصنف
 بحسب حالت اني را محبت خود گرفتند و چگونه استدلال بر دعوى خویش ساختند
 حالانکه ازین عبارات وجوب تقلید علی وجه الکمال ثابت است و اول و غرض
 مصنف نیست مگر بابطال حکما مر به القیل و القال و تضاعف الاستدلال
 بخلافه المقال و اگر باز گویند که اگرچه تقلید مطلق ثابت گشت و اما با عشق تقلید
 معین و مقید بر باورفت و گویم که بعضی منشی اسلام مصنف هم بر باورفت و و دعوی
 مع و نبایش حتی که تمیز و تقلید با کتاب المجید بر باورفت و پس حقیقت لغین مکرر فرمود
 گرفت و دیگر استجاب انیکه امام شعرانی رحیم بطور همین عبارت بر اخلال را
 بخلال کتاب خود او خال نموده قیل و قال ساخته اند و چگونه بر امر محال -
 اینان اعمال را اخیال فرمودند و زیرا که نامید نیست که دران واحد اتباع
 مجموع مذاهب محال - و اتباع احد المذاهب دران واحد را مخالفت غیر لازم
 و و ال - و لقبول امام شعرانی رحیم آن مستلزم ثبوت ثواب است برای هر ساد و هر
 جهال - و این همه خلاف افعال شرعیست - و عکس اعمال طریقت - که امور شرعیست
 مستلزم ثواب است نه مستلزم عقاب و فطر الفاء - بهذا التقرير العباد - اگر
 گویند که دران واحد عمل و اتباع مجموع المذاهب مراوند باشند و بل یکس بعد
 دیگر بر امر او باشند و آن منافی محال - و اتباعش هم هر کس را محال - گویم

که تا هم همان محال بر محال خود محال - که استلزام یکے ترک دیگر لازم است پس
 همانوقت از ثواب دیگر بے نصیب و غیر متاثر خواهد گشت و آن خلاف مقصد و امام
 ممدوح موجود و بقیه الفساد للعباد - الی یوم التناد - بطرز دیگر چیزی
 دیگری گویم بشنود که امام ممدوح از مجموع مذاهب چهار لوگرفتند و مجموع مذاهب
 است یا مجموع مذاهب اربعه - بر تقدیر اول هر کس را اتباع هر مذہب واجب آمد
 فان شرعاً و حقاً و نقلاً و عادة و عرفاً قال - و ہم منہی عنہ است بقول خود و محال
 کما مر قوله لا یکلف الہم فی الحال - و بر تقدیر ثانی من وجہ یقین یافتہ که از ثواب
 اربعہ باربعہ متعین گشته و چون از ا فوق اربعہ باربعہ متعین شدن درست شد و
 پس یقین و احد متعین شدن ہم درست خواهد شد و اگر یقین واحد غیر مشروع است و
 تقدیر اربعہ ہم غیر مشروع هست و اگر این مشروع باشد آن ہم مشروع باشد و
 ورنہ ترجیح بلا مرجع لازم گردد و باز چیزی دیگر بطرز دیگری گویم بشنود که بزرگ
 خبرت - و اصحاب فطنت - مخفی نیست که ازین عبارت نقص علم بالشرعیت و فوضیت
 منفعیت طریقت - ہر امام را علی سبیل البدلیت - لازم است کہ عمل بر واحد مخالف
 عمل دیگر است و این مستوجب معصیت است پس اگر اربعہ عصا گشتند و مقتضای
 ایمان نیز عصا گشتند و تعویذ باشد من ہذا الاستدلال پس گفت باید و بر این محال
 باز چیزی دیگری نویسم بہ ہمتی کہ بالفرض اگر ازین عبارت امام ممدوح (ثانیہ)
 بطور اختلاف آراء ذکر کردہ باشند ما حاضر است ہمکاران را می پرسند ان
 از ان حضرت نیست کہ جمیع احادیث رسول مقبول م - در کتب صحاح نیست منقول
 پس نقص علم بالشرعیت و فوضیت اکثریت منفعیت است - بہر کمال بالا حدیث
 المتروکین - کہ متحقق فیہ محمول - فاین المفسر من التبعاں المنکر و
 خبر بر چه باشد باشد و اما مطلب امام شعیب رحمہ علیہ چنان نیست کہ شافعیہ بیدہ و بلکہ

چنین است که من فرمودم: زیرا که چون در روضه میزنش نظر کردم، گهای عجیب
 دیدم، و چمنهای غریب را مشاهده نمودم، ببلبل دارم، هم چنین فرمودم: باز غفلت
 کنان بر سر شاخ گل نشستم، و در توبه گهای رنگارنگ دماغ را معطر ساختم، و خوش
 بختی بسیار مضامینش از وصل گل، بالا مال شتم، و از مستی مل سرور شده قیل و قال
 نمودم، یعنی خلاصه مضامین نیزان، امام شعرانی رحمه الله را چنین دیدم، بلکه از آن
 مدار کل شریعت بر چهار ذایب اختصار یافته، بلکه بر اقوال آئیدار بر چهار مجتهدین مثل
 کل ما جاء به الرسل ایمان آوردن و تصدیق کردن را واجب دانستم
 و مساوی ذایب اربعه را مردود و مردود مطرود شماردم، و تقلید شخصی
 واجب نوشته یافته، چنانچه چند جمله اش را بطور متون نقل کردم، و فاعله ذلک
 و اعمل لکل ما سنه لك المجتهدون و اترك كل ما كرهه ولا
 تتلبس بهما بدلیل فی ذلک فانك محجوس فیما اترکهم ما
 دمت لم تقل الى مقامهم لا یجوز ان تعدا هم الى
 الكتاب و السنة و تأخذ الاحكام من حيث اخذوا بها -
 و نیز در آن دکان رسیدی علی الخواص دم اذا سأل انسان عن التقليد
 بهذا مذهب معين الآن هل هو واجب ام لا يقول له يجب عليك
 التقليد بهذا مذهب ما دمت لم تلحق الى شهر و عين الشريعة الا و
 خوفا من الرقع في الضلال و عليه عمل الناس اليوم و نیز
 در آن و صرح امام الحرمین و ابن السمعانی و القرطبی و الکلبی الهامی و غیرهم -
 و قالوا لا تلامذتهم يجب عليكم التقليد بهذا مذهب اما لم التامی
 ولا تخذوا كما عند الله تعالى في العبد و له عند انتمی و لا خصوص
 الامام السني في ذلك عند كل من سلم من التعصب بل

كل مقادير من مقلدي الاثمة يجب عليه اعتقاده ذلك في
امامة الخ و ايضا فيه ولما يجب علينا الايمان والتصديق
بكل ما جاءت به الرسل وان لم نفهم حكمة فكذلك يجب علينا
الايمان والتصديق بكلام الاثمة وان لم نفهم علمه. واليه
فيه على ان انتقال الطالب من مذهب الى مذهب فيه قدح
في حق ذلك الامام الذي انتقل عن مذهبه (ت) ولو صدق
هذا الطالب في صحة هذا الاعتقاد في ان سائر الاثمة
المسلمين على مذهب من دبرهم لها طالب الانتقال من مذهب الى
غيره بل كان ينبغي ان كل مذهب عمل به وتقيده عليه او يصله
الى باب الجنة ١٢ والضا. فيه انها امر علماء الشريعة الطالب بالتزام
مذهب معين وعلماء الحقيقة المريد بالتزام شيخ واحد فان
فاذا كان مذهباً ملوك المريد او الطالب في العبادة ثلاث سائر
واصل الى عين الشريعة او خضرة المعرفة بالله تعالى فيقتد
بمذهب او شيخ سنة ثم ذهب لآخر سنة ثم لآخر سنة
فقد فوت على نفسه الوصول ولوانه جعل الثلاث سنين على يد
شيخ واحد لا وصله الى عين الشريعة او خضرة المعرفة بالله تعالى
(تا) ولودا مذهباً على شيخ واحد لوصول الى مقصوده الخ وغير
ذلك كثار فيه من هذا القسم. چونکه کتاب کشف الغمّة امام شعرانی رحم
موجودند ما رم به که از عبارت پس و پیش الزام خصم دهیم به این که این کتاب از
امام شعرانی رحم می آید عبارت مستند مصنف در او دم به که کتاب کشف الغمّة
یائمی به کشف الغمّة ختمی به

فائده - در خیال بطور مختصر چیزی می نویسم بنظر تفکر و غور باید دید و در بعضی
 را بگوش هوش باید شنید که غیر مقلدان مثل متعین (التقریر لوالصلوة) عبارت
 پس و پیش را طرح داده بغرض تند ویر جابلان و تغییر مقلدان به حسب حسیته
 عبارات اکابر مشایخ مقلدان را (که حسب مقتضای حال - و نقل احوال حال
 و به ترویج افعال جهال - قیل و قال نموده اند) بدو تقلید آئمه مجتهدان در حق
 و نامحان را می بنمایند تا ترک تقلید کنند و حتی که اکثران از ایشان احوال
 غیر مقلدان را سدید می شمارند و باتباع ایشان می گیرند بیکه حسب پیش
 فقیر می رسد - بترک تقلید - لذت جدید جدید می یابند و بر خرد خ لاند میان
 اسلام اطلاع نیابند و چنانچه خید احوال مشایخ را (که مصنف معالی آنها را
 تفهیم به یاراه ضلالت پیش گرفته و از آنها استدلال ساخته) بمضمون
 و القایل محمود ج الکثیر و الخرافة تنبی عن البحر الکبیر و
 بطور مزوج بیارم و معانیها را ببال میان می سازم و از جمله قال المصنف
 ومنها ما قال الشيخ محمد الدین فیروز آبادی فی کتابه المسمی
 بسفر السعادت حيث قال در باب عبادات اعتماد کلی بر آن کند یعنی بر آنچه
 از حضرت نبوی صلعم صحبت رسیده است و از اختلاف زید و عمر و بنید است
 اقول - اگر چه مصنف باعث عبادت یا عبادت ازین عبارت صاحب فخر سعاد
 رد تقلید فهمیده - و آئمه کرام مثل زید و عمر و عوام شمرده و اما فی الحقیقت از آن
 وجوب تقلید ثابت گشته که رای هر غیر مجتهدان محض ناقص و خام است بیکه
 محیی علم تام نیست که بلا تقلید اند از محمد و عدم صحبت کردن تواند و نه بغير
 تقلید امامی بر تفریق و تمیز اختلافات زید و عمر و ک اختلاف الرواۃ قد
 دار و پس باید که بلا دخل رای خود بمضامین حدیث و قرآن گیراید بلکه استخراج

ظاهر صنعت بدیدی را استاد او ستادی برگزینی شاد شاد

هر یک در کف خصما که موسیم می و در برابران که عیسیم

ای مصنف بر چنین استدلال دیگر مقال مولانا روم نیز وال است

گر با استدلال کار دین بدی فخر رازی را زوار ما بدی

بای استدلال همان چو بن بود پای چو بن سخت بکین بود

اما تو مقبولش را نفهمیدی بر خلاف معیش بر ابطال تقلید آیه مجتهدین از اجتهاد

گرفته یعنی و منها ما قال مولانا رومی هست گر با استدلال ان گرفته و حالانکه

مولانا رومی باین قولش بر استدلال مولانا فخر رازی (که غیر مقلدان پیشوا

خویند استند و واجب از قولش استدلال گرفتند) طعن زده که رازی را غیر

رازدان گفته پس جمیع اوله غیر مقلدان که از اقبال امام رازی استدلال گرفتند

بر باد رفته اگر بین گفتا نمکنی و دیگر ابیات مولانا روم را بشنوی ابیات

شیخ نورانی زیره آگه کند پاشخس هم نور را همه کند

گرچه پشیری چون روی ره بی دلیل همچو روبه در حال و دلیل

بین میرالاکه با برمای شیخ تابه بینی عون شکرمای شیخ

ای مصنف هنوز تو مثل طفل هستی فکر سیران و ذکر مرشدان ناری مولانا

طفل را چه فکایت آید در ضمیر ما چون اندیشه کند همچو نمک سپیر

فکر طفلان دایه باشد که شیر یا مویز و جوز یا گریه و نفیر

آن مقلد هست چون طفل علیل گرچه وارد بحث بار کرد دلیل

آن لقمه در دلیل تو در شکیل از انبیهت میکند ادراک سبیل

یک اگر چه در زمین پا بکشد است چون بدر یافت بگشاید

ای مصنف در هر امر انظار هر یک حکم نیا بگرد و بکلیه یار یکا بنی یار باید رود

چنانچه شخصی در نماز گریه می کرد و نادان آن نماز را باطل می شمرد و مولانا روم

آن یکم پرسید از مفتی برار گریه گرید منوحه در نماز

آن نماز او عجب باطل شود یا نمازش جائز و کامل بود

گفت آید دین دانش بهر بیت بگری تا او چه دیده که گریست

گری شوق حق کند گریه دراز یا ندانست از گناهی در نماز

بیکه گیرد نماز او کمال قریب باید در سر و حق لا محال

در فغان از ماتم فرزند کرد که دل و جانش ز ماتم کرد درو

هم نمازش به شک باطل شود گریه او نیز به حاصل بود

سخن سخن موقوف به زن مکملی دارد و سعدی رح و نه در سخن بکنان کرد و

از جمله قال المصنف و منها ما قال ابو الخیر و سمیت

تقلید و سبب تقلید بهیچین بدانام کند نام جو المردان را

اقول - آری نه احقیقته تقلید آید و نه مقایسه آید و نه محبتین را بدانام کند

آقا نادان برزد تقلید را بر ابر شمار و بنا بر این تقلید آئیم مضلین راه ضلالت است

گیرد و پس حیف مدحی است که مصنف بر فهم عبارت فارسی هم قدرت ندارد

که در میان مقلدین مضلین و متدین تفریق کردن تواند و سعدی رح

خیالات نادان غلوت نشین هم بر کند عاقبت کفر و دین

صفاحی است در آب قائم نیز و لیکن صفار بابا بدقیق

از جمله قال المصنف و منها ما قال السعدی شیرازی رح سمیت

عبارت به تقلید گمراهیت خنک بر ویر که آگاه است

اقول - مراد از تقلید این بیت تقلید همان مردمان مراد است که تقلید در نماز

بر امور خلاف شرع مرکب شوند و آمار عبادت شمارند و چنانچه مجاوران

و مردمان شاه مدار و مصلی علی و با سوامی و غیر ذلک که به تقلید مردمان مزارع
 بر منکرات و سکرات ترکیب باشند بلکه اکثر آن تناسخ و حلول را قائل گشتند
 و همچنین اقوال تقلید کرده گمراه شدند که ما فی الخلق و التفسیر الکبائر
 نه لطلان تقلید آئمه مجتهدان و اولیای اعظمان مراد است اگر چنین بود
 خود سعدی رحم نیز باعث تقلیدش گمراه شده و العیاذ بالله و اگر ازین بیت
 تقلید آئمه باطل گردد پس بدین دوشش رحم - روزه همان مسلمانان را که در
 رانان چاشت نمی دهد درست نباشد سعدی رحم

مسلم کسی را بود روزه داشت که در باند راندن چاشت
 و گرنه چه حاجت که رحمت بری ز خود بازگیری و هم خود خوری
 و نیز بدین ابیاتش رحم او را جبریت این لازم آید العیاذ بالله سعدی رحم
 گرگزندت رسد و خلق خرج که نه راحت رسد و خلق نرسد
 از خدا دان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در قدرت اوست
 گرچه نیز از کمان همی گزرد از کمانداری بنده اهل حسد و
 و اگر از آن بیت تقلید آئمه باطل باشد پس مضمون بیت زیرین بجز خدمت
 خلق همه عباد متناظر لیت حرام باید شد سعدی علیه الرحمه

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دل نیست
 از سی مطالب سعدی دیگر است و در طرف گنجایش نیست که مقتضای حال را
 قیل و قال دیگر است سعدی رحم

نه در سخن بحث کردن رواست خطا بر بزرگان گرفتن خطاست
 از آنجمله قال المصنف و منها ما قال الغزالی فی کیمیا السعادات
 اما شرط اول آنست که حجاب از میان خود برار و تا از آن قوم نباشد که خدا می تعالی

می گوید و جعلنا من بین ابدانهم سلاسل من ظلمة فسدوا فاعتسینا هم فهدوا الامم و
 و حجاب چهار است مال و جاه و تقلید و معصیت الی ان مال اما تقلید حجاب است
 که چون مذہب کسی اعتقاد کرد و بریل جدول سخن شنید و شیخ چیز دیگر را در دل او جای
 بایکدی همه را فراموش کند و بعضی لا اله الا الله ایمان آورد و تحقیق آن بود که
 او را هیچ معبود و نمائندگی و بر اطاعت دارد جز خدا متعالی و هر که بی روی هوا غالب بود و
 او بود چون این حقیقت حال شود بایک کشف کار از مجاہدت جوید نماز مجاہدت
 اقول - اولاً اینکه گفتگوی ما سخن فیه دنا سوت است و این کلام غزالی رحمه الله
 است فافتراقاً کلاًهما افتراقاً بلیغاً و ثانیاً اینکه بقول (همه را فراموش کند
 و بعضی لا اله الا الله ایمان آورد) حدیث و قرآن و رسول المنان را نیز فراموش کردن لازم است
 العباد و باید که از ان بے ایمان گردد

ثالثاً اینکه معصیت بقول (حجاب چهار است مال و جاه و تقلید و معصیت) فقط تقلید را جز
 دانسته و باقی سه را حلال شمرده و که مال و جاه و معصیت را از دست نداده و
 رابعاً اینکه معنی قول (و هر که بی روی هوا غالب بود معبود او بود) در ذات غیر مقلدین باقی
 شده و که بعد از مدید - هوای شیطان مرید - این مذہب جدید حادث ساخته و
 و محام و غیره را معبود دانسته و خامساً اینکه اگر غرض امام غزالی رحمه الله از این قولش
 حرمت تقلید بودی - بجای دیگر همین کیمیا سعادت این عبارت زیرین نه نوشته و
 خروار امام بلکه بحقیقت معلوم بود که آن چیز ناشایسته است نه بگمان و اجتهاد پس شافعی را
 روا بود که بر حنفی اعتراض کند چون نکاح و لی کند و شفعه جاری گیرد و مال این را
 اگر شافعی مذہب نکاح بے ولی کند یا نمید نماز خود او را منع کردن روا بود که مخالف
 صاحب مذہب خود کردن نزد چنگس روا نبود انتہی - و نیز در ایامی العلوم عبارت
 زیر مرقوم را مرقوم ساخته و بل علی سلفه اتباع مقلده فی کل تفصیل فاین مخالفه

متفق علی گونه منکر این محصلین استخوان پس همچنین استدلال غیر مقلدان نیست *
 مگر در خضع و فریب انداختن مقلدان است * زیرا که ایشانرا از استدلال کتب
 مقلدین فقط الزام مقلدین غرض نیست * بلکه در یوده مصنفین مقلدین امامی را
 تحقیق کردند - و مؤلفین مقتدین را بتجلیل ساختن نیز غرض است * که هرگاه
 جمیع مصنفین بر تقلید امامی مقلد بودند * با وجودش تقلید را (زعم و فهم غیر مقلدان)
 حرام گفتند * پس ایشان خود احمق نه شدند چه شدند * العیاذ بالله * هر چه بر خود
 بردگین پسند * اما الامر بایس که از عهد الامم هبونی بلکه در لطافت
 کلام مصنفین کلام * و لغات افهام مؤلفین عظام شک و ریب نیست * اما چنانچه

خاصیت اثر باران است * قطعه
 شمشیر نیک ز این بد چون کند کس * ناکس تربیت نه شود ای حکیم
 باران که در لطافت طبعش خلاف نیست * در باغ لاله روید و در شوره بوم نشین
 اسلار مع - چون کل استدلال را حال * برین منوال دال است در یافتن * پس از
 داد جواب همچنین مقال - دست برداشتم * و بالنفس خود قیل و قال نمودم * قادر
 سخن گدازه بکن - بحث تصحیح اوقات کن - ره خود بگیر - فلاح خود بجو - بصلاح خویش
 برو * نیز دید احوال مردود و مرد * ۵

کسی را نصیحت گدای شکفت * که دانی که در روی نخواهد گرفت
 فهم سخن چون نمک مستمع * قوت طبع از منکلم مجوس *
 نصیحت میدان ارادت بار * تا به زندمر سخن گوے گوے
 قوله تعالی - وَلَا يَنْفَعُكُمْ لُصْحَىٰ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ اِنْ كَانَ اللّٰهُ
 يُرِيدُ اَنْ يُغْوِيَكُمْ - شمس
 تقدیر چون سابق است تعلیم چه سود * جز بندگی و رضا و تسلیم چه سود *

وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ بِقُرْآنٍ مُّبِينٍ ۚ وَقُلُوا بِحُسْنٍ ۚ إِنَّهُ يَفْقَهُ تَقْوَىٰ ۚ

نومی بدو طبیعت که نشئت
نزد خویش بخت مرگ از دست

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

اما بعد از آن عقلی که بزعم ایشان مجتبی است حلی و قندی عقل باید داده باشد
 باید ترک باید نهاد و چرا که مصنف رد تقلید سید دست و پانده بدلیل عقلی و
 خود علم خود را حلی دانسته و با خیال ضرر خیر و کفر به صورت فاسده و تقلید
 کرده منقسم ساخته و حکمتی بطلان تقلید بیرون آورده و بقیاس خود کلام
 بیزقیش را فرزند تصور میدهد و با بوزیر اسب و فرزند دانه برود بمانند
 و برنجی و کمریات خویش چنان نازان و فرخان گشته که آنها را پیش طغی زنان
 ابرام خیر اندیش نمایان و عیان کنان هستند و بنابر آن از خدا خوانان و جوایان
 که ایشانرا بطریق ترانیه و سرزده گوئی های ایشان الزام داده گریبان و نالان
 یعنی بر اختیار تقریرات شیطانیه و کفریات نفسانیه چه چه قباحتهاست اسلامی
 در پیش می خود اطلاع داشته و تا ایشان بقول معدی رحم +
 یکبار بر سر تلخ وین می برید خداوند ایشان گناه کرد دید

[illegible][illegible]

اقول - جوابش عبارت عربی بزوج میدهم بحشم عبرت باید دید و بگوش
پوشش بایستند که چون ایشان را عداوت یا غناوت ساری و ضلالت تاری
بنابران بجای واجب باطل و بجای موافق خلاف ترقیم ساخته اند و اگر نه
می یافتند هرگز چنین نمی نوشتند و با چنین گویم که مقتضای ضلالت است که
بجای عدم التقلید باطل و وجوب التعمین باطل نوشتند و ملازجه کن را

۵
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

گفتند اگر این مرد بگوید می کند در باطن که با نفس خود می کند
 بر ضرر آنها واقف شوم و نوب نوبه که در باز بتقلید که اینند چه صحرای صحیح
 است که گفتوی به نصیحت گیرند و از بابت قتالت ناجی باشند و بدایت
 بامید و چون صنف آخر طحطار و طحطار به تقایید که صاحبان سلاطین و قضا
 یافتند یعنی ظاهری احادیث صحیح - قطع وقوع می نمایند و بنا بر این بقول (مگر بگیر تا
 بنیب اینی شود) لغرض الزام گفتگو در صحاح بر خود الزام کردم و در غیر صحاح
 دیگر غرض ندارم بلکه صاحبانش اینها را می ملت و امام شریعت حسب درجه تقدیم
 و تاخریت مبدا نم که سبب انان ماعقلان متأخران راه هدایت یافتیم و طریقی
 معرفت گرفتیم و انان را بکافه رضی الله عنهم و رضوانه عینه شماریم
 تذکره که هفتادم
 قال - واما الغفلة فنهان وجوب التعيين باطل لانه خلا
 الاجماع وكما كان كك فهو باطل فذا باطل اما الطغرى فلا لانه
 مضاد للقول الجرم عليه المجتهد محطه وليصيب اذهذا صرح
 في ان بعض اقل المجتهد يؤخذ لا كلها فان اخذ الخطا جرم
 كيف لا وقد قال نينا المعصوم صلعم ان لا طاعة الا في
 المعروف اما الكبري فبين *
 اقول - جوابش عبارت عربی بوجه میدهم چشم عبرت باید دید و بگوشت
 برش بایشنید که چون ایشان را عداوت یا عباوت ساری و ضلالت طاری
 بنابر این بجای واجب باطل و بجای موافق خلاف ترقیم ساخته اند و اگر تلبه
 می یافتند هر که چنین می نوشتند با چنین گویم که مقتضای ضلالت است که
 بجای عدم تقلید باطل - وجوب التعین باطل نوشتند و در اینجا کن را

[illegible]

Handwritten notes at the top of the page, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious phrases.

جاء وشرح ان سر سید نے الوجہ الاول۔ ان الثمین واجب لانه
موافق الاجماع وكما كانك فهو واجب فهذا واجب اما الصغر
فالانه الفقه واجتمع عليه الجمة التقدير من العلماء الكرام۔ والا ولما
العظام۔ فالنقد عليه الاجماع كيف لا وقد قال رسول صلوات
لا يجتمع ائمتي على الضلالة فكيف يكون الثمین ضلالة اما الكبرى
الوجہ الثاني ان عدم التقليد باطل لانه خلاف الاجماع و
وكما كان كذلك فهو باطل فهذا باطل۔ اما الصغرى فلانه مبطل
الشرعية فالعمل بابطال الشرع حرام فهذا حرام كيف لا وقد قال
الاعجاز حصول صلح ان لا طاعة الا في المعروف واما الكبرى فبين
قوله المجتهد خطي ويصيب ابنك بخطاي مجتهد تخفيه كرون وخوده كرفتن
ويأخوذوا انزل النان برون ما فتن تجمل غير ان قرار كرفتن است وزيار
واصل رسل النان نيا في مجمل ومخاطب است كما قيل الانسان حرام مع
الخطا والنسيان۔ **بيت**
غلط وسهو برسن وتوراست بر جهان آفرين غلط نرو۔
بناؤ عليه از حضرت آدم عم گنیم خوری۔ واز حضرت داؤد عم تقبل کنانیدن حضرت
اور يار فر گرفت زوجه اش۔ واز حضرت موسی عم تقبل شخصه با عانت مسیح خود۔ واز حضرت
يعقوب عليه السلام بغريب برادرش غشاء عم۔ واز حضرت نينا محله الب عليه السلام عدم
قول انشاء الله تعالى خصوصاً در مفادہ اساسی بدر خطائے الاجتناب بلکہ از اسرار
انبياء خطا واقع شده کذا فی تخریج المسلم۔ و اگر برین تقریریم کفا کنیم۔ از
محدث و اجماع و قياس وليش بايدم بگویند خوشتر از اين۔ اما القرآن
نقول حضرت موسی عم قوله تعالى لا اتواخذنک بما نسبنا۔ وقوله تعالى

Extensive handwritten marginalia on the right side of the page, continuing the discussion and providing additional commentary.

Handwritten notes at the bottom of the page, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious phrases.

که بدلیل ظهور خطا اصرار بر حمل بر خطا لازم نیست بل ترکش لازم است. اگر چه همیشه احتیاط
لازم نیست. اما ثبوت خطا هم باید. که فی الحقیقت بظاهر آید. و نه خبر خطا
او عینا خلافیه بخندیه معاندان چه حمل و نقضان نماید. چون نباشد بر کس و بواسطه
نفسانیهای خود و قبیل و قال می گراید. و دعوی انا لا غیر می نماید.

تذکره واجب هم

قال ومعناها ان اقوال المجتهدين محتمل الخطاء والمتمحل لا يؤخذ لانه
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

از قول. (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) را مقامهای است
بخصوص محققین و غیره را شمول و عموم که از عمده و منفش اگر گویند که عموم است گویم که
بیان می شود که در غایت غلطی از بعضی ردد و در ثبوت نبوت شک و شبهه پیدا شود
که در قرآن لا ادری ما یفعل لی و کلمه. و در حدیث انا انما بشر اند و در بعضی
از مقامهای مخصوصه اقوال ثانیه غیر مقلدان است لانه محتمل الخطاء و محتمل
لا یؤخذ لانه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال فقوله لا یؤخذ
لانکم لا تفقهوا غوامض الحدیث و القرآن و لا تبلغوا الی البیان
والبیان. و قد مر الضاحی ان هذا القول فی تذکره المتقلد به ایضا
تذکره فوز و هم هم

قال. ومنها ان الشریعة المحمدیة علی صاحبها الف الف تحمیه
وسلام بالنسبة الی المذاهب الاربعه مثلا اما کل او کلی و فی
کلا الشکتین یلزم المطلوب لانها ان كانت کلا یلزم عدم التعین
البه وان كانت کلیاً یلزم اجتماع المتضادات وذا باطل فالقول
بوجوده کذا. افول. حسب تقریر مصنف تحریر می نماید و نیزه و تحریر

ان الشريعة المحمدية على صاحبها الف الف تحية وسلام بالنسبة
الى الصحاح الستة وغيرها من الاحاديث التي اقرها بتركها الطرقة
مثلا اما كل او كل وفي كلا الشقين يلزم المطلوب لانها ان
كانت كلا يلزم عدم التعيين للصحاح فبدخل فيها الاحاديث
من غير اهل السنن ايضا فظهر ما ظهر - والكانت كليا يلزم اجتماع
المتضادات وهذا باطل فالقول بوجوب العمل بالصحاح كذالك

تذكره يستتم

قال - ومنها القياس من الشكل الاول البديهي الانتاج هكذا عرفت
مسائل حقه محقة هي شريعة محمدية وكلها هو شريعة محمدية فزاد
حق وواجب بالاتباع ينتج كل مسائل حقه محقة احق وواجب عنهم
اقول - من يسميهم بسمان شكل اول جواب سيد بن عبد بنه في الضائق
اعتنا في سائرنا ان القياس من شكل الاول هو البديهي الانتاج
عندكم فنسئل عنكم ان كل احاديث التي في الصحاح وغيرها هو شريعة
محمدية وكلها هو شريعة محمدية فهو احق وواجب بالاتباع
فينتج كل احاديث احق وواجب بالاتباع اما الامر فليس كذا
لان بعضها موضوع وبعضها معارض وبعضها متروك وبعضها
مطعون فاین الاتباع بكلها +

تذكره يستتم ويكم

قال - ومنها ان المجتهد ان محطيا في بعضها فكيف التعيين وان
مصيبا في جميعها فاین الاجماع للثنين +
اقول - ان المجتهدين ان محطتين في بعض الاحاديث فكيف العمل

بالوثوق وإن مصيبين في جميعها فكيف الترتيب والطعن ببعض
أما الاجتماع فشيء يلزم اجتماع المتضادات وهذا باطل فهذا باطل
وأما الافتراق فشيء يشرع بالتعين فصاحته مبين غير مخفي أما
الاجتماع فلا يبطل بخلاف البعض كما لم يبطل الخلافه لآل بيك الله
رضي الله عنهم على كرم الله وجهه ولا الخلافه لعلي رضي الله عنه بخلاف زيد و
غيره رضاه رضاهما من الصحابة رضي الله عنهم كما لا يخفى على من له علم بحالهم
فلا يجوز ما انفكوا الفسك ولا تلوموا غيركم *

تذكره بست و د و م

ومنها ان المذهب الواحد اما تمام الشريعة او بعضها فان
يؤيدها فكيف الدوران وان بعضها فله من الموفق الذي لا يستطيع
ان يقول تؤمن ببعض ونكفر ببعض اين الاطمينان *
اقول - نسألكم ان الاحاديث المتخالفه المتباينه فيما بينها اما تمام
الشريعة او بعضها فان تمامها فكيف الدوران وان بعضها فله من
الموفق الذي لا يستطيع ان يقول تؤمن ببعض ونكفر ببعض فابن الاطمينان

تذكره بست و س و م

قال - ومنها ان التعيين انما حدث في القرن الرابع وما هو كذا
فهو بدعة مستفحة فالنعين مثله *

اقول - ان تاليف الصحاح انما حدث في ثلث القرون المنصوص وما
هو كذا فكيف بدعة مستفحة فالتاليف مثله *

تذكره بست چهارم

قال - ومنها ان اقتداء الاحناف باشواق او بالعكس مثلاً انما

جائز فإين التعين واما غير جائز فإين الاجماع المتعين :

اقول - ان اقتداء بعض الرسل بالبعض في بعض الاحكام او
اتباعه كاتباع نبينا الكريم صلعم بموسى عم في صوم عشوراه مثلا اما
جائز فإين التعين للشرعية المحمدية واما غير جائز فكيف القول المتعين
قوله تعالى لا تفرق بين اثنين احديهما من رسله اما الاجماع فلا يصح كماله

ذكره :

تذكره يستوجب

قال - ومنها ان التعين لو لم يكن باطلا لما يستلزم المحال لكن في حرب
فيكون باطلا اما المقدم فلانه يستلزم العصمة في غير الانبياء اهر
الصلوة والسلام واما الاستثناء فبين غير مبين : عنهم
اقول - ان عدم التقليد لو لم ياك باطلا لما يستلزم المحال لكن في
فيكون باطلا لان مستلزم المحال باطل اما المقدم فلانه يستلزم
العصمة لكل واحد من المحدثين او في كل واحد من الواصلين
للحديث من غير الانبياء عليهم الصلوة والسلام واما الاستثناء
فلانه يستلزم لكل الاجتهاد وهو محال - لقوله تعالى لا يكلف الله
نفسا الا وسعها :

تذكره يستوجب

قال - ان استواء الحق في المذاهب الاربعة مسلمة اولا فان
كان مسلما فكيف التعين وان لم ياك فإين الاجماع بالتعين :
اقول - تارة نشكك ان استواء الحق في الاحاديث كلها مسلم
ام لا فان كان مسلما فكيف العمل بالبعض وان لم ياك فإين

الاجماع على العمل بالحديث تارة لئلا ينسأل عنكم ان استوام الحثية في
الشرائع كلها مسلم لا فان كان مسلما فكيف التعيين وان لم
يك قايين الاجماع على بعضها باليقين - تارة نقول ان قولكم
هذا متناقض لما قلتم ناقلا على الشرع اني قايين الاطمينان فكيف
تذكروا الاذعان *

تذكره بست مضم

ومن هنا ان ايجاب التعيين انما هو شرك في التوحيد او الرسالة
من هو الا هو هو ما اخبر الله عز وجل من سوء اعمالهم و قبح
الهمم اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله وكلما
تذكروا ذلك فهو شرك فهذا كذلك *

قول - ان ايجاب تعيين الاحاديث في الصحاح المستطافا هو
شرك في التوحيد او الرسالة اذ ليس هو الا هو هو ما اخبر الله عز وجل
من سوء اعمالهم و قبح اعمالهم اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا
من دون الله وكلما كان كذلك فهو شرك فهذا كذلك بارى ذكرين
آيت تذكره في مقدم مقال اول گذشت * باقى مضامين الزمان بايد گرفت *

تذكره بست مضم

قال - ومنها ان ايجاب التعيين انما هو اصرار على ما منعه الله
تعالى والاصرار على الممنوع حرام بل كفر لان استئصال المعصية
كفر فكيف بايجابها فالاجاب كذلك *

اقول - ان ايجاب التعيين للاحاديث في الصحاح انما هو اصرار على
ما منعه الله تعالى والاصرار على الممنوع حرام بل كفر لان استئصال

المعصية كفر فكيف بإيجابها قال لا يجاب لك لان محمد اسمعيل النجاري
رحم قال تركت كثيرا من الصحيح لحلل الطول والمالك رحم والمسلم رحم
والشرعي رحم قالوا مثله فابن التخين فانتشروا في الارض واتبعوا ما تركوه
وان لم يتجدد ولا فكيف العمل بالبعض دون البعض فما تقولون في
قوله تعالى ان من بعض وكفر ببعض - فاستغفر وايلاهما الا^{لله} ^{يستغفروا}

منية المصنف

تذكره استنهم

قال ومنها انه التفرق والتفريق وهما منهيان لقوله تعالى واعتصموا بالانس
الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذا لك * اقول - انه ليس فيه التفرق بين حزب
والتفريق كما زعمه المصنف بل ان لتخين الحديث دون الحديث واحد واحد
لتعين الآية دون الآية بزعمه التفرق والتفريق وهما منهيان^{عنهم}
تعالى - واعتصموا بالمحجل الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذا لك *

ع

تذكره وتذكروهم

قال ومنها انه فرار من الرحمة والفرار من رحمة كما ترى *
اقول - انه ليس فيه الفرار من الرحمة بل انها تحقق الفرار من الرحمة والفرار في الضلالة
في عدم التقليد لا النفوس اشربت الهوى واعجب كل ذي رأي برائه والفرار
من الرحمة والفرار في الضلالة كما ترى * تذكره سعي حكيم
قال - ومنها انه بعد الجمع والتأليف اللطيف للحديث الشريف
لا جائز ان يكون المذهب الواحد اجينه ولشخصه من المذاهب
الاربعة مثلا شريعة محمدية كاملة واجبة الاتباع للزوم
استحالة القول بعد ما هتداء كل من تابعي ومبوعى ضد اشبه
الثلاثة الباقية من العلماء والصلحاء وكل الاولياء ولا لايعينه

ولشخصه لزوم استحالة القول بعدم اعتدائهم اجمعين في ذلك
 واجابة الكاملين والالتقياء لعدم تحقق العمل بل لا تدين الحقيقة
 اقول - انه اذا اعتدوا اجماع على تقليد الائمة الاربعه (الذين
 بعضهم اقرب من بعض فبالقول الاقرب فالاقرب اقرب منهم فباعتبار
 من المقلدين الماضين يذهب واحد من العلماء والصلحاء
 روميا والالتقياء لاسيما كل واحد من الائمة الاربعه و
 بين الصحاح الستة للزوم تحقق العمل بالشرك في الرسالة بتعين
 حقيقة كما زعم المصنف - ان كان كذلك فليت الاقتداء بغير المقلدين
 لطهين بهذا الاقتداء فاذ القول يا ايها المصنف في
 انما افها كان جوابك فيه فهو جوابي وما كان اعتراضك فيه فهو
 اعتراض - الا ان كل احد الاية او احد المحدثين كش احد المقلدين
 في تعين العمل فابن لك العقل فوقت في الحفر الذي - حفرت لنا
 نعم ما قيل من حفر بئر الاخيه فقد وقع فيها - فاعلم يا ايها
 الاخون فاذا بطلت الشقوق المحتملة المحررة من غير المقلدين في
 هذا الزمان - بادلتهم وحججهم والبرهان - فبقية التعيين وجوباً على
 اصله كما كان - فشكر على من هدانا الى صراط المستقيم بكرم العمة
 وفضله العظيم - واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 على رسوله خاتم المرسلين وعلى آله الطيبين واصحابه الطاهرين و
 آئمة الراشدين والمقلدين المحدثين اجمعين .

المقلد
 نسخة

مقالہ ثالثہ در رد رسالہ قول سید

قال - اعلم انه لم يكلف الله تعالى احدا من عبادہ ان يكون حنفيا
او مالكيا احنبا - اقول - جواب این عبارت بتذکرہ یازدهم مقدمہ اولی نوشته
آمده ام - بنابر این حوالہ بران نمودم - و جواب باقی عبارت را پسہ بہتہ نوشتہ
داشتیم - کہ خود مصنفش را مقلد ابو حنیفہ رح یافتیم - اگر گویند کہ مصنف منیۃ المفسر
گویم کہ خود تقلید را رد ساخت - و تلفیق را درست داشت - گویانی او اہل اضریا
قول است و فعل اگر را اول عمل نماید - مثل اقوال کاہنان فریب خوردہ بن عرب
قریبا دیگر از انکی بدی نظا ہر کنند - و تدبیر دفع بدی شان نمایند - ابابو اھر
خود بچندین امور مختصر عیین ندہند - فنقول المصنف مثله - سعدی - ہا ششم
عالمی را کہ گفت باشد و بس ہرچہ گوید نگیرد و اندر کس
عالم انکس بود کہ بد نکند نہ بگوید بخلق و خود نکند
و اگر بر ثانی عمل نماید - تقلید را واجب سازید - کہ برو مرد شامی غیر مقلدین
تقلید را لازم گرفت - ہرگز ہر آئینہ براہ تلفیقی نہ رفت - اگر گویند کہ قولش را و نحن
مع ذلك بحمدہ تعالی لا نخرج عن درجۃ التقلید لا ما صا
الاعظم الا کبرا لی حنیفہ المقدم رح الخ - کذب است گویم کہ اگر کذب
است قائلش کہ کذب است و بر قول کاذب کہ اعتماد کند مگر احمقان - و بر اقوال کاہنان
کہ اعتبار سازد مگر جاہلان - اگر گویند کہ برین نوشتہ اش بروز چشمہ با او مخالفت نمودیم
کرد گویم کہ مخالفت ہم کردن ننوایند - بکہہ او را بری یابید - زیرا کہ او خواہد گفت
کہ اگرچہ من چیزی اقوال متابع را برو تقلید تالیف نمودہ ام اما بران عمل نکردم - اگر
آنرا واجب می داشتیم - ضرور بران عمل می کردم - کسی دیوانہ را ہم نیافتیم - کہ امر بہتر

دید داشته در گذشته است - و برین نقش عمل ساخت + فاذا التولون بعد فلولوا
بنیت کم - ولولا انکم ولاتولوا غیر کم +

اطلاع

چون تتبع دلائل ایشان نمودم - و تتبع بمقامین آنها نمودم - یعنی لجه نقیضش برایشان
نشد - و نقیضش و نقیضش ایشان در میان امت پیغمبر آخر الزمان بر این
پیدا شد - و در هر خبر همین تقریر را تطبیق دیدم - یکی - ادعای خلاف
بحدیث و قرآن الهی است - یعنی گویند که مقلدان بر حلال حدیث
این نمایند - و یک - ادعای خاطیست آنکه مجتهدین با حکام شرعیست +
چونکه آنکه خاطی اند خطا احکام مجاری می کردند + و مقلدین بران مصلحت
ادعای عدم انحصار امت بر آنکه اربعه متدعین که غیر نبی است - یعنی گویند
که چهار بر چهار مذہب امر بدعت است - عمل بران درست نیست + جواب اول
اینها ایشان باعث جهالت و حماقت یا زوال و عداوت گویند که مقلدین باعث
تقلید آنکه مجتهدین عمل با حدیث و القرآن را ورگذاشتند + حال آنکه امر بالعکس است
اما ایشان بسبب غیبت و عداوت نفهمند که بلا تقلید عمل با حدیث و القرآن ممکن نیست
کما صراحتا مراد است - جواب ثانی آنکه باعث بعضی خطای آنکه تقلید باطل نمی شود
کما رغبوا اگر چنین بودی کل احکام شرعی و جمیع انتظام امت یک قلم باطل
مردود گشته + کما ذکر شد - مواضعی مراد است +

جواب سوم - آنکه چون آنکه اربعه کرام رضی الله عنهم العلام - سجد و جہد تمام - و کوشش
و سعایت مالا کلام با حسن نیت و مرام - عمده اجتهاد و انجولی انجام نمودند + و ثمره
باصلاح عام - یافتند - و بدرگاه علام مقبول شدند + کما فی تفسیر الاحمدی
رحم والاضاف ان الحصار المذاهب فی اربعة و اتباعهم فضل الهی

و قبولیه من عند الله تعالى الاحمال فیه للتوجهات والادلة و
 مجتهدین با هم نباشند و اتحاد و اختلاف - و صورت و محبت ارتباط کارهای کردند
 خودی و تعصب را بوسیله هم نمی داشتند و عزت و توقیر و حرمت و قیود را از دست نمی دادند
 حتی که امام شافعی رح چون زیارت قبر امام ابوحنیفه رح رفت به بوقت نماز فجر حسب
 مذہب خود دست بر نماز داشت و ترک قنوت ساخت و بجواب اعتراضی که
 ادب بپنداختند و امام مالک رح قولاً و فعلاً امام اعظم رح را تغافل و خرمیة المفی
 در میان امام شافعی و امام احمد رح چنان محبت و جدائی - و بسط فی اوائل الضیاع
 رو نمود که اندک با پیراهن و دیگر را تیمنا بزرگ انقبض شفاوی مرض اختصر بن عرب
 هر یک دیگر را از خود بهتر می دانست و حال عارفان نیست مگر همان امانه بجواهر
 فی کتاب القفص فی السیر خصوصاً فی الزواله و فی قول السید علی بن ابی طالب عنهم
 اما کانک انقبض هوا فی نفسان - و خواهش و دنیاوی و دینی اجتناب و پیر
 مخدول گشتند و از ثمره امامت محروم ماندند و تفهیم هر کسانیکه تبرک از تقلید میان
 بتقلید تقلیدی عمل نمایند بقول امام احمد رح که مردمان بکثرت تقلید غمی باشند و
 غمی باشند

تقلید دوسه مقلد به معنی بدنام کند نام جو امر و ان را

و هر مردمانیکه بلا استغانت استنباط آئیم مجتهدین بر احادیث محدثین (که غالباً در آن
 رتبه و یالین نیز مناسب است) عمل بشرعیت را و ارادار دارند بدگویا بر سایه صدیق
 پران تیر اندازند و از جهالت تیرهای ترکش را خالی کرده غمی باشند و تیر اندازیم
 مرغ بر بالا پران و سایه اش میدوید و بر خاک پران سایه اش
 ابله و صیاد آن سایه شود می رود و چند آنکه بر سایه شود
 به خبر کان یکس آن مرغ بود به خبر که اصل آن سایه کجاست

تیر لند از دلبوسه سایه او ترکشش خیالی شود و جستجو

فما یحکم اسی غیر مقلدان بگرد این خیال باطل (هر یک از ائمه ثانی اند) در شانیه
از تقلید شخصی از ایشان بگردانیدن - و ائمه و مستقلین را انضای است منسوب به حقین

و حسب خواست نفس ایهام - بنوشتن اسامی حرام - و طلب حقیقت ظنی و قیام به از خود

نزدیک تمام - محروم مایه و مخمور بنایان که اصلا چراغ نمی بیند و در

همه بنایان چراغی تراشیدن بیاری یافتن - و نور هدایت ائمه مجتهدین

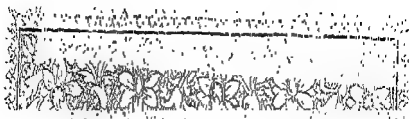
بنموده و در این ائمه مضلین مشرق و غرب متبدل ساختن - الا انما تقلد شخص

این کاتب هرگز خریدن نتواند و تا اراده می نیاید بفرموده سعادت میرزا

که ایام گذشته خصوصاً هر یک از مولانا روم و سعدی و امام عبدالوهاب شمرانی

و غیر هم نوشت فقط

الشیخ
الامام



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

في يوم الاثنين

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

في شهر ربيع الثاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْجِبَالِ وَالنَّجْمِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْمَاءِ وَالْخَلْقَ كُلَّهُ
 وَالَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
 وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ وَالَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَبِالْفُضْلِ وَالَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
 وَالَّذِي يَخْلُقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْجِبَالِ وَالنَّجْمِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْمَاءِ وَالْخَلْقَ كُلَّهُ
 وَالَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ
 لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ
 حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

أَبْلَغَ نَسْجًا أَوْ كَيْفًا - وَبَعْضُكُمْ أَفْضَحُ وَأَكْبَرُ - وَبَعْضُكُمْ أَجْوَدُ
أَجْنَى وَأَخْزَرُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَخَلَقَ لَكُمْ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ
لِتَسْأَلُوا عَنْكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا - وَتُخْبِرَكُمْ أَيْكُمُ أَصْبَرُ صَبْرًا
وَأَصْدَقُ قَوْلًا - وَالَّذِي أَنْبَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بِأَنَّهَا تَكُونُ لَكُمْ
فِيهَا وَخَرَجَكُمْ أَخْرَجًا وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ سُبُلَ الْبَحْرِ لَسَالِكًا
مِنْهَا سُبُلًا مُّجَاثًا - وَالَّذِي أَخْرَجَ مِنَ الْأَرْضِ أَخْرَجَ فِيهَا
مِنْهَا عَذْبًا فَرَاتًا وَجَعَلَ مِنْهَا تِجَارًا أَجَاثًا - وَالَّذِي
الْأَرْضِ كِفَاتًا أَحْيَا وَأَمَاتَا - وَالَّذِي أَشَقَّ الْقُلُوبَ
فَرَاتًا - وَالَّذِي جَعَلَ فِيهَا رِجًا ذِي سُلْجُوقٍ وَأَوْتَادًا
الْأَرْضِ فِيهَا أَصْدَادًا يُخْبِتُ فِيهَا مَنْ يَقُولُ لَهُ أَنْتَ بَدَأْتَ
أَنْتَ مِنَ الْمُنْخَضِرَاتِ مَا تَنْجُجُ النَّجْرَجَ بِهِ حَبَا وَنَسَا وَحَبَا
الْقَافَا - وَجَعَلَ فِيهَا عِبَادَةً أَوْقَافًا - وَالَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَكُمْ أَزْوَاقًا - وَمِنْ الْأَشْجَارِ
أَوْزَاقًا - وَكَأَنَّهُ خُلِقَ لَكُمْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَمِيمًا -
لَعَلَّكُمْ تَعْرِفُونَ مِنْهَا صَافِيًا وَبَدِيًّا - وَالَّذِي هَدَىٰ آلَ
الْيَسَّافِ إِلَىٰ مَآسِكِهِمْ وَإِقَافِهِمْ - فَصَارَ لَكُمْ فِي
السَّمَاءِ ثَمَرٌ مُّزِينٌ وَبَعْضُكُمْ يَنْفَعُ بَعْضًا شُكْرًا - لَكِنَّهُ كَانَ لِلنَّاسِ
وَالثَّارِبِ عُفُورًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لُكُمًا سَبَاتًا - وَجَعَلَ لَكُمْ
لِبَاسًا وَجَعَلَ النَّهَارَ مَعَاشًا - وَجَعَلَ الْأَرْضَ لِلزَّرْعِ
مَسَاسًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ لِتَسْمَعُوا بِهِ الْقُرْآنَ وَ
الْحَدِيثَ وَالْخَبَرَ وَأَنَارًا - وَجَعَلَ لَكُمْ الْأَبْصَارَ لِتَبْصُرُوا

باجوانی باڈیہ کے ایک بچہ
 اور کچھ نساہانہ عمر طبعی
 کی پوزندہ لکھنے کے ساتھ
 چھپچھاپا۔ لیکن تھارے کے
 موت پیدا کی۔ تاکہ اسخان کے
 گھارا کہ کون ختم سے ایسے ادب
 کھارا کہ کون۔ اور ان کا
 علی بن۔ اور ان کا
 کہ کون تجھے صاحبہ جبر
 اور صادق سے قتل بن۔
 اور ان کا کون سے آگاہی
 اور ان کا کون سے آگاہی

[illegible]

۱- مقدمه
 ۲- تاریخچه
 ۳- مبانی
 ۴- روش‌ها
 ۵- نتایج
 ۶- بحث و نتیجه‌گیری
 ۷- منابع
 ۸- پیوسته‌ها
 ۹- فهرست
 ۱۰- تذکره

[illegible][illegible]

تَنَبَّأَ وَجَعَلَهُ مُجْتَمِعًا عَارِفًا لِنَفْسِهِ - وَأَعْطَاهُ الْحِكْمَةَ
 فَصْنُ ثَوَاتِ الْحِكْمَةِ فَقَدْ أَوْفَى خَيْرًا كَثِيرًا - وَهُوَ الْخَيْرُ
 النَّعْمَانُ الَّذِي أَدْرَكَ مِنَ الصَّعَابَةِ جَمًّا خَفِيرًا - فَكَانَ
 تَابِعًا لِقَيْنِيَا شَهِيرًا - وَلَكِنْ لِلْإِسْلَامِ نَاصِرًا ظَاهِرًا -
 وَكَانَ يَسْتَبْطِئُ أَحْكَامَ الشَّرْعِ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ وَ
 يَبْتَغِي الْقِيَاسَ اسْتِنْبَاطًا صَحِيحًا - وَأَسَّسَ بِنِهَايَةِ
 دِيْنِهِ قُبُورَهُ مُبَوَّبًا - وَقَضَاهُ مَفْصَلًا - وَ
 قَدَّ بَا - وَرَبَّهُ مُرْتَبَا - وَكُنِيَ تَنْقِيحًا - وَخَلَّاهُ
 وَبَارَكَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُفْتَدِيَ مِنْ دُونِهِ غَيْرًا -
 وَأَثَبَتْ فِي مَنَاقِبِهِ مَا أَثَبَتْ وَمَا أَدْرَاكُمْ مَا أَثَبَتْ
 الْإِسْلَامُ قَالَ شِعْرًا +

إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ أَبُو حَنِيفَةَ
 كَأَيَاتِ الزُّلُومِ عَلَى صَحِيفَةٍ
 وَلَا فِي الْمَغْرِبِينَ وَلَا يَكُونُ
 وَصَامُ نَفَارًا لِلَّهِ خَيْفَةً
 إِمَامُ الْخُلَفَاءِ وَالْخُلَفَاءِ
 خِلَافُ الْحَقِّ مَعَ صَحِيحِ ضَعْفِهِ
 لَهُ فِي الْأَرْضِ أَثَارُ شَرْفِهِ
 وَلَكِنْ يَبْلُغُ أَنْ يُوَدَّى فِقْهَهُ
 وَلِذَا لَكَ قَالَ ابْنُ لَدَامٍ فِيهِ حَسَنِي مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا أَعْدَدَ لَهُ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي رِضَى الرَّحْمَنِ + دِينُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ خَيْرٌ أَوْ رَسُلُهُ

(Marginal notes in Arabic script, including phrases like 'وَجَعَلَهُ مُجْتَمِعًا عَارِفًا لِنَفْسِهِ' and other commentary.)

عہ درخت صومالیہ نام و رسم مفصلہ ثانی انقلاب پاکستان ۱۹۷۱ء

لَمْ اَعْتَقِدْ اَنْ يَكُنْ هَذَا التَّعَانِ ثُمَّ اتَّبَعَ اِحْيَاهُ لَا الْمَالِكُ الَّذِي
 وَلَدَ فِي سِنَةِ خَمْسٍ وَسَعِينَ - ثُمَّ السَّافِي الَّذِي وَلَدَ فِي سِنَةِ
 مِائَةٍ وَخَمْسِينَ - ثُمَّ الْحَبْلِي الَّذِي وَلَدَ فِي سِنَةِ مِائَةٍ وَارْبَعِينَ
 وَرِسْتَيْنِ - لَكُنْهُمْ اسْتَبْطُوا فِي بَعْضِ قُبُورِ عَائِهِ اسْتَبْطَا لِقَائَهُ
 وَحَقَّقُوا فِيهَا حَقِيقًا - وَكَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَصْلٌ مِنْ أَصْلِ
 أَصُولِهِمْ أَحْرَارًا وَأَبْرُرًا وَأَفْرُوعًا لِقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ - أَخْرَجْنَاهُ الْمَقْبُورَ
 عَلَى أَصُولِهِمْ مُقَلَّدِينَ لَهُمْ وَيَرْجُوْنَهَا تَوْجِيهًا سَطَوِيًّا وَأَوَّلَ أَصْلِي
 لِقَوْمِهِمْ - فَلِذَلِكَ صَارَ الْمَذَاهِبُ فِي الْأُمَمِ النُّصَرُ بْنُ حَرْبٍ
 لِكُلِّ مَرْجِيئًا وَمُحْصُورًا - لِأَنَّهُ مِّنْ اسْتَبْطَا مِّنْ مَّائَةِ مَجْوَهِدٍ
 اسْتَبْطَاهُ مُحْضُورًا وَمُحْجُورًا - لِأَنَّهُ كَانَ فِي الْأَرْبُوعِ عَنْهُمْ
 وَمُنْشُورًا فَلَيْسَ فِي كِتَابِ جَمْعِهِ وَمُسْطُورًا - فَلَا رَيْسَ
 لِمُحْصَارِ الْمَذَاهِبِ فِي الْأَرْبَعَةِ كَانَ فَضْلًا إِلَهِيًّا - تَعَانِ
 شَرْعِيًّا - فَلَا طَاقَةَ لِأَحَدٍ أَنْ يُبَدِّلَهُ بِبَدِيلٍ - أَوْ يَكْتُمَهُ
 نَكِيرًا - أَوْ يُوَوِّكُهُ تَارِيلًا - وَلَا يَنْجِي لِبَغْيِ الْخَفِيِّدِ أَنْ
 تَشْجَعَهَا لَيْقِيًّا - لِأَنَّهُ كَانَ تَلَهُيًا حَقِيقًا - وَكَانَ أَلْفُ حَرَامٍ
 وَلَا يَكُونُ أَحْرَامٌ فِي شَرْعٍ مَرَامًا - ثُمَّ أَلْفُ الْمُحْدِثُونَ فِي
 الصَّحَاحِ مِنْ بَعْدِ الْيَمَانِيِّينَ وَعَايِرُهُمْ مِنْ بَعْدِ ثَلَاثَةِ مِائَةٍ
 أَحَادِيثًا وَأَنَارًا - قَالَتْ كُلُّ مِنْهُمْ لِبَاطِنِهِ الْبَشَرِيَّةِ تَالِيفًا
 رَجِيمًا اِخْتِيَارًا اِخْتِصَارًا - لِيَسْتَخْلَمُوا بِهَا مَا اسْتَبْطَاهُ الْأَنْبِيَاءُ
 الْأَرْبَعَةُ اسْتَبْطَاهُ مُحِيطًا - وَاسْتَحْجُوا اسْتَحْجَا بَاسِطًا
 وَلَئِنْ أَحَدَهُمْ أَرَادَ أَنْ يُجِدَّ النَّاسَ مُهَاقِمًا هَيَّا

مسمى بصره الخلق - لجمرة الخلق - ووجوب تقليد المذاهب - مع دیگر
 احوال مناسب - بزعم الحاشدين في اللطاب - وآنرا بر یک تمهید و سه مقصد و
 یک القاط تریب دوم - و توقع انجام - بر خداوند علام داشتم تمهید
 چونکه نبوت و وجوب تقلید من و چه موثون بر نبوت تقدم زمانه آئیم مقبولان
 خداوند مجید - است و آن موقوف بر دانستن توانیج است پس تقدیم
 مناسب گردیده بنابراین مقصد اول را در توانیج تمهید و مقصد ثانی را در
 مقصد ثالث را در مناقره شدیده و القاط را در متفرقا جدید جدید نام زدیم و در
مقصد اول بر چند بصره مشتمل است
تمهید اول
 مائة مجواهر

و مختصر بیان - پیدایش کون و مکان - چون خالق مطلق را خواش و جود
 موجود شد - بضمون - **إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا أَنْ يَكُونَ فَقِيلَ كُنْ**
 کن گفت - و پیر بجز وجود و لفظ کن همه عالم موجود است و اما حکمت و عبره ظهورش
 درجه تقدم و تاخر را بقوله - **فَضَلْنَا الْبَعْضَ عَلَى الْبَعْضِ** و بقوله **رَفَعْنَا**
الْبَعْضَ فَوْقَ الْبَعْضِ که درجات لیبلو کتمه فیما آنا کتمه دخل داد و
 در انبیا ترتیب و انتظامش را بالتوقف و لوالی بقوله **تَخْلُقُ السَّمَوَاتِ**
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ بنا نهاد - یعنی عرش و کرسی - لوح
 و قلم - خلاء ملائکه شمس و قمر - آسمان و زمین - آب و آتش - خاک و باد و حیات
 و موت - نیکی و بدی - عقل و فهم - جل و علم - هدایت و خطا - نبوت و رسالت
 خلافت و امامت - و غیر ذلک محاسن و الامکنات و الکائنات را بالتوالی جلای
 و انتظام کلی مخلوق ساخت و هر یک را بدرجه خود بکاری مقدر و معروف داشت
 هر کسی را بهر کار ساخته و هرگز بحث و محصل نگذاشت و کقوله -

در جوار که در
 کوی چاک که در جوار که در
 بود
 فضیلت دینی است بعضی که بعضی را
 اخمینه المفتی
 در این کتاب که در این
 همان آن در این
 که

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

گریه بدی این فهم مر قابیل را که نهاده بر سر لوط و ایل را
 که کجا غایب کنم این گشته را این بخون و خاک دشت را
 دید ز اخی زراع مرده در دهن برگرفته در هوا گشته پیران
 از هوا زیر آمد و شد لوفین از پی تعلیم او را گور کن
 پس بخیال از زمین انگشت کرد زود زراع مرده ایفقه
 دفن کردش پس بپوشیدش بجاک زراع از امام و اخرونیه المنفی
 گفت قابیل اهرشه بر عقل من که بود ز اخی زبسطنی او ایل انصیا

القصه چون بعد مرده از سال و کثرت گشتن فرزندان النصر بن حرب
 مرض موت پدید آمد و همه فرزندان را وصیت کرد که پس مشیت همتا بجو اهر
 و ویران شود و انید و باو ایمان آرید

قاهره (از اینجا تقدیر شخصی واجب می نماید یا و باید داشت) گویند که
 مشیت عم طاق متولد شده بود و اندک باجوری از بهشت معامله مناکحت و زنی
 و نیز گویند که اصالت رسالت تاب صلعم از اینجا است و حضرت مشیت عم را فرزند
 بنام توش متولد شد و بعد بگوش و الدش حضرت مشیت عم رحلت کرد و بعد از آن
 پسروش فلیتان و باز پسش همایل بصورتیکه در دنیا نظیرش نبود متولد شد
 حتی که مردمان با مخالف و بدایم زیارتش می آمدند و خوب صورتش را نظاره میکردند
 لهذا همایل از آن تحفه مالدار صاحب ثروت و شمت گشت و چون او را دنیا
 برفت و مردمان باعث عدم دیدنش مخالف را و پس می بردند و فرزندانش را
 نمی دادند و ابلیس شکل آدمی متشکل گشت به فرزندانش آمد گفت که زائران همایل
 همایل را ندیده مخالف و بدایم را و پس ببرند و شما بدیری بکنید تا مخالف بیا سید
 گفتند چه کنیم گفت تصویر همایل قرار کنید تا آنان آنرا دیده مخالف را و پس

شسته است و در
 صورت

۱۵۔ اس طرح سلامت جوڑ دینا ہے۔
 ۱۶۔ سوختن دین میں سے لپکتے والے ۱۲
 ۱۷۔ اور تاج پہنچا سنا تھوڑے آدمیوں کی ہادی
 ۱۸۔ اور درجی ہماری ہے ۱۹۔
 ۲۰۔ اور جب گزرتے تھے اور ایک باج
 ۲۱۔ میں اس قوم کے شہید کرتے
 ۲۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۲۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۳۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۴۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۵۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۶۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۷۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۸۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۰۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۱۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۲۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۳۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۴۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۵۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۶۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۷۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۸۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۹۹۔ کیا کرتے تھے تیرے
 ۱۰۰۔ کیا کرتے تھے تیرے

قصه ایست که در تاریخ معروف اند بن محمد بن سرج بن رعد بن
 قلیچ بن عیسی بن سراج بن ارنک بن سام بن نوح عم کذابی التوریت بوقت فرود
 بن کفان بن آدم بن حام بن نوح عم کذابی التوریت متولد شد اولاً از ادبیر
 که خدای تعالی گفت آفر خدای آفر کیت گفت نورو خدای نورو کیت
 گفت کواکب خدای کواکب کیت جواش گفتن نتوانست چون شب بیدار
 را دید این رب من است گفت قوله تعالی فلما جن علیک الیاء اخمنیه المفی
 قال هذا ارنی چون ساعتی بگذشت و ماه را دید که برسطی او اهل الضیاء
 بنار بی گفت قوله تعالی فلما اراى القمر بازغا قال هذا النصر بن عرب
 ماه هم و گذشت و لا ایمیح الا فلیان گفت باز چون آسمان بجواهر
 گشت و بنار بی گفت قوله تعالی فلما اراى الشمس بازغا لای وى عنهم
 هذا ارنی هذا اکبر چون آن در گذشت و اعتقاد از تخمین کردی
 فاستگشت و حتی که ارنی و جبهت وجهی الی الذی فطر السموات و الارض
 الارض حنیفا و ما انا من المشرکین گفت چون قوم نورو و خب و تورا
 یکروز خواستند که بعید گاه روند و آفر گفت که پس ابرخیز با بعید گاه
 صحرا بیا حضرت بوسه کو کب نظر فرموده ارنی تسقلم گفت و با این بند
 و تا و پلات با ایشان نرفت و چون جمع قوم بصحرای بیرون رفتند و خانها
 خالی گذاشتند حضرت ابراهیم علیه السلام این را غیبت شمرده تیرے بروشت
 و در تخته آلوده دست و پاهای بنار او هم شکست و در بخت بزرگ همه را پاره
 پاره ساخت و در دوش بت بزرگ تر متبرابره داشت و باز گشت چون
 ایشان مراجعت کردند و صورت حال دیدند و بخود پیچیدند و بقوله تعالی
 قالوا سمعنا فی بینا کرمهم لقال له ابراهیم تو می گفتند که ما شنیدیم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

این کتب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

و عیثا و محلات بنت حضرت اسمعیل عم را نکاح کرد و یعقوب عم چون بغیر از پدر
 خود برکت دعا سے نبوت کہ حسب وعدہ پدر حق برادرش عیثا بود برگرفت -
 عیثا و شمنش گشت و بنا بران بخشش بشورہ مادر خود بدیار خالکش لابن بن بنول
 اگر سخت و دخترانش سمان رخیل و لیاہ ہر دو خواہر را بکاح خود گرفت و
 و از رخیل حضرت یوسف عم و بنامین تولد شدند و از لیاہ او بن و سیمہ
 یہودہ اشکار زبولون و یک دختر و مینہ تولد شدند و از لبطان یا اخرمینہ المفتی
 باعث رشک و حسد بر خواہش لیاہ کہ کثیر الا ولاد بود و اینہا بسطانی اوائل انبیاء
 متولد نمی شد بغیر از شوہرش دادہ بود و از ان طرف دان قضا النصر بن عرب
 و لیا نیر بر رشک خواہش کنیزکش زلفہ را بغیر از یعقوب بداد و از السماء بجواہر
 شدند فی الجملہ حضرت یعقوب عم مع دو ازوہ پسر و یک دختر و مال روی عنہم
 کثیر از دیار خالکش بدیار خود می آمد ناگاہ حضرت جبرائیل عم نزدش آہال ۵
 پیغمبری بداد و نامش اسرائیل نہاد و

انعام

قصہ حضرت لوط عم - اُمتان حضرت لوط عم کہ در شہرستان بودند و
 بفضل ایشان فرشتگان ہلاک کردند و

قصہ حضرت اسمعیل عم ہر سال از مکہ زیارت پدر بشام رفتہ و از حضرت
 اسحق و دیگر برادران ملاقات کردہ باز بکہ آمدے و چون از زانش دو ازوہ پسر
 متولد شدہ اورا خدا فرمود کہ بدیار مغرب کہ بت پرستانند برو و دعوت کنند
 در آنجا چاہ سال دعوت کرد حتی کہ ہمہ مومن شدند و اسلام آوردند و تا صد و
 سی سال تربیت و با آخر عمر بلاقات حضرت اسحق عم برقت اورا نابینا دید و و باد و
 فرزندش ملاقات کردید و باز از ان بکہ رسید و بعد یک سال فوتید و فرزندش
 اورا پہلو سے مادرش ماجرہ دفن کردند و بجزر و لیسر ہمہ در عالم منتشر شدند و

الغرض چون پرتو نورش صلعم بر جبر اندر روزگار ثبت و دوام یافت و عکس حجابش
صلعم بر دو فائز لیل و نهار رقم قیام پذیرفت و غراب ضلالت خسته و خراب گشته خود را
بآتش یازد هلاکت بآیداخت پس روز مملود و نقل آن محمود گفت شاه خجسته
بوده لیک تاریخ آن شفیع احمد از ربع یکم دوازدهم چون اینفقه مشهور

است ویدیم نوشتم ورنه در کتب میر خصوصاً در اراج النبوة بآخر منیه المفتی

وَلَدَ الْحَبِيبِ وَمِثْلَهُ لَا يُولَدُ	وَلَدَ الْحَبِيبِ وَبِطْنِي أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ
وَلَدَ الْحَبِيبِ فَحَلَّاهُ وَمَطِيَّاهُ	وَالنُّورُ مِنْ وَجْهِ النَّصْرِ بْنِ حَرْبٍ
وَلَدَ الَّذِي لَوْلَا مَا ذَكَرَ النَّفَا	كَلَّا وَلَا ذَكَرَ السَّمَاءُ بِجِوَاهِرِ
هَذَا الَّذِي لَوْلَا مَا ظَهَرَ الْقَبَا	كَلَّا وَلَا كَانَ الْمَحْدِيُّ عَنْهُمْ
هَذَا الَّذِي جَاءَتْ إِلَيْهِ غَزَالُهُ	وَالْجَدُّ عَقَبًا قَالَ أَنَا لَمْ
هَذَا إِمَامُ الْمُرْسَلِينَ حَقِيقَةُ	هَذَا خَتَامُ الْأَنْبِيَاءِ وَكَتَمَانِ
إِنْ كَانَ يُوسُفُ قَدْ أَفَاقَ جَمَلُهُ	وَلِلَّهِ ذَا الْحَبِيبِ مِنْهُ أَنْ يُلَامَهُ
لَوْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَعْطَى رُسُلُهُ	بِإِلَهِ ذَا الْمَوْلُودِ مِنْهُ أُرْسُلُهُ
لَوْ كَانَ قَدْ أَعْطَى الْمَسِيحَ عِبَادَتَهُ	فَمُحَمَّدٌ مِنْهُ أَجَلٌ وَأَعْبُدُهُ
هَذَا الَّذِي خَلَعَتْ عَلَيْهِ مَلَأَتُهُ	وَلَفَاسٌ فَظَرُّهُ لَا يُوجِبُهُ
جَبْرِ يُبْلِي نَادِي فِي مُنْقَضَةِ حُسْنِهِ	هَذَا أَمْدٌ يَحْيَى الْكَوْنُ هَذَا أَحْمَدُ
يَا حَاشِقِينَ كَوْنُكُمْ فِي حَبِيبِهِ	هَذَا هُوَ الْحَسَنُ الْجَمِيلُ الْمَفْرَدُ
وَلَقَوْلُ يَا حُشَّاقُ هَذَا الْمُصْطَفَى	وَأَقُولُ يَا مُشْتَاقُ هَذَا أَحْمَدُ
لَمْ يَأْتِ فِي أَوْلَادِهِ مِثْلُهُ	رَبِّمَا مَضَى هَذَا أَحَدٌ مِنْ مُسْنَدِهِ
قَالَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ بِأَنْبَرِهِمْ	وَلَهُ الْحَبِيبُ مِثْلُهُ لَا يُولَدُ

صَلُّوا عَلَيْهِ بَكْرَةً وَعَتِيَّةً
يَا بَنِي اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

الْفَتْحُ الصَّلَاحُ مَعَ السَّلَامِ وَزَيْدٌ
إِنَّهَا الْفُوزُ وَالْفَلَاحُ كَذَلِكَ

ولقبه تعالى يا أيها الذين آمنوا صلُّوا عليه وسلموا تسليماً. اسی برادران مؤمن
برخی آخر الزمان در دوشه پایان از جهان وزبان میان کنید. تا حکم میان بدل و
ایستادند. درستی شفاعت پیغمبر آخر الزمان باشید. و بحدیث من صلواتی و حبیب
عالمی از ایشان یابید. و رود ملحونه

يَا رَسُولَ سَلَامٍ عَلَيْكَ
يَا حَبِيبَ سَلَامٍ عَلَيْكَ
أَشْرَفَ الْبَدْرِ عَلَيْنَا
وَجَنَّتْ مِنْهُ الْبُكَورُ

قَطُّ يَا وَجْهَ السُّرُورِ
أَنْتَ لَوْ سُرِّفَ نَوْرُ
أَنْتَ مُصْبِحُ الصُّدُورِ
يَا كَثِيرَ وَعَايِ

يَا مُحَمَّدٌ يَا عَمْرُو سَلَامٍ عَلَيْكَ
يَا مُؤَيَّدِي يَا مُحَمَّدُ يَا إِمَامَ الْفُتُوحِ

مَنْ يَرَى وَجْهَكَ لَسَعَدَ
خَوْصُكَ الصَّاقِي الْمُبَرَّدُ
يَا كَرِيمًا لَوَالِدِينَ
وَزُدْنَا يَوْمَ النُّشُورِ

كَأَنَّ لَنَا الْغَيْبَ حَيْثُ
بِأَسْرَى إِلَّا إِلَيْكَ
وَالْغَايَةَ لَكَ يَا مُحَمَّدُ
وَالْمَلَاحِلَةَ عَلَيْكَ

وَأَنَا الْعُودُ بِكَ
وَأَسْتَجَارُ يَا حَبِيبَ
عِنْدَ مَا سَدَّ الْمَخَاصِلُ
حَبْنَتُهُمْ وَالِدٌ مَعَ سَائِلِ
مَا حُكِمَ رَسَائِلُ
نَحْوَهَا ثَبَاتُ الْمَنَارِ
وَتَذَلُّ لِي بَيْنَ يَدَيْكَ
عِنْدَكَ الْبَطْنُ الْقُفُورُ
وَتَنَادَى الرَّحْمِيلُ
قُلْتُ فَنِلِي يَدَ لَيْلٍ
حَسْبُهَا الشُّوقُ الْحَزِينُ
بِالْعَشَا يَا أَلْبُكُورُ

كُلُّ مَنْ فِي الْكُونِ هَامُوا
وَلَقَدْ نَزَّلَ غُرَابًا
أَنْتَ لِلرَّسُلِ خِتَامٌ
فَعَلَيْكَ اللَّهُ صَلَ
وَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى أَحْمَدَ
أَحْمَدُ الْفَادِي مُحْتَضَرُ

فِيكَ يَا بَاهِي الْحَبِيبِ
وَإِشْتِيَاقُ وَأَحْسِنِينَ
أَنْتَ لِمَوَى مُسْكُورُ
دَائِمًا طَوَلُ الدَّهْوَرُ

يَعْدُو أَحْرَفُ الْبَيْفَةِ
صَاحِبُ الْوَحْيَةِ الْخَرْنِيَةِ الْمُفْتَى

وزمان تولد نبی آخر الزمان همان بود و فرو افتادگی جمله بتان و بسطانی او اهل انصیا
و فر و مرون آتشکده گبران همان بود و تشر نزل تحت پوشش و اذ انصر بن خرب
بر و هاس ایشان همان بود و مولانا ریم

چون محمد گفت آن جمله بتان
که بر دای پیر این چه جستجو است
ما نگون و سنگار اینم از و

سزنگون گشته مساجد آرزوی غنیم
آن محمد که عزل مادر و سنال
اکسا دو بے عیار اینم از و انعمان

و گویند که در آن وقت از سلطنتش چهل و دو سال گذشته بود و از زمانه حضرت یونس
علیه السلام شصت سال کما مر ذکره و از اسکندر رومی هشت صد سال و از
حضرت داود عم یک هزار و هشت صد سال و از حضرت موسی عم دو هزار و هشت صد سال
و از حضرت ابراهیم عم سه هزار و هشت صد سال و از حضرت نوح علیه السلام چهار هزار
یکصد و نه سال و از حضرت آدم عم از ابتداء نزول بر زمین شش هزار یکصد و
شصت و سه سال گذشته بود که بعثت ذات بایرکات مبرور کائنات رونمود
که رسمی نامه کسی نامه آنحضرت آدم عم که از احادیث مختار و محققان و
روایت محققه را روایان و خصوصاً در بخاری تا ابن عدنان یافته شده این است که
جناب رسالت آبا فاطم المرسلین رسول رب العالمین محمد مصطفی احمد مجتبی بن عبد الله

من چنان کسنگاه بنظر می نمودم که کار بخوبی کردن توانم. لهذا در خاطر می رسید و
 تدبیر بدلم پیدا گردید که خدیجه دختر فایده منعم است و مال بسیار دارد و
 فردوران میگردد و حاجت مناسب میدهد و درین امر چه می گوئی و چه مصلحت دانی
 حضرت فرمود: فرمان بروارم و و بدل را خیم و الغرض البوطالب آنحضرت را با خود
 همراه کرده نزد خدیجه رفته براسه وجه معاش سفارش نمود خدیجه ثقیفه شکم
 بر آیت حضرت ابو بکر رض و حضرت علی رض چنین آمده است که خدیجه را آخر منیة المفتی
 غلام آزاد کرده اش میسر نام و احوال کرامات آنحضرت خیر البسطانی اوائل انصیا
 گشته بودند و نیز از چشم خود دیده و آنحضرت را طلبیده یا النصر بن حنظل
 گویند آن مقرر کرد چون مدتی برین برآید و عمر مبارک بسبب لسماء مجواه
 خدیجه آنحضرت را به تجارت شام فرستاد و غلامش را همراهی نمود وی عندهم
 و غلام را به تاکید تمام و تشدد و مالاکلام گفت هر جا بر فطی و هر کرا مال
 صادر شود و بمن پوست برکنده ظاهر باید کرد و آنرا اصل تجارت بایک نعلبان
 الغرض رفت و چنان کرد و بعد از مراجعت استفسار کرد غلام میسره نیز لایا
 کنده همان بیان را عیان نمود و پس خدیجه گفت ای محمد اگر من عاجزه را بنگار
 خود در آرمی تا بقیة العمر خدمت تو سر فرزند سعاد و ارین و کرامات کونین
 حاصل نمائم و فرمود که بلا اجازت عجم اجازت این امر مهم دادش نمی توانم و
 البوطالب را راضی کرد و حسب شروط آنحضرت جمیع مال و اسباب و غلام را
 براه خدا تصرف و آزاد کردن را بجا نشود و البوطالب مع حضرت حسب اشاره
 خدیجه نزد ورقه بن نوفل که برادر عموی خدیجه بود برفت و او برویت آنحضرت
 خوشنود گشت و از قدوم میمنت لزوم آنحضرت لافل با جمیع هم عصران سر برفت
 برخاست و گفت که من را بسیار دوست میدارم چیزی از من بخواه البوطالب گفت

از لطن ماریه قبطیه تولد شده بعد دو ماه فوت کرد چنانکه همه فرزندان عالیشان بحر
حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنهما و بر و منی آنحضرت شربت موت چشیدند و مادر و اقطنی و
مواهب لدنیه و مدارج اختلافات کثیره نوشته دیدم - باعث خوف و رازای کتاب برگزیده

حالات نکاح دختران و مصیبت علیهم السلام

حضرت بی بی زینب بکاح ابوالعاص و حضرت بی بی رقیه بکاح عثمان بن عفان
بودند مگر چون عتبه بی بی رقیه را طلاق داد حضرت عثمان را بکناخر منیه المفتری
و گویند که بی بی کلثوم را نیز عتبه نکاح کرده فوت نمود بنابر آن حدیثی او اهل انصاف
کلثوم را نیز بعد فوت حضرت بی بی رقیه رضی الله عنهما بکاح خود آورد و لهذا انصر بن عروب
شهر و عقد حضرت فاطمه رضی الله عنهما را نهم یا نهمه سال و پنج یا شش و نیم هجری بمجاها
اسد و جبر و نمود در آنوقت عمر حضرت علی رضی الله عنه و یکم و پنج ماه بود و ای عندهم
کیفیت و تاریخ بعثت چون زمان نبوت و اوان نزول آن
رسیده و ثانیاً شوق جگر گردیده و چون بن شریف ایل بی بغار حراسه مکه و حی النعمان
گردیده یعنی حضرت جبرائیل علیه السلام آیات آغاز نمود و بطریق طهارت و وضو
و استخار و طریق خواندن نماز تعلیم می فرمود و قوله تعالی عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى
چون شباهت عبادت مشغول شدند خدیجه الکبری گفت ای محمد
چرا نمی گویی یا خدیجه کار من از حقان و آسمودن در گذشت و حالا دعوت حق
بر من واجب گشت و تا مردان را از بیت پرستی باز دارم و همراه هدایت بیارم
اما در نزد منم و اگر خوانم و ذکر بر قلم اعتماد کند و حضرت خدیجه رضی الله عنها
اول من بر تو ایمان آوردم و بعد از آن حضرت علی کرم الله وجهه بعمر بیست سالگی
ایمان آورد و بعد از آن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از آن زید بن حارث
و بلال حبشی ایمان آوردند و بعد عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه و قریه بن

عوام بعد از طلوع روضه و سحابین الی وقاص لیکن ایمان آورده و حتی که
سی و نه کس مؤمن شدند اما دین را بخوف کفار پنهان می داشتند چون این
خبر و خبر ایمان حضرت امیر حمزه رضی الله عنه رسید بانید حضرت مستطاب
حتی که ابو جمل و ولید بن مغیره و ابوسفیان و خطاب و ابولهب و غیره سرداران
همه گفتند که حمزه بمحمد ایمان آورده ابولهب گفت اولاً سر محمد باید
بریده و سر او را در کوه پاره کنند و ابو جمل باستماع این سخن حکم داد که بگویند
که سر محمد بریده و پشم آرد و او را چنان چنین خواهم داد و عمر بن خطاب
و ابوبکر بنی ساجعت و رقیب و شمشیر میان عرب مشهور و معروف بود گفت
که من شمشیر بران بدست گرفته و فحش کنان هر چهار سوی گشت و علانیه
گفتم می گفت و حتی که کسی از راهی نقش که خمارت مع شوش بر محمد
را برد و چون این بشنید و بخانه خواهرش فاطمه در سید و ایشان را بتلاوت
گفت و نزد کوب ساخت و روزی خواهرش سوره طه میخواند و
بیشتر بگوشش رسید و فی الحال رفتش بایمان پیدا گردید و حتی که شمشیر
ببنداخت و نزد خواهرش آمد پرسید که چه می خوانی گفت کلامی که بر
محمد نازل گردید و در بعض روایت آمده است که خواهرش منکرش گشته و
در نزد سوزان بنیداخت و اما نخواست گفت آنرا بیار تا من نیز بخوانم گفت
بمضمون **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** و پنجس استی و کلام خدا چه گویند می خوانی
چون بعد از آنکه زار زار بگریست که اثر دعا این حدیث او را بگرفت
**اللَّهُمَّ آخِرُ الْإِسْلَامِ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَعْزُبُ
الْحِطَابُ أَوْ يَأْتِي جَهَنَّمَ** کذا فی مشکوٰۃ و السیوطی و غیره
حتی که بخانه آمد و آنحضرت مع حضرت حمزه رضی الله عنه و غیره بودند و رفته دستک او را

اما مردمان خانه از خوش ترسیدند و مجتمع گشتند پس حضرت حمزه گفت
چیت گفت عمر با شجاعت و دیری خود تو می گفت عمر در آن کند اگر با سلام
پیش آید بتر و نه قتل کنیم چون در باز کرد و بجز در ویت رو محمد صلعم تکبیر کرد
و اهل دار هم تکبیر کردند و حتی که اهل مکه آوازش شنیدند و آیت یا ایها النبی
حسبک الله و من ابعثک من المؤمنین نازل شد و بینه سینه
حضرت عثمان رض اما بقول ابن اسحق و کان عثمان اول الراخر منیه المفتی
بعد ابی بکر و علی و زید بن حارث تقدیم اسلامش به عمر رض ابسط فی او اهل الضیاء
رسول و صلعم بروایت شهر لعبر جل ساگی مبعوث گشته بمکه یا النصر بن عرب
یا نروه سال بدعوت حق مشغول فرموده و بسوسه مدینه منوره السماة بجواهد
بعدا است دعوت و یا پانزده سال در مدینه بسن شصت یا شصتی و ی عظیم
شصت و پنج حسب اختلافات روایات مشکوة و بخاری و مسلم و غیره بمال
ایها النفس المطمئنة المرجی الی ربی راضیة کفر ضیة لنعان
روح مبارکش از عصر خاکی فانی و بعالم نوزاد با جاوداتی و پروا نمود الامة
کما فی البخاری قال انزل علی رسول و هو بن اربعین سنه
فمکث بمکه ثلث عشرة سنة ثم افر بالهجرة و فاجرا الی
المدينة فمکث بها عشر سنین ثم و سفي و در روایت و فوات
هو ابن ثلث و ستین راز دیده کرده کذا فی البخاری اما مشکوة از ابن
عباس این روایت آمده است قال اقام رسول م بمکه خمس عشرة
سنة (الی) و ثوبی و هو ابن خمس و ستین سنة متفق علیه
و از انس رضی الله قال علی راس ستین سنة متفق علیه و غیره
چون شفیع الوری یک حکم حسدا شد زوار الفنا بقصر بها

عمر آن شاه قبله آمال ابن عباس گفت شصت و سه سال
 سال لغزش چنین عمر افزا شد جان ز دین رفت و دین زد نیاید
 باز تاریخ نقل او بر خال مکه شد از فراق او بی جان

اشعار

لَئِنْ يَارَيْجُ الصَّبَا يَوْمًا إِلَى الْأَرْضِ الْحَرَمِ
 نَزَلْنَا إِلَيْكَ رَاوَضَةً فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَرَمُ
 يَوْمَ تَمَسُّ السُّفُوفُ مِنْ خِدَّةِ بَذْرِ الدَّجَا
 نَوْمًا لَهْدَى مِنْ كَفِّهِ بِحَرِّ الْحَيْمَمِ
 بَرَّهَانًا سَخَا لِأَذْيَانٍ مَضَتْ
 بَاءً نَا أَجْكَامُهُ كُلُّ الصَّحْفِ صَارَ الْعَدَمِ
 دَنَا عَجْرُ وَحَةٍ مِنْ سَيْفِ هَجْرٍ الْمُصْطَفَى
 نَوَّالِي الْأَهْلِ بِلَدَّةِ فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَشَمُ
 يَا لَيْتِي كُنْتُ كَنْ يَتَّبِعُ نَسِيًّا عَا لِمَاءِ
 يُوقِدُ لَيْلًا دَا لِمَاءِ وَأَرْزُقُ كَذَا إِلَى الْكَرَمِ
 لِي حَسْرَةٍ أَسْمَعُ كَذَا إِلِمَالَهُ أَصِفُ لِلْمُصْطَفَى
 فِي كُلِّ حَالٍ قَدْ مَضَى فِي الْحَالِ مَا يَحْصُلُ لَهُمْ
 ثَبْرَةٌ چارم در خلافت حضرت ابوبکر صدیق را

در وادی و خلفا را شدین غیر با یکدیگر است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 دو سال و چند ماه تولد رسول کریم ۲۳ متولد شد چرا که مدت حیات هر دو شخصیت
 ۶۳ سال است و بروز و تاریخ رحلت رسول کریم ۱۲ پیروز و شنبه در نیم
 ماه ربیع الاول سنه ۱۱ هجری خلافت یافت و در جمیع برآمده بر سر

مردمان نظر می انداختند حضرت زبیر رضی را ندیدند طلبیدند رسیدند
 باد باین خطاب (که اے کسیر عم رسول ما ایا اراده شوق عصای اسلام
 داری) مخاطب گردیدند چون حضرت زبیر رضی این سخن بشنیدند (که التشریب
 یا خلیفه رسول ما گفته برخلافت و بعیش راضی گردیدند و پیمان
 حضرت علی رضی را ندیدند طلبیدند رسیدند بدو باین خطاب رسیدند
 کسیر عم و ختن رسول صلعم شوق عصای اسلام را غرض داری یا خرمینة المفتی
 گردیدند حضرت علی رضی نیز مثل زبیر رضی (که التشریب گفت ببطانی او اهل انصاف
 گردیدند الغرض خلافت صدیق رضی باجماع کل صحابی انصار بن عرب
 انا بعد رحلت رسالت ما بصلعم اکثر عرب مرتد شدند و گسلسمات بجواهر
 زکوٰۃ ندسیم حضرت عمر رضی نزد حضرت ابوبکر صدیق رضی آوی نمودند
 اے خلیفه مردمانا تالیف قلوب بکن که ایشان بمنزله وحوش اقبال
 صدیق رضی خفا گشته گفت که از تو امید نصرت می داشتم و حالا به کتمان
 یافتیم و ترا در جاهلیت جبار دیدیم و در اسلام خواری یافتیم و کلامه
 تالیف ایشان نمائیم آیا جادوسازم و افنوس صدافنوس که رسول سما
 کریم ما از دنیا بر رفت و وحی منقطع گشت و سوگند بخدا من با ایشان جهاد
 خواهم کرد و اگر مالغ زکوٰۃ باشند تا وقتی که سیفم بستم موجود باشند
 پس خلیفه ثانی فرمود که خداستغالی ابوبکر را بجهت جنگ شرح صادر نمود
 الغرض خالد ابن ولید رضی را حکم کرد که با مالغین زکوٰۃ مقاتله کند
 پس با قتال و جدال بابنی اسد و بنی عطفان باقبال باز با سلام حجت
 کردند و بعد مسلم الکذاب را که در آنوقت عمرش یکصد و پنجاه و بر
 قتل رسانیدند بعد از آن لبه دوازدهم بجزی علامه ابن خضرمی را بکوه

مرتدین بحرین + و عکرمه بن ابوجعل را بسوی مرتدین عمان + و هاجر بن
 ابوامیه را بجانب مرتدین اهل بحر + و زیاد بن ابیه را بصاری را بجانب
 فرقه مرتدین فرستاد + هر کس نصرت یافت + و فتح ساخت + بعده خالد
 ابن ولید رفر را بسوی ارض البصره و العراق فرستاد و فتح یافت + و در آن
 سال ^{۳۳} و بسنه سیزدهم هجری بر فتح واقع اجنادین شام ثبات
 را بدست آورد + و اجبار عدایده + و خلیفه ثانی بلا ترتیب یافت
 و در آن سال ^{۳۳} الغرض تا مدت دو سال چند ماه خلافت نموده حضرت
 در آن سال ^{۳۳} بسن شصت و سه سال بتاریخ هشتم جمادی الاخره ^{۳۳}
 در آن سال که آنجا ^{۳۳} شصت و سه سال بجان آفرین سپرد + همانرا از امر صدق و
 قطع

بود به اشتباه شصت و سه سال

چند ماه و دو سال ماند امیر

در سن خود رفت صاحب خود

شصت و سه سال خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

در خلفاء و نووی و ذهبی و عسکری و واقدی و ازاهل حلوی و طبری و ترمذی

و غیره مذکور است که حضرت عمر رضی الله عنه بمهره سالگی بسنه شصت و سه سال

آورد + و باستخلاف حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر وفات خلیفه اول تاریخ شصت و سه سال

شهر جمادی الاخره بسنه سیزدهم هجری خلیفه شد و بلقب امیر المومنین ملقب

گردیده + و تا یازده سال بحسن و جمال و نجوبی و کمال بر منوال اقبال و

اجلال خلافت تمام و امامت عام گردید و در آن محنت شاقه را می برد + و حتی

بوقت خلافت مغز رای نصرت اسلام چنان قیام گرفت + که احکام اسلام

باكثر مما لك كفره وليم - مثل باد صبا البحر اے خواطر خاص و عام - و رزیدین
 گرفت - ہر جا بجا بفضل خدا فتح و نصرت نصیب اہل اسلام می گشت - گو یا قوله
 لَعَالِي إِذَا جَاءَ لَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
 فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بطور یوسف - کہ دمشق و حمص و جبلک و بصره
 و ابله بسند چارم - اردن و طبریه و یرموک و قادسیہ بسند ششم
 ابو از و داین و نکریٹ و بیت المقدس و قسریٹن و حلب و اخر منیة المفتی
 و سروج و قر قیسا بسند شانزدہم جتلیا بوز و بسط فی اوائل انصیا
 و حران - و نصیبین و طایفه من البحریره و موصل و اطرافها النصر بن محرب
 و قیاریہ بسند نورم - و مصر و اسکدریہ و شتر بسند السیماة بجواہر
 و غره بسند بک و یکم - آذربایجان و دیور و سیدان و ہمدان و ایوی عنہم
 و رے و شکر و قوس بسند دوم - و کرمان و سجتان قال
 و اصہمان و اطرافها بسند سوم مفتوح گشتہ - و بر آنها مسلمانان النعمان
 و نصرت یافتہ - و احکام و اسلام را بخوبی اعلان کردند - آخرج الحاکم الامۃ
 عن الخدیفۃ انه قال کان اسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزاد الا قریا کما
 فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزاد الا لجرا - درینجا مناسب میناید کہ
 قدر می تفصیل این اجمال - فتوحات غیبیہ و تائیدات الہیہ کہ باثر برکت
 حدیث اللہ صاعزاکا سلام یا حب ہذین الرجلین الیک
 بعمر بن الخطاب او بابے جعل بن هشام فجعل اللہ دعوی رسول
 صلعم بعمر فتبی علیہ السلام ہدم و بہ الاروٹان اخرجه
 الحاکم کذا فی السیوطی و الانزالہ ثابت و متحقق گشت - و حررہ
 زعم - و گویش گذار احباء مؤمنین و احد قائمہ مسلمین سازم - و چشمہ

معادین خلیفہ ثانی خیرہ گردانم + و مردمان مسلمان رافضی نشان کہ
در باب تراویح و متعہ بر عمر رضی اللہ عنہ زندقہ کا اندازم پر نعمت ایمان و شکر
اسلام کہ بشیلا او یافتند آگاہ کنانم +

باید دانست کہ خلیفہ ثانی باوکل خلافت خود چند روز بلا ناغہ خطبہ میخواند + و
جہاد اہل عجم تحریر می فرمود + اما مسلمانان بلاحظہ کثرت عدو
و بعاثہ از دیار و شمت و ثروت و اوج موج عجم + تقاعد
نمودند و در بیست می خوردند + آخر الامر اولاً بدل ابو عبیدہ ثقفی رضی
اللہ عنہ را در آن جماعت بعد جماعت براسہ حرب و بیاضت
جہاد کہ آن سید انسان جملہ سلیطین قیس بدری رضی اللہ عنہ و دیگر اصحاب رضی اللہ
عنہم را فاروق رضی اللہ عنہ را ولایت ابو عبیدہ و قبول داعیہ الہیہ ساخت +
و چون در وجود اصحاب کبار جمعیس سلمیہ امیر ساخت + و ابجد منشی بن عاوثر
ثقفی و ابو عبیدہ ثقفی باہر بیان خویش متوجہ عراق گشتند + و از آن طرف
فرخ زاد جان را بالشرکہ قرار بقابلہ مسلمانان ابراز فرستاد + بعد
علاقہ قبطن جنگی عظیم رواد + انجام کار بفضل جہاد کفار ہزیمت خوردند +
و کثر آن سکونت بنا کردند + و مسلمانان بسیار غنیمت بیشمار یافتند +
ہنوز لغیم غنائم شدہ بود + کہ نرسی نام سپہ سالار کے کہ خالازادہ کسری بود +
بالشرکہ عظیم رونمود + و رسم مذکور سردار دیگر جالینوس نامی را با فوج کثیر بتایید
بر او برافزود + اما ابو عبیدہ پیش از آنکہ نرسی را از جالینوس بتایید رسد منہزم
گردانید + و بر مال حظیر قالیقن گردید + باز بہان وقت بلا توقف بجانب جالینوس
رخ نمود + بفضل معبود + او را نیز ہزیمت گشت موجود + و از دے نیز
غنائم فراوان تبصرہ مومنان برافزود + بعد از آن خمس ہمہ غنائم را بہ

بعد از خلافت فرستاد: باقی را بقتیم عراق نهاد: چون خبر نیت بمک
 فارس رسید انفعال شدید ایشانرا ظاہر گردید: بہمن جادو را بر اسے
 تدارکش باستی ہزار مرد و تھی قیل با قیل سپیدے (کہ از پرویز اور امبارک و
 ہی شمر و نہ: باد فرس کا وہابی کہ از زمان فریدون در خزائن عجم ذخیرہ پیدا
 و آن کہ دورا رایت فتح و نصرت می پنداشتند) فرستاد: خلیفہ
 فوج عظیم ہمراہ او بداد: ابو عبیدہ ابن مرثدہ کار فرماے تھی آخر منیۃ المے
 پل درگذشتہ بجار بکفار پیوست: (چون نوحے سخت و عجب ببطنی او اہل ان
 طاری گشت) : اولاً تنزل در میان مسلمین افتاد: جوالنصر بن حمر
 بغرض عدم راہ گیر بل را نیز بر باد داد: ابو عبیدہ باجمعی السماۃ مجواہ
 خود فرو آورده: شمشیر نکشیدہ: خراطم فلان را قطع نمود: وی عنہ
 شجاع ہوا بدادند: حتی کہ ابو عبیدہ بر قیل ابض رسید: و خمال
 را نیز بر باد: اما بوقف مراجعت بہ لشکر خود پائش بلغزید: ہما لکنما
 بہان قیل ابض اورا نیز با آورده شہید گردانید: حتی کہ ہر یک از ہما
 کس از جوانمردان لو اسے او گرفتند: و بدرجہ شہادت می رسیدند: تا آنکہ
 آخر کار آن لو را شش بن حادثہ برداشت: و بکثرت کشتن بجنگ مباشرت
 ساخت: بالآخر کفار از حرب متقاعد شدند: مسلمانان قرصرت غنیمت
 شمرده بر سر بل آمدند: و شکستہ را درست نموده عبور کردند: وین قتال
 چار ہزار کس شہید شدند: خلیفہ ثانی ازین ماجرا بغایت محزون گشت:
 حتی کہ قاعدہ ہمد و بہم خوردن گرفت: ناگاہ عنایت الہی در رسید:
 کہ در فوج رستم اختلاف گردید: تا آنکہ متفرق گشتند: چند روز حرب
 جہالت نکردند: بسال ہزار و ہم ہر قیل با مان نام سردارے را بالاکر خبرار

سکه اشتراف کفار می و اهل دین مشق فرستادند و بنیاد جنگ با بنی تلو و بنی نضیر
که کفار و در بر ناحیه متعصبین سجده و گشته بنیاری آلات حرب مشغول شدند و در
بوعبیده بن الحجاج رفع صورت حالتش را بمعرقل خلیفه رسانید و خلیفه مکتوب
برین پادشاه گشاید و مضماین مکتوب اینست که اولاً عثمان غریب است و سب
خبرش سار و و در بر ناحیه قوی از مسلمانان فرستند تا اهل
البحرین را مشغول دارند و توغل در حرب کردن نتوانند تا آنکه دمشق
نبرد و نصیب اهل اسلام گردد و الغرض بیان کرد و آنرا
از طرف ما این با سدر جوار و مرثیه و آیه مدح بارگذاشت
ازین طرف ابوعبیده بمقابل آنها رفت و و او قتال نمود
سخت بر کفار افتاد و طایفه یهود بر قل گیر شدند و فرقه یهود
نکست شدند باز ابوعبیده و خالد بن حاصره دمشق مستقیم ماندند
ازین این محاصره که در آن کشید اتفاقاً بطریق از بطریق دمشق
برزخانی متولد گردید و لهذا ایشان به ترتیب شیعه مشغول شدند و
مخراط در لوب و لعب مصر و ف ماندند و حتی که از مخالفت سوز خاف گشتند
مسلمانان فرصت را غنیمت شمرده توسط نردبان و کندن تکیه گران بر
لباسی سوز بر آمدند و بوابان را ته تیغ نموده بدون رخ رسانیدند و در دروازه
گشایند و ستر که اعظم ظهور پیوست و پس از جانب خالد بن عمرو و از جانب
ابوعبیده و صالحی فتح دمشق محقق گشت و چون درین سال خبر برین رسید
سجلی از جانب یمن بملازمیت تاروق رسید و حضرت فاروق را چهار بار
مرو از سجلیه و کینه و دیگر قبایل مرتب ساخته جریر را امیر آن لشکر گردانید
و بعد مثنی بن حاد و شرعان نمود و برای تالیف قلوب ایشان ریح محسن

ہر غنیمتیکہ یا ہتمام ایشان حاصل شود زیادہ بر سهم غنیمت ایشان منتقل فرمود
 سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوج کثیر تراست آوردند و مہران ہمدانی را
 بامارت آنها منسوب ساختہ بمقابلہ مثنی و جبریر نامزد گردانیدند و ایشان
 ماجرا را بمعرض خلیفہ ثانی رسانیدند و خلیفہ از سربیلیہ جمعے را برائے مدد مثنی
 نمود و حکم فرمود کہ مستحجماً آداؤگی و کار سازی نمودہ خود را ^{بمقتضای} ^{بمقتضای}
 و بجہد و جہد معاونت سازید و مثنی نیز از ان بلاؤ کہ در تصرف ^{در آخر منیۃ الما}
 بسیار است و وجہ بگ بر خاست و بعد ملاقی فریقین مہران بر ^{بسطانی اوائل}
 اطلسی بران انداختہ بمیدان مبارزت جولان کنان بر آمد ^{والنصر بن حم}
 تیرے بجانب اور وان کرد و بتائید الہی بر مقتل وے رسید ^{المسما مجواہ}
 بفرید و شکست پر شکرش واقع گردید و طرفہ معرکہ و عجب بمقتل ^{روی عنہ}
 آنجا میداد ازینجست آنرا یوم الاعتار گویند زیرا کہ صد کس از مہران ^{قال}
 بشمار آمد کہ در ان روز ہر یک دہ کس از کفار کشتہ بودند و چندان ^{الکعبہ}
 و سبایا بہت آمد کہ پیش ازین گاہے ہمیشہ شدہ بود و پس مثنی بن ریم
 بشیر بن النخصاصہ صحابی را بر بلاد اعراق خلیفہ ساختہ خود با وجود ہمندان
 جراحات واقعہ الحسریہ قصد غارت غنایں سوئے کہ در سال یکبارہ تجارت کفا
 آنجا اجتماع عظیم میداشتند ناگاہ بر سر انجماعت ریخت و غنائیم فراوان
 گرفت و باز علی ہذا القیاس بر سوق بغداد کہ در ہر سال جم غفیرے آنجا جمع میشوند
 بگشتہ حملہ نمود و دیاران خود را فرمود و بجز نقدین و جواہر و امثله و امثله
 قیمتی چیزے دیگر بردارند و حتی کہ ازین اجناس ہزار ہشترا بار کردہ بسلامت
 مراجعت نمودند

کیفیت ہر ہم شدگی و ساسانیان است کہ چون عنادید قایل رویانند

که مسلمانان را بر روز فتح و پیروزیت می آید + و انفعال شده و در محالیت جدید
شامل مال ایشان می گردید + تدبیر شایسته و فکر بالیه بودند + بلکه قیام را
مغزول ساختند + و آنچه اولاد کسری نیز وجود را بنیاد شایسته بر افراشتند + و از
خرابن احوال و سالی که بیرون از شمار بود آلات جنگ و ادوات حرب خریدند
و از کما که جمع ساختند + در ششم این فرخ را سر داور معمر که گردانیدند + و
برای ایشان نشست + و بار مال ادوات و البتال دفعه بفرقه بنام کسری
بفرستادند + و این بن عاتقه این ماجرا را عرض رسانید + و منگوشه جان گردانید
و این نامه را حکم داد + و فرمان فرستاد + که از سراطات و حواصیل
چند که از ایشان را مع اسب و سلاحیکه دارند جمع کرد و در سانگی نمود و بفرستاد
تا آنجا که رسیدند + چون جماعه جمع شدند سعد بن ابی وقاص را بر سر داری آن
نهادند + و بر بایست + و مواظبه حسن بهایش گذاشتند + این تقوی و بصیر کردن
که هرگز نموده + و اثبات قدم بر مواظبن حرب را امر فرمود + و قوم را بجا پیش
امور را مورد ساخت + و نبرد منتهی و حیرت نامه بگذاشت + که همه در سخت رایت
استعدادهایند + و او را امیر الامراء عراق لقب نهادند + یکی از حکمای الهی که در دنیا
بر دل فاروق پرتو افکند آن بود که سعد را عبارت عراق برگزید + زیرا که عمر بن
حادثه با خبر رسید + اگر در وقت سعد آنجا نمی رسید + نیز از عظیمه افرج و
پدید می گردید + و سعد را بسبب ثابت سر و تقوی در راه واقع شد پس ایشان را
حضرت فاروق اعظم لبه دفعه بهایوانان نام نهاد و جوانان کامکار را به گاو
و سبزه زوان می نمود و اهتمام تمام در پیکار می فرمود + تا آنکه در غرب از اشرف قتال
حایل شجاعت در لای که کسی را گذارشته باشد منتهی و چند هزار مرد و اسب جمع شد
از آنجا که یکنوا کس از صحابه بودند + و بجهت فرار بودند کس از اهل بدر بودند + و نگاه

سعد با میرالمومنین نامه نوشت + و توجیه رسم بجزم قتال و کثرت مدد و عدد او
 بتقدیل باز نمود + حضرت فاروق در جوابش فرمود که هیچ دغدغه را بخاطر خود
 راه نده + و از کثرت آلات و ادوات دشمن جهان بشو به نظر بر لطف پرورگار
 خود داشته متذکر باشی + هرگاه در هر کجا لشکر خود را آراسته
 بقیه نمایی + هر کس را از طرفم بوجه اعلان کن + که گویا من به بیفقه ^{سنگ}
 می کنم چون سعد از کیفیت بقیه حبش خبر داد + یعنی پیش از
 تحسین آن صورت بقیه فرمود + و امر نمود که سخت ^{بسطی او اهل اضمیا} استخوان
 لب و طلاق لسان و زیاده عقل موصوف باشند ^{و النصر بن حرب}
 و دعوت با سلام کنند + سعد همچنان کرد + و آنرا غنیمت شمرده ^{للسماة بجواهر}
 سفره بن شخبه بود + ^{یوی عنهم} أَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنْ أَيَّاسِ بْنِ مَعَاوِيَةَ
 عَنْ أَبِيهِ - قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْقَادِ سَيِّئَةَ لَيْلٍ ^{قَالَ} ۵
 شَعْبَةَ إِلَى صَاحِبِ فَارِسٍ فَقَالَ ابْعَثُوا ثَمَّةَ عَشْرَةَ فَبَعَثَ
 عَلَيْهِ نِيَابَهُ ثُمَّ أَخَذَ حِجْفَةَ ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى أَتَى الْوَهَّ فَقَامَ
 الْقَوْمُ إِلَى تَرْسٍ فَجَلَسَ عَلَيْهِ فَقَالَ الْعَجَّ إِنَّكُمْ مَعْشَرُ الْمَرْبِ قَدْ
 عَرَفْتُمُ الَّذِي مَحَلَّكُمْ عَلَى الْمَجْبِيِّ إِنْ بِنَا أَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تَجِدُونَ فِي
 بِلَادِكُمْ مِنَ الطَّعَامِ مَا تَشْبَعُونَ مِنْهُ فَخُذُوا الْعِطِيَّكُمْ مِنَ
 الطَّعَامِ حَاجَتَكُمْ فَإِنَّا قَوْمٌ فَجُورٌ وَإِنَّا نَذَرُ أَنْ قَتَلَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
 عَلَيْنَا أَرْضَنَا فَقَالَ الْغَيْرَةُ وَاللَّهِ مَا ذَاكَ جَاءَ بِنَا وَلَكِنَّا
 كُنَّا قَوْمًا لَتَجِدُوا الْحِجَارَةَ - وَالْأَوْتَانِ فَإِذَا سَرَّائِنَا حِجْرًا أَحْسَنَ
 مِنْ حِجْرِ الْقَيْنَاءِ وَ أَخَذْنَا غَيْرَهُ وَلَا نَعْرِفُ رَبَّ بَاحْتِى لَيْلٍ
 اللَّهُ إِلَيْنَا رَسُولًا مِنَ الْفُسْنَاءِ فَلَا عَنَانًا إِلَى إِلَّا سَلَامًا فَاتَّبَعْنَا

[illegible]

قرآن چون از نماز آن شروع نمودند و دلهارا اطمینان فرمود و انگاه فرمود و
 که چون ساعت خوب ریان نصرت یعنی وقت نماز در رسید تکبیر خواهم گفت ثانی تکبیر بگوید
 و ادوات حرب مهیا سازید و باز چون تکبیر دوم بشنود و چون پوشید و ادوات
 جنگ بر خود راست کنید و چون تکبیر سوم بشنود و جوانان بجوان گاه مبارزت
 و رایب و باستان تکبیر چهارم کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العظیم
 گویند و همه به بیت اجتماعی با دشمن در آورید و الفصه شد و آخر منیة المفتی
 هر دو فریق جنگ قایم ماند و چهارم روز نصرت نازل شد ببطانی او اهل انصیا
 پیوست و هر یک ازین اوقات نامی علمایه وارد و روز و انصر بن حرب
 و روز عاص و لیلۃ الطهر امار و زارات همه صنادید عجم المسماة بجواهر
 مکمل بر سر و کمر اسامه مرصع بر میان بر اسپان عراقی سوار صیوی عنهم
 و تیر اندازان حکم انداز بر فیلان نشانند و جمعی گرداگرد آنها بر قال
 فیلان پیاده گشته مقدمه الجیش ساختند و طو عرب و ستاده و ضعی النعمان
 است با انهم بتائید الهی دست برد و اسعج یک کردند و اولاً غالب بن عجم الامة
 اسدی و عاصم بن عمرو و شمسی سج لانگاه مبارزت درآمد و هر فرزان بنام مسکا
 از رؤسای عجم مقابل غالب و شخصی دیگر از سرداران بمقابل عاصم برآمدند غالب
 بن عجم نیزه قرن خود را بر زمین غلطانید و انگاه بکند بسته پیش سحر رسانید و عاصم
 نیز بر قرن خود حمله آورده قرن او پیشین داشت و که حریف عاصم نمی تواند شد
 از میان بگریخت و عاصم بتعاقب او تا خسته هر چند جت او را نیافت و عوض او
 اشتر سوار را گرفته آورد و سحر را کب و مرکوب را نقل او ساخت و ثانیاً تیران از
 که تیر و فطانی شد و از طرف عجم بقصد عجم و بن معد یکرب بمیدان درآمد و مسلمانان
 عمر در آگاه گردانیدند و عمر و نیر بجانب او انداخت و و بان زخم او را از اسپ

زیرین یافتند و خود را زود میرا و رسانیدند و بر سر او ایستاد و کمر قیمتی و سلب
را بپوشانید و او را بدست آوردند و ثالثاً مهران حاکم آذربایجان بر یاد پادشاهی سوار
خسرو گمان رویه میدان نهاد و در تقلید رسم می گفت *الکونم معن العرب و قوا*
تخصی از خاطر او گفت *انشاء الله* آن بے دولت بر زبان را ندید و شاهر ارداوالمشاه
در میان حسان ضعیفی نیزه در پهلوی او خطانید و از اسبش قلعانید
و بر پهلوی او ایستاد و سرش بر درو و اسب مندر رسید و ساعتی بعد اسب
او را گرفت و توقف جبرین عبد الله بکلی از میمنه شکر ماخذ با و صبار رسید
و چون بر سر صریح خویش آمده او را گشته دید و در باب سلب
و چید که اگر چه بیدار آخر الامر حکم سعد کر به منند و باقی سلب بجزیر رسید
و سی هزار بود و قیمت باقی سلب ده هزار گردید و سیاه حجم چون این
دید و فیلان را نیز حرکت نمودند جمله حمله بر شکر اسلام آوردند
و امید است هر قیاسی که فتنه مقصد علی ایشان استیصال قوم
و نیزه که قتل مهران بر دست جبرین بکلی واقع شده است نیزه یک بود که
با کلمه متناهی شدند و سعد بطیجی اسدی حکم نمود که با قوم خود زود و خود را
رساند و چون در آن محله رسیدند و عظیمی از عطایه شخم بمباران بر آمد و طبعی رفیع
بطبع نیزه بدو خوش فرستاد و انگاه با جماعه خود و یکبارگی بر سیل سواران بر
نباران کردند و چنانکه اکثری منتهی گشتند و انعت بن قیس کندی با ننگ بر قوم خود
زد که بنواس یکار شیران نموده اند و شمارا چه شده است و که جامه زمان بپوشانید
مثل شیران بپوشید و اقوام را از لغره او تهور زیاد و گشت و یکبارگی حمله آوردند
و بقیه را زده زده تهنج کرده تا بقلیگاه عجم رسانیدند و بعد از آن جالیوس
و حاجب از رویان شخم بان شکر سبب با فیلان زبان بر فوج اسلام

درین اثنا از طرف سعد تکبیر چهارم بلند شد. اهل اسلام هم با جهم کلمه طیبه الاول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفتند بر کفار رخنه کردند. و آسیای حرب بر بنی اسد
 بجمله و کناره داور گشت این جماعه بسیار بدرجه شهادت رسیدند. سعد بن
 عاصم بن عمرو تمیمی زود قصد رسید و دانه و ناهیل سازد. که راکیان قبل ازین
 طغیان پادشاهان کشند. عاصم تیراندازان کشید و اسد را فرمود بکفله مستقیم
 هجوم کردند. و روس ایشان را بازگردانیدند. نگاه نداشتند و آخر منتهی المفتی
 قیلاز اقلع نمایند. چون جبال را بر پند. راکیان بر دایسطنی و اهل انصیا
 پشت داد. و سعد و فکر تکفین و جهم قتل و قتل و جهم بن نصر بن حرب
 تا بمدا و اسه ایشان قیام کند. روز آغوات حضرت فاروق السمانه بمجواهر
 شام نوشتند و بکه فوج توتیب واده لبر کردگی ماسم بن عبته. و وی عندهم
 بمدا و سعد بفرستند. بالفاق حسن قعقاع که مقدمه لشکر ماسم قال
 و پانصد سوار در پیکال رسید. جماعه خود را و دستم ساخته. فرمود که الان معان
 مسلح و کمل اولاً در عسکر اسلام داخل شوند. چون داخل شوند. تسبیح الائمة
 نمایان گردد و الی آخر الاقام چون نظر اهل لشکر برین جماعت افتاد. بسکاک
 شدند. باجمله قعقاع و قسم اول بشکر اسلام درآمد. بمصاف پیوست و بنیان
 را بر حرب کفار تحریر تمام نمود و مبارز طلبید. ازان طرف ذوالحاجب برآمد.
 قعقاع چون دانست که ذوالحاجب است بانگ برداشت. بانارات و احباب
 اجماعه نگاه باندک فرصتی بدو بخش رسانید. باز مبارزه دیگر خواست. و بنیان
 و فیروزان تاخته بمیدان آمدند. حارث بن طبیان بمدا و قعقاع رسید. فیروزان
 بمقابله قعقاع و بنیان حریف حارث گردید. هر دو و پهلوانان غنیم خود را کشند.
 و بسبب قتل آنها کسر عظمی در لشکر کسری افتاد. و گویند قعقاع. تلخی دهنه درین روز بر لشکر

کفار حمله آوردند و هر دفعه کاری کردند و درینوقت بعضی از انانیان لشکر اسلام
شتران را حملال و اسیر پویشانیده بر شکل مهیب نمودار کردند و آنچه قبول عجم دیروز
باخیل عرب کرده بودند و امروز جمال عرب با فراس خرس بجهل آوردند و چون
به تمام لطف النهار در رسید هر دو فریق ساعتی مشغول استراحت شدند و
در میان حریفان شعله کشید و گویند سعد بن ابی وقاص ابو محجن را با وسط
همه یارانشان در میان آورد و چون ابو محجن این حالت مشاهده نمود غیرت اشکاش
و او را در میان خود در خواست که ویرانه جیس خلاص کند و او را بقی
از یارانشان عافیت داد و بقی را آنکه اگر حیات باقی است باز خود را بجهنم
بسیار کرد و ابو محجن نفر در زنان بمیدان درآمد و در آن
میدان لشکر استخوان او کردند و بکدامان جمعی آن شد که او حاضر است
و نام رسیده و طائفه را نظر بر آنکه بکدام برای نصر ایشان تدارک شد
و چون حال ابو محجن بر سعد واضح شد و بدجوئی و سه درآمد و گفت
ترا در جیس بگذارم ابو محجن گفت من نیز از سر صدق و اخلاص عزم کردم و
از این خبیث نگردم و روز عاص فلقاع جماعت خود را فرمود که بغیر طلاع
لشکر اسلام برفت روز گذشته ده فرقه شوند و با شکل عجیب در آیند و تا مسلمانان
درین ظن افتند که فرج هشتم رسیده است و بجهل چنان کرد و در متعاقب ایشان
لشکر هشتم رسید و وی نیز صبح فلقاع در قوم خود مرعی داشت و ازین راه
اطمینان اهل لشکر بالاگشت و در آن روز اولاً مطارده بود ثانیاً مرماة
ثالثاً مرماة رابعاً مرماة خامساً مرماة ششم با جوق اول یمنیه عجم حاکم و
وصفون ایشان متفرق ساخت و تمام سافته تاخته رفت باز عمرو بن سعد کرب
یاران خود را برای حرب مهیا نمود و بر قلب لشکر کفار تاخت و بسیاری را بکشتن

فارسان فرس بکینه متوجه او گشتند و تبارست عظیم برخواستند و در میان
تیمور بن معد بکرب ناپید گشتند و واسپ او گشتند و تیمور بن اخیال پای اسپ
سوار می از میدان ششم محکم گرفت تا آنکه از رفتار باز ماند و در چون مجال مقاومت
باو نداشتند و از اسپ پیاده گردید و تیمور بن اسپ پیاده شد و بسلاست از
قلب لشکر گذار برآمد و دیگر بار وارس از فوج قبی جولان نمود و بنیفته سست
مردان را بل اسلام قصیر القامت و صغیر الجثه در معرض فتوح احرار منیت المفتی
ضرب آن مرد مسلمان را از اسپ بنیادخت و خود نیز از اسطافی او اهل انصاف
او گشت تا او را بکشد و در خیال لطیفه فیبی در رسید و کلبوا النصر بن عرب
در سن اسپ در کمر خود بسته بود و واسپش او را بهمان سرالسماء بجو اهر
آن مسلمان بسلاست بر حبت و شمشیر بر فرق او زد و بدو زوی اعظم
و مشاهد این لطیفه موجب اطمینان قلب مسلمانان شد و چه قال
را بدین منوال معاینه نمودند الباطل و انیال خود را باز آراستند و الکنتان
و رد بر روی لشکر اسلام شدند و مقدم جوق اول فیل ابیض و آرم الامه
مواجه ققاع و عاصم شدند و مقدم جوق ثانی فیل اجرب و الظلسکا
جمال بن مالک اسدی و لفرمان سعد ققاع و عاصم نیز تابردارنده لشکر
متوجه بجانب فیل ابیض شدند و جمال باقرین دیگر قصد فیل اجرب نمود و با شمشیر
جمعی همراه شده عارثان فیلان را بر خیم تیر متفرق ساختند و این چهار جوهر
بفیلان رسیده نیز تار خود را حواله چشم فیلان نمودند و فیلان لغره زنان تا
لشکرگاه خود گردن بر گشته و اهل لشکر را متفرق گردانیدند و بعد از آن
مسلمانان آواز تکبیر بلند برداشتند مشغول حرب و ضرب شدند و تا شب
همین معامله ماند و لیله الهیر بعد العشاء این از طریقین مشعلها افروخته پیشتر

مقتد قتال شدند و در آن روز عظیم در دل مسلمانان الفان فرموده
یک فوج بفتح دیگر رونمود و تا آنکه اصوات مردم از معد و ستم هر دو منقطع
گشت و تمام شب بهمان صفت گذشت و در دل شب سعد بن ابی سرحان
نمود و مشغول به عاوزاری شد و در خیال نوید فتح بگوشش پیش او دراز داشت
و همان را از آن شبی نمود و بر زیادت اجتهاد در حرب ترغیب نمود
و بواسطه این که مسلمانان را اطمینان افزوده و تا تاثیر بلیغ نمود
و با محض و زید آغاز کرد که هر هر که از لشکر اسلام بر وین
و از اعدای هر که می آمد متعکس افتاد و بشکر اسلام
و در آن وقت عزراة مسلمانان از مرکب و جناب حقیر که در حلقه
آمد و انجام کار نزدیک رستم رسیدند و هلال بن عقیق سرستم
و در آن وقت که رفتی رستم چون این ندانستند و گشتند
رستم سپاهان جمع معلوم کردند و مقهور و مخدول را بگریه نهادند و
از آن بتغایب آنها ساخته چه مقلها که بطور رسانیدند و جسد مرده رستم
از آن بفرستاد و در آن روز بدین این که است شکر الهی بجا آورد و بعد از آن
بمنزاع شنه قاصد کردند و جمیع کثیر قریب به بیسی هزار گریختگان جمع شدند و در
سعد شکیه عظیم فرستاد تا آن جمع را متفرق ساختند و من بعد قلم بدست گرفت
فتحنامه بخدمت خلیفه ثانی نوشت و خلیفه و جمیع اصحاب از این بشارت تازه
سرور و متوج گشتند و محمد امیر وی بجا آوردند و شمار مقتولان کفار بصدد هزار
رسید و از مسلمانان ابرار بکزار و شش صد و پنجاه را شهادت نصیب گردید
بعد از غنائم بار اختلاف ارمال نمود و باقی بر غزاة تقسیم فرمود و باز بعد از آنکه
چند استراحتی دپسند و بحکم خلیفه بطرف مدائن روان گشت و در آنجا در

لبعض بلاد اصلحا و بعض را عنوة گرفت و طائفه را که در بابل سکونت داشتند
بعد از محاربه متفرق گردانید و چون خبر توجبه سعد مع شصت هزار سوار سز و جبهه
رسید پس امارت سرداری بهر کسیکه میزد و جرد می فرمود و باز خوف می قبول
نمی نمود و لاچار طرف شرقی و جبهه در میان شهر اقامت گاه خود ساخت و وجانب
غربی آنرا از بر سعد گذاشت و دژ را ویران کردند و کشتی را را المیفه ^{سهم} مسجیح
اما فارسان اسلام به تنوکل علی الله العلام و در آن بحر و خار و آخر منیه المفتی
نصرت آثار را انداختند و شناوری کنان اسلام است بکنار بحر بستانی او اهل اضریا
چون اینها را دید و شنید و دانست و آنچه از اموال سبکیار گریو النصر بن عرب
برداشت و بجانب حلوان روان گشت و سعد قحط را بتنا المسماة بجواهر
و عمر بن مفرن را بقبض و جمع اموال یزد و جرد حکم داد و هر قدر یکی از مدوی عندهم
مسلمانان آمد از احاطه قلم بیرون است و از خطبای تفصیل آن فرمود قال
چون تفرق کلی بحال سپاه گنجی راه یافت یزد و جرد و حلوان اقامت نمود و النعمان
عظیم مجتمع ساخت و بیایم عهد و پیمان بستند و بر آنکه نگریزند بلکه تلج الامه
استقامت ورزند و سعادت حقیقت مال بعرض خلیفه رسانند و خلیفه در بسکاک
هزار کس اسیر کردگی هشتم بن عتبیه بجانب حلوان روان گردانید و الفقه ^{مسلمانان} را
اصحاب بهم و با سپاه آن عجم هشتاد و بار مضاف هریم زدند و انجام کار تفصیل را
به نیت بر کفار افتاد و باز خداوند عباد غنائم بی شمار را بدست مسلمانان داد و
یزد و جرد چون این باشند و افتان و خیزان بجانب رے روان گردید و قصه کوتاه
حلوان نیز منقوض گشت و مسلمانان را نصرت کلی پیوست و اما چون حضرت خلیفه
سعد را باعث شکایت مردمان بر او بحضور خود طلبید و چون اینهمی بگوش یزد و جرد
رسید و فرصت را غنیمت شمارید و بالتواضع حیل اهل رے و خراسان و بلاد

و نهادند و رافضی خود گردانید و حتی که صد و پنجاه هزار مرد جمع گردید و اسیر کردن
 فیروزان بجانب عراق روان نمود و خلیفه نیز بعد یافت این ماجرا عثمان بن
 مفرن را فرمود تا بنیدیر حرب از او قیام نماید و عثمان کشف و جدائی شهادت
 خود دریافت گفت و اگر عثمان بشهادت یالت و امارت بخندید ایمان مقرر شد
 و عثمان متوجه شد در میان هر دو جنس وادی پراخ را که عبور از آن
 می نمود و میفرودن شعبه را پیش فیروزان فرستاد و تا دعوت
 نمود و بیست و شش نفر را با خود گرفت و چون میفرود بازگشت مصلحت آن حرب
 این خانه را ساختند و یک منزل این طرف قفقز را رجوع نمودند
 و هر که آمد که مسلمانان از ترسات فیروزان هراسان شده گریزند و کفار
 را با خود میخواندند و گداشته میدان صاف برگردند و دلیران اسلام از کمین گاه میر
 آمدند آن جماعت آوردند و و داد شجاعت و در دادند و الغرض بعد کشتن
 و سعی به شکار فتح اهل اسلام و بهریت کفار قیام ظاهر گردید و عثمان
 را با خود کشد ولی رغبت قلبی و شربت شهادت چشید و فیروزان چون تمام
 کار را بر نهاد و ققاع بدینال افتاد و حتی که بدو بخش فرستاد و باز مسلمانان
 عنان بسیار و سبا یا سببه شمار یافتند و این فتح را فتح الفتوح نام نهادند
 و زیرا که محمد را بعدش اجتماعی معتدیه مقدور شد و بلاد ایشان تمام شکر اهل اسلام
 گردید و محمد متعجب فتوحات عراق با خبر رسید

بهر هم شدن دولت رومیان

اما بهر هم شدن دولت رومیان از شام با اینصورت بود که چون دمشق مفتوح شد
 ابو عبید الله امر او اسلام را بفتح بلاد شام متعین گردانید اکثر قری قریه و دمشق بر دست
 ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و میان بردست شرجیل ابن حسن و طبریه

با تمام ابو العور بدستور دمشق صلحا بدست آمد و لعلک بن عتوه خالد بن الولید
 فتح نمود و بعد از آن ابو عبیده و خالد کجمن متوجه شدند که معکر هر قل بود هر قل
 بطریق از بطاریقه خود و در نام را با لشکر گران بمقابله ایشان فرستاد و
 بطریق دیگر سیش نام را بلک و سوادان کرد و ابو عبیده در مواجبه سیش و
 خالد بمقابله خود معکر آراستند و اتفاقاً در اینجا خبر آمد که بمقابله عتوه
 و آنرا شسته خود بجانب دمشق و سائر بلدان که در حکم اسلام و اخلاذ اخر منیه المفتی
 گردید چون دمشق رسید و یزید بن ابی سفیان امیر دمشق بسطانی او اهل انصیا
 نیز مانند باد و عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته داد مقاتله و النصر بن عرب
 قرار بر فرار کرده بودند و مسلمانان در عقب ایشان دویدند و المسماة بجوا هر
 خالد و دیگر یارهای حق به ابو عبیده شد و بهیت اجتماعیه متوجه مصاف روی عنهم
 و او را بهر میت نمایان دادند و بعد بطرف حمص متوجه شدند و هر قل قال ۵
 حمص بطریق را منصوب ساخت و خود در مقام را معکر آراست و النعمان
 اهل جزایر مدوے کجمن فرستاد و سعد بن حبیب حسن اتفاق بعد فتح قادسیج الامة
 خود بر اے نهب و غارت کفار منتشر ساخته بود در نیالت جمیع از ایشان و سکا
 رسیدند چون این خبر متعینان کمک حمص رسید غائب بازگشتند و در اهل الحما
 شربت برودت مانع بود و مسلمین را از وصول کجمن بعد انقضای موسم سرما
 اسلام غریمت فتح حمص مصمم نمودند و گویند در وقت محاربه چون کلمه طیده ای بکبر
 متکلم شدند و در حمص زلزله افتاد و موت اهل حمص منهدم گشت باز تکبیر دوم
 گفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد باجماع عظیم ازین حادثه بر دل ایشان
 افتاد صلح نمودند و بد الصلح او کردند و ابو عبیده خمس آن را بصحوب عبداللہ
 بن مسعود و حضرت خلافت ارسال نمود و جماعتی از قبائل را که لشکر اسلام

تشریف یافته بودند و در محفل ساکن گردانیدند و حضرت فاروق حکم فرستادند
که اهل سجدات را از لواحق شام نزدیک خود جمع بکن و بانی از اینجا بعوث و سایر باطنیان
توفر ستم و باید که براسه فتح لقیه بلا و مهت گماری ابو عبیده اطاعت لامر مبارک
از الصامت را بر حکومت محصل گذارشته خود متوجه جهاد و فتح بلا و گشت و بلده
می ساخت و گویند چون بلا و قیام رسیدند و در ولایه آنرا حکم فر
مستند و میقتد و در خارج یافتند و بحکم الحرب خدمت معک را در و از شهر
نیز و در آنجا و شکر کردند و بعد از آن روز سه یک جماعت را مسلح و کل
و این غنائی را برای ساخته از اینجا کوچ نمودند و اهل لاقیه کوچ نکرد معلوم
چند که آنرا خالی دیده و در آنرا را کشادند و دلیران اسلام از میان خندق
و از شهر درآمدند و عجیب مقتله بنار آمدند آخر کار مدار بر صلح افتاد و
خالد بن الولید بجانب قنسرین توجه نمود و با عظمی از عطار روم میانس
ز به در افتاد و عاقبت الامر میانس با جمعی کشته شد و اسفاده قنسرین را هم
و آخر صلح مفتوح شد و بن از ان ابو عبیده در توامی طلب عسکر ساخته
از آن مفتوح نمود و قید از ان اهل انطاکیه هم بعد جنگ صلح تن دادند و ابو عبیده
عساکر کثیر از اهل اسلام در انطاکیه ساکن گردانیدند و درین ایام بر قل از ملک شام
مایوس گشت و آن ولایت را در و اربع نمود و ولایوب قسطنطنیه متوجه شد و
و بقدر امکان در ضبط و ربط بلاد قریه قسطنطنیه از اعراسی مصروف داشت و
از ان جمله قساریه و اجادین بودند و حضرت فاروق با ابو عبیده نوشت که شما
با پنجره اسوار بجانب قساریه و طرفین العاص را بجانب اجنادین روان کنید و حال
اجنادین را بطیون بود و در بطیون بلغت دوم فطن بزرگی را گویند و فاروق اعظم
فرمود که زمینا اربطون الروم با اربطون العرب تا میعاد الهی معاویه بقتل رسید

و پنجشنبه هزار کس بیکه زیاد را بر سر بیت دادند و عمرو بن العاص نیز از طایفه راضی
 داشت و آن بیاد دولت ملکی به بیت المقدس شد و چون هر قل دید که در آن روز بزم
 او را نمی گذارند و مضطرب شده کس از سرداران نامه برگزیده و مبلغی خلیفه را نشان
 عطا داد و فوجی عظیم بر سر کردگی امان برای مقابله مسلمانان میاگرد و چون این
 خبر را به عیسی رسید و امرا را جمع گردانید و در مقدمات حرب المیفة مشورت
 نمود و قصد را بجنود ثلیفه فرستاد و خلیفه هم هزار کس را از اخرونیة المقتی
 و از خوف رومیان و لاسا داد و توکل بر لطف خدا نهاد و بسطانی او را انصاف
 چنان جنگی واقع گشت که زبان قلم را طاقت بیانش نبود و النصر بن عرب
 خالد بن الولید بدست خود چندان محاربه فرمود که هفت کس المسامة بجواهر
 شد و بعد کوشش تمام و سعی بالا کلام فتح اهل اسلام بطور روی عظیم
 مجروح قتلی اقرار هفتاد هزار کس بودند و غنائم بسیار و سبا با قال
 یافتند و حسب دستور خمس بار الخلافه فرستادند و باقی را بر غزاة النعمان
 ساختند و چون از طایفه فرار کرده و در بیت المقدس پناه برد و عجم الامة
 در پی او افتاد و محاصره کرده و درین اثنا عمرو بن العاص شخصی را که اسکندریه
 آشنا بود فرستاد و وصیت نمود که بر اطلاع خود با بخت کسی را از الدجی
 مطلع سازد و چون مجلس ایشان درآمد و از طایفه با قوم خود می گفت عامر
 فتح بیت المقدس بردست عمرو بن العاص نخواهد شد و قوم پر سپاه ندارد
 بردست کایم کس مفتوح خواهد شد و گفت شخصی که اسم او سه حرفی است و دس
 یک از اربعه است بردست او فتح بیت المقدس خواهد بود یعنی صفیاء بنه منطوق
 بر فاروق اعظم بود و تقریر نمود و عمرو بن العاص این ماجرا را بعرض فاروق
 رسانید و دس رضی الله عنه این ماجرا را بشوهره اصحاب با مدح و تحسین از آن جمله

حضرت عثمان رضی الله عنہم تشریف آوردن حضرت عمر رضی الله عنہ را می ساختند و حضرت علی رضی الله عنہ
بر مخالفت راست حضرت عثمان آواز مبارک برداشت و حضرت عمر رضی الله عنہ آنرا شنیدند
خاطرش یافت و حضرت علی رضی الله عنہ را قایم مقام خود ساختند و با غلامی و مرکب
بجانب بیت المقدس قدم برداشت و چنانچه ششمه از آن یافتی و رنای خود نگاشت
و در حال باقی برقیل و قال و اندکی نظر باید داشت و فی تار و نخ
عمر رضی الله عنہ علی بیت المقدس و کان المسلمون قد حاصروا
المقدسة المباركة و طال حصارهم فقال لهم
اقبلن لفتحوا الابرار نحن نعرفه له علامة
اما مکرمه تلك العلامة سلمنا هاله من غیر
المسلمون الى عمر بن الخطاب بذلك فركب عمر را حلة
و کان مع غلام یعاقبه فی الركوب ثم
وقد تزود شعیرا و تمر و زیتا و علیه مرقعة لحدید الطویق
و اللیل و النهار الى ان قارب من بیت المقدس فتلقاه
و قال له ما یبغی ان یرامی من اهل المؤمنین فی هذه
الامر و لم یراوا به حتی البسوه لباسا غیرها و اركبوه فرمیا
و جلد به الفرس داخله شیء من العجب فنزل عن الفرس
و نزع اللباس و لبس المرقعة و قال اقبلوا لی ثم سار فی هذه
الهیة الى ان وصل فلما رآه المشركون من اهل الکتاب کبروا و
قالوا هذا هو و فتحوا له الباب و فی الجملة فاروق عظیم لجمال شام احکام فرستاد
که شخص عمل خود را که آن را مامور است بدگیرد که بروی اعتماد داشته باشد پاره
و خود در جایی که شهر است بر پنج مرحله از بیت المقدس حاضر شود و حضرت فاروق

مع اینها متوجه بیت المقدس گشت. و از طینون ازینجا که سخته راه مصر گرفت و حضرت
 فاروق خود را داخل بیت المقدس نمود. و اعلان شهادت اسلام فرمود.
 سال هفدهم باز هر قل با اهل جزایر متفق گردید. جمعی را که قبول اسلام ایشانرا
 بطریق و رغبت نمود. و بخود کشید. و فوج عظیم و لشکر جسیم قریب صد هزار
 سوار فراهم آورد. و بطریق شام روانه شد. و اول قصد حمص نمود. و حلیفه ستم
 او بود. ابو عبیده این ماجرا را بمعرض حضرت خلیفه رسانید. و آخر منیة المفتی
 اسلام را حکم داد که از هر ناحیه ساختگی افواج نموده خود را با ایاسطانی او اهل انضیا
 و قانصدی بجانب سعد بن ابی وقاص روان کرد. که قنقار بنو النضر بن حریز
 سوار شد. و ابو عبیده فرستاد ابو عبیده را پیغام داد. و که تا المسماتة مجواهر
 حمص متخصن باشد. و مبادرت بجنگ نکند. و خود حضرت روی عنهم
 رسید. و خالد انتظار کمک نکشید. و نزد ابو عبیده رفته بمبالغه قال
 یا بر آید و استعداد مقابله نماید. و با جمله پیش از وصول افواج النعمان
 مقابل و مقابل و واقع شد. و نصرت الهی لشکر کفار بنزمت خورد. و جح الامة
 برد. و غنائم و سبا بایرون از شمار بدست مسلمان آمد. و مملکت سککا
 ابو عبیده مستقیف گشت. لیکن حضرت فاروق ابن عجلت و مبادی دل الدحج
 از خالد بن ولید پسند نفرمود. و معزولش نمود. که لعجب و تحت کاین عالم
 باعث عدم رسیدگی کمک بر لشکر اسلام لقضائے مافزود. و در این ایام ایسوی
 در مصر متخصن شده اغوا سے اهل شام می نمود. و لهذا عمر و بن العاص بحکم فاروق
 با رطینون محاربه نموده مع اکثر سردارانش به و زخشی فرستاد. و انگاه عمر و بن
 العاص بجانب اسکندریه عثمان غریمت بر تافت. و آنرا بطریق صلح مفتوح
 ساخت. و از ان باز هر روز فتح اسلام افزون گرفت. و بلاد کفار به تحت و

تصرف مسلمانان ابرار آمدن + و دولت بر میان بعضی انقطاع افتادند
 حتی که فتح اهواز بدست ابی موسی و اذریجان لمعی مغیره بن شعبه و نهاوند بطریق
 صلح و دیور و حمدان عنوة یا تمام خلیفه و طرابلس مغرب بکوشش عمر بن الخطاب
 مفتوح شدند + و اوائل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه نیز در زمان حضرت عمر
 افتادند + همچنین فتح بوقت که رونمود به احمد بن محمد بن العلام + علی با استغنی
 از این کتب + و در بیجا نکته دقیق و کلمه رشیق بیان می نمایم بگویند
 اینها را در حدیث از رسول الله باید دید که خداوند کریم یا ایها النبی حسبک
 یا ایها المؤمنین در شان حضرت عمر رضی فرموده + بنابراین شکر
 بر او باد که اگر این حدیث از اسلام با حجت نهین الرجائین الیک عمر بن الخطاب
 و تمام اینها و کما حجت بها الیه مستتیرا و منورا بعرفه فاروق رضی رونموده
 تا این حدیث ابو جریل را هم شامل بود + اما بشتیت یزیدی حضرت عمر تنها
 در حدیث از رسول الله و بمضمون یا ایها النبی حسبک یا ایها المؤمنین علی القضا
 یا ایها المجتهدین بر قتال می فرموده که خداوند کریم این آیت را با فصل
 از حدیث حسبک الله و من اتبعک نازل نموده + لهذا آنحضرت فتوحات
 و غنائم کثیره ای که کشفات و کرامات لاریعیه بی شمار با موردین و دنیا برانزود + بنابر
 این روایتی که روایت کرده و نموده + عن ابی اسود ما زلنا اعزک منذ اسلم
 آنحضرت در روایه والله ما استطعنا ان نضی عند الکعبة ظاهر
 حتی اسلم عمر - عن ابن عباس رضی الله قال لما اسلم عمر نزل
 جبرئیل فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر فها
 فی الازاله و غیرها

اینهمه مستی و بهشتی نه عباد بود
 با حریفان هر چه کرد آن نرگس مستانه کرد

و این عروس زیبا را قبل وجود حضرت آدم علم در لوح محفوظ از خود جدا و فرموده بود و
 چون خاتمش عمر رض خطبه اش ظاهر نمود و بتوسط دلاله مشاطه قول اریطیون بفتح
 بیت المقدس نقاب رخ برکشود یعنی اریطیون بعلم تورات سحر خلیفه ثانی عمر بیت المقدس
 مفتوح شود بخت فرمود و اگر از قبایش موجود نبود و آنکه بجا ظاهرش نبود و ای
 مساندین عمر رض کفران نعمت بدایش سازید بلکه خروج عبرت نمیده مستحق
 که یافتید و یاد کنید و مضمون نکاح خردی و حکم و ان را بشکوه آخر منیه المفتی
 سازید و اگر سازید دست از ایمان بشوید زیرا که اطاعت بسلطانی او اهل انصاف
 حادیث است و عدم اطاعت حادیث عدم اطاعت رسول و ابو النصر بن عرب
 رسول عدم اطاعت خداست و و ثمره عدم اطاعت خدا هر که السماء بجوهر
 بر کس معدوم نیست پس بر حال همان سنیان رافضی منشار زدی عندهم
 سنت مزاج و حرمت متعه را سنت عمر گفته طعن و تشنیع نمایند چه اگر اقال ۵
 سرز شکر دین ازلان بر تافتی کز پدر میراث از ران بالنعمان
 مرد میراث چه داند قدر مال رستی جان کند و تجان یا و جح الامه
 گر نبوده کوشش احمد تو هم می پرستید چه اجداد و سککا
 چون اینها را بخوبی دریافته و در بعض مکاشفات و کرامات زیر بند دل الدجی
 منزوج الکثیر العزیز تنبی عن البحر الکبیر بیان نمایم شک و شبیه عن عامر
 محب طبری و خلفاے راشدین و ازاله آورده اند که روزی حضرت عمر رض علیه السلام
 جمعه میخواند ناگاه ترکش نموده پاساریه ابجل دو سه مرتبه بزبان راند و
 باز خطبه خواند صحابی رض ازین حرکت آثر انجون تصور میدند و با هم قیل و
 می نمودند حتی که حضرت عبدالرحمن بن عوف رض که با حضرت عمر رض بی تکلفی
 می داشت گفت که ای امیر المومنین این چه کردی و خواه نخواه مردمان را بر خود

خاکساری را دوست داشتن و تبارک الدنیا شدن ثابت و مستحق شد *

پیغمبریه حالا کسی را نباید که شکایت در تنگی امور دنیا لب کشاید و در ثواب النبوة و

از آن مذکور است که عمر بن الخطاب همیشه بر سبکی از بلا و عجزه فرستاده بود و روزی

به یزید آواز برداشت که یا لیکاه یا لیکاه و میگوید که این چیست تا بانوقت

که آن حبش بدین مراجعت نمود و صاحب حبش گفت که خدا تعالی بملکفه سبک

بود و ای کرمی کرد و امیر المومنین عمر فرمود گفت اینها را بگذار حال آنکه خرمینة المفتی

آب فرستاده چه شده گفت و آنکه امیر المومنین که بود بسلطانی او اهل الضیاء

که غور از المنی داشتیم تا از آنجا بگذریم و ویرا برهنه ساختیم و در آب و انصار بن حرب

بود و در سرایت کرد و فریاد برداشت که واخره و اخره و بعد از آن المسماة بجواهر

شد چون مردمان آنرا شنیدند و دانستند که لیک و در جواب وی اعظم

بود و است و بعد از آن صاحب حبش را گفت که اگر نه آن بود که اقال ۵

بماند و هر آنکه گردن ترا نزد می و برو و بت ویرا بابل و بریان و النعمان

است که حضرت علی کرم الله وجهه خواب دید که گوید در پس حضرت رسالت پنج الامة

خواند حضرت رسول ص بر محراب تکیه کرده پشت ناگاه زنی با طبقه رطبی سسکا

پیش رسول صلعم نهاد از آن رطبی گرفت و گفت ای علی این را بخور ندال الدجی

و سش دراز کرد و آنرا در دامن انداخت و حلاوت آن رطب و راعن عاصا

بود و وضو ساختیم و در پس عمر نماز صبح خواندم و عمر بر محراب تکیه کرد

اراده کردم که خواب شب گذشته را بیان سازم ناگاه زنی آمد و در باب مسجد ایستاد

با او طبق رطب بود در پیش نهاده شاعر از آن رطبی گرفت و گفت یا علی این را بخور

گفتم بای پس آنرا در دامنم کرد و باز دیگر گرفت مثل اول و گفتم من هم نعم گفتم

سپس بر دیگر اصحاب رخصه که در چپ و سش بودند و آنرا تفريق و تقسیم ساخت و

بدل خواهمش زیاد می دانستم بمن التفات کرد گفت یا اخی اگر رسول ۱۴ و شب ترا
زیاده داده من هم ترا زیاده دادی - پس تعجب کردم و گفتم ۱۰۰ یا خدا ترا بر خواب
شب گذشته ام اطلاع داده است گفت مؤمن بنور دین نظر فرماید گفت صدقت
یا امیر المؤمنین همین خواب و شب دید ام ولدش از دست مثل لبت دست

در نیابت رسول و محبت خلافت خلیفه مقبول دال است در آن
و در فضیلت الاحباب و از آنکه مذکور است که در زمان خلافت
چهار نفر از ائمه اطهار و اهل بیت علیهم السلام در آنجا
نشیند و در آنجا هر یک از آن چهار نفر یک باب از کتب
مقدس را میخواندند و در آنجا هر یک از آن چهار نفر
یک باب از کتب مقدس را میخواندند و در آنجا هر یک از آن
چهار نفر یک باب از کتب مقدس را میخواندند و در آنجا
هر یک از آن چهار نفر یک باب از کتب مقدس را میخواندند

در کتاب الخراج از ابو جعفر آورده که چون فتوحات بکثرت
بسیار برافزود حضرت عمر رضی الله عنه صحابه را فرمود که من می خواهم که
علیه مردمان مقرر کنم و باقی را جمع نمایم گفتند هر چه مناسب
است بفرمایید از جانب خدا توفیق داده شدی پس حضرت عبدالرحمن
رضی الله عنه فرمود که ابتدا از فقر متشایر از جانب خود کن گفت و اسد بن
مضمر که قرابت بول صلعم است شروع می کند الغرض حسب سبب
از آنکه هر کس را وظیفه مقرر ساخت چنانچه از آن جمله حضرت عباس رضی الله عنه
هزار و حضرت عایشه صدیق را و از ده هزار دیگر از ولج بنی موده هزار و اهل بدر
پنج هزار و انصار چهار هزار و مهاجران نیز چهار هزار باقی حسب مراتب درجه
شش یا پنج یا چهار یا سه یا دو هزار و غیر ذلک یافتند و خود را بقولش و مَا أَنَا
فِيهِ إِلَّا كَأَحَدِكُمْ هر کس فضیلت نداشت بلکه پیشتر عبد الله بن عمر رضی الله عنه را هزار

و پس حضرت زید اسامه را چهار هزار و پسر حضرت علی حسنین پنج پنج هزار داد. و غیر
 ذلک بسیار غنیمت و امان مذکور است قابل دیدست باید دید. قصه کوتاه حضرت
 عمر رضی الله عنه خود قال اللهم کبرک سنه و ضعف قوتی و
 انشئت رغبته فاقضنی الیک. الخ اخرجہ الحاکم. و قال اللهم
 ارزقنی شہادۃ فی سبیلک و جعل موئی فی بلد یرسولینہ
 البخاری و بقول کعب الانبار لعمربن عبدک فی التورک و اخر منیہ المفتی
 الخ یکنان الخلفاء و غیرہ لعمربن شمس و سال ہذا است بسط فی اوائل الضیاء
 شمس بالعمربن شمس و یک بالعمربن شمس رجبہ الوافدی بوقا ابو النصر بن عرب
 بست و ششم شہر ذی الحجہ ۲۲ شنبہ و سوم بحری بخبر البولو و مجو السماء بجواہر
 گشت و بعد وصیت و نصیت امر خلافت را در میان شمس کس علی را وی عنہم
 طلحہ و سعد و عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہم در گذشت و بروز شنبہ کہ قال
 بود ہدای یا ایہا النفس المطمئنة ان جعی الی ربک اہ لقی النعمان
 و از دار فانی بدار بانی برفت. **قطعه تاریک شمس** شنبہ و غرہ موج الامۃ
 کہ عمر رضی اللہ عنہ نقل ازین جان فرمود کہ بکہ در عدل سعی و کد بود و جلالتش ہمہ سال سکنا
 مدال الدجی

سبب موت حضرت عمر رضی اللہ عنہ

علت خنجر زنی و کیفیت خلافت شود وی اینست کہ البولو و نامہ محوسی غلامی متاع
 و نقاش و حداد و بخار نزد مغیرہ بود و حضرت عمر رضی اللہ عنہ اقام فرمود کہ میرا بہت
 سنورہ ارسال کند تا صنعت ساعت و منفعت عامہ از او حاصل گردد و مغیرہ
 براونی روز چار در ہم یا فی ماہ صد در ہم مقرر ساختہ از کوفہ فرستاد و البولو
 بوقت ملاقات بحضرت عمر رضی اللہ عنہ شکایت ثقات اجرش از مغیرہ رسانید و ہذا حضرت

فاروق رضی اللہ عنہ تخفیف اجرتش را بداد است نه بپای هر جزئی فرموده که شکایت
 آقای نمود به ابو لؤلؤ از این خفا گشت و حتی که قتل عمر رضی اللہ عنہ بدل کرده بیرون
 رفت و پنجاه ستم دو سره گرفت و چون چندی از روز بگذشت به درگاه
 حضرت عمر رضی اللہ عنہ و او را طلبید و چرا حسب گفته خودش رجاء پادشاه ساخت
 و گفت این تیرا آسیائی کنم تا قیامت درمان بان آسیاها
 مرا بکشند و نه مرا زند و حضرت عمر رضی اللہ عنہ از جراتش را نمید و خبرش با صیقلش
 و در آن روز نماز فجر از گوشه مسجد برآمده نصف مقابل حضرت
 بنی عثمان بن عفان و چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ استقامت صفوف بنابر نماز فرمود و
 بعد که آنرا از آنجا برانداختند و از قیام بانداخت و مع حضرت
 و بنی سیرده کس را مستطون ساخت و شش و هفت کس مردند و باقیان
 و حضرت برآمد و چون شخصی بر او گله می انداخت و او خود را هلاک ساخت
 و **واللهم خالده بن قیس ابد** و حضرت عبدالرحمن بن عوف
 و بنی بکر و بحکم فاروق رضی اللہ عنہ تخفیف تمام اوای نماز نمود و حضرت عمر
 رضی اللہ عنہ آوردند و بنید و شیر نوشانیدند و بالکل از رحم بیرون شدند و در آن
 عمار بن ابی لهب و بنی نضیر مشغول گشتند و جهان بود و چنین کرد و گفتند که
 ما را کف کردند و عمر امر خلافت را در میان علی و عثمان و زبیر و طلحه و عمار بن
 ابی لهب و بنی نضیر و ابی سفيان و ابی جراح و ابی جراح و ابی جراح و ابی جراح
 بن عوف رضی اللہ عنہم دابر نمود و کما ذکر و و غلامش مهیب را امر فرمود که
 تا لعین خلیفه نماز گذارد و تا سه روز براسه نورانی خلافت تاجیل کند و اگر
 اندران سه روزی از شش خلیفه متعین نگردد و به همه را بقتل رساند و بعد از آن
 بن عمر رضی اللہ عنہ را خلافت مشوره شامل گردانند و بعد از آن از حضرت
 ابن عباس رضی اللہ عنہ را کذا بقتل رسانید و گفت ابو لؤلؤ مجوسی گفت الحمد لله

قلندریست سلم نگردید به البانیان از حضرت عایشه مدینه انوارته دفن بجای قبر
 رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب غربت تمام - و آنست که الا کلام منثور گردید و بعد
 از آن جمیع اصحاب کبار و یاران اخیار مشوخته شده و پیش از وضو کشته و در حق
 مهاجرین و انصار و اهل امتصار و اعراب و جمیع مؤمنین و مسلمین صدمه و بمباران
 و عیت شده و در دمه رسول ساخته و جان بخت تسلیم فرموده و تلیفه سمیع
 الید و اجنون و پس حسب وصیت بجنب قبر حضرت ابوبکر صلی الله علیه و آله و اخر منیه المفتی
 بعد بر سر منور سے مجتمع گشتند و از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر صلی الله علیه و آله
 که کارشما به اختصار باید نمود و حضرت زبیر بن عوف گفت من کان ابوالنضر بن عروب
 طلحه رضی الله عنه گفت که من امرم و البقیان رحمهم الله و حضرت سعد گفت که کارم السماء مجواهر
 سپردم و غرض این هر کس خود را از دعوی خلافت خالی ساختند و دیگر نه وی عنهم
 بخلاف دیگر به پرداختند و حضرت عبدالرحمن رضی الله عنه گفت که من خواهم نه قال
 علی و عثمان گفت که هر که از شما خود را ازین امر بری سازد بجایش کنم و هر دو و عثمان
 اما جواب سوال عبدالرحمن رضی الله عنه بخواستند و الی الله گفتند پس دست علی گرفت و الامه
 و توصیفش کرده گفت که اگر ترا امیر گردانم آیا بوجه حسن عدالت نمائی و دسکا
 امیر گردانم آیا اطاعت و سماعت کنی گفت بل بعد از آن دست دیگر گدال الدجی
 را بیان ساخته و مثل اول خیانت کرده و باز دست علی گرفته گفت که ترا بعد عام
 رسول بعیت می کنم بخواستن کلمه امانا و سلیمان فرمود و بر سر ششخین نیز بعیت می سازم
 بخواستن کلمه حتی الواسع را اظهار نمود و حضرت عبدالرحمن دست خود را از علی برداشت
 و دست عثمان گرفته بچنان بیان ساخت و حضرت عثمان در سر امر امانا و سلیمان گفته
 گردید پس امر خلافت باورید و بعد از آن حضرت علی و دیگران بجایش گردیدند
 و مردمان ازین منور می محفوظ گشتند و در زمان آن حضرت عمر رضی الله عنه

عمر بن العاص را از مصر معزول ساخته بجایش عبد الله بن ابي سرح را عامل کرده
 و عبد الله با اهل افریقیه جنگید و حتی که صحرا و بیابان را مفتوح گردانید و از مال
 غنیمت افریقیه هر کس را بقدر سه هزار دینار رسید و باز اندلس مفتوح گردید
 و سینه بست و نهم صحرای قشاد و غیر ذلک بدست مسلمانان رسید و ...
 مسجد منوره را بشکاهای منقوشه بنا کرده و مسجد ساخته و ...
 و طوس و شمس مرده و بخت و اکثر بلاد خراسان مفتوح گردید و ...
 سبب قتل حضرت عثمان رضی الله عنه با بطنی او اهل انصاف
 ابو النضر بن حرب

اینکه بقول زهری و صاحب خلفاء را شریین و از اله و غیر چون
 بر سریر ایل خلافت جلوس فرموده اکثر آنرا این امر نکرده نمود
 بمقتضیات انسانی حضرت عبد الله بن مسعود و ابی ذر و عمار بن یاسر قال
 را با حضرت عثمان رضی الله عنه بود و بنا بر آن بدل بنو نضیر و بنو مزینه بخاطر النعمان
 و بدل بنو عوفار و اخلاف آن بخاطر ابو ذر و بدل بنو مخزوم بخاطر عمار بن یاسر
 بغاوت فرود و عداوت نمود و بنا بر علیه حضرت ذی النورین رضی الله عنه
 با خورشش سال خلافت در ایالت و امارت بهوشیاری کار نمود و یغی
 خود بنوامیه و بنو عجم را بر ایالت مقرر فرمود

با کس که پیش تو معذرت نیست چو ابی از مصلحت دور نیست
 لهذا هر کس از صحابی رضی الله عنه را راض گردید و با شهادت دل و گمان طاعت او
 و بغض خیرید و لاجرم بوقت مقتضایش از یاران خندان بدید گردید و اما در ایالت
 مصر عبد الله بن ابي سرح را بجای عمر بن العاص مقرر نمود و ...
 افریقیه بدستش نمود و عمر بن العاص بجنگ افریقیه مریض شد و ...

[illegible]

که رسول امیر المؤمنین استم و فرمایش بدادم به عامل مصری روم گفت که حال
 مستحکم در بنجا وجود است - نزد و بیا چون این سخن شنید و از القور مرادم اینست
 گفتند که بش بهمانند خبرش محمد رسید سواران را و پیش و مانند بگیر آورند
 استفسار حالش کردند و او را تنزل القول یافتند و گفتش که به جسد او
 خشک شده الی دیدند چون آنرا شکستند و اندوختن کتاب بنیفه سمع
 انصار را از آنگاه دیدند که حضرت عثمان رضایان و اخرونیة المفتی
 می نویسند که هر چند محمد بن ابی بکر رضی مع فرمان معزولیت نابسط فی او اهل انصاف
 خود را معزول شمارد بدل اطمینان بداد و ایشانرا بحلیه و ابوالنصر بن حرب
 رخسار بیار و متظلمین را آمدن ده با حباس بداد چون المسماة بجواهر
 آنرا بختار انصار طغوت کرده باز خنوم ساختند بدست معتبر روی غنم
 و غضبناک مراجعت کردند و از حضرت عائشه صدیقه و علی و زبیر قال
 مستحبت شدند و پوست کنده خردا زدند و مکتوب الیها حواله کردی النعمان
 کنند و در شان ذی النورین رقیل و قال بسیار گفتن گرفتند و بنوع الامه
 بنزهر و بنوع خرم و بنوع غفار فرصت را غنیمت شمار دند و با مصها و سکا
 و بکشش محابصوف بنویم نیز شامل شدند و مکان حضرت عثمان مدال الدجی
 نمودند چون حضرت علی این را دید طلحه و زبیر و عمار و غیر هم بدر اعدن عامر
 خبرش رسانید و خود مع غلام و خط و بجزیر نزد عثمان رسید و از و پرسید
 که این غلام غلام است گفت بلباز پرسید این ناقة ناقة است گفت بلباز
 پرسید این خاتم خاتم است گفت بلباز پرسید این کتابت کیت و
 مضمونش چیست گفت سوگند بخدا من نمی دانم اما کتابت کیت ثابت مروان است
 می شناسم تصدیق قولش کردند و اخرج مروان و امیر و بجزیر و بلباز

یافتند به هم غضبناک شدند و هر هر صبحالی بجانه رفتند و محاصرین فرصت داشتند
شمار دهند و یاران تیر بر مکان عثمان رفت و بارانیدن گرفتند و چون حضرت علی فرمود
کرد که محاصرین قتل عثمان در مراد دارند و پسران خود حسن و حسین رضی الله عنهما را
مسلمه و سعد و عثمان رفت برای محافظت قیام گردانید و علی هذا القیاس طلحه و
زبیر صبحالی پسران خود خود را به محافظت نهادند و چون حضرت عثمان
فرمود دید و تاد رسید و پرسید که در شما علی است گفتند بپست
و او را دید و گفتند و نیت ساعتی خاموش گردید و باز پرسید و کسی
را نماند و تیر تشنگیم بعلی رساند و تا علی دفع تشنگیم سازد و الغرض خبر
که آن حضرت علی رفت و بعد جنگ و جدل مشکه پیر از آب رسانید و دین
در تیرهای بارانی حضرت حسن و محمد بن طلحه و قنبر غلام علی رضی عنهما
در محل مدائن النش این حرکت دیده از بنو هاشم ترسیدند و پس محمد دست
مصریان گرفت و مع بر و از بالای دیوار انصاری بر عثمان رفت
و از این و لواحقانش بر سقف خانه رفته بودند و حال محاصرین را مشاهده میکرد
و ابوف تنافسه دید که عثمان بر تلاوت قرآن نشست و دفعه ریش مبارکش
حضرت عثمان گفت و اگر پدرت حرکت دیدی به بدت گفتی و محمد
پس باز گرفت و محجل گشت و مصریان آمده قتلش کردند و از جای و لوح
لیریزان خروج نمودند و وجهش با ننگ گریه برداشت و کلمه قتل العثمان را
بر زبان ظاهر ساخت و هر کس دویدند و حضرت عثمان را مقتول دیدند و استرجع خوانند
حضرت علی پسرانش را طمانجه زد و دیگر پسران را ملامت کرد و خشمناک برآمد و بمنزل
مردمان عزیزه و بنو سبیئین رویدند و باعث عدم بدیبت بار یافتند و باز بیزیران آمدند
بیت کردند و تیر انداختند و الغرض حضرت عثمان رفت و دوازده سال

بخوبی ملاقات و زیارت نصیب گشته + الفرض بر تقدیر اکثر صحابی رضوان
 صحبت یافته + و از ایشان برکت گرفته + و طریقه نماز و غیره بخوبی از ایشان
 بخشم خود دیده اخذ کرده + و از آنان روایتها نموده + بنا بر آن امام زمره
 تابعین داخل گشته + و کسی دیگر از ائمه را به چنین شرافت و درجه در تبار
 ترب حاصل نشده + مکافی در المختار و صحیح ان اباحنفیه سبع
 الحديث من سبعة من الصحابة كما بطنى اواخر منية للمفتي
 و ادرك لسبقه بالسنة فمؤشرين صحابيا كما بطنى اوائل الضياء
 وقد ذكر الامام العلامة شمس الدين محمد ابوالنصر بن عرب
 شاه الانصارى الحنفى فى منظومه الالفية المسماة بمجواهر
 العقائد و در القلائد ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم
 الامام الاعظم ابوحنيفة رح و عليهم جميعين حيث قال ٥

معتقداً مذهباً عظیم الشان
 التابى سابق الأئمة
 جمعاً من اصحابنا نبى ادركا
 طريقة واضحة المنهاج
 وقد روى عن انس وجابر
 اعنى ابى الطفيل ابن وائل
 عن ابن جرع قد روى الامم

ابى حنيفة الفقى النعمان
 بالعلم والدين سراج الامة
 اثرهم قد اقتضى وسكنا
 سالمة من الضلال الدجى
 وابن ابى اوفى كذا عن عامر
 وابن النيسابى و وائل
 و بنت عجردهى القمام

الفرض روایت کردن امام اخبار - از اصحاب کبار بدلائل بسیار
 و بر این پیشمار - باتفاق محدثین ابرار - و مورخین اخبار - ثابت
 و متحقق چه در آن شک و ریب نیست + ابو حمزه محمد بن ابراهیم
 بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم

لهذا مولانا جلال الدین سیوطی رحمہ در تہذیب الصغیرہ آورده کہ امام
 ابو عشر شافعی دقتی در باب روایات کردن ابو حنیفہ رحمہ از صحابہ
 تألیف کرده، حاک کہ قال ابو حنیفہ رحمہ رؤیت و لم یکنہ + و
 بالتفصیل ذکر ہر صحابی رضی عنہ + و ابن حجر بر صحتش علت نوشتہ
 کہ امام صاحب بکونہ سبہ ہشتاد و نول ہندہ، در آنوقت حضرت عبداللہ
 بن ادنی در کونہ موجود بودہ و در بصرہ انس بن مالک غیر ہا بسیار اصحاب بار
 در ہزار و یاروی حیات موجود بودند + و ابن سعد بسند قوی گفتہ کہ امام صاحب
 حضرت انس غیرہ را بنظر خود دیدہ، بدرجہ تابعین منسوب گشتہ، و ابن کثیر از
 ہم معاصرین امام صاحب نصب نگشتہ، نہ امام اذراعی شامی را نہ امام حمادی بصری
 نہ امام نوری کوفی را نہ امام مالک مدینی را نہ امام مسلم بن خالد کئی را نہ لث بن
 سعد مصری را نصیب شدہ، + ہکذا فی الطحاوی و رد المحتار و
 مداینہ العلوم و مسند الامام الخوارزمی و غیر ہم رحمہ و نیز از
 عبارت تاریخ الخلفاء مولانا امام جلال الدین سیوطی رحمہ معلوم خواہد شد
 کہ چون خلیفہ عبداللہ بن زبیر رفتہ سبہ ہشتاد و سہ توسط حجاج یوسف
 شہب گشتہ + عبدالملک بن مروان بر خلافت مستقل شدہ + سبہ
 ہشتاد و شش فوتیدہ + و امام صاحب در آنوقت بروایت مخبر التوابع
 و طحاوی شانزدہ سالہ و بروایت غیر مشہور سبت و پنج سالہ و بروایت
 مشہور شش سالہ بودہ بنابر ان از اکثر صحابی رضی زیارت و ملاقات حاصل
 نمودہ کہ در ان زمان حضرات ابن عمر رضی و اسامہ بنت الصدیق رضی و
 ابوسعید بن العلی رضی و ابوسعید الخدری رضی و سلم بن الاکوع رضی و جابر بن
 عبداللہ رضی و غیرہ + و ابودریس الخولانی رضی و شریح القاضی

و ابان بن عثمان رضی و محمد بن الحنفیه - و ابو نعیده بن عبداللہ بن مسعود
 و غیر ہم ذی سیات موجود بودند چنانچه در تبصره سیزدهم مقصد اول
 نوشته شده است در اینجا باید دید و بعد با پیام خلافت ولید بن عبدالملک
 تا سنده نود و شش مقدم بن مدی کرب - و عبداللہ بن سہل المارنی
 و عبداللہ بن اوفی - و ابوالعالیہ و جابر بن یزید - و انس بن مالک
 و سہل بن سعد - و اسائب بن یزید - و اسائب بن جلاوہ و حبیب بن
 عبداللہ بن زبیر رضی و بلال بن ابی الدرداء - و سعید بن المسیب - و
 ابوسلمہ بن عبدالرحمان - و ابوبکر بن عبدالرحمان - و غیر ہم کہ در تبصره
 چهاردهم مقصد مذکور نگارش یافته است موجود بودند و امام صاحب
 در آنوقت بست و شش سالہ یا شانزده سالہ بود و باز با فارجه بن زید
 بن ثابت رضی کہ بوقت خلافت عمر بن عبدالعزیز فوتید - باز با ابوبکر
 بن ابی موسی الاشعری رضی کہ بخلافت یزید بن عبدالملک ستمہ یکصد و
 فواید باز با اسلم بن عبداللہ بن عمر رضی و با قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق
 رضی و ابی طفیل عامری و انکہ اخر الصحابی رضی کہ تا خلافت هشام بن عبدالملک
 موجود بودند بخوبی ملاقات نمود و اگر در تبصره اسد و از دهم و سیزدهم
 و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و ہفتم و ہجدهم نظر کنند بخوبی ثابت
 امام صاحب را دریافتن توانند و نیز نمایی شدن امام صاحب ازین قول
 امام شعبی رحمہ کہ استاد و معاصر امام بود و بکہ رو نمود عن شعبی رحمہ
 اد رکت سبعین بلایا کأھم قالوا لا یقراء خلف الامام کما
 فی الکروانی ایضا نقل عنہ فی المطحطاوی و امام شعبی رحمہ
 بادر بیان ملاقات میشت و چہ امام صاحب از امام احمد بن محمد بن زفر

میداشت اما العیاذ بالله که ملاقات نکرد و آنرا شرافت نمشمارد. اگر
گویند که لفظ سبعین مبالغه است. گویم تا هم مانع ختم نیست. که از نفس
دانش کم نخواهد شد. اما بعضی تقصیر که بر امامت امام الانبیه امام
اعظم رحم صدر کردند. اینها را شتم بوجهی ساختند. چنانکه بنا به
نوت صحابی رضا که امام صاحب از ایشان روایت نمود تفسیر و تبدیل
کرده قبل تولد امام یا قدری پس پیش تولد امام نوشته داشته اند
تا مردمان را دشت و رزوه. و آن دلیل بر تابعیت امام صاحب شدن
نمواند. اما بمضمون المثبت مقام علی النافی بکذا فی الشامی و سلیم
است کافی. و اگر و هبیا غیر مقلدان بر روایات این مشعشع تقلید
کرده تابعیت امام صاحب را منع نمایند. و بکنیز پیش سازند. بر اقوال
ایشان تف باید زد که ایشان خود تقلیدائیه صالحین را حرام گویند.
باز جماعت متعصبین معاندین را تقلید میکنند. و آن هم الاصل و
بنابر آن در رد المختار و لا شک ان ابا حنیفه کان له حساد
کثیر و نذکور است. و نیز بمضمون ضرب المثل اهل البیت ادب
بما فیهم من خیار هم اقوال اصحاب امام ابو حنیفه رحم در تابعیت
قوی خواهد شد به نسبت غیر. اگر گوی که غیر مقلدان از اقوال امام نوبی
و این حجر عسقلانی و امام یافعی و امام سخاوی و ابن خلکان و ابن طاهر
و غیر هم عارم تابعیت را حجت گرفتند. گویم که هرگز چنین نیست. بلکه خطا
فی الفهم است. زیرا که ایشان با خذ روایت اختلاف کرده اند. که با خست
تا ایضا تقصیر مجبور و معذور شدند. نه در رد است صحابه کلام ختم
پس از آنکه از این تفصیلات معتبر است تا که با اقوال اختلافات علما

مخالفین نیز تابیت امام ثابت شد. و عدد و سبب خیر گری خداوند
پس بالاتفاق از اقوال امام نووی و امام سمعانی و امام یاضی و امام حنفی
ذہبی و امام حنفی ابو بکر خلیف و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامہ سخاوی
و علامہ بن حجر کلبی و علامہ بن محمد فایز صاحب مجمع البحار و شیخ الاسلام ابو محمد
بن اسماعیل صاحب عمدة القاری شرح البخاری و شیخ عبدالحق دہلوی
و ملا علی قاری و غیر ہم تابیت امام متحقق گشت. و اگر این همه دلائل
نقلیه را طرح ہم بدیم. تا ہم بلامل عقلیه تابیتش کردن توانیم. زیرا که
مسلم است که بوقت رحلت رسول مسلم چند لاکه صحابی موجود بودند. همه دفعتاً
قبل از منتهای دشتاد و نودین عقلاً و عرفاً و عادتاً خلیفہ بید. بکے قول
پدید نیایند. بلکه وجود اکثر صحابی رضو ضرور شاید. کما تر که اعمار اکثر ان
این زمان نیز بر نود و صد زاید نیاید. چنانچه تا این زمان نیز اکثر مردمان
میران در هوکلی و کلکتہ بمیر شهادت و نود و صد و متجاوز از صدوی حیات
نامیده نامیده موجود اند. و بعضی عنقریب فوتیوند. بکے ازان داند
نمرالدین و طیفه خوار سہ کار. دیگر بے ازان حج بچاند بابر و طیفه خوار
و لہذا و سومی ازان جمائی بنام راجو پهرائی بس زاید از صد موجود بودند
و مادر مدرس مدرسه محمديه هوکلی خواجه محمد مستقیم مرحوم بسن یک صد و
و عنقریب فوتیوند. و ما بین نود و صد نیز امان موجودند. و هزار بار
فوتیوند. از آنجمله جناب سلطان بن سلطان شاهزاده بشیر الدین
صاحب مد ظلہ المنان و جناب حافظ جمال الدین صاحب امام مسجد
سندربائی کلکتہ حاکم الدواہب. و جناب مولی محمد بن صاحب
سابق ناظر مدرسہ عالیہ کلکتہ. و جناب مولوی ^{محمد امجد علی} صاحب سابق

مدرس سوم مدرس محسنیه موگلی و طیفه خوار سترکار و جناب مولوی سید احمد
صاحب و طیفه خوار و ایشان چند بابو فروفسر موگلی کالج و طیفه خوار
و غیرهم و خود پیر نابالغ مولوی سید نذیر حسین سترگروه لاندیمیان موجود
و از غفریب فوتیدگان مولانا مولوی محمد اکبر شاه مرحوم اول مدرس مدرس
محسنیه موگلی و مولانا مولوی سید کرامت علی جوپوری - و سید کرامت
متولی امام باره موگلی و مولانا مولوی روح الامین مرحوم و قاضی عبدالبار
مرحوم و شریف مولوی محمد اعلم مرحوم و سابق مدرس دوم موگلی مولوی مشتاق حسین
مرحوم و قاضی قنبر علی مرحوم - و غیرهم و لطفه تعالی تا هنوز جده فاسده
ماورفسر زندانم یعنی روجه مدرس بزرگ مدرس محسنیه مولانا مولوی محمد اکبر شاه
مرحوم بنیره ام را یعنی بنیره بنیره اش بکنارش گرفته پدرش و پرداخت
میکند و نماز رابع تعدیل ارکان ادا میازد و نمرد و درسیا هنوز درس
و حرکت خلل نگردید و ای غیر مقلدان اگر بین اقوال هم افتادند باید
مقصد چیزی دیگر گویند و در کتب توارنج سیر نمایند و بچشم عبرت نظر
کنند و در آن اکثر ممران و ستان را بیا بید و چنانچه از مخبر الواصلین
اعمار حضرات شیخ سعدی رحم و شیخ فرید الدین عطار رحم و شیخ احمد مغربی رحم
و شیخ عبدالحق دهلوی رحم قدس سرارهم معلوم میشود که از تاریخ هر هر پنجشنبه
ظاهر گردد - تاریخ رحلت شیخ فرید الدین عطار قدس سره
و مقدار عمرش شیخ عطار حق فرید الدین + آفتاب سپهر دانش و دنیا
عمر او یکصد و چهارده سال + بود از لطف ایزد متعال + سال تولد
آن مه در این قیامه اهل جنت است بدان + تاریخ رحلت حضرت
شیخ  شیخ  شیخ سعدی که عارفان

از دوازده و چهل و هفت سال بود و یکصد و بیست سال عمرش بود و کان زمان ولادت
از جهان نرسیده بود چون زخا عسان حق تعالی بود و خاص تاریخ او
نمانده بود و تاریخ رحلت شیخ احمد مغربی قدس سره و عمرش

شیخ احمد که منسوبی بوده .	صاحب علم موسیقی بوده
عارف ذات حق تعالی بود	بصفات کمال والا بود
قطب حق بود میراد از حق	عدد و قطب شد به نیک نسق
گفت تاریخ نقل او روضه	جای احمد بهشت جاویدان

تاریخ رحلت شیخ عبدالحق و بهلولی رحم مع تقداد و عمرش	فاضل بهشت شیخ عبدالحق
حاجی شرع و دین به نیک نسق	عمر او بود یکصد و ده سال
کان زمان شد ازین سر املال	سال نقلش خرد عیان و نهفتا
بجلائق بهشت مرتد گفت	

و حضرت و ائمه بن الاشفع صحابی رضایم یکصد و پنجاه و هفت و کذا فی التقریر
و حضرت سلمان فارسی بهر صد و شصت و یک و صد و پنجاه از دنیا
منتقل گردید و کذا فی المذارج و غیره . این گویا شصت نمونه خردار است
است و در نه در تواریخ معمران بسیارند تعداد ایشان کم نیست پس
ای برادران چون این همه را بخوبی دریابند و هرگز بهر آئینه بقول غوغو
کنان سوتیان بتابعیت امام الایمه امام اعظم ابوحنیفه رشک و شبهه
بدل ندارند و باز اگر بطور بی حیالی بمان اعتراض پیش آرد
و گوید که خیر هر چه گوی بگو اما در باب تابعیت امام صاحب بعضی علماء
اخلات هم کردند و غیر مقلدان آنرا حجت خود گرفته اند و
گوئیم باری جوابش داده آمده ام باز بهر احمد و غیره بگویم

که صورت اختلاف از سه حال خالی نباشد. یک اینکه طائفه تم غیر
و جماعت کثیر برانند که امام تابعی است که اکثر صحابی را را بچشم دید
و از زبان آنان اعاذ میشنید. بنا بر آن از روایات بسیار رسید
که دلیل سیجی. و دوم اینکه طائفه قلیل متعصب بر عکس اول یا بر
یعنی گویند که امام نه صحابی را دید. نه از ایشان حدیثی شنید. اما این
طائفه از و نه کس را ندانند و اگر دید. سوم اینکه طائفه برانند که امام صحابی را
دید. اما صورت روایت از هر طایفه هر یک دید. بر چند این طائفه از طائفه
دوم قدری کثیر است. اما بمقابل اول طائفه مشبیه تا بایست خلیه قلیل
بکمال است و حقیر پس بقاعده لا اکثر حکم الكل حکم اکثر ترجیح یافت. و نیز
قاعدۀ الشاؤ کالمعدوم حکم قلیل را مثل شاؤ معدوم ساخت. و هم بقاعدۀ
المثبت مقدم علی الثانی دلیل مثبتین بر نافیین منکرین مقدم است چنانچه
این معنی از حدیث البیئنه علی المدعی و الیمین علی من انکر کذا فی
المشکوة و غیره استنباط میشود که بینۀ منکر بمقابل بینۀ مثبت مقبول شدنی
نیست. که بر منکر بنیر بین بینۀ آوردن امر غیر مشروع است. پس بمقابل
مثبتین تا بایست منکرش را بینۀ بر نفی تا بایست آوردن امر غیر مشروع است
و امر غیر مشروع مقبول نیست. پس اقوال منکرین هم مقبول نیست. و
و ما در ای ذلک شهادت معاذین منکرین بر عدم تا بایست امام الائمة مجتهدین
شهادت علی النفی است. و شهادت علی النفی غیر مقبول و هر چه غیر مقبول
است غیر مقبول است. پس شهادت منکرین مخدول و غیر مقبول است. و
و علاوه بر این که منکرین تا بایست امام معاذین امام اند و قول منکرین
سند ندارد. بلکه نشان نمیدانند. و غذا که این تقریر در این

[illegible]

جل جلال است بر او معین دیندار و دانسته و شنیده بتدوینات خود و خل
ف بود و نامش فقیه نمود، فمن الذی یکون مثله فی هذا الباب
و من یکون رائه اولی منه فی الصواب، خذ هذا ولا تنسوه حالا فحالا
تقریرم را تحریر نمایم، و پیش شما در پیش سازیم، بگوش خویش بشنویید
و بدل خویش کنید که هرگاه تابعیت امام اعظم رحم بظهور رسید، و هر کس
آزاد بشد محقق گردانید، پس تقلید امام بر او واجب گردید، که تابعی است
بنابر آن درجه اش از دیگران بر درجه افضلیت رسیده، و تقلید افضل
از مفضل افضل است، پس تقلید امام تابعی از دیگر مفضولان تابع تابعین
و اسفلان افضل است، که چون در میزان شریعت بمقابل قول تابعی
قول تابعی و اسفلش نسجد، پس بکلی قول امام ملت قول غیرش نمیباشد
اگر کسی گوید که ازین تقریر بطلان دیگر مذاهبات نشد لازم گردید، گویم
فی که از اثبات وجوب افضلیت احدی از مذاهبات بطلان دیگر مذاهبات هرگز
لازم نباشد، بذا هو المراد، فتدفع منا الفساد ناظرا بهر نیست
که هر قدر حال پدر پسر یا بنیره باند، همان قدر بنیره بنیره پسر
هرگز نداند، اگر داند باخطا و طرب و یا بس بداند، صحت کلی و تلقین
علی را بخوبی نداند، همچنین نیست در میان امام ابوحنیفه رحم و صاحب
صالح رحم فکیف الاعتماد علی اقوال الصحاح، بمقابله اقوال
اجل الائمة ذی الصلاح و الفلاح، الفرض حال حال مصاحبت
امام صاحب یا صحابی و غیر هم رفت و در درجه امتزایش بر کسی منفی و محتجب نماند
حتاکه احمق و بدشمن سخن بر زبان نخواند و نداند چون این را بخوبی
بخوبی نداند، یا امام اعظم کوئی رحم را بر خود واجب گردانید

[illegible]

الشارع على شريعته من أجله فلا إعتراض عليهم فيما يشرع
للقاطع واستنبطوه من الشريعة لا سيما الإمام أبو حنيفة
رضي الله عنه فلا ينبغي لأحد الاعتراض عليه لكونه من
جبل الأئمة وأقرهم تكملة وينا للذهب وأقر بهم سنداً
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وشاهد الفعل
أكابر المتابعين من الأئمة رضي الله عنهم إجماعاً وكيف
يابق بامثالنا الاعتراض على مام عظيم أجمع الناس على
جلالته وعلمه وورعه وزهده وعفته وعبادته و
كثرة مراقبته لله عز وجل وخوفه منه طول عمره ما
هذا والله الأعني في البصيرة لأن جميع ما وسع به علينا
إذا هو من توسعة الشارع ثم يتقدّر عدم تصريح الشارع
بأن لك فهو من باب اجتهاده ونور قلبه وإمام عظيم
يوسع علينا باجتهاده مع شدة ورعه واحتياطه في
دينه وشدة احتياجه إلى ما وسع به علينا كيف يسوغ
لمسلم عاقل أن يعترض عليه مع شدة احتياجه هو إلى ما
وسع به الإمام عليه ليلاً ونهاراً فاعلم ذلك وتامله فإنه
نفيس وإياك أن تخوض مع المخاضين في اعتراض الأئمة
بغير علم فتخسر في الدنيا والآخرة فإن الإمام رضي الله عنه كان متقياً
بالكتاب والسنة متبذراً من الرأي كما قد مناه ذلك في
عدالة معارفنا لهذا الكتاب ومن فتن من أهيه رضي
وجله رضي الله عنه أهيب احتياطاً في الدين ومن قال بخير

ذات فهو من جملة الجاهلین المتعصبین المنکرین علی ائمة
الهدی بفهمه السقیم وحاشی ذلک الامام الاعظم من
مثل ذلک حاشاه بل هو امام عظیم متبع الی انقراض المذاهب
کلیها کما اخبرنی به بعض اهل الکشف الصبیح واتباعه لن
یزالوا فی از دیاد کما تقارب الزمان و فی مزید اعتقاد فی
اقواله و اقوال اتباعه وقد منا قول ما منا الشافعی رض
الله عنه الناس کلهم عیال فی الفقه علی ابی حنیفة رض و
قد ضرب بعض اتباعه وحبس لیقفل غیره من الائمة فلم
یفعل وما ذلک والله سدی و لا عبرة بکلام بعض المتعصبین
فی حق الامام و لا یقولهم انه من جملة اهل الرائی بل کلهم من
بطعن فی هن الامام عند المحققین لشیبه الھذیان و
لوان هن الذی طعن فی الامام کان له قدم فی متروک منازل
المجتهدین و دفه استنباط فھم لقدم الامام ابی حنیفة فی
ذلک علی غالب المجتهدین الخفاء مدارک رض الیم القش
از برکت حدیث هوسراج امتی الی براسان شریعت و سادس
آفتاب افضلیت و تالیف امام اعظم رحم چنان طلوع گشته کہ از تابانی
و درخشندگی شمعش روشنی فضیلت باقی ائمة مثل نجوم مخفی شده +
باز امام ابو یوسف رحم مستنیر داد و نضای شتری برادر + و امام محمد
خدمت عطار دیر سر نهاد + و میضون الیوم اکملت لکم دینکم
طلوعش رات ز اوال است نه غروب + نه در حقیقت + حضرت نه در
عبور + بلکه ہر حال بر اوج اوج موج میکند +

قیامت به پیش تا بان دور خشان فرامی ماند. پس شب گجا فرامی ماند.
 که غیر مقلدان مثل حشرات الارض گرم شب تاب میرودن شدن نوا
 و بجه طور مانند غول بیابانی از روشنی ضلالت غلامی صاحب کبر است
 و فضلاء ملت را بدام تزدیر در آوردن طاقت یابند. اما مثل
 سنگان سوتیان خود نموده می باشند. چون تحریرات مذکوره را
 دانستند. و تقریرات مذکوره را بخوبی دریافته. حالا چنانست
 دیگر بطرز دیگر میگویم نشودید که اطاعت و تقلید آن یکی را از
 ادلی الامر و اهل الذکر واجب و لازم باید. که براد معنی حدیث خیر
 القرون قرنی الخ و اقرب الناس الی النبی صلی الله علیه و آله و خیر الناس فی
 العلم و النجاة و التقوی و غیر ما صادق آید. و این امر بعد از صحابه
 بجزیر امام الایمه ابو حنیفه بر دیگر ائمه بوجه حسن صادق آید. و از
 علم و زهد و تقوی و ورع امام صاحب اطهر من الشمس امین من
 الاس است. و خصوصاً کسی دیگر مثل امام صاحب مسدودان لفظ
 شد که در حدیث خیر القرون قرنی ثم الدین یلوهم الخ مذکور است
 شامل نیست. چرا که مغز الیه بروایت سنده شست و یک و بروایت
 سنده شتا و بروایت مشهور سنده شتا و متولد شده. سنده یکصد
 و پنجاه بعد از فوتیه. و امام مالک رحم بر وایت مشهور سنده نو و پنج
 یا نو و یا نو و نه تولد شده بهر شتا و چهار صد و نه سنده یکصد و شتا
 و نه فوتیه. و امام شافعی رحم سنده یکصد و پنجاه تولد گردیده. و بعد
 چنانچه در حدیث دیگر سنده دو صد و چهار فوتیه. امام احمد حنبل
 در حدیث دیگر سنده و شست و چهار تولد گردیده. بهر شتا و شست

بیند او بسنه دو صد و چهل یک فوتید پس کسی مثل امام حسن و آقبا الی الرسول
 نگردد و نه بدرجه خیر القرنی رسید. حالا اتباع کدام ازین بزرگان
 حسن است بل انصاف باید ساخت. بر او تعصب اعتساف قدم
 نباید داشت. مناسب می نماید که در اینجا مختصر تواریخ غیر آنکه از ربع
 نیز بدیج کتاب آید. تا طبقات ائمه مشهورین و در باب علما معروفین
 برای الدین احباب است. و هر کس رتبه هر کس انگیشتن تواند و بقول
 متأخر متعصب رد احوال متقدم مذهب نکند. و از طبع و تشیع بر آمان معذور
 نباشد. بلکه از آن را یابد یعنی امام ابو یوسف رحم شاکر و امام ابو حنیفه رحم
 شاکر یکصد و هشتاد و دو فوتید. و امام محمد رحم شاکر و امام ابو حنیفه رحم
 شاکر و امام شافعی رحم شاکر یکصد و هشتاد و دو فوتید و امام مالکی رحم شاکر
 یکصد و هشتاد و یک تولد شده بعمر هفتاد و چهار سالگی بسنه دو صد و پنجاه و پنج فوتید
 و امام محمد بن اسماعیل بخاری بسنه یکصد و نود و چهار متولد گردیده بعمر شصت و دو
 سالگی بسنه دو صد و پنجاه و شش فوتید و مسلم شاکر بخاری بسنه دو صد و چهار
 یا بسنه دو صد و شش تولد شده بعمر چجاه و هفت سالگی در نیشاپور بسنه
 دو صد و نود و یک فوتید. و ترمذی بسنه دو صد و بیست و نه دو صد و نه تولد
 شده بعمر هفتاد و نه سالگی بسنه دو صد و هفتاد و نه فوتید. و ابن ماجه بسنه
 دو صد و نه متولد گردیده بعمر شصت و چهار سالگی بسنه دو صد و هفتاد و سه
 فوتید. و ساجی شافعی از مذاهب بسنه دو صد و پانزده متولد گشته بعمر هشتاد
 و شش سالگی بسنه سه صد و سه فوتید. و از طغیانی بسنه سه صد و پنج تولد
 گشته بعمر هشتاد و سالگی بسنه سه صد و هشتاد و پنج فوتید. و عقیلی بسنه
 سه صد و هشتاد و چهار تولد شده بعمر چجاه و پنج سالگی بسنه سه صد و هشتاد و

و پنج فوتیده زین ابتدای پنج صد و بیست سال فوتید و ابن جوزی ^{۵۱۰} سنه
پنج صد و ده متولد گردیده بهمر شهادت و هفت سالگی ^{۵۰} سنه پنج صد و نود و
هفت فوتید و امام نووی ^{۵۳۱} ثانی المذهب ^{۶۳۱} سنه ششصد و سی و یک فوتید
گشت بهمر چهل و پنج سالگی ^{۶۴۷} سنه ششصد و هفتاد و شش فوتید و هکذا فی
التواریخ و سیر خصوصاً فی تیسیر الاصول و اشعه اللمعات و شرح سفر
السعادت و کشف الظنون و اعلام الاخبار و انتساب السعانی و تقریب
العسقلانی و مجمع البحار و غیره بهرگاه این همه را هم دریافستید یعنی
حال تقدم و تاخر و قرب و بعد و خیر القرون و شر القرون ایمه را
و التبدیه حالاً لطبقات مجتهدین را بطرز دیگر بیان نمایم بشنود
اولاً معنی مجتهد چیست و تحقیق کیت باید دانست و بعد از آن تقریب
بران بایست ساخت معنی مجتهد است که تبع احکام دین و شریعت متبوع
باشد که تنفیض از کتاب سنت و اجماع و قیاس استخراج و استنباط کردن
تواند و هر حکمی را منوط بدلیل و شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل
حاصل کردن تواند بعد از آن وثوق دلی و اعتماد قلبی بران گردود
و مقلدیش احکام مستنبطه اش بخوبی فهمیدن تواند و برانکایش دیگر
احکام یا مسائل استخراج کردن یا فهمیدن تواند پس درین زمان چنین
مجتهد یکبه مفقود است و بنابران ابواب جهاد و سرود گشت و کما قبل فی
در المختار و قد ذکره ان المجتهد المطلق قد فقد و الايضاً هکذا قیل فی
الازاله و اما عموماً مجتهد بر هفت قسم منقسم است هر قسم را طبقه نامند
طبقه اول مجتهدین فی الشرع چون آئمه اربعه که قواعد کلیه و اصول
شرعی را استخراج نمودند و احکام منطبقه دارکان منطبقه

فرعیه را بحسن جمال زاد که تفصیله را بعینه مستباح و استخراج کردند ایشان
مقلد کسی نیستند. باقیان مقلدانند. اما من وجهی مجتهدانند.
طبقه ششم مجتهدین فی الذمیه چون امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم مثلاً
بر قواعد امام اعظم رحم. و چون یو بطی مثلاً بر قواعد امام شافعی رحم استخراج
احکام از ادله مذکوره ساختند. تا از مذہب مخالف امتیاز دهند. اگر چه
در بعض مسائل مخالفت هم نموده باشند. از اعتباری نیست که ایشان
از تقلید و علاقه مذہب ندانند و نه شمارند. اما غیر مقلدان نا فهمان
از همین اختلافات شور و شغب نمایند. و ایشان را غیر مقلد تصور کنند
ان هذا الاجمال منہم. علاوه بر ان غیر مقلدان را با آنان چه نسبت
طبقه ششم مجتهدین فی المسائل که در آنها ردایتی از صاحب مذہب
نیانستند. نه آنها را در نص پدیدند. بان آنها را بر حسب قواعد صاحب
مذہب استخراج کردند. نه در اصول و فروع مخالفت ورزیدند. چون
امام طحاوی رحم و امام خفاف رحم و امام حلوانی رحم و امام سرخسی رحم
و امام بردوی رحم و قاضیان غیر هم طبقه را بعینه اصحاب مخترع از
مقلدین چون امام رازی و مشکی که ایشان بر اجتهاد و اصلاً قادنند
اما بسبب احاطه کتب اصول و انضباط قواعد و محمول بر تفصیل قول
سجیل ذی و چین و حکم میم الامرین که منقول از امام و اصحابش است
قدرت دارند طبقه ششم را باب ترجیح از مقلدین که تفصیل
بعض روایات را بر بعضی دادن توانند. و هذا صح یا اولی و غیر
ذاک گویند. چون ابو الحسن القدوری و صاحب الهدایه و امثالها
طبقه ششم همان مقلدانند که بر تہ احمد و تہ علی و ضعیف

و ظاهر الروايت و ظاهر المذهب قدرت دارند و در كتب خود
اقوال مروده را نقل نکرده اند چون اصحاب منون متاخرين مثل صاحب
الکثر و صاحب نهار و صاحب وقایه و صاحب مجمع و غیرهم طبقه سابقه
همان مقلدون اند که بر امور مذکوره قدرت ندارند و در میان غث
وسین فرق شمارند اما بعد تمیز و تفریق مضامین را فهمیدن توانست
بکذا فی المطولات خصوصاً فی رساله الوقف النیات لابن کمال شاه
البرومی که گفته نهصد و چهل فوئید و این عمر و الازهری المصری که گفته
یکصد و هفتاد و نه فوئید و علامه کفوی و طحطاوی و غیرهم اما غیرهم من
المجتهدین لا یفرقون بین الغث و السین و لا یميزون الشال عن الیمین بل
یجمعون ما یجرون کما طب اللیل و یرکبون علی ناقه الیهوی و الخیل
چنانچه سرگروه غیر مقلدین این زمان که اصطلاحات امتیاز ندارد
نه لیاقتش بخود یابد و هر گفته محدثین متاخرین را خواه گفته و مضامین
سنا فشین باشد یا گفته متعصبین مساندین گردد و قول رسول شمارد
طرفه بران اینست که بر تکیه همان تالیفات محدثین بشر القرون صالحین
مقلدین امام خیر القرون را مشترک گوید و دیگر طرفه اینست که بسبب زوال
عقل و دانائی بر تقلید شخصی حکم شارع ناطق نیست گوید اما باعث کمال
نا و الی تالیفات بشر القرون را منصوص شمارد و البیاض باشد الفرق
بینهما بعد المشرقتین خیر یضمون من عمل صالحاً فلینفسیه و من
آساء فعلیها هر چه باشد باشد اما بر مقلدین واجب و لازم است
که اتباع ما رجوه و ما صححوه نایم و حتی الوسع حقیقت را تحقیق کرده بران
عمل کنیم که ^{در کتاب} المختار ما نحن فعلینا اتباع ما رجوه و ما صححوه

کما لو انتم افي حيوتكم، و نفسهم سووم در ذکر روایات مخصوصه -
 در مذهب البواتیت و اعلام الانبیا و طحاوی و غیره آورده اند که
 امام صاحب از حضرت انس رضی الله عنه حدیث روایت نموده + اَوَّلُ
 طَلَبِ الْعِدَّةِ رِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ هُمْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
 اِغَاثَةَ الشَّافِئِ سَوْمَ لَوْ وَثَّقَ الْعَبْدُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثِقَةً
 الطَّيْرِ لِرِزْقِهِ لَمَا يَنْتَقِ الطَّيْرُ تَغْدُو وَ خَمَاصَةٌ رُوحٌ يَطَاوُ
 و از حضرت سید الشهدا ابن اوفی بن علقمه رضی الله عنه روایت شده است
 یا بسمه شتاد و هفت رحلت فرمود + این حدیث روایت نموده +
 مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَ لَوْ كَفْصًا قَطَاةٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا
 فِي الْجَنَّةِ كَذَا فِي الطَّحَاوِي اَيْضًا نَالَهُ ابْنُ حَجْرٍ اِنْ كُنِيَ كَمَا
 صاحب که در آنوقت شش یا هفت ساله بود + روایتش معتبر نبود +
 گویم معتبر است زیرا که بخاری روایت بن ربیع کتبج ساله بود + معتبر
 نمود + کما قال ابن جریر فی مختصره + علاءه بران چون اسلام حضرت
 علی رضی الله عنه مقبول گشت + این روایت چرامعتبر نخواهد گشت +
 مزید بر آن نیست که امام صاحب بروایتی در آنوقت هفده ساله - و بروایتی
 بشت و شش ساله بود + باز چار روایتش معتبر نبود + و با حضرت ابو طفیل
 عاقر بن وائله رضی الله عنه که در مکّه یکصد و دو رحلت فرمود + و امام شافعی
 بسمه نود و شش حج رفته بود + بخوبی ملاقات نمود + گرچه بعضی بقول
 معبسی فریب خورده گفت که صورت رویت از دور نمود + که او در وقت خلافت
 حضرت معاویه نو تیده بود + اما این قابل اعتبار نیست که در اکثر کتاب
 کذبش موجود چنانچه در مدارج النبوة دور واده نمود که یکصد و هفت

و دیگر سبب آنست که در فواید نوشته است، و در خلفاء و تابعین
خلافت هشام بن عبدالملک نوشته چنانچه در مقدمه اول گذشت، و از
حضرت عبداللہ بن انیس رضی اللہ عنہ فواید چهارگانه آورده بود،
حیات النبی یعنی ولیم روایت فرمود، کذا فی الطحاوی، و اگر کسی
گوید که بقول ابن حجر عسقلانی عبداللہ بن انیس بوقت خلافت حضرت
معاویہ نم لبسته پنجاه و چهار فرساده صورت ملاقات امام بدینچه طور
ممکن شده، گویم که بقول شامی نام عبداللہ بن انیس پنج کس را
بود، پس ممکن است که امام با عبداللہ بن انیس غیر جمعی ملاقات نموده
و از حضرت عایشہ بنت ابی بکر و امام صاحب این حدیث روایت کرده
اکثر جند الله فی الارض الجراد لا اكله ولا احرمه کذا فیہ
و از حضرت دالم بن الاشعث دع مایریات الی مایریات روا
نمود، کذا فیہ و از حضرت عبداللہ بن حارث بن جزر رضی اللہ عنہ اعانة
المسلم فریضة علی کل مسلم را بیکه بوقت حج لبسته فواید شش
گذا فیہ، و نیز حدیث من تفقه فی دین الله کفاه الله
ورزقه من حیث لا یحسب را از روایت کرده، کذا فی الخوارزمی
و از حضرت جابر رضی اللہ عنہ کنت من کثرة الاستغفار و کثرة الفقه
برقی بها الولد روایت ساخته، اگر چه طحاوی بقول ابن
شامی درین روایت شک نداشته، اما از اقوال دیگران معتبر گشته
و ازین روایت تصدیق کلام شاعر مقدم گشت، یعنی عبارت
منظومه در التمجید بر وجه صحت و نبوت پیوست، تفصیل فی چون از
روایان معتبرین روایات مذکوره، تابعی شدن امام ابوحنیفه

بوضوح پیوست . پس بضامین آیات واحادیث زیرین شامل گشت
 که درجه قرب را از هر کس تا آخرش بالا گرفت . و دیگران را باعث بعد
 زان این درجه نصیب نگشت . قوله تعالى **وَالسَّابِقُونَ**
أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَجِدِّدُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و غیر ذلک من الایات القرآنیہ قال
 النبی صلعم خیر القرون قرن ثم الذین یلوونهم الخ و غیر ذلک من
 الاحادیث النبویہ . اگر گوید که امام مالک رحم هم تابعی شدن می تواند
 که سبقت نود و پنج متولد شده . و حضرت ابو طفیل صحابی رضو بکله تسبیح یکصد
 یا تسبیح یکصد و دو و غیرها فوتیده . بعید نیست که صحبت فریافته باشد .
 گویم نه نه که امام مالک رحم را بصر سن پنج یا شصت سال از مدینه سفر
 کند نمودنش ثابت نیست . زیرا که در تفسیر الأصول داشته السلمات و غیرها
 مذکور است . که امام مالک رحم از مدینه بخبر جم بیرون نرفت . بنا بر علی بن
 حلق عدم تابعی شدن امام مالک رحم و تبع تابعین شدنش رحم حجت گرفت
 اما فقیر گوید که تابعی شدنش رحم عقلا و عاده غیر ممکن نباشد . غالباً
 کسی را از صحابی رضو صحبت یافته باشند . اما زان بر امام اعظم رحم ثبوت
 ندارد . نه فضیلتش را ثابت گردد . نه با هم درجه مساوات شود .
 بالفرض اگر شود و همیان غیر مقلدان را چه نفع رسد . و قد
 چهارم احوال بزرگان عظام . در مناقب امام همام ابو حنیفه رحمه
 القائل الانام . ابن حجر خیرات الحسان و امام شعرانی در میزان آوردند
 که از امام مالک رحم امام شافعی رحم پرسید که ابو حنیفه را چه بزرگواریدیم

او چنان کس بود که بزرگتر برستون را طلای کرده می نمود و جزیه بن
یعنی از امام شافعی رحم روایت نماید الرجال فی الفقه عیال نسلی
ابی حنیفه. بروایت دیگر آمد و من اراد ان یتبحر فی الفقه
فلیزیم ابا حنیفه واصحابه کذا قال النووی و یا نفی و غیره و در
شرح سفر سعادت از امام شافعی رحم آورده که الناس کلهم عیال
علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن شهبانی رضا که شاگرد
امام ابو حنیفه رحم است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری و نصیب
امام محمد رحم را به پند بختیار اریان آرند و امام محمد رحم شش کتاب
تصنیف ساخته که هر یک از ان شصت و هشتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است
و امام احمد بن حنبل رحم اکثر سائل دقیق را از کتب امام محمد رحم نقل میکرد و در ان
کتب نظر میکرد و از ان استفاده نموده و انجا که تقبی و تبلیغ
امام ابو حنیفه رحم با حدیث و اقوال صحابی است و دیگران را نیست
امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته که اصحاب ابو حنیفه رحم همه متفق اند که حدیث
هر چند اسنادش ضعیف بود مقدم تر و اولی تر از قیاس و اجتهاد است
و دومی رضی الله تعالی عنه تا بعد ضرورت نرسد و عمل بقیاس نکنند و
عمل بحدیث با قاض از دست نهد و انهی کلامه همچنین جایز است
شعرائی و بشرح مسلم بحر العلوم مولانا عبدالعلی مرحوم و غیره است
و رفع و خسل اگر احادیث صحاح و غیره مخالف قولی از اقوال
امام نماید از ان لازم نمی آید که امام برخلاف حدیث عمل بالقیاس
کند و مفسرین حدیث بپند بزرگوار که موفیقین صحیح و غیره را
قولی است که از حدیث کثیره و آثار غریزه جمع کرده بودیم

اما هر حدیث و اثری را که حشبه و طایافیتیم و مندرج صحاح ساختیم +
 باقیان را اگر چه بسیار از ان صحیح هم بودند ترک کردیم + پس یقین معلوم
 شد که هر قول امام صاحب که بظاهر مخالفت صحاح می نماید حسب
 احادیث متروکه ایشان است یا احادیثیکه اصلا بصاحبان صحاح
 نرسیده است + پس مخالفت صحاح تضعیف قولش رحم کردن نمی تواند
 که امام محمد رحم حسب احادیث اقرب الزمان که جمع نمود تا مشربانند
 نمائند داشته بود و هر یک از آنها از احادیث صحاح متاخرین بکه
 صحیح و جامع و مانع تر بود + مسائل استنباط و استخراج نمود +
 فکیف یقال ان الامام خالف الاحادیث + این نیست مگر او را
 نادانان است + یا جهالت جاهلان + یا عنی اوت عدوان +
 در مرقات و غیره مذکور است که امام از اعمی رحم چند مسائل را تالیف
 الحقائق را منتخب نموده بقصد مباحثه از امام صاحب پرسیده +
 جواب بلا تامل شنید + گفت از کجا استنباط می نمائی گفت از
 احادیث و آثاریکه تو نزد من روایت نمودی + استنباط کردم +
 و طریقه استنباط همچنین بدانی که ساختم + امام از اعمی رحم نهان
 را از دست نداد + بلکه سر برضا و تسلیم در نهاد + و گفت من
 عطارم تو طبیب + جزاها المحبیب + امام نووی شافعی رحم -
 از خطیب بغدادی نقل میکند که امام شافعی رحم از امام محمد رحم
 چنان روایت مانموده معلوم میشود که امام شافعی رحم شاگرد امام محمد رحم
 است + فقیر حقیر مصنف این کتاب عبد القادر غفر له البخیر
 میگوید که از قول امام نووی شافعی رحم نقل نموده است که امام محمد رحم
 از امام نووی شافعی رحم نقل نموده است که امام شافعی رحم از امام محمد رحم

پیدا و هویدا است، ورنه شاگرد بودن امام شافعی رحم امام محمد رحم
را اقبال است جلی جلی، چنانکه امام محمد رحم مادر امام شافعی رحم را بجای
خود در آورده و کتاب او را روایت کرده که از امام ابوحنیفه رحم تالیف
و تصنیف و تدوین نموده بود. حواله پسرش ربیع امام شافعی رحم
نمود، و شافعی رحم از آن فقیه گشت، و درجه اجتهاد یافت، و بنا بر
غلیبه بر روز بکر الهی پیوست، کما فی درالمتار و قد ظهر علمه
(اے محمد رحم) بتصانیفه کما بحامعین و المبسوط و الزیادات
و النوادر حتی قيل انه صنف فی العلوم الدینیة تسعاً و
ولسعه تسعین کتاباً و من تلامذته الشافعی رحم و
تزوج بام الشافعی و نوض الیه کتبه و ماله فسیه صا
الشافعی فقیها و النصف الشافعی حیث قال من ادا الفقه
فلیز مرا صاحب الی حنیفه فان المعانی قد تیسر لیس و الله
ما صیرت فقیها الا بکتب محمد بن الحسن، و در اشعه المعانی
مشکوٰۃ مذکور است که امام محمد رحم در مقام مدح ذناب شافعی رحم گفت
که و س تمام کتاب او را در میان ابی حنیفه رحم را بیک شب از روز حفظ کرده و خالای
فقیر حقیر غفر له الخبیر باریکی کبیر را تقریر نماید، تا بصفحه دل هر بر نوا
پیر و صغیر و کبیر تحریر و تسطیر گردد، و شبه ضمیر رود، آن نیست
که در تیسیر لاصول و غیره مرقوم گشت، که لیاقت و فضیلت امام شافعی
شاگرد بودن امام احمد حنبل رحم او را کفایت است، چون همین قدر
فضیلت برای فوقیت کفایت باشد، پس فضیلت و فوقیت امام
که استانیست، نیز از شافعی رحم است چه باید گفت، پس اے برادر

بینید که بزرگی امام اعظم رحم به عظیم و چه قدر علی وجه الکمال ثابت و
 متحقق گشت. در حقائق شرح المنصومه مرقوم است که امام شافعی رحم
 الحمد لله الذی اعاننی علی الفقه بمجمل بن الحسن حمی خوا
 و شب در روز همان طور شکر گذاری بر زبان می راند. در خیرات الحسان
 ابن حجر در میزان امام شعرائی و درازاله مولانا شاه ولی الله محدث
 دجری و در تصنیفات مولانا عبدالحق محدث دهلوی و امام غزالی شافعی
 رحم و شبیه هم متواتر مذکور است که امام شافعی رحم چون زیارت قبر
 امام اعظم کرنی رحم میبرد و تشنه نیاید برد. نماز فجر را بلا رفع یدین و قنوت
 ادا کرد. گفتند چون نمودی که بخلاف مذهب خود کار کردی گفت
 مرا شرم می آید که ما اینجا هم خلاف امام نمایم. و ادبش را لحاظ نداریم
 ادب باید ترک ادب نشاید. پیچیده ازین حرکت شافعی رحم برکت
 گرفت که گویا بر قول حضرت علی رضا عامل گشت قال علی رضا انا
 عبد من علمنی صرفا ان شاء یاع وان شاء اعتق و زاد فی
 روایتی ان شاء استرق کذا فی الطحاوی چون این را دریافتند
 اسے طالب العلمان بداند. بگوش هوش خویش نبوش کنید که تعظیم
 و تکریم و توقیر علم و معلم را واجب دانید. تا برکت سبق و طبق و غرت
 مطلق از درگاه حق بیایید. ورنه بعلت حق بمیرید. یا به هلاکت خلق
 مبتلا شوید. بنابراین در طحاوی عبارت زیرین مذکور است اعلم
 ان طالب العلم لا ینال العلم الا بتقوی به الابهتظیم العلم و هله
 و تعظیم الاستاذ و توقیره و قبل ما وصل من وصل الابهتخر
 و ما سقط من سقط الابهتخر الجرمه به التهود

علم را هرگز نیایی مانداری شش خصال عقل کامل فهم وافر خاطر جمیع کل حال
 خدمت استاذ باید تا سبق خوانی بدام به نظر تحقیق خوانی تا شوی سرنگال
 قال الشافعی رحمہ و اخي لن تنال العلم الا بسيرة
 سائليك عن تفصيلها بيان ركاء حرص واجتهاد وبلغته
 وصحة استاد و طول زمان حكايت خليفه مارون رشيد
 پسر خود را بنی بست جمعی براس تعلیم علم و ادب فرستاد روزی دید
 که استادش بوقت حضور پاس خود را می شنید و پسرش آب اندازد
 مارون برآشت و اوصعی رحم را گفت که من پسر مرا براس تعلیم علم
 ادب نزدت فرستادم چرا او را امرتانی که یک دست آب اندازد
 بدست دیگر پات بشوید کذا فی الخطاوی وغیره مشنومی

که بر همت اوست بنیاد علم بدست اید تو جز با دینیت بسی بیساید که مخدوم شد	فراش کن حق استاد علم اگر در دلت هر استاد نیست مر استاد را هر که محکوم شد
---	--

بنا بران ایمة ثلاثه امام مالک رحمہ و امام شافعی رحمہ و امام احمد حنبل رحمہ
 همواره ذکر خیر امام اعظم ابوحنیفه رحمہ که فی الحقیقت باده اجتهاد استاد
 بر ایمة ثلاثه بود میگردند و در برابر تعظیم و توقیرش میبوندند چون باشد
 حدیث عن انس رضی قال قال النبی صلی علیہ وسلم من لم یحرم صغیرا
 ولحدیث یقر کبیرا (از خیر الترمذی) را یاد میدهند و خاکه مخدوم خلایق
 شدند و دثمه بایانستند اما کسانیکه بر شک و بدظن و تشیع بر بزرگان
 نمردند بنفوس خلایق گشتند و از دثمه امامت محروم ماندند کما قبل
 فی الشعر فی مذاهبهم کلها الا الاربعه که کل بخند کسی که کار

سید خسته صحیح است. امام ابو حنیفه را خطاب بنوب کرده و کیع بجوابش الذی یقول
کذا نام فرموده در معدن مزبور است که علی بن عاصم گوید که بر نام امام ابو حنیفه
عقل جیان بمنیران امتحان وزن میسند. عقل ابو حنیفه روح بر کل اقیل گرفته
صاحب شکوة المصابیح در اسرار رجال الحدیث و شامی در ذر المختار
آورده که دکیع بن الجراح الکوفی بقول امام ابو حنیفه فتوی میداده در
کلاش گوش می نهاده و از امام حسابا بملکها اخذ نموده بینه یکصد
و نود و هشت رحلت فرموده اما در تقریب نوشته که قولش بینه یکصد
و نود و هشت یا شش شده بوده در کلام الاخیار آورده که عاصم قاری
در قرائات استاد امام اعظم روح بود چون فضل و کمال و حسن مثال
امام فرخنده خصال و ترقی نموده بقصد استفادة نزد امام بیابسته
و میگفت یا ابا حنیفه جنتنا صغیراً و جنتنا کبیراً و نیز در
خواستار می آورده که یحیی بن سعید القطان بینه دو صد و نود و هشت
فرموده کذا فی التقریب میگفت که من بخدا دروغ نمیگویم که من از اسرار
امام ابو حنیفه روح بهتر را می دانم و بران غل غایم همین
سعید القطان بقول امام صاحب فتوی میداده کذا فی الشامی و
امام نووی شافعی روح در تهذیب و یافعی شافعی در مرآة الجنان و
طحطاوی و سیوطی شافعی روح و خطیب غیر هم آورده اند که امام ابو حنیفه
روح خوابی مولناک دید که قبر رسول صلیم را کنده استخوان مبارک را
بر سینۀ خود جمع میکند پس مضطرب شده به بصره آمده از ابن سنین
تعبیرش پرسیدند چون شنید متعجب گردید و گفت این خولع که
دیدید از نزدن مصلحت نماند باز پرسید فاموش گردید

بعد اصرار سینه بار گفتم که بیننده این خواب علوم دینیه را چنین مصوب
بزرور و شور چنان ذایع و شائع تا یوم الحساب خواهد کرد که کسی قبل ازین
پیش نه برود و فقیر گوید که چه خوب تعبیر این سیرین رضا بود و فی الواقع
تا این زمان بقیاس جاری مذہب حنفی رومود و جزاء الله خیر
الجزاء و ابن حجر در قلائد و ملا علی قاری در رساله خود آورده اند که سفیان
بن عتبہ (که بقول صاحب تقریب سینه^{۲۹} دوسد و نود و هشت فوتید)
میگفت که هر که اراده کند نفقه را پس بر او لازم است که بگوید رود و ملا^{ست}
اصحاب امام ابو حنیفہ کند و علامہ کفوی میگوید که امام ابو حنیفہ
برمانه تابعین ہم مجتہد بود که در آنوقت نیز تعلیم علم دین میفرمود و
و بتابعین کبار مناظره و گفتار می نمود و چنانچه مناظره امام با استاد
خود امام شعبی و الا احتشام رحم در باب نذر بالمعصیت مشہور است (بود
و بہان زمانک اجماع تابعین بغیر امام صاحب معتبر نبود و در^{۱۵} سند
خوارزمی و میران امام شعرائی و طحاوی و تصنیفات امام غزالی
و مولانا عبدالحق دہلوی و غیر ہم مذکور است کہ امام ابو حنیفہ رحم از چهار هزار
تابعین تعلیم یافت و تلمذ گرفت و در استخراج مسائل از قرآن و حدیث
کمال احتیاط را پی می برد تا وقتیکہ کل سائده آنوقت قبول نمی کرد و
برگز حجتش نمی شمرد و بلکہ در این باب مباحثه و مناظره میکرد و چنانچه در
آنوقت کہ امام در جامع مسجد کوفہ بر مسند اناده نشست و کم از ہزار شاگرد
در پس و پیش امام شریعت کیش خیر اندیش جمع نمی گشت و پنجاه از آنان
چہل کس را کہ افضل و اکمل بودند و بدرجہ اجتهاد منتصب رسیدند و خطا
کنان میگفت کہ شاہزگترین شاگردانم و من این^{۱۶} شاگردان را

تا سید بکینید، زیرا که مردمان ترا مثل پل مقرر کردند و هر کس بر او گذرد
گفتند، پس شمار باید که در مسئله مناظره و مشاوره و محاوره مسامحه نماید
و بر هر اخبار و آثار هم برین رفتار و گفتار و کردار سازد و تذاریک بشمار
نماید، ان فرض هر کس تا یک دو ماه بر مسئله را تحقیق و تدقیق نموده
ثبت کتابت می نمودند، چنانکه امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم کن بپا
نوشته، کما را یتقوها و سمعتموها پس مذیب امام عظمی
حسب ان شاور هم الاستبطا گشت، مذایب دیگر ائمه چنین گشت
بلکه فرادی فرادی چیزها نوشت، کما نقله الطحطاوی قال فی
مسند الخوارزمی عن سیف الائمة السابی اشتهر استفاضی
ان اباحیفه رح قلل الاربعة آلاف من شیوخ ائمة التاج
و تفقه عند الاربعة آلاف فلم یفت بلسانه ولا یعلیه حتی امره
فجاس فی مجلس فی جامع الکوفه فاجتمع معه الف من صحابه
اجالهم و افضلهم اربعون قد بلغوا حد الاجتهاد فخر بهم
و ادناهم و قال لهم انتم اجلة اصحابی و سارقلی و جلالة
احزانی و الی الجمت هذا الفقه و اسرحته لکم فاعینونی فان
الناس قد جعلونی جبراً علی النار فان المنتهی لغیری و الی
علی ظهری فکان رح اذا وقعت واقعة شاور هم و ناظر هم
و حاور هم و سألهم فیسمع ما عندهم من الاخبار و الاشیاء
و لیقول ما عنده و یناظر و نه شهر او اکثر حتی یستقر
اخی الاقوال فی شیبته ابو یوسف حتی اثبت الاصول علی هذا
النوع

کلامه فانظروا یا ایها الاخوان فانظروا الى ما الی مذهبه
 ایضا هکذا فی رد المحتار و در خوارزمی و تفسیر احمدی و نیز ^{فردوسی}
 امام شریانی رحم و غیره آوردند که امام ابوحنیفه رحم اول کسی است که علم
 شریعت را تدوین داد و ابواب را بالترتیب نهاد پس امام مالک
 متابعت نمود و در موطا آنرا افزود پس کسی بر امام اعظم رحم و جهاد
 و تدوین سبقت نمود زیرا که قبلش نه اصحاب کبار نه تابعین اخبار
 در علوم شریعت تصانیف ساخته بودند نه تشیبهها داده بودند +
 کما نقل کله الطحاوی ^{فردوسی} قال الخوارزمی فیما جمعه من مسانید
 الأمام هو اول من دون علم الشریعة و رتبه ابوابا شمر
 تابعه مالک بن انس فی ترتیب الموطاء لم یسبق اباحنیفة
 احد لان الصحابة رض و التابعین لم یستقوا فی علم
 الشریعة ابوابا مبنویة و لا کتیا مرتبة و انما کانوا یعتقدون
 علی قوة حفظهم فلما رأى الأمام العلم منتشرا خات علیه الخلف
 السؤوان یضیعوه لقوله علیه السلام ان الله تعالى لا
 یقبض العلم انشلا عما الخ فبدأ بالطهارة ثم بالصلوة ثم
 بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات ثم ختم الکلام
 بالمواریث و اما بداء بالطهارة و الصلوة لانها اهم
 العبادات و اعلمها و ختم المواریث لانها اخر احوال للناس
 و هو اول من وضع کتاب الفرائض و کتاب الشروط +
 ثم پیچیدہ فقیر حقیر را یا تقصیر و درینجا نفع کثیرا تحریر نماید و
 باریکی تقریر یا تفسیر سازد که چون امام ابوحنیفه رحم الله و تیب علوم

شریعت برادر و بنای اجتهاد و تدوین قانون است نهاده است و در کل
ایمه شریعت و مرشده جمیع اولیای طریقت گشت که هر کس بر راه هدایت
راه گرفت، امام صاحب راه حق مجتهد مطلق گشت، و دیگران مقلدش
شدند، چونکه در بعضی احکام خلافت کردند، و وجه مجتهد هم گشتند،
اگر کسی از غیر مقلد آن گوید که من تابع کسی نیستم، بلکه بر اصول شریعت کتاب
دست و اجماع عمل نمایم، گوئیم که اصول شریعت مختصر بر سه شریعت
این اول مسئله استنباط کرده امام اعظم ره است، و هم فاعده تاریخ
و منوع و حقیقت و مجاز و مشترک و باطل و عام و خاص و ظاهر و خفی و
و شکل و مفسر و محل و حکم و متشابه و صریح و کنایه و غیر ذلک من اقسام التفریع
و هم فاعده متواتر و مشهور و احاد و حسن و غریب و غیر ذلک من اقسام
احادیث النبویه از دستبرد گذشته، بعدش هر کس بهش پیش گرفته
بگذرانی تفسیر الاحمدی فکیف تفارون عن تقلید ارحمة
الله العالی پس بر هر کس که گزاردی امر بدایت واجب است، و در
کفران نعمت ثابت است قوله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان
احسان، حکایت شنیدیم که عالمی مردمان را وعظ میگفت و در
میکرد، و پند میداد، که ما در دین و دینداران که ایشان را حقوق نیست
سبب دارد و او نیست بشماره ایشان را تعظیم و توقیر باید، که ما
و خدمت شاید، چون نابکاری از ان این را شنید، بر پا کرد
یعنی از نشست برخاست و گفت که حقوق و الدین عطا هیچ محقر
نیست، که ایشان شهنش برانی کردند، و با هم لذت گرفتند، و هر
کس که از این بزرگوار خود گرفته، فاعده ایشان را محسن و

حقوق ایشان بر خود چر آگیرم . اما استاد بداد اجرت سبق گرفتیم .
اگر بر او بگرفت اجرت شک گذاری واجب نباشد . بر من تقطیمش چرا
واجب گردد . این حکایت بعینه مثل حکایت وهبیان غیر مقلدان است
که ایشان را نیز چنین تقریر است که گویند که ما ایمة راجه دانیم . ما و ایشان
بر عمل برابریم . و هر چه در شان و حدیث بیانیم . عمل نماییم . فقیه گفت
که ایشان باعث خباوت خلقی نمی نهند . که بر احکام شریعت و
ارکان طریقت بلا توسط ایمة سجد بطور راه یافتند . و یابند . اما چون
حقوق والدین را حقوق نشمارند . حقوق ایمة راجه شمارند .
و در انتخاب نیکو است که اسماعیل بن رجا و گفت که من امام محمد رح
بخواب دیدم پرسیدم که خدا با تو چه کرد . گفت مغفرت کرد . و مرا
که اگر عذاب ترا غرض داشته . هرگز این علم با ترا نه بخشیده .
گفتم که ابو یوسف رح کجا گفت بد و درجه فوقم گفتم ابو حنیفه رح کجا
گفت پیما تا یعنی بدرجیات کثیر و رتبه غریز از ما دور است و غیر ذلک
غبار تشانیست . قال اسماعیل بن رجا رأیت محمداً فی المنام
فقلت له ما فعل الله بک قال غفر لی ثم قال لو اروت ان
اعد بک ما جعلت هذا لعافیة فقلت له فاین ابو یوسف
رح قال فوقما بد رجائین قلت فابو حنیفه رح قال هیما
ذات فی اعلی علیین کیف قد صلی الفجر بوضوء العشاء
اربعین سنة و حج خمسا و خمین حجة و رائی ربه فی المنام
مائة مرة و لها قصة مشهورة و فی حجة الاخرة استاذ
حجة الکعبة بالداخل لیا و فقام بین الامورین علی حمله

اليمنى او وضع اليسرى على ظهرها حتى ختم نصف القران
ثم ركع وسجد ثم قام على رجله اليسرى ووضع اليمنى على
ظهرها حتى القران فلما سلم بكى وتابى ربه وقال يا الهى
ما عبدك هذا العبد الضعيف حق عبادتك لكن عرفت
حق معرفتك فهب تقصان خدمته كما ان عرفت
فهب هاتف من جانب البيت يا ابا حنيفة رح قد عرفتنا
حق المعرفة وقد خلد متنا فاحسنت الخدمة وقد غفرنا
لك ومن اتبعك ممن كان على ملاهيك الى يوم القيمة
كزاني در المختار. و در فصول سنة مذکور است که امام الهی ثانی عبد
بن المبارک بعد از ملاقات امام رح این بگفت لولا انى لقيت
ابا حنيفة كنت من المبتدعة و در المختار مذکور است
والحاصل ان ابا حنيفة النعمان من اعظم معجزات المصطفى
بعد القران الخ و در مستدرک حرازى از جرير مذکور است قال سمعت
الاعشى جاءه رجل فساله عن مسئله فقال عليك
يا هبل تلك الحلقة فانهم اذا وقعت لهم مسئله لا يزالون
يلبسونها حتى يقيمونها ليعنى حلقة ابي حنيفة رح و در
مناقب ابو حنيفة رح نوشته که قال امام ائمة المحدثين هما
تبع التابعين عبد الله بن المبارك ان الاثر قد عرف وان
احقيم الى الراى فرئى مالك وسفيان الثوري والى حنيفة
وابو حنيفة احسنهم وادقهم قطنة واقفهم و در كتاب
الصفات شاه يادى التردى لوى مذکور است که وكان ابو حنيفة

الزمهم ميل هب إلههم وإقرانه لا يجاوزه إلا ما شاء الله
 وكان عظيم الشأن في التخریج على مذهبه دقيق النظر
 في وجوه التخریجات مقبلة على الفروع اتم الاقبال الخ
 ودرخيرات الحال ابن حجر کی مذکور است که قال بعض الأئمة انه لم
 يظهر لأحد من أئمة الاسلام المشهورين مثل ما ظهر
 لأبي حنيفة من الأصحاب والتلامذ ولم يتففع العلماء و
 جميع الناس بمثل ما استفعوا به وباصحابه في تفسير
 الآثار والمشتبه والمسائل المستنبط والنوازك القضا
 والأحكام جزاهوا الله الجزاء التام انتهى بابران امام شافعي
 الناس كلهم عيال أبي حنيفة في الفقه گفته + و امام ائمه
 الحديث يحيى بن معين القراءة عندى قراءة حمزة والفقه
 فقه الى حنيفة وعلى هذا أدركت الناس كذا في تاريخ ابن
 خلکان ارشاد فرموده + و چون فقیه شدن امام بخاری ثابت شد
 بلکه کل هم معصم و غیر معصم امام از تابعین و تبع تابعین و
 مجتهدین مثل عبداللہ بن المبارک و وکیع و سفیان ثوری و اوزاعی
 و انعمش و جریر و مسعر بن کدام و عطاء بن اباح و مالک و صحیح و ابو یوسف
 و شافعی و احمد حنبل که ایشان سنده الی بیان و معتد علیہا بنیاری
 و غیره اند و جمیع متأخران حنیفیان و مالکیان و شافعیان و حنبلیان
 تا این زمان برافقه الناس شدن امام اتفاق کردند - و بر خیر الامم
 گشتش اقرار ساختند پس امام صاحب مصداق حدیث قال صلعم
 من یرد الله به خیرا یفقه فی الدین متفق علیه +

وحدیث نعم الرجل الفقیه فی الدین الخ کذا فی مشکوٰۃ کشفه
و نیز آیت من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا را بعد از آن
شده که اکثر مفسرین حکمت را بقیه تفسیر ساخته، هرگاه امام افضل
الفضل و واقف العلماء و خیر الایمه باشد، در اتباع مستحق تر باشد
که هر که چنین فضیلت دارد، اتباعش احق باشد پس اتباع امام نیز احق
شدن لازم باشد، و چون بر روایت عبد الله بن مبارک مذکور امام
صاحب احسنهم و اذقیم و افقهم گشت، معنی نقلا احسن در آیت و اتبعوا
احسن ما اتزل الیکم من ربکم بزرگوار است، و بایشان تشبیه و فضل
بینکم اعراض از فضیلت امام منہی عنه گشت، و هر که چنین باشد
واجب الاتباع باشد، پس لا محاله اتباع امام احسن شدن گردد، که
اتباع احسن احسن و مأمور به است و نیز اعراض از فضیلتش ممنوع باشد
که منہی عنه است، فمع الدلیل هذا فخذوه، و لا تشوهوه، و اگر
کسی گوید که من از همچنین تقریرات احتمالی و تحریرات منطقیه فضیلت
را به امام ابو حنیفه روح تفضیلا روا ندارم، اگر روایتی صریح از باب
معصرتش بر فضیلت اقتدارش آوردن توانی بیازالته اعتبارش
و ضرورت اختیارش سازم، گویم بے توانم که بیارم که بسیار روایات
تا بیان بر فضیلت اقتدای امام مجتهدان یاد دارم، از جمله روایات
از ایمة تابعین رئیس المجتهدین عبد الله بن مبارک است که قال
الحلثین من ایمة التابعین عبد الله بن المبارک است که قال
احدا حق ان یقتل به من ابی حنیفه لانه کان اماما
تقیاً تقیاً و رعا غاملاً فقیها کشف العلم کشفاً لم یکشفه احد

در مسوایش همین شعرش نیز بران مقال دال است ۵

لقد ان البلاء ومن عليها	امام السليمان ابو حنيفة
بالحكم واثار وفقه	كليات الزبور على صحيحه

همچنان در کتب معتبران مثل ابن حجر مکی و ابن حجر عسقلانی و شعرانی
و غیرهم مذکور است. در تلمیذ مذکور است که امام سفیان ثوری می گفت
که ما بر ویروس ابو حنیفه رح مثل کجشکها برو بروی باز بودیم.
و ب شک ابو حنیفه سید العلماء بود. پس دیگر معاندان کیستند. که
بر قول شان گوشش کنند. علامه کفوی میگوید که اگر چه بعضی محدثین
تابعی شدن امام اعظم کوفی رح منکرند. و بر عهدش چیزی نوشته اند
اما اصحاب امام رح که عادل و ثقة و زاهد و عالم و حافظ حال امام
و در تبع تابعین شامل بودند. بر روایات صحیحه چند. و اسباب قوی
دل پسند خردمند. تابعی شدن امام و روایت احادیث از ایشان
ثابت و تحقیق کردند. و مقرر است که اقوال مثبت از اقوال منکر
معتبر تر و مقدم تر است. بنا بران در شرع شریف شهادت بر عدم
مقبول نیست. و محذول است. الغرض درین باب تفصیلت و تالیف امام
حاجت زیاده نمی تقریر است. بلکه تحریرات علماء مخالفین و فضلاء متوابعین
نیست کفایت است. از انجمله امام طحطاوی رح که ۲۳۹ یا ۲۲۹ تولد شده ۳۲۱
فوتیده. کتابی بنام تلمیذ عقود الدرر و العیقان فی مناقب النعمان نوشته
از انجمله موفق الدین بن احمد المکی الخوارزمی که ۵۶۸ فوتیده مساند
امام رام قوم ساخته. از انجمله شیخ محی الدین عبدالقادر بن ابی الوفا
السنی. صاحب المکی او المفسر فی مناقب الامتیه کتابی بنام البستان فی

مناقب النعمان نوشته + از انجمله جابر الله ابوالقاسم محمد بن عمر الزمخشري
کتابي بنام شقائق النعمان في مناقب النعمان انگاشته + از انجمله
عبدالله بن محمد الحارثي کتابي بنام کشف الآثار بترقيم ساخته + از انجمله
عليه الدين المرغيناني + از انجمله ابو خ يوسف بن فرغلي سبط ابن جوزي
بر خلاف حديث کتابي بنام انتصار الامام ائمة الامصار تصيف ساخته +
از انجمله ابو عبد الله حسين بن علي الصميري که بسته فوئده + از انجمله ابوالعلا
احمد بن الصليب الحماني که بسته فوئده + از انجمله محمد بن محمد الکروري که بسته
که بسته فوئده + از انجمله ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن احمد السعدي +
از انجمله خاتم الحفاظ جلال الدين سيوطي که بسته فوئده کتابي بنام تبصير
الصعيقة في مناقب الامام ابی حنيفة تصيف نموده + از انجمله ابن کاسر
تحفة الساطع في مناقب النعمان انگاشته + از انجمله ابو عبد الله محمد بن
يوسف المشتقي که بسته ۹۳۹ از تصيف عقود الجمان في مناقب النعمان در
نموده + از انجمله ابو يحيى زكريا بن يحيى نيشابوري + از انجمله ابو احمد محمد بن
احمد الشيعي که بسته فوئده + از انجمله شمس الدين احمد سيد اسي که بزبان
ترکی بسته مناقب امام نوشته + از انجمله القاضي لا امام ابو جعفر احمد
بن عبدالله الشيرازي البلخي الحنفی مختصری بر دستنويسين بر امام تصيف
کرده + اياندا مش نهاده + وغيرهم - امامان آن بزرگان که مناقب
امام را در کتاب آنان ضمناً درج نموده اند بعضي از آنان ابو الحسن بن
احمد القدری که مناقبش را بر اول نشرش که بر مختصر الکرخي است نوشته
از انجمله محمد بن عبد الرحمن الغزنوي شاگردालفاني در کتابش جامع الاما
انگاشته + از انجمله احمد بن سليمان بن سعيد در آخر کتابش که مسمی بدرا

نوشته . از انجمله شمس الدین یوسف بن عمر الصوفی الکمارودی در اول
 کتابش جامع المفصلات شرح مختصر القدوری نوشته . از انجمله الامام^{۲۳}
 ابو عمر بن البرمالکی که^{۲۴} فوتیده . از انجمله شمس الدین یوسف بن
 سید السجستانی در اخر منیه المفتی نوشته . از انجمله شرف الدین اسماعیل
 الکی که^{۲۵} فوتیده در مختصر منیه نوشته . از انجمله ابو عبد الله محمد بن
 حرد البلی در اول مبدش نوشته . از انجمله ابو البقا احمد بن ابوالفیا القز^{۲۶}
 الکی در مسند مختصرش نوشته . از انجمله ابو العباس احمد بن محمد الغزنوی
 در مقدمه اش نوشته . از انجمله عثمان بن علی بن محمد الشیرازی در کتاب^{۲۷}
 ایضاح ارقام ساخته . از انجمله ابو اسحق الشیرازی در طبقات شافیه
 ترتیم ساخته . از انجمله نووی در تهذیب الاسماء واللغات ترتیم نموده .
 از انجمله حاتم الدین الصدر الشهدی در آخر فتاوی کبری اش نوشته .
 از انجمله ابن خلکان در وفيات الاعیان الگاشته و غیر ذلک کذا فی
 کشف الظنون عن اسامی الکتاب والفنون . و علاوه بران امام
 ابو معشر طبری شافعی که در رساله همه روایات امام ابو حنیفه رحم را جمع کرده
 و خطیب خوارزمی امام شعرانی و خطیب بغدادی . و امام غزالی . و امام یاقوت
 و واقدی . و علامه کفوی . و سمعانی . و صاحب طحطاوی . و صاحب
 تفسیر احمدی . و ابن حجر عسقلانی . و امام بغوی . و امام نووی . و مجدد اهل
 ثانی . و مولانا عبد الحق دهلوی . و مولانا عبد العزیز دهلوی . و مولانا
 عبد العلی لکهنوی . و مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی . و صاحب درخت
 و صاحب رد المحتار . و صاحب ضیاء فقیه ابواللیث بسمن . و صاحب
 اعلام الاخیاره ملا علی قاری . امام ابوطیف کرمانی . و مسند سابقی .

عظام بن ابویوسف رح، سعید بن داود رح، امام اوزاعی رح، و امام شافعی رح
ثوری رح، امام حضرت جعفر صادق رح، حضرت امام باقر رح، و غیرهم
در فضایل امام ابوحنیفه رح و فترا نوشتند، و تقریرها گفتند، و بر روی
زمین خصوصاً بدیار عرب گذاشته رفتند، اگر عشر عشیرش را هم ذکر کرد
شود، کتاب دراز گردد، بلکه عمر هم کفایت نکند، بنا بر آن شهادت از آنها
ذکر کردم، که ما غنیمت، قطع نظر از تقریرات آنها، و تحریرات بالا، خود امام
اکبر رح، و امام شافعی رح، و امام احمد بن حنبل رح، چه چه فضایل امام اعظم رح
بیان ساختند، بروایان آنها حق نیست، کما ذکر کردیم، و میران است که از
اولیای عظام و اعیان کرام، مثل معرفت کرخی، و ابراهیم ابن ادهم، و شیخ
البلخی رح، و ابی یزید البیضاوی رح، و فضل بن عباس رح، و داود الطائفی رح، و ابی یزید
رح، و خلف بن ابی یزید رح، و عباد بن مبارک رح، و کعب بن الجراح رح، و ابی بکر
الوراق رح، و سری سقطی رح، و فرید الدین عطار رح، و غیرهم، کلام علم شریعت و
طریقت، یا بواسطه یا بلا واسطه از امام اعظم رح، گرفته شد، و تاحیات نقل
امام مانند، کذا فی در المختار و غیر ذلک بسیار بود، اما بخیر درازی کتاب
نزدک ساختیم، و در نوشتن قدری مال و رع دزد و تقوی به پرداختیم.

پنجمه ششم - در و ر ع

دفعه اول - امام غزالی رح در احیاء نوشته که ابوحنیفه تا
نصف شب بیدار میماند، باره مردمان آنرا دیده با هم گفتن گرفت
که این ابوحنیفه همه شب بیدار خدا بیدار ماند، چون امام آنرا شنید
بدل نمجمل گردید که حسن طین بزرگان بر من چنین باشد، و آن بن موجود
نباشد حیف باشد، از آن تاریخ همه شب بیدار میماند.

و نیز یافتی در طبقات الفقهاء و شعرانی در میزان و صاحب طحاوی در
 طبطاوی و اکثر ارباب سیرت چنین آورده اند. **فصل دوم** در معنی
 ایوakit و طحاوی و غیره میگویند که امام ابوحنیفه رحم در هر شب
 سه صد رکعت نماز نفل را میکرد و روزی زنه براه او را دیده گفت
 که این کس فی شب پنجاه رکعت نماز میخواند. امام از آنوقت پنجاه رکعت
 نماز را میکرد. اما امام غزالی در کیمیای سعادت تا هزار رکعت ترقی کردنش
 نوشت. اگر چه یقیناً ما همان این معنی گنجایش نمیشود. اما بفهم صاحبان
 خلیه منطبق گردانند. **فصل** المیزان للشعرانی ملات الامام
 ابوحنیفه و فیه لایکا دیطلع علیها الا اهل الکشف من
 اکابر الاولیاء **فصل سوم** در در المختار و غیر ذلک مستور است
 که امام صاحب بستان پنج حج کرده و خداوند کریم را صدم مرتبه بخواب
 دیده. گامز ذکره فی الفصل الاول - فقیر حقیر - اما تقصیر گوید که از این
 خواب جسم خدا لازم نمی آید نه تکذیب خواب بدلیل این ترائی. بلکه نور
 مجسم مجسم مرئی می نماید **فصل چهارم** نیز در در المختار و غیر
 مذکور است که روزی امام پسری را بجای لغزش بود گفت که ای پسر
 خبردار مغزید. گفت که اگر من لغزش خورم. تنها انتم یا میرم. اما
 بلغزش تو همه عالم را تغزید و بهیسا کی انداختن است. پس از آن روز
 امام شاگردانش را فرمود که سوای دلایل من دلائل شما نیز هر چه دارید
 بیارید از آنوقت را می امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم و غیره را نیز
 جاری یافت. و ذایع و شایع شدن گرفت. **فصل** ازین حکایت
 واضح گشت که امام بزمان خود در اجتهاد و سبکه معروف و مشهور بود.

لهذا از بسبب تغییر همچنین تقریر رونموده و این هم لایح گشت که سبب
 اختلاف حاجین و غیر ما همین حکایت است پس این اختلاف اصل
 نیست بلکه متحد است که در علم امام است که صحابی رفو را نیز با رسول صلعم
 در مشوره اختلاف ثابت است و دفعه پنجم امام نوری شاکر
 رحم در تهذیب از سفیان بن عقیب نقل مینماید که در زمانم که از ابو حنیفه
 زیاده نمانی در مکّه نه آمد نه چشم شلش که را دیده و از عبد الله
 بن مبارک منقول است که حضرت مسعود کدّام را در حلقه امام نوبخت قلم
 دیده ام و از و کعب نقل است که از امام کسی را فقیه مینافتم و دهم از
 ابوبکر بن عباس منقول است که امام ابو حنیفه رحم بتقریرت پدر با برادر
 امام سفیان ثوری رحم قدم رنج فرموده بود و امام ثوری رحم تعظیم
 بر خاست و تکریم ساخت و بر جای خود نشاند و خود بر دوش
 نشست چون امام برگشت و یاران ثوری رحم چنان متعجب گشتند
 حتّا که سببش پرسیدند گفت که این کس در علم و زهد و نفقه درجه کامل
 و رتبه شامله دارد و من زیاده میبخدم اگر تعظیم علمش نکنم تعظیم
 زهدش کنم و اگر تعظیم زهدش نکنم تعظیم فقاهتش کنم و اگر تعظیم فقاهتش
 نکنم تعظیم پیریش کنم و چون حال امام ابو سفیان ثوری رحم غیر عم که
 هر یکی از تبع تابعین کباز و ادلیای ابرار و معصرا امام اختیار بودند
 در شان امام چنین باشند و دیگر سؤقیان را که می پرسند و اقوال ایشان
 که یاد رکند دفعه ششم در معدن مذکور مذکور است که امام
 بر قدریکه عیال خود را نفقه میداد و همان قدر خسته بود فقر او
 مساکن میداد و اگر پارچه نو پوشیدی بهم مثل قمیشتان را بیاور
 و

اگر بوقت طعام مسکینان مدنی و دو چند از خود آنرا میدادی و ازین
 تزل سدی رح بیت نیم نالی اگر خورد مر د خدا بذل در ایشان
 کند نیم و گره زیاده عطا کردی چون نباشد که امام صاحب از بزرگترین
 مرد خانی باشد که ولی سهری سقطی رح طریقہ ولایت را از ولی داد
 طالی رح گرفت و داد و طالی از امام ابو حنیفہ رح گرفت و بکذا فی
 در اختیار فی شرح تنویر الابصار و **فصل ششم** در مدح
 مسطور مسطور است که بیشتر نام شخصی در تجارت شریک امام بود و باری بمصر
 بر رفت و امام نزدش بهتا دتہان پارچہ اسے ریشمی فرستاده نوشت
 کہ در یکے ازان عیبی بہت خریدار را بران اطلاع باید داد و چون بشیر
 مال تجارت فروخته باز آمد پرسید کہ خریدارش را بر عیش اطلاع
 داده بودی یا نہ گفت ندادم کہ فراموش کرده بودم و امام صاحب
 ہمہ حقہ خود را مع اصل و منافع کہ قریب سی ہزار درہم بود بہشتہ نقد
 نمود و **فصل ششم** ایضاً در ان مذکور است کہ گویند کہ در کوفہ کسی
 را گو سفندی گم شدہ بود و امام ازان تاریخ تا ہفت سال گوشت گوشت
 نخورد کہ شاید گوشت ہمان گو سفند باشد چون زندگی گو سفند بخرید
 ہما نقد بہت و بنا بر ان مقید ہفت سال کرد و **فصل ہفتم** ایضاً
 در ان مذکور است کہ امام محمد رح بوقت طفلی بسیار خوب صورت و وجیبہ بود
 لہذا امام صاحب بوقت تعلیمش بخریدیم قبل وجود پیش بسویش رخ نمود
 در پس تنون نشستہ تعلیم میکرد و **فصل ہفتم** در طحاوی وغیرہ
 مذکور است کہ حضرت معریں کلام رح گفت کہ من در مسجد نزد ابو حنیفہ آمدہ
 اورا دیدم کہ نماز پاشت میخواند و بعدہ بتعلیم علم مردمان نشست تا نماز

نماز خوانده باز بتعلیم مشغول ماند. تا نماز عصر خوانده باز بتعلیم مشغول گشت.
 آنروز مغرب خوانده باز بتعلیم مشغول شد. تا نماز عشاء خوانده بپوشیدن داخل خانه
 شد بدل فرمود گفتم که چون این کس درین مشغول می باشد تا کی فرصت یابد
 که مطالعه کند. برادر این امرش هر روز و هر روز نباشد. امروز هم چنین واقع
 شده باشد. اما چون از بهت مردمان حاجت لابد به فراغت کرده مسجد
 شریف بروی تا فجر نماز استقامت کرده بعد از طلوع نماز داخل گردید.
 و بارچه و غیره پوشید. باز مسجد رسید. و نماز چاشت مشغول گردید.
 بعد از ظهر مثل سابق بتعلیم و هدایت نشست. از عصر باز تا مغرب باز تا
 عشاء و بعد از آن خانه شد بدل گفتم که این کس گاه بگاه چنین کند. شاید هر روز
 چنین کردن تواند. چون علی التواتر دو شبانه روز دیدم. تا هم بدین تصور
 که شاید از اتفاقات چنین یافتیم. هرگاه هر روز و شب بچنان یافتیم. بدل
 عهد کردم. که ایشان را تا موتم یا موتش ملازمت خواهم کرد. پس همواره
 ملازمتش میکرد. تا که این معاذ گفتم که خیرم رسید. که مسرور مسجد
 ابو حنیفه رح لبسه یکصد و چاه پنج یا پنجاه و سه در سجود خود نوشتند.
 رضی الله تعالی عنهما کذا فی التقریب. و نیز امام سمعی و السیاب
 و صاحب و المختار نقل میکنند که مسمر بن کدام گفت که هر که امام ابو حنیفه
 را بین من الله واسطه گرداند امید میدارم که خوف کند چنانچه خودم شکر گفتم

حسبی من الخیرات ما اعلی الله	یوم القیمة فی رضی الرحمن
دین النبی محمد خیر الوری	ثم اعتقادی مذهب النعمان

و هرگاه از مسمر بن کدام رخصه مروی شده صحاح سه است همچنین
 واقع ظاهر گردید. و ثبوت رسید. باز اقوال بیان آنچه باید

وَقَالَ يَا زَوْجَاهُ اإِيضاً دَر طحطاوی مذکور است که حفص بن غنیاء
رح از ابو حنیفه رح پرسید که ترا چه چیز بر طاعت تقویت داد گفت
که خالقم را بجمع اسماءش حسب حروف با تا تا الخ خواندم و در مقدمه
غزویه دعاءش مذکور است و **وَقَالَ** و و از و هم در تبیض
الصحیفه آورده که خطیب ابن حفص عبدالرحمان روایت میکند که شنیدم
که سعید بن کد ام رح میگفت که شبی در مسجد داخل شدم و شخصی را نماز
کنان دیدم و از شیرینی قرائتش ببطور گشتم تا بهفت سوره بخواند
بدل فهمیدم که رکوع خواهد کرد باز تا ثلث بخواند تصور دیدم که رکوع
کند باز تا نصف بخواند و پیوسته بقراءت ماند حتا که ختم قرآن
بیاید گفت کرد چون دیدم ناگاه آنرا ابو حنیفه یافتیم و نیز خطیب از
یحیی بن نصر روایت کند که او میگفت که ابو حنیفه اکثر اوقات در شهر
رمضان شصت ختم میکرد و نیز در آن مذکور است که خطیب از حماد
بن یوسف روایت کند که او میگفت که من از اسد بن عمر شنیدم که
میگفت که ابو حنیفه تا چهل سال بوضوء و غشاء نماز فجر خواند و اکثر
جمع قرآن را یک کت ختم میکرد گویند که در موضع مدفون بهفتاد و نه
مرتبه ختم قرآن خوانده بود و نیز در آن مسطور است که خطیب ابن حماد
بن ابی حنیفه روایت کند که گفت چون پدرم فوتید حسن بن عماره
بر غسل متولی کردم پس غسل میداد و بر جنتك الله و یغفر لك
لم یفطر منذ ثلاثین سنة ولم تتوسل بحیاتك باللیل من ان
اربعین سنة فقد اتعت من بعدك و فضحت القراء
از زبان میخواند و نیز در آن از ابو یوسف رح مرویست که در

ایشان که من با امام ابوحنیفه رحم میروم ناگاه شخصی را شنیدم که دیگری
را میگفت که این ابوحنیفه شب نمی خوابد امام والله لا یجتهد
علی سالم افعّل گفت و عادتش شب نماز دو عا و تضرع کردن بود
و فعلاً سیزدهم - علامه حافظ نجم الغیطی مینویسد که امام فرمود
گفت که من خداوند سبحان تعالی نود و نه مرتبه بخواب دیدم باره
بدل گفتم که اگر بار دیگر بنیم ضرر از خواب پرسم که خالق پرورد
قیامت از عذابش بچه چیز نجات یابد گفت چون دیدم پرسیدم
که یارب عز و جل شک و تقدیر است اسما بچه چیز پرورد قیامت
عذاب تو از عذاب تو نجات یابد گفت هر که صبح و شام سبحان
الابدی الابد سبحان الواحد الاحد سبحان الفرد
الصمد سبحان رافع السماء بغیر عمل سبحان من بسط
الارض علی ماء جمده سبحان من خلق الخلق فاحصهم
عند سبحان من قسم الرزق ولم یفیل احد سبحان الذی
لا یمتثل صاحبه ولا ولد سبحان الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کنواحد بخواند از عذاب من نجات یابد بکذا فی الطحاوی
و رد المحتار و فعلاً چهاردهم در کتب سیر و تواریخ
مذکور است که امام باعث غایت زهد و تقاوت و ورع و عمل بحدیث
من جعل قاضیا بین الناس فقد ذبح بغیر مسکین کذا فی
الشیخ عذیه قضا نکردت چرا که بدم قبولتیش بچین از دنیا برفت
قصه اش چنین است که حکایت امام شعیب رحم استاد امام ابوحنیفه
رحم قاضی خلیفه منصوب بود روزی خلیفه پاره زمین بغلامانش

منصبه و وقت نمود و کوتوال حکم داد که دستاویزات را به دستخط و مواهیر
 قاضی مفتی و علما دیارش موثق و مقرر گردانند و جمیع علماء مذکورین تمهیل
 حکمش کردند و حسب طلب شهادت نوشتند و چون نزد امام آوردند
 و طلب شهادت کرد و امام فرمود و خلیفه کجا گفت بخانه خود
 گشت تا وقتی که خلیفه نزد آمد پامن نزدش نروم شهادت دادن
 نمیتوانم و کوتوال گفت که تو مردی فاضل و چه میگوئی و همه علما
 شهادت خود نوشتند و هیچ عذرست نکردند و تو تنها دران عذر
 پیش نمائی و چه میکنی گفت منامه هر کس با هر کس است شاه پور علی قلندر

از بزرگوئی چپستای مرد فقیر	لاطمع بودن ز سلطان و اسیر
انچه در روز ازل فتنه تسلیم	حاکم نکرد و بجز از ان حرمت رقم

چون خلیفه خبرش بشنید و امام شعبی رح را بطالبید و پرسید که در شهادت
 رویت هم شهادت گفت بل و خلیفه گفت پس تو بغیر رویت چگونه
 شهادت دادی و دستخط نمودی و گفت من میدانم که حکم
 تست و مرا بطلبت اختیار نیست و خلیفه گفت این امر دور از
 جواب بلکه موجب عذاب است و گفته اند که امام شعبی رح را از قضا
 معزول کرد و کار قضا را باین شوری آورد که از چهار کس ابوحنیفه
 و شریک و سفیان ثوری و معمر بن کداحم یکی را عهد قضا باید داد
 لهذا بطالب پزدان فرستاد و امام براه کرامت مرکوز باطنی دیگران را
 پیشش گوی نمود و میفرمود که من عذر خواهم کرد و سفیان ثوری
 قرار بر قرار خواهد شمر و مسخر خود را دیوانه خواهد نمود و اما بر سجات
 شریک یقین ندارم بلکه گرفتاریش را احتمال دارم و الغرض فی الواقع

همان واقعه شد که امام سفیان ثوری زخم لعنرتضای حاجت
در پس دیواری که متصل بهاری بود گرفت و از اسباب توطئه طایفه
که با کشتی موجود بود دیگر بخت و ملاح را میگفت که برای ذبح من در
پسم کسی می آید و بزودی مرا بجا بیاورد مراد از ذبح مشهور حدیث
نذکور است و پیش طالبش بطلبید و یافت و را بجا کسی برانندید
مجهور آبا باقی سه تن و دانه درگاه خلیفه زن گردید و امام سحر و جادو
دست خلیفه گرفته پرسید که تو منصور هستی اهل عیال تو چگونه اند
منصور او را دیوانه نمید و از بارگاه برانید و پستری با امام مخاطب گردید
گفت که عهده قضا را قبول باید کرد و امام گفت که من مردی آزادم
مرا تا قابشن باید شمرده که شش فاسد عرب بر قضای من اصرار دارند
و لگیر شوند و گفت این امر علاقه علم است و علاقه حب و نسب نیست
باز گفت که من لایق این امر نیستم و اگر بر قولم صادق هستم و لیاقت ندارم
اگر کاذب هستم و چگونه عهده قضا را لایق باشم و خلیفه خاموش ماند
باز سخنی تعرض بر زبان نثارند پس شریک را گرفت و عذرش را
گرفت و اما خلیفه از همان وقت تخم عداوت را امام بر زهر دلش کاشت
و بر ضررش حلیه احمی ساخت و اما بر دقبتش اش نمی یافت و انجام کار
بمشوره و زراسه خود حلیه در پیش ساخت و یعنی زراسه را بمشوره تعلیم
نزدش برگذاشت و چون نزدش رسید و سوالش پرسید که شوهر
فلان غازی را اسپه بود بهتر وقت موت و وصیت کرده بود که اسپه
چنان کس را باید داد که از همه بجلالت افضل و سخاوار تر باشد و حال که
آن اسپه را که بدهم و و چه طور از اداسه و معیت رمانی یا هم و فرمود که

حضرت جعفر صادق رضی الله عنہ چون آن زن برگشت و بدل امام گذشت و
که این خلع و فریب بود که درین وقت رونمود و فی الفور حماد را پیش
فرستاد و اما او را نیافت و که بدو او برگشت و حسب ارشاد خلیفه آن
سکندر از مالک بن انس و عطاء بن ریحان نیز پرسید و مثل جواب
امام شنید و امام صاحب در آن وقت مایوس شده پیرش را وصیت نامه
نوشته دارد که درین وقت خلیفه حبه قتل من کنم خواهد فرستاد و لیکن
عذر و حیل و در پیش خواهم کرد و شاید نجات یابم درین اثنا آدم شاهی
بطلب امام برسد و چون امام بدشاه رسید امام مالک و امام عطاء نیز
نشسته دید و خلیفه اول از امام پرسید که جواب سوال این زن چه دادی
امام اعاده اسش کرد و گفت که از تو حضرت جعفر صادق رضی الله عنہ بهتر است
که از او رسول است نه تو و هم متقی از تست و هم عالم از تست و خلیفه
از مالک و عطاء نیز پرسید و همان جواب شنید و پس حیران گردید و مجبوراً
هم ستم را رخصت گردانید و چون آمدند عطاء رکاب امام گرفته گفت
که تو ما را از قتل نجات دادی که موافق جواب جواب گفتی و الغرض خلیفه
عداوت پیدا گشت و حتی که بر قتلش کمر مستحکم بست و بنا بر آن روز ششمین را بر سر
ساخته و از پیام برآورده امام را گفت که عهده قضا قبول کن و و نه و از جان
گفت و مرا هرگز صلاحیت عهده قضایست و خلیفه گفت تو کاذبی گفت اگر تو خلیفه
صادق است و پس خیلی تعجب است که خلیفه کاذب عهده قضا عطا نماید و اگر کذب است عدم لیاقت
است و خلیفه سوگند خورد که ضرورتاً قاضی خواهم کرد و امام هم سوگند خورد که من
هرگز قبول نخواهم کرد و در بان نش گفت ای ابو حنیفه خلیفه سوگند یاد فرموده
تو شنیدی چرا نا حق عذر بانمای گفت خلیفه را کفار و مستم دادن از من

بها تراز است و الغرض امام مقتید کرد و دور هر روز ده بار تازیانه بر سر
را میزد و میزد و امام میفرمود که تازیانه دنیا از تازیانه آخرت آسان تر است
شخصی مبارکش ازین صدمه متورم گشت چون بدو روز صبر تازیانه کافران
و بقول بعضی زهر هم در طعاشش کرد و پس باده حبشه ایجری سپرد
بارک بسجده نهاده جان شیرین بجان آفرین سپرد و کما اشار الیه السیر

فی الخائف وهو الذي المنصور ضرب اباحيفه رحم علي القفار ثم سجنه
فما بعد ايامه و قيل انه قتل بالسم و غيره من التواريخ انا لله وانا
اليه راجعون و فيا اليها انخوان كيف لا يثبوتوا اهلها
وعابدا وبرا موقيا وكيف وجد تموة مجا و عامسة
بالحديث و تاراثرة الدنيا لعل به حتى احبس لاجل
ومات فمن يكون مثله رحمة الله تعالى الاله اسم اجل
مسكنه في اعلى العليان و اجعل مساكين معانديته في
اسفل المسافلين و يحين روايات كثيرة حكايات غريزة شايخ و
ذالغ انذاك نقل ناهم و باعث درازي كتاب موقوف سائتم و ما
چند روايت مختصره در كرامت ذكر ناهم و

ششم و هفتم در كرامت وى رض

لما على تاري از ابن حجر اين كرامت را نقل مى نمايد كه امام ابو يوسف
رحم بايام طفوليت از مادر خویش گزير کرده بخيست امام ابو حنيفه رحم مى آرد
و مادر موصوفه نزد امام بيادى و فكايتش كردى و امام صاحب
بار بار حواله اش مى ساخت و چون امام ابو يوسف رحم باعث ثلثى اوقات

پرنشان می بودی : امام ابوحنیفه برای تسکینش کرامت اکثر وقت
کیف بلك انت تاكل الفالوذج میفرمودی : چون امام
ابو یوسف رحمت بخدایت درون رسید درون سالوده
تواضع پیشش گردانید : چون آنرا دید بخندید : درون سببش پرسید
پس کرامت امام را ذکر نمود : مختصر قصه اش چنین بود : زبان زرد
خالد بن اسد که امام ابوحنیفه رح را همالی بود : که او اکثر اوقات
مشغول بر بالاسه بام امام همام نورانی درختان شل خیام نظر مینمود :
چون امام بدعوت خالق الانام ما اقضا النفس المطمئنة از حجاب
الی ربك بیک گفت : از آنوقت آن نور پنهان گشت : چون او
آنرا دید : سببش از برگش پرسید : گفت که آن نور نور عبادت
و زهد و تفاوت امام بود : تا حین حیات روی نموده حالا امام رخت
هستی از دنیا می رفتی بر لبست : و سفر آخرت برگرفت : آن نور عصم
همراهش برخت : لهذا از نظرت مخفی گشت : بگمانی مناقب الامام :
دنی کرامات الاولیاء النظام اما هم سحر الی در سیزده آورده
که اگر انیمه خندین اولیاء نباشد دیگر که باشد : بلکه هرگز بر روی زمین
ولی نباشد : الا درجه دیگر اولیاء از ایشان کمتر و اینها نیز در حق که
بالفعل از اولیاء مسلم است که هر یکی ایشان بکشف صحیح با روح
ابو رسول صلعم مجسم میشد : و از استنباطات مسائل سوال میکرد و بعد از
اجازت کشفی درج کتاب می ساخت و غیره : کلام و بیاید دیگر امام
شیرانی بکشف و جدایی خود می نویسد که ما بیکدیگر که ترک قنوت امام
پنهانی الوقت زیارت تضرع امام ابوحنیفه رح باعث موافقت اجتهاد

امام شافعی یا اجتهاد امام ابو حنیفه که در الوقت روز داده بود است
و این یکی از بزرگترین کرامت است ای امام ابو حنیفه رحم است
حال قدری حال ذکاوت و جودت امام ذکر می کنم و از ناظرین توقع
عدل و انصاف دارم +

مجموعه ششم در ذکاوت

در مرآة الجنان شافعی المذهب مذکور است که امام اعظم رحم با امام
طوفیت از بسکه حاضر جواب و ذکی و ذمین و لطیف جید بود نقل است
که قیصر روم قاصد را با تحفه و تحالین و هدایا بخدست خلیفه منصور فرستاد
تا علمای زمان را مجتمع نموده جواب سؤالش بدهد - اگر جواب معقول
یا بد مال بران تقسیم کند و در نه از مسلمانان خراج طلب سازد
خلیفه علماء و فضلاء و حکماء زمان را جمع نموده و اهل عالم بدیدار
مجمع گشته + امام ابو حنیفه نیز با پدر خود و را بخارفته + چون قاصد
مذکور بر منبر صعود کرده سوال پرسید کسی از علمای تاب جواب بخود
نمیدید + نه کسی مستجاب جواب گردید + امام از پدر خود بداد جواب با حار
طلبید + پدر مانع گردید + چون بعد از اصرار شدید نیز راضی نگردید
با حارز نگردید + منظر گشته از خلیفه اجازت گرفت و نزد منبر
برفت + و قاصد را گفت که تو سائل هستی یا نه + گفت بے گفت از
منبر فرود بیام و صعود نموده جواب بدهم + که سائل شاگرد می باشد
و بحسب درجه استاد و نیاز و الغرض قاصد نیز آمد + امام بر منبر
برآمد و گفت حالا هر چه خواهی بپرست گفت که قبل خدا چه بود +

امام فرمود: تو اسمای عدد را شناسیدی؟ گفت: بله بدانم؟ گفت
که قبل از یک چیز عدد بود؟ گفت: آن از همه اول است؟ قبل از آن
عدد نیست؟ گفت: چون قبل واحد مجازی فلفلی چیزی متحقق شدن
نمی تواند؟ پس قبل واحد حقیقی معنوی شی دیگر چگونه متحقق شدن
تواند؟ باز پرسید که روی خدا کدام جانب است؟ گفت: چون شمع
روشن شود؟ روشنیش بکدام جانب میشود؟ گفت: هر جانب برابر
و مساوی میشود؟ گفت: چون نور مجازی را جانب متعین نباشد
پس نور حقیقی همه آسمان و زمین بچه طور یک جانب متعین باشد
باز پرسید که در نیوقت خدا چه میکند؟ گفت: شأنه تعالی بسیار است
اما یکی از آنجمله اینست که کافران یعنی تر از منبر زد و آورد و مومن را
یعنی مرا بر منبر برآورد و این قصه را علامه کفوی و خطیب خوارزمی
نیز تخریرات خود مندرج ساختند و دیگران نیز تخریرات خویش
تذکره اش کردند و **ورقیاوی** نظریه و مبسوط و طحاوی و بحر
آورده که بنحانه رسی بتقریب طعام و لبه که دو پسرش را نکاح میداد
علمای دیار و فضلاء امصار مجتمع بودند هنوز جمیع بزرگان بر خوان
موجود بودند ناگاه فتنه بنحانه شور و شتاب برپا گردید چون سبیش
پرسید معلوم گردید که زنان سهواً و خطا بشت زفاف زوجه یکی را
بدیگری دادند و هر دو هر دو را زوجه خویش نمیدادند و قریب کردند
امام سفیان ثوری رح فرمود که هر دو زوجه را قبل انقضای
عدت نزد شوهر خود بخود نیاید رفت؟ امام صاحب در انجواب
مثال گشت: این زیاد پرسید نزدت چیست؟ امام سفیان ثوری رح

تغافل به گفت که نزدش نبرد خواهد شد و حضرت علی کرم الله وجهه بطریق
شبهه همین حکم فرموده بود و امام صاحب فرمود که هر دو نوبت
نزد هم باید آید و پس از هر دو پرسید که شما را موطوعه خود پنداشت
گفت سببه با امام گفت که شما هر دو منکوعه خود را طلاق بدیدید و با
عدت با موطوعه خود بذوق و شوق نکاح کرده صحبت و قربت را
طوق خود سازید و امام سفیان ثوری رح پرسید چگونه این حکم
سید پی گفت که چون قبل خلوت طلاق واقع شود و عدت لازم
نمی آید و جایکه وطی بالشبهه واقع باشد و نکاح بدخول بها یا
باطلی اندرون عدت درست گردد و هم در میان ایشان دوستی
باقی خواهد ماند و در نه بانظار عدت هر دو را کلفت است و همچنین
صحبت غیر عداوت نفسانی پیراشدن تواند مباد که کسی بخیاالش طلاق
بدرید پس حضار مجلس بر ذکاوت امام متعجب ماندند و متعجب شدند
و در روشن الفالحی مذکور است که زن بمسجد آمد سببی را
که نصفش سرخ و نصف دیگرش زرد بود و بخدمت امام نهاد
امام آنرا در حصه کرده حواله اش کرد چون برگشت یارانش پرسیدند
که مطلبش چه بود که در میوقت زرد نمود و فرمود که این زن گاهی خون
حیض سرخ گاه زرد می آید و بنا بر آن طهر را می پرسید
من از سنید می اندرون سبب جوابش دادم یعنی تا وقتیکه آب
سپید نه آید طهر نباشد و **الخصف** فیه روزی امام صاحب
مسجد نشسته بود و فتنه چند خارجیان مسلح بر او نمودند و گفتند که
ما از تو و امری پرسیم اگر جوابش نخواهی داد و نیم سازیم

گفت شمشیر را نیام بکنید و جواب میدهم بشنید گفتند از پوست
گردنت نیام ساختن را ثواب عظیم و اینهم شمشیر را نیام چون کنیم
گفت به پرسید گفتند که جنازه دو کس برآمده یکی از آن شرابی
که در حالت نشئه فوتید و دیگری از آن زنی است که بوقت اقطاع
حل حرام فوتید و هر دو را از حرام توبه نصیب شد و در حق ایشان
چه میگوئی چون در مذہب خارجیان بگناه قلیل هم کافر میشود
و در مذہب امام کافر نمیشود بنا بر آن بدل کرده آمدند که ابوحنیفه
ضرر مذہب خود هر دو را مومن خواهد گفت ما آنرا حیلہ فساد
خواهیم کرد امام فرمود که آن هر دو کس کدام قوم بودند از یهود
گفتند نه - گفت از نصاری گفتند نه - گفت از مجوس
گفتند نه - گفت از بت پرست گفتند نه - گفت پس از کدام
قوم بودند گفتند از مسلمانان فرمود شما خود جوابش دادید
گفتند چگونه گفت که شما خود اقرار نمائید که از قوم مسلمانان بودند
باز کافر چگونه خواهند شد باز پرسیدند خیر این هر دو جنتی اند یا
دوزخی فرمود که من در حق آنان چنان گویم که حضرت ابراهیم
عم در حق انسی مدبر گفته بود قوله تعالی فمن تبعنی فانه منی
ومن عصانی فانه منک عفور رحیم و نیز قول عیسی عم که در
حق گناہکاران فرموده بود قوله تعالی ان تعذبهم فانه هم
عبادت وان تغفر لهم فانه انت الغریز الحکیم چون
کلام تا در اینجا رسید همه خارجیان از مذہب خود تائب گردیدند
فما جزاء من قال لهم وهداهم این را کرامت امام بانی مذہب

در غرالمضا حاکم منسوب است که شخصی در مسجد از امام پرسید
اگر بنیذر احلال گوی در وقت مسجد بنوشم. فرمود که زوجه تو بر تو
حلال است یا حرام. گفت حلال اگر با و بمسجد مباح کردن توانی بنیذر
را هم بمسجد بنوش.

در آثار البیلا و اخبار البیاد از قاضی زبیر منقول است که کسی نزد شخصی
در کوفه خبری امانت داشته بیج رفته بود. بعد از مراجعت طلب
امانتش نمود. منکر گردید بیچاره چون چاره دیگر ندید. لاچار بدل
مسجد است امام الا برار برفت. و امام را حالش گفت. زیرا که خان نزد
امام می نشست. امام مظلوم را گفت که تو از اینجا برو. و کسی را خبری
ازین نگو. چون او برگشت. امام ابوحنیفه رحه فائز را گفت که چند
نزد من بتلاش قاضی آمدند. اگر عهده قضای را قبول کنی ترا مقرر کنم
آنکس لطیف قدری لیت و لعل نموده راضی شد. باز امام مظلوم را
طلبیده فرمود که حالا نزدش برو و بگو که شاید ترا به نسبت امانتم فراموشی
نکرده باشد. خیال کن که من فلان وقت فلان تاریخ فلان جا ترا
داده بودم. پس خاین بلحاظ اینکه اگر مردمان حال حیانتت بشنوند
مرا قاضی سازند. فی الفور امانت را حواله اش کرده و بطلب عهده
قضای پسر برو. امام گفت که این عهده قابل تو نیست. نه تو قابل نیست
رفع دخل. اگر معاندین گویند که امام کاذب بود. گویم که هرگز
کاذب نبود. زیرا که براس اظهار حق کلامهای حکمتانه و سخنان
مصلحتانه باید گفت. که از کلام خدا و رسول خدا هم همچنین حکم
ظاهر گشت. کما قال الله تعالی ناقله عن ابراهیم علیه السلام قال بل لعل

کبریه و ناقه عن یوسف عم جعل السقایة فی رجل خیه
ثم اذن مودن (تا) فبلاء فاعینهم قبل وعاذ اخیه
بنابران سعد بن ابی مضمون را بدل گرفت و دروغ مصححت
آئینه از رستی فتنه انگیز را بکتاب نوشت.

در فضاوی سمر اجیه مذکور است که یک خرابی نزد امام آمده پرسید
که از یک واو یا از دو واو فرمود از دو واو اعرابی بارت الله فین
لما فی لا ولا گفته باز گشت. حاضرین را از آن حیرت گرفت. چون
سبیش پرسیدند. از امام جوابش همین طور شنیدند که اعراب
حال تشهد را می پرسید که حسب روایت ابن مسعود در واو یا
حسب روایت ابو موسی از یک واو تشهد خوانم. جوابش از دو واو گفته
و از لا ولا اشاره برین آیت می داشت چمن شجره مبارکه زیتونه
لا شرقیه ولا غربیه گفته برفت.

وضع و خل. اگر چه بالفعل بروایت ابو موسی رضی یک واو هم موجود
بنظر نمی آید. اما شاید سابق بوده باشد. فقیر گوید که ازین نقل سوء
زکاوت کرامت هم بدست.

در کشاف آورده که یک مرتبه حضرت قناده صحابی رضی در کوفه آمده بود
مردمان بیرون حلقه گرفتند. منتظر سوال و تفاسیر تیل و قال مانند
فرمود هر چه بدل دارید. بپرسید. اتفاقاً امام ابو حنیفه در منبر بوقت صغر
سن در انجاعت موجود بود. چون پرسیدند که مور حضرت سلیمان عم نر
یا ماده. آنحضرت چیزی تا مل فرمود. امام فوراً ماده بود گفته. تو لشرا
ظاهر نمود. حضرت فرمود بچه دانستی. امام گفت که خداوند تعالی قالت

تشیبہ پسند مال حفظ معنی بیع قرآن امام باغت نشان و نصاحت
 بیان را بوقت صفر زمان برد بردی صحابی پیغمبر آخر الزمان
 در تذکرۃ الاولیاء مذکور است کہ یک شخص حضرت عثمان رضی اللہ عنہ
 میگفت : امام اور آگفت کہ من میخواهم کہ فلان دختر را بنکاح
 فلان یهودی . گفت یا امام کسی از مسلمانان دخترش را یهود میداد
 کہ من بدیم چو میگوی فرمود کہ سبحان اللہ چه خوب تو دخترت را یهود
 دادن درست نداری ، دختر رسول صلعم را یهود دادن بیه طور درست
 داری ، پس انفور آکس از اعتقادش ثابت .
 در مضمرات سلطنت کہ روزی امام باقر رضا از امام ابوحنیفہ پرسید
 کہ شنیدم کہ تو احادیث بدیم را در گذشته بر قیاس عمل میکنی ، گفت ای
 فرزند رسول صلعم من از تو اولاً نہ مسئلہ می پرسم ، بعدہ جوابا پرسم
 یکے ازان اینست کہ نماز بہتر است یا روزه فرمود نماز گفت اگر من
 بر قیاس میرفتم ، و ہر ان عمل میکردم ، پس بقضا کردن نماز
 ہاے زنان حائضہ حکم دادم ، اما بر معافیتش را حکم میازم ، و
 قضاے روزه را حکم میدهم ، دیگر اینست کہ منی زائد ناپاک است
 یا بول ، فرمود بول ، اگر من قیاس را دخل دادم ، غسل را بعد
 از بول واجب میداشتہ ، نہ بعد از انزال منی حکم دادم ، سوم
 اینست کہ زن ضعیف است یا مرد ، فرمود زن ، گفت اگر من بر
 نص عمل میکردم ، در میراث زن را نصف حصہ میدادیم ، پس امام باقر
 معاقلہ و مصاخعہ ساخت و عذر جہارت خواست

وگفت که مخالفان عناد تراستهم میازند و عداوت شکایت میکنند
و در میان امام شعرائی در و غیره نوشته است که ابو طایع گفت
که من مسجد گونه نزد امام ابو حنیفه رح نشسته بودم ناگاه دیدم
که امام سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه و امام جعفر
صادق و غیرهم تشریف آوردند و امام را فرمودند بشنیدم
که درین حد قیاس را داخل میدی ما بر حال تو می ترسیم که قیاس
اول از ابلیس صادر گشته بناء علیه طوق برگردنش افتاده پس
امام گفت من هر چه گویم از قرآن گویم و ایت صاف طنائی الکتاب
من شئی را بران شایدم برگز قیاس را داخل ندیم اما کسان
که خداوند تعالی فهم تیران نداده و نزد ایشان اقوال قیاس نمایند
و بدل شان از من رنجش آید و حاکم امام با ایشان از صبح جمعه تا زوال
مناظره کرد و مذمب خود را ظاهر نمود که من اولاً بر تیران عمل
میکنم و اگر نمی یابم بر حدیث اگر دران هم نمی یابم بر اقوال صحابه رض
نمایم و متفق را بر مختلف مقدم میازم بعد از ان مجبوراً قیاس را
داخل میدهم چون کلام امام همام را بزرگان عظام و اولیای کرام
شنیدند نور از پشت برخاسته دست و زانوئی امام بوسیدند
و انت سید العلماء فرمودند و عذر حبارت خواستند و عفو
طلبیدند امام غفر لنا و لکم فرمود و باهم اتفاق رو نمود
شمسیه نقیر حقیر گوید که از اینجا خلیه واضح و لایح گشت که نزد امام
اعظم العلماء و الفضول و اخبار رسول خالق العقول و آثار صاحب مقبول
مجموع بود و بنا بران همچنین تقریر رو نمود و لاجرم مولانا عبد الحق دهلوی

پنج هجری فوتید و سیزش رض امام باقر رض نشسته پنجاه هفت
هجری متولد شده ^{۱۲۸} یکصد و چهارده فوتید و سپه امام باقر امام
حیفر صادق نشسته هشتاد و تولد گردیده ^{۱۲۹} یکصد و پیل و نه فوتید
و سپه امام حنفر صادق و امام موسی کاظم رض نشسته یکصد و سیست
تولد شده ^{۱۳۰} یکصد و هشتاد و سه فوتید پس امام را با این
نحو بی ملاقات گردید که نشسته شصت و یک یا مفا و یا شصت
تولی شده نشسته یکصد و پنجاه فوتید کما مر ذکره +

در تاریخ ابن خلکان مر قوم هست که مصاحب خلیفه منصور با
عداوت نهائی و نفاضت باطنی میدشت + هر وقت ضررش را
روزی امام را نزد منصور یافته بخت قتل مغالطه داده پرسید
که بادشاه بقتل شخصی مرا حکم داد + و مرا حالش معلوم نیست + تولد
چه میگوید + گفت حکم بادشاه بر حق است یا بر باطل + گفت بر حق
گفت حکم حق را با استفسار ثقیل باید کرد + امام جلس نزدش
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود + اما بنده بر دروش نمود +
شیر در آن نیکور است که ربیع مصاحب منصور هم با امام عداوت
قلبی میدشت + بنابر علیه حلیه با برقتش میاجت + روزی بر در
امام منصور را گفت که ای امیر المؤمنین این ابو حنیفه با حجت
حضرت عبداللہ ابن عباس رض عداوت میدارد + و بر خلاف قول

که امام شترانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش همچنین تقریرش از او
رد نمود. از اینجا هم پیدا و پدید آگشت. و بوضوح پیوست. که حالا
کسی را نمیرسد که بسند صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بلیل ^{مرفوعه}
صحاح حدیثی امام را متکلف کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحب
تابع ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از او صد و بیشتر بوقوع آمده.
لهذا لا محاله از ربط بایس محفوظ نشده. گرچه صاحبانش حسب شرط
مستثنای خود را مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته. مانند ثمانه امام
والاشان باست قرب زمان اناها محفوظ گشته. گرچه ایشان بطریق
دیگر بدلیل سند یوم الا بتر سند حدیث امام بهتر را بدتر گفته. اما از
لازم نیامده که کل سند صحاح بدتر است العیاذ باللہ بلکه بمقابلہ سند
امام خوشتر معتبر تر گشته. و حالا هر حدیث صحاح که با قول امام موافق
باشد قوی تر و صحیح تر گردد. اگرچه بروایت صحاح صورت ضعیف
و غیره رود اوده باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را در میان
بر امامان پیش رفیع یدین و این بالجهر و غیرها مثلما از ان و فرحان گشته
شور و شنب سازیده و در اسلام رخنه میاندازیده. بکه تعلید احد لایم
اربعه سازیده تا از سر آفتابم برسد و جزای خیر بیاید. و مرا خیر خواه دانیده
و دفع و خلح اگر بدل کسی رسد که روایت مناظره امام با امام
باقر امام جعفر صادق و غیره ماضی شنبم افترا است. زیرا که زمانه
امام باقر رضی غیر زمانه امام جعفر صادق رضی بود. صورت مناظره
بهر دو بجه طور رد نمود. گویم افترا است بی کم و کاست رست رست است
بلکه امام ابوحنیفه رح با والد ماجد و پسر و غیره امام باقر رضی یعنی

و امام اجل و اصحابش در تصنیفات خود ما نوشتند که نزد امام صدوق
احادیث موجود بود از آنها استنباطها می نمود. خصوصاً امام شعرانی در
در میزان خود این عبارت نوشته. وایاک ان تبادرالی تضعیف
شئی من ادلة مذهبی الامام ابی حنیفة الا بعد ان تطلع
مسانید الثلاثة و لم تجد ذلك فیها. از اینجا دقیقه ایست
لطیفه تخفیف ظاهر گشت که امام صاحب ادلاکت احادیث بالیف کرده بود
و آنرا امام مسانید ثلثه نموده و آن مسانیدهای قرب زمان بنیست
صحاح بعد زمان صحیح تر و معتبر بود. که باعث قرب زمان کذب بنیان
گنجایش نبود. فلنعم ما قاله الشعرانی فی میزانه فان قیل
اذا قلتم بان ادلة مذهب الامام ابی حنیفة رضی الله
فیها شئی ضعیف لسلامة الرواة بینة و بین رسول صلعم
فیما جوابکم عن قول بعض الحفاظ عن شئی من ادلة الامام
ابی حنیفة بانه ضعیف فالجواب محجب علینا حمل ذلك جرماً
على الرواة النازلین عن الامام فی السند بعد موته رضی الله
اذا رووا ذلك الحديث من طریق غیر طریق الامام اذ کل
حديث وجدناه فی مسانید الامام الثلاثة فهو صحيح لانه
لو اضع عند ما استدل به ولا یقدح فیہ وجود کذاب
او متهم بکذب مثلاً فی سنده النازل عن الامام و کفانا
الحديث استدلالاً بمجتهد به ثم یجب علینا العمل به و لو لم
یرو غیره فتأمل هذه الدقیقة التي نسبتها علیها
فلعلک لا تجد هائی کلام احده من المحدثین. لطیفه دیگر نیست

که امام شرفانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش همچنین تقریرش از و
رو نمود. از اینجا هم پیدا و پدید آگشت. و بوضوح بیست. که حالا
کسی را نمیرسد که بسند صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بلیل ^{غیبه} مرفوع
صحاح حدیثی امام را متلوع کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحبنا
تلاح ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از و صد و بیشتر بوقوع آمده.
لینذا لامحاله از طریق یابیس محفوظ نشده. گرچه صاحبانش حسب شروط
مستثربه خود را مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته. ساینه نماه امام
والا نشان باعث قرب زمان ازاها محفوظ گشته. گرچه ایشان بطریق
دیگر بدلیل سند یوم الا بهتر سند حدیث امام بهتر را بدتر گفته. اما از
لازم نیامده که کل سند صحاح بدتر است العیاذ بالله بلکه بمقابله سند
امام خوشتر معتبر تر گشته. و حالا هر حدیث صحاح که با توال امام موفق
بازند قوی تر و صحیح تر گردد. اگر چه بروایت صحاح صورت ضعیف
و غیره رود او د باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را در یادیتید
بر ادا حدیث رفع یدین و این بالجهر و غیرها مثلاً نازان و فرحان گشته
شور و شغب سازیده و در اسلام رخنه میاندازیده. بلکه نقیض احدی لایمیه
ارلیه سازیده تا از سر اکتهم برید و جزای خیر بیاید. و مرا خیر خواه دانیده
و رفع و خلح اگر بدل کسی رسد که روایت مناظره امام با امام
باقر امام جعفر صادق و غیره با رضی عنهم افتراء است. زیرا که زمانه
امام باقر رضی غیر زمانه امام جعفر صادق رض بود. صورت مناظره
بهر دو بجه طور و نموده گویم افتراء است بی کم و کاست است است
بلکه امام ابوحنیفه رح با دالدا حید و پسر و غیره امام باقر رض یعنی

امام زین العابدین و امام باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله
تعالی عنهم صحبت می داشت. حسب کتاب اهل تشیع نیز امام بابائشان در
مسائل مناظره می ساخت. زیرا که امام زین العابدین برضی الله توفیه
پنج هجری فوتید. و پس از آن امام باقر رضی الله توفیه پناه بهشت
هجری متولد شده. ^{۱۸} که یکصد و چهارده فوتید. و پس از امام باقر امام
جعفر صادق ^{۱۹} توفیه شد و توفیه گردیده. ^{۲۰} که یکصد و چهل و نه فوتید.
و پس از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله توفیه است و
تولد شده. ^{۲۱} که یکصد و هشتاد و سه فوتید. پس امام را با این
مجموعی ملاقات گردید. که ^{۲۲} توفیه شد و یک یا هفتاد یا ^{۲۳} توفیه شد
تولد شده. ^{۲۴} که یکصد و پنجاه فوتید. گما مر ذکره.

در تاریخ ابن خلکان مر قوم است که مصاحب خلیفه منصور با امام
عزاد است نهانی. و نه اخلاص باطنی می داشت. هر وقت ضرورت می نمود
روزی امام را نزد منصور یافته به نیت قتل مغالطه داده پرسید
که بادشاه بقتل شخص مرا حکم داده و مرا عاقل معلوم نیست. تو در این
چه می گویی. گفت حکم بادشاه بر حق است یا بر باطل. گفت بر حق
گفت حکم حق را بلا استفسار تمیل باید کرد. امام خلیس نزدش
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود. اما بنده پرورش نمود.
پس ^{۲۵} در آن مذکور است که ربیع مصاحب منصور هم با امام عزاد
قلبی می داشت. و بنا بر علیه حمله با برقتش می ساخت. و روزی پرورش
امام منصور را گفت که ای امیر المؤمنین این ابو حنیفه با حدت
حضرت عبید الله بن عباس رفقا علوات میدارند. و برخلاف قول

حجت سخن بر زبان رانده اینی اگر کسی سوگند کرده بعد دوسه روز هم
 انشاء الله تعالی گوید نزد حجت استثناءش صحیح باشد و ابو حنیفه
 از او درست سازد و استثناء را متصل باید ورنه درست نباشد گویند
 امام گفت یا امیر المؤمنین ربیع گوید که بیعت لشکر بدست درست نباشد
 پس بد چگونه گفت که در اینجا قسم خورده بیعت کرده باز بخانه رفته انشاء
 الله تعالی گفته بیعت را بشکند منصور را حقیقه گرفت و ربیع را گفت
 که تو از ابو حنیفه متعزز شو و در پی او مرو چون پرواز در بار پیرو
 آمدند و براه با هم سخن گفتند ربیع امام را گفت که گویا تو مرا امروز
 قتل کرده بودی امام گفت نه بلکه تو مرا آما من ترا در انجالت ادا
 و ربانی کردم و فقیر حقیر گوید که باعث علم و فهم و عقل و فضل و طاعت
 و ذکات کرامت و هدایت و ولایت و تقادوت و عبادت و ریاضت و
 گردیدن خلقت بر او مردمان حد بردند و بهجت مداخلت قیاس
 بدین رب الناس بر حدیث خیر الناس بن الناس متهم ساختند
 حتا که بزرگان کرام و اولیای عظام بمنازعت برخاستند و بعد از مناظره
 دریافتند و در هر امر موافقت کردند و کما مر ذکره اما علمای حاسدان
 منصوری که بمنظره از امام سرنگون شده عاجز آمده بودند چنان
 عذر و غدر و حیل و فریب و مغالطه در پیش ساختند که بعد پس قبل سازیدند
 و بعضی علما و مبصرین و متاخرین بر شک حدایم یعنی که مثل ابو حنیفه رحم
 نایب شدن نتوانستند به تردید و تضعیف اقوال امام پی بردند یعنی
 به نیت تضعیف روایتهای مستدل امام صاحب روایت های غیر مستدل
 مقابلش بسند موضوعه خود با تقویت داده مرفوع و قوی ساختند تا از آن

احوال امام را تحقیق کردن توانند چنانچه غیر مقلدان بر محققان روایت ای
 نازان و فرمان شنیده و رخنه در سلام اندازند و چون نباشد بزرگان
 مظلوم و مسمودی باشند اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلی حاسدا
 در معدن مذکور است که عالمی از امام پرسید که تو گاهی بر اجتناب خود دادم
 شدی و تاسف کردی گفت بل یکایقه که مردمان از من پرسیدند که یک
 مالمه نوییده و دلش شکش حرکت کند در آن چه حکمت باشد گفتم که من
 چاک کرده و دلش بیرون کند بعد از آن ندامت کشیدم که نیت حلیف
 دادم و ندانستم که آن ولد زنده بیرون شد بانه تاسف خوردم
 گفت ای امام بای تاسف و ندامت نیت بلکه قتل خدا شامل
 است که آن الدنهم به برکت اجتهاد تو زنده بیرون شدم و تا این رسیده

پنجم

در افراط و تفریط اقوام بر شان امام مهمان رح
 قوم در باب امام ابو حنیفه رضی الله عنه افراط و تفریط نمودند و فتاوات
 در دین افزودند و طائفه از آن بر آنند که امام را یکایکهای نامعظم خوان
 و چنین گویند و باعث خباثت نفسی و تعصب دلی و عداوت قلبی نمیشا
 پیوده بر زبان رانند کمانی کتب التفتین المعانی ما ایشان بر دو
 اند یک بر عداوت ظاهری عمل کردند چون ترمذی و ابو بکر بن
 و فخر الدین رازی و دارقطنی و ابن جوزی و غیرهم بکذا فی شرح
 سادات و شرح مسلم و میزان الشرائع رحم و دیگرے مثل از سادات

بتعصب بپسندی کار بند ساختند چون داری و بهیچی و امام نبوی و
 رسالی و غیر هم رحم که نفرض تقویت مذہب امام شافعی رحم و دلایل مذہب
 خود را از احادیث موضوعه و غیر موضوعه تتبع و تفحص نموده جمع کردند
 و مذہب شافعی را موافق حدیث گفتند و بر احادیث مذہب حنفی
 طعن و جرح ساختند و بسنی بر رایی و اجتهاد است گفتند بکذا فی
 شرح سفر السعادت اما اکثر شافعیان منصف مزاج هم بودند
 آنان درین راه رفتار نکردند بلکه بر حقیقت مذہب حنفیان و موافق
 بودندش بحدیث و قرآن گفتار نمودند چنانچه امام سیوطی و امام غزالی
 و امام شترانی و امام نووی و امام یافعی و امام ابو معشر طبری و غیر هم
 رحمهم الله تعالی که مساند ثلاثه امام ابو حنیفه رحم و مواهب الرحمان
 و غیر هم را بنظر خود دیدند و ریختن سبب مینماید که قدری حال
 متعصبین ذکر نمایم بنابراین بجهت عبارت رد المحتار را نقل میازم
 انما مسیئة بلک لک لان الامام رض لما شاعت فضائله و تمت
 انافقین فرائضه جرت علیه العادة القديمة من اطلاق
 السمات الحاسدين فيه حتى طعنوا في اجتهاده و عقیدته
 بما هو متبازا منه قطعاً لقصد ان يطفوا نور الله و یانی
 الله الا ان يتم نوره كما انکم بعضهم فی مالات و بعضهم فی الشا^{فقی}
 و بعضهم فی اهل بل قد تکلمت فرقة فی ابی بکر و عمر فرقة فی
 عثمان علی و فرقة کفرات کل الصحابة

ومن فی النبی پیغمبر من الناس سالماً	وللناس قال بالظنون و قیل
ومن ان تصیر امام رحم العلامة السیوطی فی کتاب مسماة	

بتبيض الصحيفة والعلامة ابن حجر في كتاب سماه بالخيار
الحسان والعلامة يوسف بن عبد الجادى الحنبلى في
مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه عن عبد الله
لا تتكلم في ابى حنيفة بسوء ولا تصدق احد اليسى القول
القول فيه فاني والله ما ليت افضل ولا اروع ولا افقه
منه ثم قال ولا يغتر احد بكلام الخطيب فان عند العاصم
الزائدة على جماعة من العلماء كابي حنيفة والامام احمد وبعض
اصحابه وتعامل عليهم بكل وجه وضف فيه بعضهم
السهم للمصيب في كيد الخطيب وامام ابن الجوزى فانه تالم
الخطيب وقد عجب سبطه منه حيث قال في مرآة الزمان
وليس العجب من الخطيب فانه طعن في جماعة من العلماء
واما العجب من المجد كيف سالت اسلوبه وجاء بما هو
اعظم قال ومن المتعصبين على ابى حنيفة الدارقطني وابو
نعيم فانه لم يذكره في الحلية وذكر من دونه في العلم و
الزهد الخ (ثاني) ما ذكره الخطيب من القدر عن قابله فلا
يعتد به فانه ان كان من غير اقران الامام فهو مقلدا
لما قاله او كتبه اعداؤه او من اقرانه فكذلك الخ
طائفة برائند که باعث فرط محبت و مودت و پامو حبت کثر
جهالت و حماقت و در ذکر نفا کل امام صاحب کرامت از حایذ در گذشتند
حقا که امور غیر معقول را در روایات مجبول حکایات مجذول را بربست
امام مقبول قبول کردند تا حق از حق مجذول نمودند و گویا بر ضررشان بنهشتند

مطلق علی الحق پی بردند، که معاندین ازان راه ملامت و فضیحت
 و بهتان یا بنده و بزرگزیاری اصل فضائل حجت گیرند، یعنی بعضی جمعی
 و محققان گویند که امام صاحب فی شب هزار رکعت نمازی خواند و
 در هر رکعت ازان ختم قرآن می کرد و از امام صاحب حضرت خضر عم ربیع سال
 بوقت حیات احکام شریعت پیاموخت، و بعد موت از قبرش است و پنج
 سال استقاده گرفت، و او را پدرش همراه گرفته نزد حضرت علی رض
 برد، و حضرت عیسی عم بر ندیش تقلید خواهد کرد، و غیر ذلک العیال
 کمافی الطوطی و غیره اما اهل کشفان بکشف و جدائی چنین نوشته
 اند که حضرت عیسی عم هر حکمیکه ظاهر خواهد کرد موافق مذهب امام ابو حنیفه
 رح خواهد شد کما مر ذکره ازین حقیقت ندیش ثابت است نه تقلید کما
 زعمه الحمقاریس نسبت این دو طائفه حال امام ابو حنیفه کوفی هم مثل حال
 حضرت علی رض گشت، که نعل گفتگوی خارجی و را فضا بدو پیوست، و
 طائف برانند که بر حد اعتدال مانند، و با احتیاط کمال، و
 کوشش جلال، صحیح اتوال، و درستگی افعال را بکتاب درج ساختند
 و انرا فراط و تفریط را می یافتند.

بصره و سبب اجتهاد و وسوسه

چون حال تقرب و تقدم و علم فهم و عقل و فضل و زهد و ورع و تقوا
 و ذکاوت و دانات و فطانت و کرامت و الهیت و افضلیت و تابعیت
 امام ابو حنیفه رض بخوبی دانستند، عالا حال قیل و قال اجتهاد امام

والرجال را ذکر کنیم فکر نمایند و بیان و دل بشنوند که هرگاه امام
صاحب وید که کسی از صحابی رضاعینم تصنیف و تالیف و تدوین احکام
شرعیست نه کرده بلکه فقط بر قوت حفظ کیم و علوم شرعیست و روش
طریقت بدیج باعث احوال و شباهت صحابی رضاعینم مفقود شده میرود
لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ أَنْزَاعًا يَنْزِعُهُ عَنِ
الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ يَقْبِضُ الْعُلَمَاءُ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ
اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُسَ جَهْلِ الْأَفْئِلِ وَأَفَاقُوا فِي الْبُخَارِ عَامَ فَضْلِهِمْ وَ
اضْلَعُوا مُتَّفِقِينَ عَلَيْهِ كَذَانِي الشُّكُوتِ وَشُرَكَاءُ فِي مَنَاقِبِهِ وَمَعَانِدِهِ
وَكَا فَرَأَى بِرَيْتِ قَلْعٍ قَمَعَ وَبِهِمْ أَرْكَانُ السَّلَامِ وَتَحَلَّلَ بِرِ احْكَامِهِ مِنْ الْأَمْرِ
وَتَزَلَّ الْأُمُورُ غَوَامٍ بِرِ دَفْعٍ وَغَلَطٍ وَتَغْيِيرٍ وَتَبْدِيلٍ حَادِثٍ كَمِ سَيِّئَةٍ فَتَكَرَّرَ
أَكْثَرُ سَلَامَاتِهِ تَبْرِ بَرِّضٍ دِيَادِي دُخَا شَيْشٍ فَضَائِي أَفْتَرَاءً وَاحْتِرَاءً
قَالَ الرَّسُولُ صَلَاحُ سَلَمٍ سَلَمٌ سَلَمٌ وَوَضَاعِيْنَ مَثَلُ بِنِ رَاوَنْدِي وَغَيْبِ الْبَرِّ
وغيره بار بار شوق داده جهت ثبوت دعوی خود حدیث بار بار وضع میسازد
و بعضی حدیث صحیح را تغیر و تبدیل کرده بیان می نمودند و بعضی حدیث صحیح
را بیانیچینین موضوعات را نیز صاحبان صحاح مجبوراً تالیف کردند و
و بیان بران نازان شدند و اصحاب کبار و ارباب و الا تبار و
ایمان شریعت رفتار طریقت رفتار باعث مقابله کفار و فرصت رحمت
توبیح و تفریح و ضاعین اشرار پیدا شدند پس امام قاضی بایان
سواران ترسیده بندگان گردیده که کرمیت بر سر بر قوله قَمَعَ لَعَلَّ
نَا الصَّلَاحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَكَ لِسْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ
يَتُوبُ عَلَيْهِ مَا فَرَغْتَ لِقَالِي وَتَمَّ لَعَلَّ مِنَ الصَّلَاحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

0.4

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے اور وہ اپنا دل چاہیے
کے مطابق کرتا ہے۔ میں نے اس کے بارے میں
سوچا ہے کہ اگر وہ اس کے لئے اس کا
دماغ استعمال کرے تو اس کے لئے اس کا

اهلها يوم القيامة (وإلى قوله) وكنا نسمع أن الرجل يتعلق بأول
يوم القيمة ولا يعرفه فيقول كنت ترائي على الخطاء وعلى المنكر
ولا تنتهي كذا في تيسير الأصول لرسيده. وبعيد العلماء ووثق
الأنبياء في علم واليضاً العلماء نواب الأنبياء في العلم كذا في
التفسير الكبير وغيره خود را وارث و نائب نبی صلی الله علیه و سلم
نهیده. وبعید علماء کاتبیاء بنی اسرائیل فضیلت امت دیده
و از حدیث من سبق سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
الى يوم القيامة كذا في الطحاوی و الا ناله. بشارت اجر یافته
از قرآن خدا و عندمان. و احادیث صحیحہ اقرب الزمان پیغمبر آخر الزمان
و اجماع و اتفیه صحابیان. قیاس روشن بیان مستنطق حدیث و قرآن
احکامات دینی. و امورات دنیاوی را حسب طاقات بشری. استنباط و
استخراج نموده. و ضابطه کلیه حکمیة فروعیه شرعیة مقرر ساخته. تا منش فقه
و اصول فقه نهاده. و آنرا باین ترتیب فقیه که مای بینیم و نفع کثیر
میگیریم. مرتب ساخته. و بابا باب و فصل فصل نموده. ملائق را بملک
انعمه را نیز تعلیم میکرد و هدایت میداد. و حتاکه باعث مقبولیت نزد
الافاق چهارش شهر آفاق گشت. و همیشه ملک ملک بند و سست
عرب و عجم شرق و غرب شایع و ذایع شدن گرفت. حتاکه چون خلف
خلف این مذہب احف و الطف و اشرف را حسب قرآن و حدیث
خیر الانسان رهنه راست بی کم و کاست یافتند. بران اجماع
و بران کتاب که لا محصود و رساله نامی غیر محدود و مقصود. تالیف و
تصنیف و تدوین کردند. و اینها باعث نجات اخروی نهیدند. و علماء

کبار و فضلاء دیار و اولیای هرامصار - بران رفتار نمودند + تا
 با همان اعتقاد و کردار از دنیای ناپایدار به دار آخرت پایدار + بر
 اسب ایمان و مغفرت بخوار - سوار گردیده ، تا زیانه غلبه مذیب امام علی
 بر دزده + بر میان شریعت رسول مختار دوانیده ، بدخوت جبار
 دستار یا ایها النفس الطمینه ابعی الی ربک راضیه خسته
 فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی + بخت ابرار - و ان علی علیین احیاء
 قرار گیرند ، یعنی با کردار تقلید شریعت موت چشیدند ، انشاء الله العالی
 لا مذمیان با کفار - با سفل السافلین سکونت خود را اختیار کنند
 که چون لعنت بر مومنین ابرار - و مسلمین شریعت دمار نمایند و بمضمون
 حدیث لا یثقی رجل رجلاً الا تم فوه ملون باشند - و بعد از مدت
 مدیده و غرضه بعید ، در اتفاقات شدید - در اجماع فرید سدید ظل انوار
 و مفارقت و رزنده و قصد شکستن عصای اسلام دارند و هر کس بکینه
 چنین کنند بمضامین حدیث عرفه روح و غیر ذلک مستحق قتل باشند
 و هر امریکه بترکش قتل واجب باشد ، لا محاله عملش واجب شود +
 پس تقلید هم واجب گردد - که بترکش مستحق قتل باشد - ازین لایح
 تقلید برائمه اربعه نیز علی سبیل الانفراد که بالاستیلال اجماع گفته
 است واجب شده هرگز برائمه تلفیق و تلبی درست نیست +

مطلقاً حرام است کما مر ذکره مراراً

شصت و نهم
 در وجه انحصار مذاهب اربعه

اگر کسی گوید که مذاهب برائمه اربعه جز انحصار شده کم و بیش چنانست

سلسله تشبیه ای جان آرم کشته
 ولسه بر جوارحت برود و کلاه
 را بچرخه خوشی می نویسد
 سخی گنجی بس داخل معین
 سخی گنجی بس داخل معین
 بدون میریج اورد و کل
 سخی گنجی بس داخل معین

در آیه یاهم مخالفه چرا کرده اند اتفاق چنان ساخته بود البش
بچند وجه باید داد که اولاً اینکه مثل آیه اربعه کسی در تدوین
احکام شریعت و تالیف ارکان ملت و تصنیف سائر کتب الهیه
سعی بلیغ ننمودند نه کسی در زهد و تقوی علم و فضل در زمان ایشان
برابر ایشان بوده نه از صحابی رضه صورت تدوین رونموده چون مردان
ایشان را در هر امر اولی الامر افضل یافتند و اتباع ایشان کردند
که اتباع اولی الامر از قرآن واجب دانستند ازین جهت بر چهار
سخم گرفت و گویا تا پیدای نبی نبرد پیوست و کماتی تفسیر الاحادیث
الانصاف ان انحصار المذاهب فی الاربعه و اتباعهم
فضل الهی و قبولیت من عند الله تعالی الاعمال فیه
لتوجیهات و الادلة نه بر حرف اوجای انگشت کنند
و کماتی الانصاف امولانا ولی الله المحدث الدیالوی رح
ربعد المائین ظهرفیهم التذاهب للجهت مدین باشیان
و قل من کان لا یعمل علی مذاهب مجتهدین بعینه و کان
هن اهل الواجب فی ذلک الزمان و بالجملة نقل هب المجتهد
سرا الله القه الله تعالی للعلماء و جمعهم علیه من یشرک
اولا یشرکون و گویا بمفهوم قوله تعالی والله اعلم حیث یجعل
رسالته انحصار مذاهب بر اربعه لازم آمد که خداوند تعالی مثل رسالت
بر کرات اقبل امت داشت امام ساخت

ثانیاً درجه اختلاف را میگویم که حسب حدیث نبوی قرطبه الخ و حدیث
اختلاف امتی رحمة و اشتقان الیه زمت است ان افتراق

ز صحت و علاوه بران کلام خداوند علام و سخن رسول کرام و خیالی طبع
و بسکه فصیح بنا بران برایم بقدر طاقت بشری خود تا بدریای نصاحت
و بلاغت غوطه زدن و درمای گوناگون جواب برای بوقلمون پست
گرفته لباطل شریعت در آوردند و دیگران همچنین صلاحیت نمی داشتند
لذا از گرفت لولوی امامت محروم ماندند و کذا المضمون فی شرح
سفر السعادت و فی میزان الشعر الی رحمها الله.

ثالثاً چون مردمان سلف و خلف هر چهار راه را شارع عام
و طریق تام دیده و گذر را بلا خسر و فاشاک صاف و پاک یافتند
چون چون نوح نوح قافله قافله جماعت جماعت بنوشد لی تمام و
برضامندی مالا کلام بران رفتند و راه نمایان را دعای خیر نمودند
لذا بر همان چهار انحصار یافت و تا این زمان بجز حمید کس متعصبان
جایان کسی خلافت ساخت پس بر هر مومن لازم است هر یکی از این
امام خود کند و اتباعش بحدیث ابوداود و برنود واجب گرداند
قال ابی سلمه اذا خرج ثلثة فی سفر فلیوز واحد هم و
ایضاً قال ابی سلمه لا یجل لثلثة یکنوا بفضة من الارض
الا امر و اعلیهم احد هم تا در احکام خلل نیاید و تلبی لازم نگردد
و انتظام شود.

رابعاً بعد تمهید میگویم که صحابی را حالت انتشار است بخت ضبط
و ربط نمی آید زیرا که بعضی را مصاحبت نقطه با و ایل بعثت در رسالت
ماند و حال ضوئیت مانع بشخص معلوم نشد بعضی را بوسط حال اقول
و آخر را بخوبی دریافت نشد و بعضی را باخر حال با تقدم و کثرت

بعضی گاه بگاه و بعضی را بکثرت و بعضی را بقلیت، اما ضرورت مساجد
و وامی کسی را حاصل نبود که بحال است و ذیل و قال رسول خداوند علی
و جلال باللیل و النهار بالغدو و الاصال جاری بود و هر صحابی را در
مساجد شب و روز میسر نبود بلکه اکثران را امور دنیای و دنییه و
کارهای دنییه لابدیه رونمود و لا محاله مفارقت و در تیریدند اما هر چه
زبان مبارک شنیده بودند بایاران و دردمندان و لواحقان و
ملازمان ظاهر میکردند و آنان نیز تقلید ابران عمل میباختند و باقی
اخبار رسول صلعم را مستطری مانندند اما معاندان همین فرست برانگیخت
شمرده و در پی تحلل احکام و تنزل ارکان شده و احادیث معروفه خود را
از طرف رسول صلعم شایع و ذایع میکردند چنانچه اکثر آنها را اصحابان
صحاح دانسته طرح دادند و اکثر را بلاد الشکی جمیع هم ساختند چنانچه
حدیث لواطت و اخبار مخالفه و آثار منایرت با هم وضع یافت و بار علی
این حدیث عن ابی الزبیر رضی قال قلت لابی مانی اسمعلت محمد
عن رسول صلعم لما یحدث فلان و فلان فقال اما انی لحد
افارقه منک اسلمت و لکنی سمعته یقول من کذب علی محمد
فلیس و مقعد فی النار اخرجہ البخاری و در گذشت و حدیث
قال رسول الله صلعم لا تکذبوا علی فانه من کذب علی تلج النار
اخرجہ الشیخان و الترمذی کذا فی التیسیر لیلویریست و لهذا حضرت
عایشه را در اکثر حدیث کذب بفرمود و در پیش نموده و قوله تعالی
و یقولون من عند الله و ما هو من الله یشهدونهم رد نموده و باین
رفته رفته هر کس بفرص حصول مطلب قولی را حدیث فرض نموده عرض میکرد

و آنرا نیت می ساخت ، بلکه دفع حدیث چه معنی دفع نسب هم کردن گرفت
، از آن نیز اختلال با حکام شریعت پیوست چنانچه نسب خلفاء و عباسین
را که جدا علی اش نجوس بود بحضرت فاطمه رضوانه الله علیها ساختند تا آنکه
زرا از خلفاء منتسبین یابند ، بنا بر آن سیوطی رحم در خطبه خلفاء
را چنین تحطیه اش نموده ، و مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در خطبه
خود این معنی را تصریح فرموده ، الغرض همچنان فسادات شدن گرفت
و روز بروز ترقی و فساد میگشت ، امام اعظم رحم بغرض تأسیس شریعت
و تقویم ملت ، چنان قانونی از حدیث و قرآن و آثار صحابیان بصر
ساخت ، که جامع و قانع نصیحت گشت ، که امر ذکره آنجا ، بعده امام
مالک رحم هم نظر را برگرفت ، بعده امام شافعی رحم نیز کمر سعی و همت بر
سپس امام احمد حنبل رحم نیز بجان و دل بنا سیش پوست ، چون
این هر چهار رسیده اند عمل خیر نموند ، و با هم بمضمون انما المؤمنون
اخوة و بحديث من لا یحب لایحیه ما یحب لنفسه اه الفقه
تمام و صحبت با لاکلام میداشتند ، و متاخرین از آن نام متقدمین
را بعد تعظیم و توفیر گرفتند ، و تذکره خیر مینمودند ، حتا که امام شافعی
رحم بر خلفاء مذہب خود بزیارت امام اعظم رحم رفته بقرب مقبره دست
بسته ، و ترک رفع یدین و قنوت نموده نماز صبح ادا کرد ، چنانچه قدس سره
از آن در حجتہ المبالغه مذکور است صلی الشافعی رحم الصبح قریباً من
مقبره ابی حنیفه رحم فله یقنت نادیا منه و زمیزان الشرابی
رحم ان الشافعی رحم ترک القنوت لما زار قبره و ادركته صلوۃ
الصباح و قال کیف اتقنت محضرة الامام وهو لا یقول به اه باهم

امام شافعی رحم و امام احمد حنبل رحم اخذ ما بین دیگر را بشمارد و تمیز
بشفای مرض حجت گرفت. و این هم در میان کتاب و غیره مذکور است
المرض ایشان با هم با خلاصه اتفاق مالا کلام با نور بشریت خیر الامام
به نیت خالص کوشش تمام میکردند و تقویتش می دادند و بنا بر این
هر چهار مقبول خلائق و خالق گشتند. حتی که مردمان بران اجماع شدند
از پنجت اختصار بر چهار گشت. و کسی براه خامس نرفت. که حکم خدا
بجز اربعه همه منهدم گشت. کما فی میزان الشرائع زیرا که دیگر بزرگان
حسبه لنگ چنین سعی نکردند و نثره اش نیافتند. و کسانی که بلا حجت
کردند بپناه حد و بعض و عداوت و طعن و تشنیع فرو افتادند. لهذا
مذاهب آنان بپیرایه بود و گشتند. اما چو مکتوبات ایشان باقی
ماندند غیر مقلدان با آنها بر حجت خود زور آوردند. و تقویت گرفتند
نفی دهند که بر شک و حد کارا کردند. و سپ نامواری را بمذاهب
نفسانی دنیاوی رانده بودند تا مثل امه اربعه نام ایشان هم بدست
مشهور گردد. و باقی ماند. اما چون خدا کند که گردن تواند چون
اختصاص رحمت الهی باین چهار منحصر گشت. احکام شرعی نیز بر این
چهار انحصار یافت. و با انحصار احکام بر چهار مذاهب هم بر چهار منحصر
گشت. اگر گویند که اگر چنین بودی صاحبین و غیرها با امام اعظم
خلاف نکردی. گویم هرگز صاحبین و غیرها با امام اعظم خلاف نکرد
بلکه روایتی را که از امام صاحب یافتند ظاهر کردند. کما فی میزان
الشعری رحم نقل شیخ کمال الدین الهمام عن اصحاب ابی حنیفه رحم
کتابی یوسف و یحیی و زکریا الحسن انهم كانوا یقولون ما قلنا فی

مسئله قولا الأوهور وايتناعن ابى حنيفة رح واقسموا على
ذلت ايماناً مغالطة فلم يمتنع اذن في الفقه بحمد الله جوا
ولا من هيب الاله رفر كيف كان مناسب الى غيره فهو من مذهب ابى حنيفة
رح وان نسب الى غير فهو بطريق المجاز للموافقة فهو كقول القائل قولى كقوله
ومن هبى كمن هبى فعلم ان ان من اخذ بقول واحد من
اصحاب ابى حنيفة رح فهو اخذ بقول ابى حنيفة رح الحمد
لله رب العالمين ومكانى رد المختار وكذا نال في الولو الجية من
كتاب الجنائيات قال ابو يوسف رح مقلت قولا خالفت فيه
ابى حنيفة الا قولا قل كان قاله وروى عن زفرانه قال ما
خالفت ابى حنيفة في شئ الا وقد قاله ثم رجح عنه فهذا
اسارة الى انهم ما سلكوا طريق المختار بل قالوا ما قالوا
اجتهاد ورأى اتباع الما قال استاذهم ابو حنيفة اه في اخر
المساوى القل سى واذا اخذ بقول واحد منهم يعلم قطعاً
انه يكون به اخذ بقول ابى حنيفة رح فانه روى عن جميع
اعتداه موت الكبار كابى يوسف ومحمد واخوه الحسن انهم قالوا
ما قلنا في مسئله قولا الأوهور وايتناعن ابى حنيفة واقسموا
عليه ايمان شاكطاً الخ ومكانى ازاله مجتهدان شافعية مثلاً بايد يكر
اختلافها دارند الا مل سائل تابع شيخ خودند و همين اعتبارهم
ايشان را اصحاب گفته بشود اگرگويند که صاحبين وغيرهما اكثر مسئله
ايم شافعى را نيز اختيار کرده وند + جوا بش حيث + گويم که بمضمون
الضرورات تبيح المحظورات بدفع ضرورت اختيار نموده وند +

و بران قوله تعالى فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لإحدى
أفان الله يغوث لجحيم را دلیل و ردند. ازین تمیض و تبیی لازم نمی آید
که کار مجتهد است. و ایشان من وجه مجتهد بودند. گرچه ایما را بعد با هم مثل
صحابی رضو در صفات احکام اختلاف کردند. چو آنکه از روایات متکثره
متخالفه. و آثار استوارتره متعاکسه مجبور گشتند. که دران از خدا و غفور
منفور هم شدند که حسب طاعت بشری. با جرات احکام شرعی مع الایمان
کو ششهای سبب پایان نمودند. کما تر دلائله. اما بارکان ایمان و حکام
منصوص حدیث قرآن حاشا و کلا فطانی نورزیدند. و کسانی که منصفان
آمان نفهمند. چنان چنین گویند. و باعث نادانی خود را مثل آمان و نه
خاصا انحصار و تضامی مذایب ایما اربعه مجتهدین مثل انحصار و
تضامی خلافت خلفاء اربعه را شنیدیم. و انهم که هر دو را فضل الهی شامل
است. که هر دو را بکار خیر قبل و قال. اما اول یا از ثانی افضل شمارم.
و ثانی را بر دیگران افضل خوانم. این مضمون را هم جایجا در معینان استخوان
روح و غیره یافتیم. باعث طوالت نقلش ساختیم و تعین احد الذایب را مثل
تعین احد الخلفاء واجب دانم. و جنگ حضرت طلحه و زبیر رضه عنهما را با حضرت
علی رضه بر خطا جهادی عمل کنم. و معذور شمارم. کما فی کتب الاصول فی الالزام
همچنان خطای جهاد و ایما اربعه را نیز منقور دانم. و در حضرت ابراهیم
را که سببای اجتهادی همدار بی همدالا که بر فرموده چه باید گفت.
باقی آیات قرآنی باده غفور مجتهدان سابق گذشت.

سأجربون ان قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم و انما
قوله تعالى وانا لله لما نطون و حدیث لا ینبئ بعدای و غیره را واضح و

گشت که دین محمدی صلعم علی الدوام تا یوم القیام بصحت و سلامتی تمام
باقی خواهد ماند. اما آئینی تأسیس و قوانونی سلیم و دفع تبیین المیسر
بر جمیع مسائل جزئی و احکام کلیه واقف گردیده عمل کردن توانند از رسول
خالق الکونین - و صحابه عظمین - مولف گشته و منضبطه شده - باقی نمایند
تا بران هر که و همه از عرب و عجم و شرق و غرب و سنده و هند و غیره با عمل کردن
توانند و بمضمون رحمة للعالمین مردمان هر دیار و مسلمانان هر امصار بر حمت
بایت الهی شامل اند و نه هر خاص و عام بر مضامین غوامض ستران -
و نه بر مفاهیم اوامر احادیث رسول منان اطلاع یافتن را قدرت دارند
کافی المیزان فان لطریق القوم شرطا لا یوفها الا المحققون
منهم دون الدخیل فیهم بال دعاوی و الا وهام نه نسخ و
منوخ و حقیقت و مجاز موضوع و غیر موضوع و امتیاز کرده عمل نمودن
توانند هکذا کله قال صاحب المیزان فی المیزان فانظروا الیه
انکم لیکن لک علی تخریرنا الاذغان پس بنا بران فقط همین ایمة اربعه
گرام و رحیم الله العالم و قانونی منضبطه متعین ساخته و نامش فقه
و وصول فقه نهادند تا هر کس با سانی برایش رفتن تواند و لهذا بر چهار
انحصار یافت و اجماع است و اتفاق جمیع خلقت هم بران انحصار گشته
پس این انحصار نیست اگر بگوید تعالی ما خلقنا السماء و الارض و ما
بینهما باطلا و بقوله تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا حکمت الهی
است و ورنه معنی حکمت که الا بچه طور صدق گشته نه ایمة از رسول
مقبول بشارت یافتند چون جمیع مردمان آن آوان با وجود قرب
زمان و با وصف هدایت بی پایان و دفع شقاق بر همین چهار

اتفاق کردند. درین زمان مخالفین فاق را اهل ثقات گویند.
چه گویند، کذا فی الشعرانی +

سابعاً در تہذیب المذاهب از ابن عباس فرمودی است کہ
شخصی سجدت رسول صلعم آورده عرض کرد کہ یا رسول اللہ خوابی دیدہ
کہ در میان آسمان و زمین خیمہ ایستاده شدہ ہر چہ چارہ جانب چار کس
طنابش بدست گرفتہ بطور محافظہ نگہبان کشتان ہستند. فرمود کہ
آن خیمہ عبارت از دین اسلام است و چار کس کہ نگہبانش دیدہ اند
من طاہر خواہند شد نگہبانیش خواهند کرد. و اصحاب مذاہب باشند
پس این روایت بر وجوب انحصار مذہب اربعہ کہ کفایت است
حاجت حجت دیگر نیست. و همچنین روایت خواب کسی بر دوشہ لقا
نہر آورده. اما بجای خیمہ ستون زرّی دیدہ. و از فرشتگان سائل
گردیدہ کہ این ستون چیست چرا چار کس از چہار طرف طنابش
گرفتہ مانند جنبش گردش نمہ دہند. بخوابش گفتند کہ این ستون
دین محمدی صلعم است و ہمین چار کس بہانہ دین اند کہ ستون
دین محمدی صلعم را بر پا دارند.

اگر غیر مسقوری گوید کہ این دلیل حیالی است. و حجت و حجتی قابل
قابل علت شرعی نیست. گوئیم کہ این قابل حجت شرعی نباشد
پس از خواب بخاری رحم ضابطہ التبیان فی المتنام و کافی واقفت
باین یدایہ و یدای مروحہ اذہ عنہ چگونه اعتبار کلی
بصحت کل روایت بخاری حجت شدن تواند. اما من ہر دو را درست
دانم. و بر استیصال اعتقاد دلی و وثوق قلبی ہستارم. بلکہ بر تصدیق

خواب روایت از بخاری و مسلم بیام. عن النبی قال قال رسول
 صلعم الرویا الصالحة جزء من ستة واربعةین جزء من النبوة
 و هم دیگر در آن دیدیم. عن قتادة الرویا الصالحة من الله
 و العلم من الشیطان و اگر درین هم اکتفا نکنید. و لیث از قرآن
 هم بشنوید. قوله تعالی لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّوْیَا یَا
 الْحَمْدُ وَ قوله تعالی اِذْ قَالَ یُوسُفُ کَیْفَ یَا اَبَتِ اِنِّیْ رَاَیْتُ
 اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا الْخ. فَمَا ذَکَکُنَا یَا اَبَتُ الْغَافِلُونَ

ثامنا - چون من مفسرین قول سدی را

برگ درختان سبز در نظر موشیار برورش و قرئت معرفت کردگار
 برضا من قوله تعالی هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّکُم مِّنْهُ
 نَخْرَآتٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیْهِ تُسَمِّیُونَ یُنْبِتُ لَکُمُ الرِّزْقَ وَ الزَّیْتُونَ
 وَ النَّخْلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ اِنَّ فِیْ ذَٰلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُونَ
 وَ یَسْحَرُکُمُ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ الْجُودُ مَسْحَرَاتٌ بَارَءُ
 اِنَّ فِیْ ذَٰلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُونَ اِنَّمَا اَوَّلُ فِی الْاَرْضِ رَؤَاسِیْ اَنْ
 قَمِیْدَ بَکُمْ وَ اَنْفُسُا وَ سُبْحَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ وَ عَلِمْتَ ذَٰلِکَ
 من الایات القرآنیة غور کرده دیدیم. در جواب انحصار مذایب اربعه دلائلها
 یافتیم. و اینطور بحث گرفتیم. که خالق الارض و السموات اکثر نظام کونین را بر چهار
 چهار چیز منحصر ساخت همچنان مذایب اینها نیز با نظام شریعت بر چهار منحصر ساخت چنانکه
 حاملان عرش چهار. و مستطمان عالم جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 علیهم السلام چهار. کتاب الهی توریت بنور انجیل فرقان چهار. درجه عرفان
 شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت چهار. و ناسوت و ملکوت و جبروت

ولا هرب چهار رکن اسلام پنج ذکوة و صوم و ضلوة چهاره برانست عالم را
مشرق و مغرب و جنوب و شمال چهاره باد باد صبا باد زبور باد جنوب باد
باد شمال چهاره بشمار مرزوقه رزق و اجل و سادت و شقاوت چهاره
خدا صواب و آتش خاک باد چهاره پیمبران صاحب کتاب موسی و داود
و عیسی و محمد مصطفی علیه السلام چهاره خلفای راشدین ابو بکر و عمر
و عثمان و علی رضی الله عنهم چهاره و غیر ذلک همچنین ائمه شریعت امام
ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد حنبل رحیم الله تعالی
چهاره اگر اربعه پاسه ما تقدم انما سرار الی اند این ائمه هم از سرار
الهی شارانند و در سرار خداوند جل جلاله مجال قبل و قال کیست
پس در آن اعتبار مقال جهان چیست

است بروایت مشهور آن نور محمدی صلعم که اولاً خداوند
معبود و آفریده بود و تا دوازده هزار سال دیاکم و بیش ازین مقال
برگرد عالم میگشت و طواف مینمود و خداوند تعالی را بپاکی و یگانگی یا
میکردا بر چهار قسم عرش و کرسی و لوح و قلم منقسم ساخت و دیار چهار
را بر چهار جهل تقسیم انداخت و همچنین تقسیم ائمه را نیز بران تقی
باید ساخت پس برخلاف این راه پیوند گو یا بر مخالفت حکمت
که برین است الیاذنالبته

عاشرا چون است رسول بقول انحصاریت اجماع اربعه را قبول
کردند و بران مجتمع شدند بقول البی صلعم لا یجتمع امتی علی الضل
و فی روایت علی الحقا پس براه صراط المستقیم مستقیم ماندند بجز
براه ضلالت نرفتند نه پای هم بسویش نهادند و نه تکیه بر او

رسول صلعم لازم آید. هر مومن را ازان نعوذ شاید که آنیکه ازین بخلف
ورزیدند. بحديث من شد شد فی النار بقهر جهنم فرو افتادند
زیرا که احادیث نبوی صلعم علیکم بالجماعة الزموا الجماعة علیکم
بالسواد الاعظم والاتبعوا السواد الاعظم و غیر اینها منکر شدند.
و اما حدیث من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة مات میتة
بجاهلیة. و من فارق الجماعة لبشراف قد خلع ربقة الاسلام
عن عنقه و غیر ذلک کما مر ذکر ماع السند از اسلام بیرون رفتند.
فلیفحاکم یا ایها الاخوان بعد ثبوت هذه الدلائل والبرهان.
حادی عشر انا ظاهر نیست که باتفاق فریقین ائمه مجتهدین
مؤمنین بودند. و هم بقرون خیر القرون مع رعایت معنی الاقرب الاقرب
مولود شدند. و از رسول صلعم بشارت هم یافتند. و بابت من اراد که
وسعی لها سعيها و هو مؤمن فاولیئک کان سعيهم مشکوفاً
و غیر ذلک که مذکور شد. سعایت مومنان عند الله مشکور است و میدند.
و بابت امر بالعز و انه عن المنکر و بحديث بلغوا عفی اهل تبلیغ
احکام واجب دانستند. پس بقول نبی صلعم من سن سنائی حسنة
فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة همین چهارتن
امان کرمیت بر اجتهاد و استنباط احکام شریعت را استخراج ارکان
ملت بر بستند. و حقایق شریعت و دقائق طریقت را مبسوط و مفصل
ساختند. چون دیگران مثل آنان به نیت خالص در اینها دخیل و چهار
نگرند. حاکم مردمان زمانه خیر القرون را منقضی شده دانستند. پس بر
نزد امپار بعه خیر القرون انحصاراً اجمال نمودند. و بجانب الیفات

بعد خیر القرون رخ نکر دهند، مان آنها را بتقویت نماهیم خیر القرون را نسبتاً
 ساختند، اگر موافق یافتند، ورنه بر حال خود بگذاشتند، که غیر ممکن
 نباشد، که آنها از موضوعات باشد، اما چون طالب العلمان این
 زمان، وقایع قسراً حقائق حدیث پیغمبر آخر الزمان نفییدند، و
 اقوال متعصبان، و بتقلید افعال مسلمانان سابقان مشورت الحما
 متر نزل اللسان باشند، و حقیقت ارکان بحولی در یافتن نتوانند
 لهذا بشور و شغب غیر مقلدان شور و شغب بی پایان مینمایند، بلکه
 بتقلید مقلدین علمای ستر القرون بترک تقلید علمای ائمه
 خیر القرون هرزه گویان میازند، و لن ترانی نامیکند، و ندانند
 که علمای حادثین بعد خیر القرون لیاقت شاکردیت ائمه اربعه
 خصوصاً امام اعظم را هم نمیداشتند، نه کیفیت احادیث را
 مثل آنان میشناختند، و مضامین آنها را در یافتن توانستند
 و ما سوائے آنان را که مخالفت ائمه نمایند، کیانند، بجز جهال که
 می پرسند.

ثانی عاشر مولانا شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر شام
 این چهارتن ائمان را مقتدا می ملت گفت، چنانچه عبارتش بدو
 بت و سوم تبصره دوم تحت اقوال شایع گشت، البصفا فی
 الزام ایشان (ای ائمه) بتقلید و متابعت احکام و اقوال علماء
 متاخرین از اهل حدیث نتوان کرد، و از حیطه ضبط و ربط احکام
 مجتهدین نتوان عدول نمود، بر طبق کلامی که از شیخ کمال الد
 الہام نقل یافت، و بکذا کلمۃ بالقرع فی میزان الشعرانی رحم

و نیز همان مولانا عبدالحق دهلوی در مراح النبوة خود نوشته که ششم
 ادل استقامت بر کمال اتباع بمواظبت بر امر و نهی کتاب و سنت قولاً
 و فعلاً و اعتقاداً بر آنچه ایمه اربعه برانند ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد
 رضی الله عنهم اجمعین زیرا که واقع شده است اجماع علمای محققین
 که این ایمه اهل حق اند و فرقه ناجیه انصار الله روز قیامت ایشانند
 و کمال این قسم از اتباع صدوری در آنست که اعتماد کند بر فعل غرامیم امور
 و میل نکند بر نفس (تا) و تحقیق نمیداند و نمی شناسد طالب چیزی را
 که لایق بحال اوست مگر بواسطه شیخ مرشد که راه نماید و را بواسطه بند
 الهی که کشف کند او را از ان و نیست کلام ما با مجذوب و کلام ما با آست
 ای عاقل طالب اتباع محمدی پس می باید ترا که سعی کنی بطلب شیخی که را
 نماید ترا بر معرفت خدا بتغریف وی مرثداً و چون واقف شوی
 بر ان پس مخالفت مکن امر او را و مفارقت مکن از وی اگر چه پاره پاره
 کند ترا بلا و حذر کن که از فرمانی کنی او را تا پس تقلید امام اعظم را
 که اعظم شیوخ مرین خداست نباید گذاشت اگر چه تن مقلدش را
 کسی پاره پاره هم کند ترکش نخواهد ساخت و همچنین مضمون را امام شریفی
 و مجدد الف ثانی رحمه هم نوشته چنانچه قبل ازین ناظرین این کتاب
 آنها را مطالعه ساختند

ثالث عاشق در میزان امام شرفی جای بطالت تمام و هت
 و بلاغت ما لا کلام مرقوم است که کسی از دایره تقلید ایمه اربعه بیرون
 شدن چه مجال بلکه محال و در تقلید ایمه اربعه بجز مقصودان مجال
 کسی را نیست قیل و قال اگر کسی دعوائش کند باید که مسئله را استنباط

کرده نردم آورد، هرگز نتواند، اگرچه امام محمد خریز طیبری رحمه الله اثنان
اثنیه اربعه بی برده بوده، اما صورتش رفته نموده، پس بجانب الله چهار
مغفر شده، و بجای پیش پاچه زور و شور این عبارت می نویسد، و کتاب
علینا الایمان والتصدیق بکلام الله بالرسول و انما نفهم
حکمته نکلک یحب علینا الایمان والتصدیق بکلام الله
وان لم نفهم علمته الخ کما مرّ فی بعضی اگر بدفعه چهل و چهار تا دفعه بخواند
چهار مقبره دوم همه کلام امام شعرانی را نظر کند و بوب انحصار و غیره بخواند
ظاهرش این تواند بود.

و فتح و خل اگر غیر مقلدی گوید که اگرچه امام شعرانی در تحفیه
اربعه و دلائل ما نوشت، اما بر درستگی ثبوت انتقال از مذهب دیگر
هم دلائل انگاشت، گویم بلی اما ازان استدلالاتم را مستقیض بنویسم
زیرا که امام محدث آنرا با تکیف نسبت اولیای کرام، و مجتهدان ایشان
عظام، نوشت، و نسبت غیران انتقال را درست گفت، همچنین انتقال
ما را مقرر نیست، کما مرّ ذکره فی تبصره الثالثه فانظروا الی کلامه (العلی و الله)
کلام الشعرانی (رو) فتعلموا امرامه، و تعرفوا امراده، و تشعروا انتقال
رابع عاشرا چون ما ائمه اربعه را از دیگران بهتر دانیم، و در
و کرامت و دیانت و عدالت مثل ایشان بعصر ایشان کسی ایشان را
بحديث زیرین ایشان را با ما است و هدایت اختیار کردیم، و بحسب درجه
دادیم، حدیث ابن عمر رضی الله عنهما فیما یخیر بین الناس فی زمان رسول
فخیار ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری و فی ردایه
کنا فی زمن النبی صلعم لا نقدر بالی بکر احد ثم عمر ثم عثمان ثم

نزلت اصحاب رسول الله صلعم لا نفاضل بينهم اخرج ابو داود و كذا
في الاذالة ۴

بسمه و وازو

در شهوت و جوب تعظیم و توقیر ائمه خصوصاً امام اعظم رح
به تحریکات فرموده ، و تقریرات مسطور ، بر آرائی خورشید ضیا ارباب
علم و فضل و اصحاب قیم و عقل - مخفی و محجب نمانده ، که امام اعظم ^{حنفی}
رح بقرن خیر القرون متولد شده ، و از ملاقات صحابی رضا عنهم مستفیض
گشته ، و از ایشان احادیث روایت کرده و از کردار و گفتار و رفتار
ابراهیم در امر دنیوی خداوند مبارک و امور شرعی رسول مختار اختیار
نموده ، و از علمای کبار تابعین خیر القرون زمان مقرون تحصیل علوم
و فنون و تکمیل احکام مضمون نموده ، تعلیم ارکان غیر مغبون یافته ،
فقه و اصول فقه را تدوین ساخته ، و در هر امر بهیم اقران عصر گوی سبقت
ر برده ، و همواره در بحر توحید خداوند مجید غریق مانده ، و در پای گوناگون
اینک بساحل شریعت و طریقت در آورده ، و اولاد کشتی اجتهاد سوار
شده ، ملاح شریعت گردیده ، راه ناسی هدایت شده ، با امام الایمه
ملقب گشته ، استاذ و پیشوای و بزرگ هر متاخرین خود گردیده ، پس بر
متاخرینش از ائمه مقلدین مؤمنین و مسلمین تعظیم و توقیرش واجب آمده ،
بقول النبی صلعم اکرموا صحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلوونهم
ثم الذین یلوونهم ثم یظهر الکذب حتی ان الرجل یحلف و لا یستحلف
و یشهد و لا یستشهد الخ کذا فی مشکوٰۃ ، زیرا که صیغه
امرا که موا براسه و جوب است ، و امام بمضمون ثم الذین یلوونهم

شامل است. پس تکریم امام اعظم رحم مثل صحابی زنی بر هر خاصه عام
دلازم آمده. و کسی بابت تکریم و تکریمش خیار باقی نمانده. بقوله
تعالی و ما کان المؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا
ان یکون لهم الخیرة من امرهم بنا بران ائمه ثلثه امام مالک
و امام شافعی و امام احمد حنبل جمیع الثقلانی اجمیعین تعظیم غظیم مذکور است
بی نمودن و تکریم جمیل یا اثر میگرداند. چنانکه امام شافعی رحم بر زیارت
نبر امام صاحب نماز فجر ترک قنوت کرد. که تکریم یا خود را همچو مقلدیش نمود
نکسته از اینجا ان تهمت امام شافعی رحم که چون این لمجاظه ترک ادب ترک
مذهب خود کرد. و امام مستقل نه مذهبش را مذهب مقلدش باید شمرد
مستفیع گشت. زیرا که امام شافعی رحم ماسوای ادب بر امر خدا و رسول
کار بست. لهذا امام شافعی کشف و جدائی عبارت زیرین نوشت
قال بعضهم لا یدع فی حملنا ترک القنوت علی الادیب المحض لان
الادیب ما امر به رسول الله صلعم فكان المتأدب مع اخیه اتمام
متأدب مع رسول الله صلعم و تابع الشریعة فلیتأمل من کتب
بهنش پیوست. بر امام شافعی رحم بهتان بر بست. بکذا کلمه فی غیر ان
الشعرا فی اگر برین اتفاق کنید. باز با حدیث زیرین پیوستش تا هم
بنویسد. قال رسول الله صلعم و انی نفسی بیده لا تدخلوا
الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی یقبالوا الم اخرجه مسلم و غیره
و قال النبی صلعم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب
لنفسه اخرجه البخاری و قال النبی صلعم لیس منّا من لم یرحم
صغیرنا و لم یوقر کبارنا اخرجه الترمذی که باتفاق علمایست

نظام - و فضیلتی کرام - کبیر شدن امام بهام - بر هر خاص و عام
لا کلام - اعلام تمام است - و چون بعدم شایب بودن و عدم توقیر
کبیر - از مکتب خبیث بیرون رفتن است - پس باعث عدم توقیر امامان
الاعظم که کبیر بر ائمه و دیگر امام است - از شرعیت خیر الانعم - البته
بیرون شدن است - و هر امر که بر ترکش اسلامیت باطل باشد -
لا محاله عاقلش واجب گردد - پس تقسیم و توقیر امام بر جمیع مسلمین و مؤمنین
واجب باشد - بنابر علییه امام شعرائی رحم بعلوم و بدانی جایجا بمنزله خود
ان الادب مع الائمة المجتهدین واجب و ایضا همه سمعت
سید علیا الخواص مرة یقول یجب علی مقلد الادب مع
ایمة المذاهب کبر - و سمع مرة لبعض الشافعية یقول و
فی هذه الحوادث ردی - حنیفة رضی عنه نقال قطع الله
لسانک و ایضا فیہ و کان بعض طلبیة العلم من الشافعية
المتردین علی ینکر علی اصحاب الامام ابی حنیفة رضی الله عنه
و یقول لا اقدر اسمع لاصحابه کلاما فنهسته یوما فلم
نیته ففارقنی فوقع من سلم ربح عال فانکسر عظم و رکه
فلم یزل علی مقور حتی مات علی اسوا حال و ارسل الی انی اعوذ
فابیت ادبامع اصحاب الامام رضی من حیث کونه یکرههم
فاعلم ذلک و احفظ لسانک مع الائمة و اتباعهم فانهم علی
هدی مستقیم حالا بر حال غیر مقلدین که امام راز ندین و
مشترک فی الرماله گویند چه حکم باید ساخت - و بر شان ایشان چه ضرر
باید گفت - و چه چنگ باید نواخت - مگر ایشان در عقبی کجا باید انداخت

و بکدام فرقه شامل باید نهاد. تنبییه در نصیحت ای غیر مقیدان
از راه خیرخواهی و خیراندیشی التماس میکنم. و بحق برادرهای اسلامی و
عینی گذارش مینمایم که چون خب اظهار اعتقاد شما بدلیل حدیث و قرآن
توقیر ائمه مجتهدان را واجب یافتید. باز را و فرار شما چیست که بران قرار
نمایید. و بیکر قول کسبت که آنرا اختیار سازید. و بران اعتماد و قرار
گیرید. خدا را انصاف کنید. بر مضامین احادیث مذکوره لیس مبتلا
لا تو منوحتی متجاوبوا. لایومن لجد که الخ غور کرده اعتراف سازید
و اشتاف را از دست داده از طعن تشنیع ائمه مجتهدین اشراف باز
آئید. و از من طعن ایشان خود را بزمرد کفره و فجره داخل سازید.
و خوشتن را از رلقه اسلام بیرون نیندازید. و بآن راه جنم گیرید
بلکه بر گفتار خویش بند و نصیحت پذیرید. و بر رفتار خود عبرت و عبرت
گیرید. که شما خود گوید. که ما تقلید قول خدا و رسول نمائیم. غیر خدا
و رسول را تقلید نمائیم. پس در توقیر ائمه مجتهدین قول خدا و رسول
را چرا اعتبار سازید. و مضامین احادیث لا تسبوا الاموات قائم
قلنا اقبوا الى ما قد صاخره البخاری کذانی التیسیر و لا تسبوا
فتؤذوا الاحیاء اخرجه الترمذی کذانی التیسیر و لم ابعث لجانا اخرجه
مسلم کذانی التیسیر و لا یرى رجل رجلا اخرجه البخاری. و من
لعن شیء اليس له باهل رجعت اللعنة اخرجه ابو داود و الترمذی
کذانی التیسیر و غیر ذلک را چرا فراموش کنید. و مضمون این حدیث
قال رسول الله صلعم ان من الکلیان ان یسب الرجل الوالدیه
قالوا و هل یسب الرجل الوالدیه قال نعم یسب الرجل ابا الرجل

فيسب اباه وليسب الله فليسب الله اخيه الخمسة كذا في التيسير
والدين خود را چهر شتم ناپسندد يا شامچه كسانيد كه قول نعل خود را بنيز
اعتبار شماريد و بالكنس مثل كفره بنسبت ايمه براه بغض و عناد و در
نها خود دشمن داريد و از ان نادمين العباد را تا يوم التسابيح
بداريد و تقويت اسلاميت را تضييف سازيد و بر آيت انما المؤمنون
اخوة عمل ننماييد و از منهي عنه قوله تعالى لا تقولوا لمن القى اليكم
السكك لم يست مؤمننا ترسيد و بفساد خلق و فساد جبلت بر عيب
جواني مردار خوري ميل كنيد و از منهي عنه قوله تعالى لا تجسسوا ولا
يغيب بعضكم بعضا الحيات احدا كمان ياكل لحم اخيه ميتا
فكرهت مؤمن ترسيد و خود را مصداق حديث قال رسول الله صلعم
يكون في اخر الزمان رجال يختلئون الدنيا بالدين يلبس الناس
جلود الضان من اللين السننهم احمى من العسل فقلوبهم
قلوب الذئاب يقول الله تعالى ابي يغترون ام على يجارون
فبي حلفت لا بعثن على وليك منهم فتنة تذل الخليم فيهم
بجيران اخربه الترمذي كذا في التيسير و اگر زياده از اين نصيحت بطايع
در تاليف القلوب للمؤمنين نظر كنيد البته زياده از اين تمتع شويد
فيا ايها الاخوان توبوا الى الله توبة نصوحا و قتلوا
فتنجوا عن الوسوس المقبوحه و قتلوا خلوا في جنات عافية
و ترزقوا فيها من ثمرات غالية و فيها قنوط دانية
و تشرب فيها من انهار من ماء غير آسن جارية و الا
فماقوا في الجحيم النار و ترزقون فيها ما ترزقون في الدنيا

الابدان به و تقفون من عین الله و تجارت ما برادران
مقلدان گذارش این چهاران است که برادران ما اطاعت غیر مقلدان
برگزینند تا از عذاب بشر نجات یابند و که شیاطین بدل ایشان
کرده الهام میکنند و در غیبت میدهند تا با شما مجادله کناننده و شرک
تقلید انیمه بر و مجبور گرداننده تقلید انیمه غیر بر و در آورده و بجهنم
رسانند کقوله تعالی وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلَى
اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَاِنَّ اَظْفَارَهُمْ لَكُلِّ شَرِّ كَوْنٍ
و نیز غیر مقلدان باعث تقلید اکثران حسب خواستش و گمان بمسابق
شیران در ضلالت شیطان اندادند کقوله تعالی وَاِنْ
تَطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْاَرْضِ تَصِلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا خَيْرُ صُدُوقٍ و نیز بران
امام شعرانی رحمه بقوله قد كان الامام احمد حنبل و بقول كثر القليل
عمی فی البصرة و دیگر اکثر بزرگان دین كثر تقلید را كثر چشمی
نور شدند اما غیر مقلدان باعث جهالت نفسانی و ضلالت شیطان
مذاهب اربعه را كثر قرار دادند و همین كثر چشمی را بران دلیل
آوردند حالانکه بزرگان میدان این اربعه را مراد داشتند بلکه تلمیض
تلمیضی را مراد داشتند کما مر ذکرة مراراً یعنی گاه بروایت بخاری
گاه بروایت مسلم در مذنی گاه بروایت نسائی گاه بروایت ابن ماجه
و یحیی و گاه بروایت ابن شیه و دارمی و گاه بروایت متذکر
و حاکم و دارقطنی گاه بقول امام هشتم کوفی گاه بقول امام شافعی
گاه بقول امام مالک مدنی گاه بقول امام حنبلی گاه بقول امام

اذرائی گاه بقول امام شامی - و گاه بقول حماد مسری - گاه بقول
ابن حزم فی هری - گاه بقول داود انصاری - گاه بقول ابن جوزی
گاه با اعتماد نوشته شترکانی - گاه بر نوشته فیروز آبادی - و غیر ذلک
حسب خواش نفسانی - و دوسو سه شیطان کار کردن که پیشی نوشتند
و موافق مضمون آیت مذکوره ضلالت شمار دند -

مقصود ثالث

در کیفیت مناظره من عاصی - با بعض محدثان غیر
مقلدان و دلی - و این مقصد شملبر چند تبصره است

تبصره اول

گفتم چرا کتابی است در تقلید نزد من فرستادید - و بچه نیت مذہب جدید
اختراع نمایند - و بر اظهار دست قرار آن اصرار نمایند - و در بیان
خیرالامت است برل ستار مثل ایل و نهارا اختلافات بشمار اندازید -
گفتند که اصرار بر استمرار بر یک مذہب عین فرار از رحمت غفاریت - و برخلاف
نورانی ما انکمل الرسول فخذوه و ما نکملکم عنه فانتهوا
و قرار بر این است که در میان جمیع ائمہ دایر و سایر است مدح و تنقید مکرر است
و هر چند بقول المجتهد المخطئ و کصیب خاطی رصائب اند -
پس ما هر سکه را حق حق می یابیم - بران عمل نمائیم - چون بر استمرار
بیک مذہب محضی از اخبار - و دلیل از آثار نمی یابیم - بنابراین امر تقلید را

بدعت و معصیت و شرک فی الرساله شایعیم. و مقلدین را چنان و
چنین دایم و گوئیم. و کتاب ای مصنفه بزرگ تقلید نزدت فرستادیم
تا هدایت نماییم. - گفتیم جواب اینها تذکره المذاهب بدلائل مستدل
داده آمده ام. چنانچه قدری از ان بر شما و دیگر احبابی فضیلت
انما خوانده ام. اما در اینجا نیز مختصرانه تا نیا تحریر نمایم. تا تاثیر
تقریرین عاصی. بعضی خوار بر باب معانی مستظهر گردد. و مستحکم
شود. اسے معتزضان بدانند که اولاد دلائل شما از دو حال خالی
نیست. ممدوح و مفید شریعت است. یا مقبوح و مبغض شریعت
اگر ثانی باشد نزاع بر خاست و فتنه فرو نشست. که قابل اعتبار
نیست. مثل اقوال کفار است. اگر اول باشد. عمل کل ائمه علی سبیل
البدیث و الا نفراد بمنازعت بر خاست. و فتنه بر پا گشت. چرا که
بقول شما هر یک را از عاملین از ایشان باعث اصرار و استمرار بر یک
مذهب میسین فرار از رحمت غفار. و اختیار خلاف آیت ما اتاکم
ستار. لاحق و لازم گشت. که تمهیل کل ما اتاکم و کل ما نهاکم
متصدیع و مشکف نشدند. بلکه ترجیح احدی بر دیگری بی بردند
بر یک مذهب مستمر و مستقر ماندند. مثل شما لیکن و تکی را اختیار
نماختند. طرفه عجیب و لطیفه غریب این است که بنای مذنب شما
بر اقوال مؤلفه همان ائمه دور کردن است. چون بقول شما همه
ائمه را باعث اصرار بر یک مذهب از رحمت غفار فرار لازم است.
پس شما را نیز بطریق اول فرار از رحمت غفار لازم شد. که مذنب
شما مبتنی بر ساد است. و بنای فساد و فساد لازم است. پس مذنب

شمار افشاء لازم است. پس این قول شما مثل قول کسی است که گوید که مادرش
زانیه بود. حسب شرع نکاح نه نمود. و از از بطنش رو نمود. با و صفش دعوی
حلال زادگیش کند. بچه طور و خویش درست شدن تواند. و قول شما
هم چنین است. بچه طور درست شدن تواند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَقْوَامٍ
يَعُوذُونَ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِكُمْ وَالْأَقَائِمِ لَكُمْ الْمَضَرَّ أَنْ هَذَا
الْأَيْسَلُكُمْ فِي النَّارِ وَالسَّقَرِ هِيَ أَيْ مَعْرِضَانِ مَعْنَى مَا لَكُمْ
الْخِطَابُ نَيْتُكُمْ شَمَائِلُكُمْ (چون نباشد ظاهر بیان را که مثل
آبِ بِنِیَّانِ اندیشائی کو. و کور باطنان نادانان را دانائی کجا.
که مثل باریک بینان باریک بینی نمایند. و مانند حقائق شناسان
حقائق و دقائق شناسی کنند. اگر چنین نبودندی. هرگز بهر جای محل
ما التکراه را محبت نمی آوردندی) بلکه چنین است بشنود و پند گیرد
که اولاً مضمون حرف مای ما التا که الح مخصوص بال نئی و غنیمت است
پس عمومیت را در آن مداخلت نیست. کما فی الجلالین و العباسی و
البيضاوی و الحسینی و الاحمدی و غیر ذلک ما التا که اعطا که
الرَّسُولُ مِنَ الْفَقْرِ وَالْغَنِيمَةِ فَيَكْفِ الْأَحْتِجَاجُ بِهَا عَلَى الْحُجْمِ
علاوه بر این مقال آیات تقدیمه سوره شوال است. قَوْلُ
لَعَالَى مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى وَالْيَتَامَى وَ
الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَلَّا زِدْهُ لَعَلَّ يَكْفِي الْأَغْنِيَاءَ مِنْكُمْ
وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَطَاوَعَاكُمْ مِنْهُ فَانصَبُوا
نایاب بر تقدیر تسلیم عموم میگویم که چون از شارع معنی عموم ما التا
او بالتخصیص معین گشته. پس آنرا حال برین سوال دال مانده

که معنی موم که از عمامه مراد است + یا مخصوص + اگر مخصوص یعنی نمی یا امور غیر
منسوبه و غیر معارضه و غیر موقوفه و غیر منتسبه مراد باشد + چنانچه گفته اند که در حدیث
عاجباً به ابی بنی صالحه شهادت می دهد + نزاع برخاست + و گفته اند که
که آئمه اربعه حتی الوص پیش بروند + و بطرزش او امر و نواهی مآخذ + و اگر
عموم یعنی کل احادیث موقوفه منسوبه و منتسبه و منشریه و منشریه و غیر ذلک
مراد باشد + پس احکام شرعیات با هم منازعت برخاست + و گفته اند که گفتند
چرا که شما هر قول منتسبه بقول ابی بنی صالحه را قول ابی بنی صالحه تصور کرده با قول
غیر آن قریب می خورید + و از آن رفتار سلام می اندازید + و قلم بنام
احکام می سازید + و باعث ظاهر یعنی دور اندیشی را دور نمایند + و در میان
معارض و غیر معارض و عام و خاص مشترک و مآول و حقیقت و مجاز و غیر ذلک
اسلامی حافظ و امتیاز نمی دارید + بلکه مثل طوطیان چند روایات رطب و انیس
حفظ نموده خود را عالم و محدث پندارید + و بر همان روایات منقوشات
ما را کم آید + و حاصل سازید + از آن مردمان انضال است می اندازید + از قول الهی
الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ أُولُوا الضُّعْفَاءِ مِنَ الْكِتَابِ يَسْتَرْوُونَ الضُّعْفَاءَ
وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ خبر ندارید + ای ظاهر بیان ظاهر
مبتنی را بگذارید + و اگر یک مبنی را اختیار کنید + بیت
اگر همیشه مبنی بمعنی گرامر + که معنی ز صورت همانند بجای

و حق نیست مگر واحد است گفتن + و آنرا دلیل قوی دانسته بر آن مازان شد
و از آن بطلان حقیقت مذاهب اربعه فهمیدن + گویا خاک انکاری + بر آیت
و از آن برین احادیث پاک نبوی - انداختن است + قوله تعالی قَالَ لَوْ
رَأَيْتَ لَاتَدْرَعِي الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا - وَقَالَ مُوسَى

ما بنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم الآية - وقال
ابراهيم فمن تبعني فانه عني ومن عصاني فانك غفور رحيم -
وقال عيسى ان تعد لهم فانه عبادك وان تغفر لهم فانك انت
العزيز الحكيم - اگر حق واحد بود به در قول انبيا مخالفت نشد به
اخرج الطبراني بسند حسن عن ام سلمة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان في السماء ملكين
احدهما يامر بالشدّة والاخر يامر باللين وكل مصيب وذكاء جبرئيل
وميكائيل ويتيان احدهما يامر باللين والاخر بالشدّة و
كل مصيب وذكاء ابراهيم ويزحيا ولي صاحبان احدهما يامر
باللين والاخر بالشدّة وكل مصيب وذكاء ايا بكر وعمر هكذا في
الازالة - قال ابن عبد الحين توفعه الى بنى قريظة لا يصلين
احدا العصر الا في بنى قريظة فادرك بعضهم العصر في الطريق
فقال بعضهم لا نصلي حتى ناتيها وقال بعضهم بل نفضل لم يمسرونا
فذلك قد كره ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فلم يعفف احدا منهم
رواه البخاري عن ابن عمر وفي رواية ابن ابي عمير فاني رجال من بعد العشاء الاخرة
ولم يصلوا العصر بقول رسول صلح لا يصلين احدا الا في بنى قريظة ففضلوا
العصر بها بعد العشاء الاخرة فاعا لهم الله بذلك في كتابه ولا
عنفهم به رسول صلح كذا في شرح مسلم وغيره - چون در بخارا حق بهر دو جانب
استحقاق شد به دعوی شما که حق نیست مگر واحد است باطل گشت به بالفرض حق واحد
است را تسلیم می کنیم به اما چون متعین نیست چون کنیم به الاحماله مثل اصحاب ابن عباس
که هر دو فقره جانب خود را حق تصور میدهند به و بران عمل کردند به حتی که ممدوح
شدند به ما هم باز اسباب اربعه را حق میدانیم به و از انجمله مذنب حنفی را نیز صحیح و ایمان

كما تخرج بعضهم الفعل وبعضهم المترك جنانا في نور الانوار كذا است
والحق في موضع الخلاق واحد ولكن لا يعلم ذلك الواحد
باليقين فليست اقلنا بحقيقة المذاهب الاربعة وهذا ما
علم بان ابن مسعود في المفضلة وفي التي مات عنها زوجها
قبل الدخول بها ولم يسقم لها مهر فمثل ابن مسعود عنها فقال
اجتهد فيها برأى ان اصيب من الله وان اخطأت لئلا
الشیطان امرى بها مهر مثل نساء هالوكس ولا شطط وكان
ذلك بحضور العصاة ولم ينكر عليه احد منهم فكان حيا
على ان الاجتهاد يحتمل الخطاء - اما شمار كدام وحى برحمت واحد اليقين
خصوصا برحمت قول شما نازل كرويد كه بعد مرد و شهور و عبور و مور كبر با حكم
شرعت احداث نماید - و همین احداث را حق دانید - كذا اقول اكثر بخطامسب
سازید و در بقول النبي صلعم من احداث في امرنا هذا ما ليس منه
فهو مرد الخ فعل شما امر و و نمی شمارید و شما فقط بعد اوت كبر اربعه من
مگر واحداست می گویند تا از ان ابطال حقیقت مذاهب اربعه كرون توانید
ورنه قول و نقل شما مطابق عمل شما نیست كه شما بر احادیث مخالفه حسب شما
نفس انیه عمل نماید پس در اینجا خصوصیت حقیقت واحد كجا باقی ماند و جاسم
از حدیث بسنده ذكر ناقص و ضعیفی شود و بحديث طلق بن علی از من ذكرنا
و ضروری شود و غیر هم - و اگر برین اکتفا كنید عبارت مولا نا امام جلال الدين
سیوطی را بشنوید و غرض سازید و نپذیرید ان جلالا من الناس قالوا
ان النبي صلعم جاء بشرح واحد ومن اين فدا هب الامر لثمة
فهو مخزون عن الرضا والهدى والعلم الربانيون برميون من

هذه الاقوال المخرقة *

تلقیه و از حدیث نبی قرظیه و اثر این معذور و خوبی دیگر ظاهر گشت - که هر مجتهد یک
حسب مقتضای حال مخلص نیست اسلام قیل و قال کند * و اجتهد سازد * معذور باشد
بلکه مصاب باشد و با جور گردد و ثواب یابد * کافی بذل حدیث * قال النبی صلعم
ان اصبك فلك محشر حسنات وان اخطات فلك حسنة - و فی
حدیث آخر جعل المصیب اجربین و للخطی واحد اکناف التوضیح و غیره -
و فی حدیث آخر قال رسول الله صلعم اذا اجتهد المحکم فاصاب قلبه
اجرا وان اخطاه فله اجر اخرجه الشیخان و ابو داود و بکذا فی التیسیر
و مجتهدین را بخطا تخطیه کردن * و خود را باخراج مسائل حق حق محقق دانستن
گو یارب قولی رو بایمی (که برای فریبیدن ماده خودش شیرین را بجام شجاعت و جواهر
بیکار خیل تحقیر و تخطیه کرده شجاعت خود را بر ساخته بود) و ثوق نمون * یا سحر
جمله مدعی فضیلت بمقابل قول فاضل محقق فریب خوردن * و از سبب تمیز آن را
طاعت و لیاقت امتیاز کجا که اختیار حق و باطل نمایند * آیا جواهر شناسی فعل جبریا
است - یا نادانان غیر جبریان - اگر بر و بر و غیر جبریان لو او و جواهرات اصلی و
و دیگر سنگهای از شیشه است که هر خایه نقیصه مصنوعی - دارند * لامحاله اکثر اوقات تبرک اصلی
بنقله مصنوعی گرایند * و بر غبت گیرند * همچنانست حال غیر مقلدان که امتیاز معارض
و غیر معارض اصلا ندارند * بلکه هر چه بصحاح و غیره می یابند * بر غبت گیرند * و
آنها را ما تا کم الرسول فهمند * این نیست * مگر صحاح را رسول ا یقین کردن است
اللهم احفظنا من هذا الاعتقاد الذی یستلزم منه فی الایمان
الفساد * و بر اتمار بر یک مذہب حجتهاست کثیره - و بر این عزیزه اند *
لما صرت فی المقصدات الثانی من هذا الكتاب اما شمار اعداء و خلفاء

می کند و در نهایت باز دارد و در قضاها عدم تقلید عین محبت شریعه بر او
تقلید دال است - ریاده ازین حاجت قبل و قال نیست -

تبصره دوم

در مباحثه ثبوت مسئله حرمت رضاعت بیک مقصد - حالای پرسیم که کدام مسأله
گرامی و صدام امام لایم امام اعظم کوفی رحمه العالام خطا کرده - برخلاف حاجت
قرآن - براسه و قیاس و وجوبان سافه - بگوئید اگر در یایم - ضرور بگذاریم
و بالراس والحقین عمل بالنسب کنیم - گفتند که امام صاحب بیک مقصد حرمت
رضاعت را اشاعت نمود و حالانکه حسب حدیث مقتضی لزوم مقصد نیز حرمت
ثابت نیست کما ذهب الیه الشافعی رحمه گفته که ضرور امام صاحب را پیوسته
رسیده باشد و شما و غیره از ان اطلاعی و علم داشته باشد که زمانه امام صاحب
زمانه باقی آمده سابق است و در هرگز بر اینجهان نیست نفس قیاس را مداخلت می دارد
و بناسه احکام شریعت بر ان نمی بناد و سیر که فرموده خودش است که هر چه
احاد هم می یابیم - قیاس را در ان مداخلت نمی سازیم - حاکم در مسند ابی یحیی
هم می یابیم - چنانچه بارگه دلائل این تقریر بفرجه چارم مذکره است و یکم مثالی
و بفرجه چهل و نه و شصت و شش تبصره دوم مقصد ثانی تحریر گشته - بارانچا
دیگر مستطیر آمد - کما سعه روضه العلماء عن ابی حنیفه رحم اذا قلت قولاً و کتبت
یخالفه قال انکرکوا قولی بکتاب الله فقیل اذا کان خبر الرسول صلعم یخالفه قال انکرکوا
قولی خبر الرسول م فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال انکرکوا قولی بقول الصحابة
و کما فی فتوحات کبیره و می الشیخ محی الدین فی الفتوحات کبیره الی الامام ابی
حنیفه رحمه کان یقول ایاکم القول فذین الله تعالی بالمرامی و علیکم بالاسرار
فمن خرج منها ضل - فان اگر مسئله را در قرآن و حدیث و آثار می یافید حسب

قیاس شرعی در آن مدخلت ساخته + و در ائمه النعمان بن ثابت است گفته +
 که در این اوائت الشعرائی + اما ازین لازم نمی آید + که تقلید تالیفات مشر القرون
 بطلان تفسیر آئم خیر القرون باشد + که آن تالیفات بمقابله اقوال آئم استخوان
 را شاید + گفتند که این فقط اعتقاد مقلدان ابو حنیفه رحم است ورنه وجودش نزد
 محدثین ثابت نیست + گفتیم خبر هر چه باشد باشد حال احادیث معتبرین کجا و کدام است
 بیارید تا بینیم که مختلف فیه است یا متفق علیه چون کتاب موطا امام مالک رحم و
 کردند و کردیم + ناگاه حدیث مصنف نیز یعنی و الکائنات مصدرة و احدها
 فان الله یخرج من عبد الله بن عباس رضا ویدند ویدیم + و در بخاری و
 تیسیر الوصول نیز یافتیم + شکر خدا ایتعالی بجا آوردیم + که از ان خصمانه را منحل گردانید
 و بر حقیقت ندیب امام عظیم رحم و بر ثبوت تقریریم تقویت گرفتیم + و گفتیم که اگر کسی
 دیدید و خواندید این را ندیدید و نخواندید + آیا در باب حرمت رضاعت عمل
 بکدام حدیث احتیاط تر است اصلاً انور لنا زید + آیا با وجود وجود و بدون حدیث موافق
 قول امام بجه طور گویند که امام بر خلاف نص عمل کند - و بجه طور بر او طعنه می زنند + آیا
 شما ازین حدیث مصنف جاهل و غافل بودید + یا عالم و عاقل بودید + اگر جاهل
 بودید + حالت و غفلت بر شما طاریست + یا جاهل از ابر عالمان طعنه زدن رواست
 و اگر عالم و عاقل بودید + با وجودش آنرا محقق دانسته بر امام طعنه می زنید + بهر شک
 شما از ندیق شریعت هستید +

تمکیم ای برادران مقلدان - بخبر غلامان زندیقان غیر مقلدان هرگز و هرگز
 نخواهد بود + بلکه ایشانرا مثل مار استین و عبد الله بن اسیرودی مضران و مبطلان مشر
 دانید + که ایشان بنیت قلع بنای اسلام همین طور تزد و جدا و حتماً حدیثی را که مخالف
 قول امام باشد به نظر هر کنند + و موافق را مخفی دارند + با موضوع گویند + تا

در میان خلایق مساوات انداختن توانند و نیز عین سبب ابطال تشریع است
تبصره سوم
در مباحثه قرأت فاتحه پیش امام - باز گفتم که اگر مسئله دیگر دارید بپایان
گفتند که قرأت فاتحه خلف الامام مقتدی را ازین حدیث زیرین ثابت است
فرض - امام صاحب بجه طور مخالفت نماید در شکوة از غبار و در بن ضامت و کاف
قال کذا خلف النبی صلعم فی الصلوة الفجر فقرأ فتقلت علیه فی القرآن
فلهما فرج قال لعلک تقرؤن خلف اما مکمل قلنا نعم یا رسول الله صلعم
قل لا تفعل الا بائحة الكتاب فانه لا صلوة لمن لا یقرء وینها
رواه ابو داود و الترمذی و النسائی معناه و نحن روایت لابی داود و انما قول و اما
بما رخصی القرآن فلا تقر و التبی من القرآن اذ اجزئت الا بام القرآن
تعلیم معتبر نشان این حدیث را از مشکوٰتیکه با خود از دلی آوردند و کلام
معلم خود مولوی محمد حسین صاحب سبقتا خوانده بودند و برویم ظاهر کردند تا
و بعد از مخالفت نفس از امام بیان کنند چون در آن غلطی سخاو بااعت کشیدند
و دیدیم بنسب الفیر با تا تل جواش با صواب گفتیم که این کلام لا تفعل الا بائحة
بجاء لا تفعلوا اصیغه جمع از افصح العربیه باشد و از اهل العرب هم نباشد و
اما سوده و لان باده ولی خود هر قوس را بجز و دید و صحاح و غیره من کتاب الحاشیه
قول النبی صلعم تصور بیده و بلا فهم معنی حسن و قبح نفس حلی و استنباط و بلوق
بر این عمل ولی نمایند - طر فیه بران ایست که بوقوتش امام صاحب را بطعن
چنان و چنین گویند و کلامی مضمون این حدیث لفظاً و معنی با و از بیان بر زبان
و ضعف و وضع خود شهادت میدهند و اولاً بیان بطلان لفظ این است که لفظ
لا تفعل را که بیشکوة شمار قوم است و شما آنرا بلا فهم معیش و بغیر صحیح

خوانده دعوی محذرت نماید. صیغه واحد حاضر نمی است و ضمیر آنست در
مستتر است. حال آنکه بدلیل احکام تقریر آن خلف اما مکمل فلنا مخاطبین
جمع اند. فلیکف التعلیق. و کیف التعلیق. بهذا الحدیث بالرسول صلعم علی
وجه التحقيق. ثانیاً. میان بطلان معنوی این است که لا لفعل صیغه
نهی است و تا وقتیکه ناهی در معنی عنده علیت قبیح نمی بیند. نهی نمی کند. و
درین حدیث علیت فسخ منازع است و تنازع نیست مگر بقراءت مقتضی
خلف الامام. و لفظ قراءت فاسخه و غیر فاسخه را شامل است. و تنازع در
هر دو صورت دال کامل است. پس بعضی معنی عنده را مقبوح و بعضی را ممدوح
و المستن کار نبوت نیست. پس همچنین اقوال را بر رسول کریم م. منسوب ساختن
و آثار او امور شرعیه استدلال گرفتن. و بر همین خبر احادیثیکه نموده امام را طعن زد
که ساده داند نیست نیست. هرگز فعل صاحب داند نیست. و چیزی دیگر
بجز و دیگری که می بینید. و بگوش دل نبوش کنید. که از لفظ معناه را که در
روایت مذکوره مذکور است (خیله واضح و واضح گشت که الفاظ این حدیث
چیزی دیگر بود. و در لفظ معناه را چه محل بود. و علاوه بر آن مورد
و احد اختلاف است. و این دلالت بر ضعف بود. چون در اینجا با وجود اتحاد
سور و بعضی نماز و وقت فجر و آیات مختلفه رو نموده. پس احتمالات همیشه بد
مستند قزو. که شاید از روی خطای السامع یا از ناقل نقل روایت
یا از کاتب بکتابت وقوع آمده است. شایسته الایفا تحفه الکتاب را بر تکیه
حدیث لا صلاوة الا بقراءة الکتاب زیاده کرده باشد. و بجای
لا تفعلوا الا لفعل. و بجای واحد مذکر غائب جوهراً واحد مکمل جهرت
و بجای الامام بالقرآن الا بالقرآن یعنی بجای لا تقرؤا

بشيء من القرآن اذا جهر الامام بالقرآن اذا جهرت الامام القرآن
واقع شده باشد بنا بر این این حدیث معارض احادیث زیرین صحیح
شدن نمی تواند که ما ذهب اليها الامام الاعظم ع
که تو گیتی ترا که می پرسد بخطبه تو که می شنود و به که این حدیث تلقی
امنت تا این مدت دراز مقبول گشته می آید و بقدری تو مقهور و خوار
سخن اید و گفتیم که شما گیتید شمار که می پرسد و احوال شمار که گوش
کنید که بر تو تقلید شود و شغیب شاید بارید و بعد مدت مدید شغیب با سبیل
مستنبطه سدید و الله مقبولان خدا و ما مجیب نماییم و تقلید آنکه که ام
احادیث صحیح زیرین بمعارض این حدیث پیشین تلقی علی بن ابی طالب
شده می آید و هرگز بقدر شما مقهور و مخدول نخواهد شد که شمار را اعتبار
در میان لا تفعل ولا تفعلوا که واحد و جمع راست نیست و اگر گفتم
این حدیث صحیح هم باشد تا هم مرادم بامروا باشد و مراد شما بامروا گردود
زیرا که صیغه لا تفعل یعنی لا تفعلوا موافق ما است نه موافق شما و ما
بقاعده مفهوم مخالف باطل است و نیز از مضمون احکام جمله سید و مؤید
که خلف الامام قرأت بالا خفایم درست نیست و چرا که اگر درست بود و حضرت
احکام فرمودند و نه مقتضای حال بر تلکم دال بود و بلکه حضرت قرأت
خفیه (یعنی آواز نفس) را دریافت فرموده لا تفعل بقول شما و لا تفعلوا
بقول ما فرموده بودند تا بآیت و اذ قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا
منتطبق باشد و با حدیث صحیح زیرین مخالفت نگردد و قال رسول الله
صلعم من كان له امام فقرأ الا امام قرأ له اخبره امام محاضر این
صحیح است بخبر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در پایه و علیه جامع

گفته که آنرا شش المعات - و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلعم
 الاما جعل الامام یؤتی به فاذا کثر فلیکبر واذا خرا فالصوتوا رواه
 ابو داود و الترمذی و ابن ماجه کذا فی مشکوٰۃ - الصّاعنه ان رسول الله صلعم
 انصرف من صلوٰۃ جهر فیها بالقراءة فقل هل قرأ مع احد منکم
 انفا فقال رجل نعم یا رسول الله قال انی اقول ما لی ان انازع القرآن
 قال فانیع الناس عن القرآن مع رسول الله صلعم فما جهر فیہ بالقراءة من الصلوة حین سمعوا ذلك
 من رسول الله صلعم علیه وسلم رواه مالک و احمد و ابو داود و الترمذی و
 النسائی و روت ابی ابن ماجه نحوه ۱۲ - و عن ابن عمر و البیاضی قال قال رسول
 الله صلعم ان المصلی یناجی ربّه فلینظر ما یناجیه به ولا یجهر بعظم
 علی بعض بالقرآن رواه احمد کذا فی مشکوٰۃ - آیا شما فقط همان حدیث را می بینید
 را دیدید و خواندید - این سه حدیث را که در همان مشکوٰۃ بود اندر نمایید و بخوانید
 یا پرده ضلالت چشمان شما را بپوشید یا بقدر قهار چشمان شما نور را اگر گردید که
 این احادیث را ندیدید -

چشم باندیش پرگنده باد عیب نماید بهرش در نظر بیت
 برکنده به آن چشم که بدین باشد بدین همه جا در خور نفرین باشد

دیگر احادیث بشنویید بر سر عالی آنها بخوانید - و عن ابی نعیم و هب بن کعبان
 انه سمع جابر بن عبد الله یقول من صلی رکعة لم یفرغ فیها یام القرآن
 فلم یصل الا و راء الامام کذا فی الموطا جامع المرح و مشکوٰۃ الترمذی و
 سیر الاصول - و عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل هل یقرأ
 احد خلف الامام قال انما صلی احد کم خلف الامام فحسبه قراءة
 الامام و اذا صلی وحده فلیقرأ قال و کان عبد الله بن عمر لا یقرأ خلف

الامام كذا في الموطأ لما كتب - وحاشية بخاري وأوردته است - لا يقر
الموتم عند الحنفية أصلاً لقوله صلعم من كان له إمام فقراء
الامام له قرأته - وقبري محمد في موطأه عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم
الامام فان قراءة الامام له قراءة وسناده صحيح على شرط الشيخين له البخاري و
مسند يهكذا قال ابن الامام في فتح القدير ولو يده بل لينة ما روي ما كتب
في الموطأ - ثنا وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله يقول من صلى ركعة الخ
وقال هذا حديث حسن صحيح ورواه الطحاوي في معاني الآثار مرفوعاً اه يهكذا
في حاشية البخاري - وروى عن عدة من الصحابة قساوا كمانه الذي يروى
الظهير والطحاوي - وعن ابن مسعود ورواه انه يقرأ خمسة نوازل عن أبي بكر بن عبد الله
بيد ياكلهم قالوا لا يقرأ خلف الامام كذا في الكرام - وعن ابن مسعود
كان يقرأ خلف الامام فنزل وانما قرأ القرآن فاستمعوا له وانصتوا
كمانه در المختار نقلاً عن كتب الحديث - ومولانا شاه ولي الله قدس سره في
حجة البالغة وان كان ماموماً وجب عليه الانصات والاستماع
كفته - ونيز در ان نوشته به كه والسر فيه ما نص عليه من ان يقرأ
مع الامام تشوؤس عليه وتفت التذبر وتخالفت لتعظيم القرآن
ولم يعزم (أي الشارع) عليهم ان يقرأوا سراً لأن العامة
متى ارادوا ان يصحح الحروف باجمعهم كانت لهم حجة مشقة
فسيحل في النهي عن التشوؤش - واگر گوئيد كه در حالت امكان يا خجانه
گويم كه نبايد خواند - كمانه في تلك الحجة البالغة اقول بحديث الذي يرواه اصحاب
السنن ليس يترج في الاسكانه التي يفعلها الامام لقراءة المأمون (ثنا)
وعلى التزل فاستقراب القرن الاول اياها يدل على انها ليست مستحقة

ولا تخلف به الجمهور والعدل اعلم - ونیز در تفسیر کبیر بحالفت قرأت خلف
بشرح بسط التقریر نموده - حتی که آنرا لقلب موضوع تفریح ساخته .

پایله لخصر و دیگر خبریه و دیگر می گویم بشنودید گوش دارید و دیگر دلیل نرحمت
افرا - و تقویت نما بعدم قرأت فاتحه در پس امام اینکه باعث همان قباحت
فرزبوره و مخطورات مستور و - آنرا نه صاحب بخاری در بخاری آورده - نه صاحب

در مسلم گرفته - نه استاذ المحدثین امام مالک رحم در موطا اخذ نموده - بلکه برخلاف
الاوسای الامام روایت کرده - اگر این حدیث بقیه استثنای الالباقه

الکتاب صحیح بود - این هر سه بزرگ که گواهی الاصول علم حدیث اند البته در
کتابها سه خود درج نمودند سه - هرگز متر و کنگر و دسه - بلکه مثل متاخرین آنرا

فرض دانسته بران عمل ساختند و با و مانعی را بود و دوسری که مع
اختلاف روایت بعد نمی لاقفلوا استثناء الالباقه الکتاب را

زائد کردند اعتباری نیست بلکه با وجود اتحاد و اختلاف لفظی لالت بر
ضعف است - کما مر ذکره - علاوه بران بخاری و غیره را با خفاست محققین

رکن بشریعت متم کردن - یا بحالت منسوب ساختن - العیاذ بالله و امور
ان لسانی شافعی المذهب بود شاید بسبب تقویت یا تعصب مذہبی استثنای رازانیه

کرده و یا کل الشان بر مایه تطبیق لاصول الالباقه الکتاب مغایله
خورده - قرأت فاتحه مقتضای رازانی لاقفلوا مخصوص نمودند - و بتقسیم

فالصمتوا فانقرؤا ما یقر من القرآن عویر لنا ختمه اگر گویند که چون
بخاری و مسلم و مالک رحم الله تعالی این حدیث را نیافزیدند و در کتاب خود

درج کردن نتوانستند و در احادیث دیگر صحیحین و موطا موجود نباشد - عدم تشریح
لازم نباشد و جوابش چنیند - وجه سیم که اول است که احمد شافعی در تفسیر سوال

منفعت است. و در امر زوال مراد مقتضای شایسته چنانچه چنانچه کل آن اجابت را
که امام ابوحنیفه رحم الله انما استنباط مسائل کرده معاجان صحاح رحم نیافتند. و بنابر
در کتاب نشان درج کردن توانستند. و باز موجب طعن بر امام حیت. و نشان
است و تابعیت کیت. و دوم اینکه پس همچنان هر احادیثیکه در صحاح موجود
نباشد. و عدم صحتش هم لازم نباشد. هرگاه چنین باشد. صحاح کلی احکام شریعت
را جامع نباشد. پس عمل بالحدیث صحت عمل لکل الاحکام بحکم طور متصور شدن تواند
اگر تواند. کمال شریعت زوال پذیرد. و حالانکه قوله تعالی - الیوم اکملت لکم
بر کمال شریعت ناطق است از ابطال آن لازم شود. و العیاذ بالله. معلوم آنکه
بر تقدیر مسلم صحت استثناء الالباقیة کتاب در باب صحت نماز بخاری و مسلم و
مالک رحم و مقتضایان نشان چه باید گفت که با اعتقاد شما قرأت فاتحه در پس امام کن
نماز است و ایشان بترکش عمل کردند. و حتی که از دنیا رفتند. و چهارم پس همچنان
ممکن است که اکثر احادیث صحیح صحیح با امام ابوحنیفه رحم رسید. و با ایشان رسید.
اگر بعضی زائد از ایشان رسید. و بخلط وضع رسید. و این مخلوط و موضوع
باعث قرب زبان با امام نرسید. و هر متاخر چنانچه مخلوطات را بقایای قول امام
سند گردانید. و بنابر آن در میان مقلدان فادات واقع گردید. و پنجم آنکه
بر تلقی تحقیق صحت این استثناء احترام مقدور نیست. که این نیست مگر خبر افاضت
و خبر احادیثی که کتاب و الضواء. فاقروا ما یسر من الشرائع ان شئتم
تواند پس این حدیث مع الاستثناء بر مخالفت قول امام اعظم رحم شایسته
نمی تواند. که قرآن مجید مؤیدش می گردد. و فهاذ القولون بعد یا ایها
المعاندون. و افغیر التقليد تامر و نئی اتبع یا ایها الجاهلون
و اینجا مناسب می نماید که قدری حال اختلاف آنکه در میان شمایم.

و با احتیاج امام اجماع در رعایتان می سازیم و تا مردمان را شبهه خفنی رود و به تقلید
 امام و توفیق جلی گردد و به آنگاه است که امام شافعی رحم بالیقین قرائت فاشحه را در نماز
 بدلیل حدیث لا صلوة الا بفاتحة الكتاب فصاعدا فرض گفته *
 و امام مالک رحم قاضی و ضم سوره را نیز بدلیل لفظ فصاعدا همان حدیث فرض
 فرموده و امام ابو حنیفه رحم قرائت فاشحه و ضم سوره هر دو را بحین دلیل واجب
 گفته که خبر واحد است و بدلیل قاضی و اما تیسر من القرآن مطلق قرائت را
 نیز فرض فرموده بدلیل این اجمال بهرین مثال دال است که کلمه ماها تیسر
 عام است عام قطعی است احتمال بیان ندارد و پس قول رسول صلعم صلوة
 اما بفاتحة الكتاب معارضه اش نشان نمی تواند که خبر واحد است و آن بالاتفاق
 صحیح است پس علم یقین را واجب نباشد اما غایبه ما فی الباب اینکه واجب العلم
 البیّن باشد و آن مرتبه واجب است بنا بران امام صاحب هر دو را رعایت کرده
 به وجهی که خود داشته به از کتاب نفس قرائت را فرض ساخته و از سنت قرائت
 فاشحه و ضم سوره واجب نموده و کما فی التفسیر الاحمدی و لا یتبین شی من القراءة
 من الصلوة و قال الشافعی ان قراءة الفاتحة فرض فی الصلوة و علی التعین بقوله علیه السلام لا صلوة الا
 بفاتحة الكتاب و ما یکنتم السجدة الا فرض بقوله علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب و السجدة و ما یکنتم
 عندنا لما ذکر اهل الاصول ان قوله ما تیسر عام و العام قطعی عندنا فاما العارضه
 قوله علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب لانه خبر الاحاد و یوطئ بالاتفاق
 فلا یوجب علم یقین غایبه انوجب العمل بدون یقین و هو مرتبه الواجب فاضنا
 کما من الكتاب و خبر الواحد علی مکانها فکان نفس القراءة فرضا و الفاتحة واجبه
 و کذا ضم السوره و اگر چنین نباشد معنی لفظ تیسر منسوخ شود و
 آن متوع است بحدیث کلامی لا یمنع کلام الله و کلام الله

این کتاب در بیان احکام و عقاید است

کلامی - و کلام الله بنوع بعضه بعضا کذا فی مشکوٰۃ و اسو
 آن بتایید امام غفر له رحمة الله علیه باریک بینید و اتفاق سازید و قال عن
 ابی هریرة و فی رواته لابی داود قال قال رسول الله صلعم اخرج فیما یتبع المذنب
 انه لا صلوة الا للقرآن و لو ان تحته الكتاب فما زاوه و فی رواته ذکرنا ان رسول
 الله صلعم قال لا صلوة الا للقرآن فما اعلن لنا رسول صلعم اعلناکم و انی
 غفلا خفینا عنکم فقال جریر رایت یا ابا هريرة ان لم ازل علی ام القیسین
 فقال قد سئل عن ذاک رسول صلعم فقال ان انتهیت الینا فزاکم و ان
 زدت علیها فهو خیر و انقل کذا فی التبیان الاصل و پس ازین فرستید شخص
 فاکمه و ضم سورة بطل گشت و و ایضا اگر بالتعین فاکمه فرض شایسته و این را
 مسوخ گشت و من عبد الله بن ابی اوفی قال جابر بن ابی النبی صلعم فقال ان لا یستطیع
 ان یأخذ من القرآن شیئا یعلمنی ما یحزنی قال قل سبحان الله و الحمد
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
 کذا فی مشکوٰۃ و مطبوعی ثرأت دین روایت فضل است و و ایضا قال
 صلعم من صلح صلاوة لم یقرأ فیها بفاتحة الكتاب فهو خلد غیر تمام الخراج
 النقص کذا فی التبیان و غیره و نقصانی شیء مبطل شیء نیست و و مثل خلد الخ
 خلد خلد و در بخاری فکان فکان فکان هم موجود است و چون از فکان
 سلب ایمان حضرت معاذ بن جبل فرمودند و از خلد نیز سلطان بخار لازم نماند
 و بکثر شود و که حدیث لا صلوة الا بفاتحة الكتاب مثل حدیث الامام
 لمن لا امانه له و حدیث لا صلوة لجان المسجد الا فی السجدة
 و حدیث لا صلوة بمحضرة الطعام است و
 تبصره چهارم در گفتگو و مقدار رضاعت

۵۳۱۲
 خلاصه بیان است
 این کتاب احکامات دین است
 این خلاصه تمام احکام است
 در حدیث نبوی و صحیح
 این خلاصه تمام احکام است
 در حدیث نبوی و صحیح

باز گفتیم خدا را دیگر بگوئید و گفتند که ابوحنیفه رحمہ اللہ در مقام ابرہہ رضاعت
 برخلاف این قرآن جولین کا علین دو و نیم سال مقرر کرده و گفتیم کہ برادران
 ما سادہ لوحان - دقیقہ بیان - امام بلاغت نشان - اسلامانی فہمیدہ خواہنہ
 مطعون سازند و آری امام ابوحنیفہ رحمہ اللہ سچے رے برخلاف قرآن بیان نفرمودہ
 بلکہ جہاد و ہمدردی حتی الوسع از قرآن استنباط سافہتہ بعد از ان از سنۃ
 بعد از ان از اجماع بعد از ان از قیاس منہبۃ ما تقدم لما قالہ المعاذ بن جبل رضی اللہ عنہ
 صلعم اذا ارسلہ الی الیمن وصدق قولہ وحمد اللہ علیہ وہو حدیث مشہور و ہماروی
 ان النبی صلعم حين بعث معاذ الی الیمن فقال لہ بالقضۃ یا معاذ فقال بکتاب اللہ
 قال فان لم تجد قال بسنۃ رسول اللہ صلعم قال قال لم تجد قال اجتہد برای فقال
 احمد اللہ الذی وفق رسول رسولہ باریضی رسولہ بکذا فی التیسیر وغیرہ من کتب صحیح
 پس اگر قیاس محبت نبودے البتہ رسول اللہ صلعم انکارش فرمودندے و ہونکر خدایا
 سبحانہ آوردندے بعد بنابر ان در نورالانوار مذکور است - فلو لم یکن القیاس حجتہ
 لا نکرہ و ما حدیث اللہ فیہ الاخرج الدارمی عن بشر بن ان عمر بن الخطاب کتب الیہ
 ان جاک شیء فی کتاب اللہ فاقض بہ ولا یفتک عن الرجال فان جاک مالیس
 فی کتاب اللہ فالنظر سنۃ رسول اللہ صلعم فاقض بہا فان جاک مالیس فی کتاب اللہ
 ولم یکن فیہ سنۃ رسول اللہ صلعم فالنظر ما جمیع علیہ الناس فحذ بہ الخ کذا فی الازالہ و ہو
 ایضا فیہا اخرج الدارقطنی فی جملۃ کتب عمر الی ابی موسیٰ الاشعری فی اب القفا الفہم
 فیما یجلیج فی صدرک ما لم یلجک فی الکتاب و سنۃ و اعرف الامثال و الاشباہ ثم تشر
 الامور عند ذلک فاعمد الی اجتہاد الی اللہ عزوجل و شہدہا بالحق فیما ترمی بہ و ایضا
 فیہا عن میمون بن جہان قال قال کان ابوبکر اذا اورد علیہ خصم نظر فی کتاب اللہ
 فاذا وجد فیہ القضۃ نہیم قضی بہ فان لم یکن فی الکتاب و علم من رسول اللہ صلعم فی

ذلک الامر سنۃ تقی بہ فان اعیادہ خرج فسال المسلمین وقال انانی کذا وکذا قبل
 علمتم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی فی ذلک بقضائہ فترجا اجماع الیہ النظر کما تم علیہ کمرین
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی قضاء حقول ابو بکر احمد اللہ الذی جعل قیاسا من حیث علی قیاس
 فان اعیادہ ان ید فیہ سنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع رؤس الناس واخبر بہم انما
 فافا اجماع راہم علی امر قضی برواہ الدارمی بخصوصا امام صاحب ہوارہ وکبر
 توحید خذایہ مذکور علی بودے چون خبری سے متنوعہ السائل از قسین یافتہ
 بسا اصل شریعت در آورے و بیکان تدریس و ہدایت پیش ساختے و اما بعضی نے
 و بعضی نے اجماع قائلین و بعضی نے واجب لزوم و علالتی بیان فرمودے و چنانچہ خریداران
 سجاہش خود اسباب صوری و معنوی مارا ازان دوکان خریدندے و تجارت
 دینی و دنیاوی بجا بجا بروندے و بلکہ بعض اسباب ازان برگرفتہ دوکانے ملاخذہ
 نمودندے و آنرا بخود بنسوب نمودہ شائع و مائع ساختند و چنانچہ صورت حال
 استنباط مسئلہ مدت رضاعت بہین مقال شاہد و ال است کہ امام صاحب امام
 الایمہ و استاذ المجتہدین است

فائدہ جلیلہ باستنباط مسئلہ مدت رضاعت

امام غزالی کو فی البیضا فیہ چون درایت سورہ احقاب حملہ و فضالہ مع اول
 آخرش و بابت سورہ لقمان و فضالہ فی عامین و آیت سورہ سئل
 حولین کاملین و در روایات عن ابن عباس رضی اللہ عنہما اذا وضعت لبا
 لستعہ ارضعت احدی و عشرین و اذا وضعت بعد ستہ از
 الریبعہ و عشرین - بکنانہ التفسیر جامع البیان الیضا عن ابن عباس رضی
 اللہ عنہما قال اذا وضعت المرأة لستعہ اشهر کفایہ من الرضاع
 و عشرین شهرا و اذا وضعت لستہ اشهر فهو حولین کاملین

لان الله تعالى يقول حملة وفضاله ثلثون شهرا - كذا في التفسير
للسير طريح - وايضا قوله عائشة رضي الله عنها لا يموت الولد في البطن الا
من سنتين كذا في تفسير الاحمدى وغير ذلك رايت في تحقيق - وفكر تدقيق - نظر
وغور فرموده + مضامين مختلفه ومناهي متخالفه بدل معزاليه ورمود + پس
احتمالات كنيره + وضمومات غزيره + را بتقريرات گوناگون - و تقريرات بديهي
بيان فرموده + پس از همان تقريرات هر يك از ايكه متاخرين و سرفرازين جدا جدا
بناساخت + و هر كس سخن مستقل گشت + را كسي بكنه احتياش كه در كدام صورت
محقق است را بنات +

احتمال اول - چون ثلثون شهرا بهيت مجبى خبر حمل وفضال هر دو +
پس حسب قياس ظاهري هر دو مدت ثلثون شهرا شدن بايد + كمانه قولكم
زيد و هم وبكر و خالد انسان - فالانسان خبر لكل واحد
منهم + **احتمال ثامى** اينكه با تنصيفا خبر هر دو باشد + كمانه قولكم
اذا اكتسب زيد وعمر و ثلثين درهما بالشركة فتصف بينهما بلا
زيادة و نقصان - **احتمال ثالث** اينكه - يا فضال بآيت حولين
كاملين مخصوص شده باشد + كمانه ذهب اليه الشافعي والصاحبان مفر
وبعد مفاطير مخصوص فضال ببقية ششماه اقل مدت حمل متعين باشد كمانه ذهب
اليه الايمه كلهم اجمعون بلا خلاف - لما استدلك به على بن
الحبيب مرفوع على ان اقل مدة الحمل ستة اشهر مع قوله وفضاله
في عامين مرفوعا ابن ابى حاتم عن نعيم بن عبد الله الجهمي قال
تزوج منا رجل امرأة فولدت له ثمانا الستة اشهر فاطلق الى
عثمان فامر له زوجها فقال على اما سمعت الله يقول وحملة وفضاله

ثلثون شهرا وقال وفصالة في عامين فلم يجده في الاسته
 اشهر فقال عثمان والله ما فطنت لعدا - واليضاروى عبد المزا
 في المصنف عن الالاسود اول قال دفع الى عمر بن الخطاب وكذا استأ
 اشهر خال عنها اصحاب النبي صلعم فقال على الا ترى انه يقول
 وفصالة ثلثون شهرا وقال وفصالة في عامين فكان الحمل همت
 ستة اشهر فتركها عمر رضي الله عنه في التفسير الاكليل للسيوطي رم احتمال رابع
 اينكه - ياستد اخلا بعضه في البعض مردوخبر باشد - كما مر بانه احتمال خامس
 اينكه - اگر لحاظ معن طرفيت في (که در وفصالة في عامين مذکور است) وخیال روا
 ابن عباس نیز مذکور کرده شود - بمعنی کمال حولین کاملین زوال افتد - و در تحقیق
 این معنی یا اکثر اوقات صورت پذیرد - و نیز که اکثر زنان در وضع حمل در میان بیست
 نه و ده و یازده و دوازده ماه متحقق می گردد - و در این صورت هرگز نیز این معنی حولین
 کاملین متحقق نمی باشد - که لامحاله نقصان پذیرد - و کما قاله ابن عباس در
 روایتی المذكوره فاین حولین اکمالین للفصال - احتمال سادس اینكه
 اگر فقط معنی کمال حولین کاملین ملحوظ باشد - پس معنی وفصالة في عامين بر
 رود - که معنی طرفيت در آن متحقق نباشد - یا منسوخ گردد - و کما قاله احد تکلیف الطلاق
 بینما - احتمال سابع اینكه - و اگر اکثر مدت حمل که از روایت مذکور حضرت عائشه
 صدیقہ فرمود سال است ملحوظ شود - مدت فصال باقی ششماه گردد - و اما باوایت
 البیه احد - احتمال ثامن اینكه - و اگر اکثر مدت هر دو حمل و فصال که در دو
 سال است بالتداخل ازین آیت ملحوظ باشد - پس ششماه بقیه مدت فطام که ضرورت
 شدن تواند - زیرا که چون بمضمون حولین کاملین کامل و دو سال شیردوشی لازم گشت
 پس در چنین بایک شیرده شیردوش را گاه شیر نوزادند - و گاه به طعام خوراندند

تا شیر نوش بذر کج بطعام خوری خوگیر باشد. تا تبرک شریفه خوف الهی منقطع
گردد. بکما ذهب الیه زفر و مالک رحمهما بکذا فی المنطری و لکتاب فیه
غیره ایضا. احتمال ناسع اینکه اگر لحاظ اختلاف وضع حمل کرده شود در دو
سال بالیقین مدت فصال متعین شدن نمی تواند. بنا بر این مالک رحم خبری مدت
فصال را بر دو سال بالیقین زیاده کرده. و زفر رحم بلحاظ معنی لفظ کاملین سال
مدت فصال متعین ساخته. تا بعد دو سال فصال فطام را هم یک سال کامل باشد
لما ذکره. احتمال عاشر اینکه شاید خداوند تعالی هر دو را هر دو مدت درین آیت
با اعتبار حیثیت و دخل عمو یا سنوی داشته باشد. پس تخصیص ششماه با فل مدت حمل و
تخصیص دو سال بحد فصال هر جا حاجت برآرد. تا حسب مناسب حال. و مقتضای
مقال. دال شدن تواند چنانچه ابن عباس رضی عنایت مذکور هر دو را بمقتضای
حال رعایت کرده. یعنی وقتیکه ششماه وضع حمل متحقق گردد. معنی کمال حولین کامیین
منطبق شود. و وقتیکه بعد ششماه وضع گردد. ثبوت معنی ظرفیت و فصالی عاين
متحقق باشد. دران مضمون کمالیت کاملین یافته نمی شود. پس معلوم شد که مشهور
لولا ان الا اعتبارات لبطلت الحکمة و بقوله تعالی فاغبروا یا اودی الا
لبصار. و درین آیت اعتبارات را داخل دادن حکمت کلی. و مصلحتی است حلی
زیر که خالق الخلق سبب در حقان. را بهین کوزه آیات منظر الدقائق. و خل سامعه
با اختیار و ابتدای آیه امتنان و گذشته تا همان ملا حان شریعت بسوگشتی بلاغت.
بنده اش اخذ طرق معرفت. در آن غوطه زنند. و بقدر حیثیت و لباقیت خود و در آن
مسائل بدست گیرند. و باطل را است آرند. فتم ما قاله الله تعالی یشی موسی هم
قال هی عصاة الکووا علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها هادب
آخر تا پس درین آیت تلثون فتمرا مثل عصای موسی هم اعتبارات شش ماهی

پس چون از تقریرات مذکوره - و تقریرات مزبوره - بر رویات معتبره مشهوره -
و احتمالات متکثره مرقومه - خبر یافتید - و مضامین مختلفه - و مفاسد متکثره
خبر یافتید - حال را می گویم که مدت فصال را حسب احتمال اول - و دویم سال یعنی
مجموع ثلثون شهر مقرر ساختن بغایت احتیاط است - بهر آنکه حیثیت نکاح
مستلک است - و هم جامع جمیع احتمالات و مدت فطام است - اگر بحال حوالین
کاملین دو سال مدت فصال مخصوص گردد - و سنی بحقیقت غذا نهند مجموع
بهان ثلثون شهر اثنی عشر باشد - در آن صورت است خواه نخواه سحرمت مبتلا گردد -
زیر که در اثنی عشر اگر شیر ده شیر نوش را شیر دهد - شیر دهد و شیر نوش و شیر نوش
و دخترش خواهرش و غیر ذلک باشد - و نکاح بان حرام گردد - لهذا احتیاط را در
افتد - کما فی التفسیر الاحمدی لما کان هذه مظنة مشبهة بحکم
الو حنیفة سرح بالغا حولان و لطف حول احتیاطا فی لعل حرمة
النکاح بالرضاع ای ان امرضعت للرضعة فی هذه المدة فیکون
هی اقله و زوجها اباه و ابنتها اخته و غیر ذلک فی حرم النکاح
لحق ۱۲ - و لما فی حجة البالغة الرضاعة لحمة کلمة النسب فوجب
ان یحیل علی النسب هو قوله صلعم می من الرضاعة ما یحرّم
من الولادة - و لما فی الموطاء لما کان رسول الله صلعم
قال یحرّم من الرضاعة ما یحرّم من الولادة - پس در همین مقام
احتیاط بسکه اولی تر باشد - علاوه بر آن اینست که سیاق قبل و قال - و ولایت
حال - و اشارت مقال - بر همین منوال دال است بیکه حوالین کاملین بر آن
تصنیف منازعت بمقدار مدت اجرت و نفقه و کسوف زوجه مرضعه معتد فی غیر معتد
بکله منکوحه شیر گردیده یا مرضعه اجنبیه واقع شده است - زیرا که خداوند تعالی

وثلثاً مسائل خانم با اولاد و صغار را ذکر کرده + بقوله والوالدان بوضع
 اولاد هین حولین کا حاین اولاً رضاعت برادر واجب گردانیده + باز
 بقوله لمن اراد ان یشتر الرضاعه سلب وجوب نموده + باز بقوله وعلى
 المولود له من رزقهن وكسوتهن بالمعروف نان و نفقه و االات بر
 والد همان اولاد واجب ساخته + باز بقوله لا تكلف الله نفس الا وسعها
 لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده سبب تخفیف مجبوری
 از هر دو جانب نموده + باز بقوله فان اراد فصلا عن ثراض منهما
 اولتسا ورفلا جناح علیهما مدت فصال را بر مرضی و مشوره هر دو والدین
 متعین و محل ساخته + باز بقوله وان ارادتم ان تسترضوا اولادکم
 فلا جناح علیکم اذ اسلمتم ما اکسکم بالمعروف باستجاره دایه غیر
 والده اجازت داده + باز باظهار احسان والده در سوره لقمان و فصاله
 فی عامین گفته + باز همه را مجتمع نموده بسوره احقاق و حمله و فصاله
 ثلثون شهرا فرموده + باز بسوره طلاق بقوله فان ارضعن لکم
 فالتوهن ارجوهن واثمنوا بینهکم بمعروف وان لتاسرتم فسترجع
 له اخری واضح نموده می گوید که اگر زنان بازرانقطاع علاقه نکاح و فرزندان
 شمارا شیر دهند پس مردان شیر دادن ایشان التاثر یابد + الفرض والیات
 مذکوره - را خواه مطلقه معتده باشند یا غیر معتده بلکه نکاح غیر رفته باشند +
 میرسد که اولاد و صغار تا نوزاد و سال کامل بلا جبر و اکراه بخوابش خود را شیر نشاند
 که مقتضای الفت و شفقت مادی و کوشش محبت و مودت فرزندی - بحسن است و همین است
 و نان و نفقه یا فقط اجرت بر تقدیر منکوحه غیر نامدیت بالمعروف از والد همان اولاد
 گیرند + که بداد طلاق بوجست انداخته + بنابراین بلا گرفت اجرت با اولاد و صغار

مساحت و مسابقت و مدارات نخواهد کرد و بلکه بمضمون من اراده ان يتم الرضاعة
 و بمضمون حرف قان فان اراده - فلا جناح عليها - فان اخضع
 لكه - شیرزادان را نیز اختیار دادند - اما والدین نمی رسد که قبل تمام مدت همان
 دو سال کامل اولاد را از والدات حیرت آمیز نماید - تا آن مدت زنان و نفقه را
 اجرت را انت بگویند - همان بمضمون فان اراد فضا لا اله الا الله اگر شیرخوار و شورت
 طرفین مدت اتصال را از دو سال کم و بیش نماید - یا اولاد بمضمون استرضوا الله
 و الله دایم غیر والد سازد - کردن تواند - پس ازین صاف صریح واضح و واضح
 نوشت که حولین کا صلین برای من دفع همان منازعت فیما بین واقع گشته است پس
 سلطان محقق ثلثون شهر شدن نمی تواند - که گاه بگاه حسب مصلحت والدین مدت
 اتصال کم و بیش هم می شود - اما بر تقاضای متنازع همان دو سال کامل متعین گردید - و بکذا
 فی تفسیر الاحمدی و المدارک و الهدایة و فی کتب الاصول - فاقبل فی الظهور من خلاصة
 فلیس لشیء لان الفاء المکونة متباعدة - و ما در آن مضمون ظرفیت فی (که در قوله
 لغائی و فصالة غایین است) معنی کم و بیش است - و خواهی ثلثون شهر
 زیادت را خبر دهد - قطیر النرجیح لقلول ابحیفة هذا للاحتياط كما فیکر
 حرارا - فما حسن ما اتقاه الامام الاعظم رح اگر گویند که چون امام صاحب بر
 باسقاط مدت حولین از ثلثون شهر اربعه شش ماه را باقل مدت حمل اختیار کرده - باز
 دو و نیم سال کجا باقی مانده - که مدت اتصال همانقدر گردد و و اکثر مدت حمل نیز مثل
 مدت اتصال حسب قول امام صاحب دو و نیم سال شدن لازم می آید چنانکه فقط دو
 سال مقرر ساخته - این نیست مگر حکم است - گوئیم که چون وضع حمل بعد نه یازده
 یا یازده و دو و یازده ماه مثلا که با اکثر اوقات وقوع آید - پس در صورت حولین
 کما دلیل کجا باقی ماند که مدت اتصال همان حولین کا ملین متحقق باشد - این نیست

مگر تخم است. اگر گوئید که اعتبار را اعتبار است کما قلتم - گوئیم که اگر این اعتبار را اعتبار است ان اعتبار را نیز اعتبار باید کرد. و در کلام اعتبار احتیاط احوط است لحاظ باید نمود. و تمیز باید ساخت. و چون حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا مذکورہ خود خلفا فرمود کہ ولد و شکم مادرش از دو سال زیادہ نمی ماند لهذا اکثر مدت بہ مدت دو سال تخصیص یافتہ بودہ مثل مدت فصال دو و نیم سال بودے.

اگر باز گوئید کہ چون بقول صحابی رضی اللہ عنہ تخصیص نمایند. چو ابن رضی اللہ عنہ تخصیص نمایند. یعنی بہ اولین کاملین تخصیص فصال نمایند. گوئیم کہ در اولین کاملین باعث احتمالات شتی احتیاط راہ یافتہ. و در روایت حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا لایقہ الح احتیاط را و خطہ نگشتہ فظہم الفرق الثلثم لا تفعلون - اگر باز گوئید کہ از مضمون ان یتام الرضا حۃ تمام رضاعت از دو سال زیادہ شدن نمی تواند. گوئیم کہ ادعای زیادہ شدن نمی تواند شمای صحیح شدن نمی تواند. بلکه البتہ زیادہ شدن تواند. اما کسیکہ معنی الف و لام الرضاۃ نفہد. چیز گفتن تواند. و در نہ از مضمون الف و لام الرضاۃ همان رضاعت اجزیہ متعینہ دو سالہ کہ بدفع خصوصیت والدین وارد گشتہ مراد است اما و گیر ائمہ دیگر گویند پس این مسئلہ نیست مگر مثبتہ است و در مثبتہ احتیاط احوط است پس باخذ قول امام صاحب لکہ احوط است. بخندہذا فاندہ صعب شدید. فاندہ افردتہ مجید جدید.

تبصرہ پنجم در بحث تأمین باجہر

باز گفتیم اگر چیزے دیگر داری. بیارید. گفتند کہ امام صاحب مردمان را از ثواب تأمین باجہر کہ باجہار صحاح موجود است محروم دارد. گفتیم نے نے مرگز جنین نے کہ امام صاحب کسی را از ثواب محروم دارد. بلکه از عقاب لبوے ثواب برگرداند.

انشاء الله تعالى هر کس انمغنی را بیوم احساب معلوم باید: ای معتزضان گرچه
در باب تأیید احادیث متعدده واروگشته: اما بعضی از این مطلق و بعضی از این
مقید با کج بعضی از این مقید بالسریه و روایت مطلق و مخفی ضعیفان را مستفید و کج
است مان گرچه حدیث چهارم مخالفت کند: اما حدیث ستریه معارضت نماید و چنانچه
روایتی از عمر رضاست که چاره چیز است که امام درو س افتخار کند: نعوذ و بسمله
و آمین و سبحانک اللهم الرحمن - رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شابر
ابن ابی شیبہ - و از ابن مسعود و غیره نیز مثل این روایت آمده که ان شاء الله الموت
و مدارج النبوت و در جامع الجوامع لسیوطی پس قاعده اذا تعارضت اقطار
و قاعده اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال پیش آمد: پس برای ترجیح احادیث
ثابت باید دان دلیل حدیث خیر الزکر یا مخفی و حدیث یناجی هر یک و حدیث قنار
و غیره باشد: علاوه بیان بروایت بخاری قال عطاء ابن دین دعاء آمین
دعا است و دعاء را بمضمون ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة ان لا یجیبکم فی
مخفی بایز و اند: اگرچه لقبیه عبارت همین روایت مخالفت کند: اما غیر ممکن باشد
که الحاق کرده معاند باشد: که روایت ترمذی و خفص لیا صوئله معارضش
گردد: چون حال روایات متأخرین (که با قول مضاعفین مخلوط است) چنین
باشد: قول امام تابعی سبک معتبر باشد: بطریق ترمذی چیزی دیگر می گویم
که اگر راست خواهیم: و عدل و انصاف نماید: بسبب عمل با کج ترشیج قرآن
لازم آید: آن حدیث کلام لا یسمع کلام الله الخ باطل است: آیات
قرآنی اینست قوله تعالى قالصتوا - وقوله تعالى لا ترفعوا اصواتکم
وقوله تعالى ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة وقوله تعالى و ذکر ربک
فی الفساک تضرعاً و خفیة دون الجهر من القول: و قوله تعالى

اذ نادى ربّه نداً خفياً - وقوله تعالى - آممّ يحسبون اننا لا نسمع
 سرهم - ونحوها هم - وقوله تعالى - وان تبدوا ما في انفسكم
 او تخفوه فيحاسبكم الله - وقوله تعالى - الى اعلم غيب السموات
 والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون - وقوله تعالى -
 اول يعلمون ان الله يعلم ما يسرون وما يعلنون - وقوله تعالى
 واسرّو قولكم اوجّهوا بآياته عليه بذات الصدور - وقوله تعالى
 ولقد خلقنا الانسان وعلمنا ما توسوس به نفسه ونحن اقرب
 اليه من دبر الوريد - وغير ذلك انهم آيات قرآني قطعي را احاديث جبريه اين
 كه گفته است متقابل و متعارضه كون نمی تواند بدنه مثل بران درست باشد
 و يا چيزي كه چيز شامي پرسم كه آيا خداوند عالم الغيب والشهادت را احصا
 مي داند - كه من مخفي را مخفي شنود گمان بر ديد

[illegible]

از لایه برای اعتدال وارد شود و در حالت نماز چراغ خامد نگردد و ای متعزضان
اگر آئین با بجز شروع بود و هرگز حضرت ابن مسعود و مردمان مجاهدين بالا آئین خاک
انداختن را حکم فرموده و حکما فرموده که متصرفه الثالثة

متصرفه ششم در بحث رفع یدین

باز گفتیم که خدا را اگر چیزی دیگر دایم یارید که گفتند که جا و میت را رفع یدین است
و معتبرند و احادیث عدم رفع قلیل و غیر معتبر و بیانی که معتبران غیر معتبر اختیار کرده
چون مناسب است و چه اعتبار امام صاحب چراغ حدیث مرجع را ترجیح داد و چه در
بنای مذہب باین حج نهاده و گفتیم که حال آنکه تقریر شدیم که شما بناظر و مناظر
دعوی شما را (که امام صاحب صاحب را بر خلاف نصین را سیدید) تغییر و تبدل
داد و روع قرار فرمایید گرفتید و بنا بر آن تقریر در راجح مرجوح نمائید و غیر مرجوح
تا هم جواب شما میدهم بشنوید که بر اجماع و مرجوحیت حدیث امر است یا نه
شده محمد بن متاخرین است و گفته است و چنانچه شما خود در باب فقه و اصول گوید
باز چرا امر بدی را محبت آرید و غیر بر تقدیر صحت جنتیتان و متاخرین بمقابله قول امام
تابعی محبت شما نمی تواند و نه آن معتبر باشد زیرا که بوقت امام تابعی زمان سنیست و احادیث
و دیگر بود و بعد از سخط وضع و صناعین و اقوام و تقریرات متعصبین و واعظین رنگ
دیگر و نمود و یعنی ایشان لغرض تصب و عناد راجح را مرجوح و مرجوح را راجح
گردانیدند و تابعین العباد و اندازند و اکثر واعظین برای اعتقاد کنندین بر
خود قولش را بسند قوی تا سوال صلعم رسانیدند و کلمات العجالة مولانا عبد الغفر قدس سره
بذل القول مثله

قاعده کلیه باید دانست که در هر مسئله اقلانیه که هر دو جانب حدیث را دارند
نگردد و پس آن طرف که با قول امام اعظم راجح منطبق باشد ترجیح باید که قول تابعی

است و قول ما دون التالعی بمقتابہ تابعی معتبر نیست و تالعی امام صاحب
ثانی بوجه حسن ثابت گشته است و حاجت تکرار نیست و دیگر نشود بیکه اخبار را
اعتبار است کمال که قوله تعالی فاعلموا یا اولی الابصار و مضمون
لو تکن الاعتبار لبطلت الحکمة و ان است دال و زیر که در رفع
یدین و عدم رفع یدین احادیث و روایات راسته حال است و بشرطی و بشرط است
لا بشرطی یعنی نخستین در وجود رفع یدین و دومین در عدم و سومین بین
اگر چه وجود اول نسبت ثانی نزد شاکر متینا و اما چون ثالث را که صورت حال
نماز را بدان است قیال و قال و ازان عدم رفع بیکه دال و با ثانی الصاق
نمایم و نماید و صورت ناسخ و منسوخ را نیز از تواریخ الحاق کنم و کعبه و شهر که
اسماء رجال و تصحیح مقال قیل و قال سازم و سازد و و نیز از تعصب دست
البته عدم را بر وجود حرج یایم و باید گفت که ترادین باب رساله تنویر این
مولانا محمد اسماعیل مرحوم کفایت باشد گفتیم که شمار همان کفایت مبارک باشد
و دیگر از افراد انان ضلالت باز دارد و اما راه هدایت نهاییه و دلالت و نایه کفایت
باشد و چرا که اولاً رساله مذکوره از تصنیفات مولانا مزبور شدن گفتگوست و ثانیاً
مولانا خلیفه جناب سید احمد قدس سره بود و در کلکته دوسه بار و منو و کما
رفع یدین نکرد و نه در مواضع حسنه خود بیانش فرمود و کما مر ذکره و ثالثاً
مولانا نایه نخواه و ما بیان و ما بی دانند و مانند افرین دیگر طریق دیگر گرفته از ضلالت
بتکفیرش فتوی دادند و چنانچه فقیر حقیر روش نمود و لفتوی مقابلش و سطح کرد
که بر و مرشد جناب صوفی نور محمد قدس سره (همواره مع جناب مولانا محمد اسماعیل
مرحوم مصاحب جناب سید احمد قدس سره تا شهادت بود) بر و بروی فقیر لفتوی
مقابلش و سطح فرمود و مولانا را از همه متمسک باری ساخت و راجعاً در رساله

مذکور و عبارت تمام غیر مربوط واقع گشته است که + ان مرفوع لیدین عند
 الافتتاح والركوع والقيام منه والقيام الى الثالثة سنة غیر
 موکده من سنين الهدى فثبت فاعله بقدر ما فعله ان قد
 فحسبه وان مرة فمثله ولا يلام تاركه وان تركه مبداه
 عمره ازین عبارت نمیکند ظاهر و باهر است که اگر کسی تأملت العمر تارکین باشد هرگز قابل
 طاعت نخواهد شد پس امام صاحب راجع طاعت ننماید و مقلدش را چه آید
 چنین گوید + کسیکه گفته چه خوش گشته که پیران نمی پند مریدان نمی پائند + علاوه بر
 این قول را قول دیگر ناقص است و آن نیست که و نریک بالسنة الهدی
 ههنا فعل غیر فرض و غیر فحشص بالنبی صلعم فعله هو والخلفاء الراشدين
 او امر و ابه او قرروا علیه قریه و لم یسبح و لم یترک بالإجماع
 چرا که در غیر فرض واجب + سنه موکده و غیر ذلک داخل است پس تارکین چرا
 قابل طاعت نخواهد شد + بلکه قابل رجز خواهد شد + علاوه بر آن برخلاف امر امام و
 رفتار کرده + فاین التطبيق بین العبارتین - و ما براسه آن استجاب علی و
 انقلاب کلی - این است که اگر عبارت تنویر العینین همه احادیث عدم رفع یدین مرفوعه
 و ضعیف باشد + پس قوله ولا یلام تارکه وان ترکه مدحه عمره + یکم صحیح
 و درست شدن تواند + زیرا که چون جانب مخالف مردود شود + جانب مقابل پیش
 موجود بایستد + که در اینجا ترک احد الامرین را فعل دیگر لازم باشد + همین است
 حال تنویر العینین اگر قسم کنیم که آن از تصنیفات مولانا محمد روح باشند اما شاید سجا
 غصب و مجادله نوشته باشد و آن لغصب نفسانی است پس در شریعت اعتبارش نیست
 چنانچه پیشتره ششم حکایت در میناب جمایک انشاء الله تعالی +

جواب مسکوت نامه

[illegible][illegible]

حدیث نیست اندان بر دستا گویم که ادا شد رفع یدین شصت و نه بار بران امام جعفر
متپکش کرده + و نیز حدیث دیگر بتائیش می آید + عن ابی هریرة قال
قال کان رسول الله صلعم اذا قام الى الصلوة یکبر حین یقوم
ثم یکبر حین یرکع ثم یقول سمع الله لمن حمده لا حین یرفع صلاته
من الركعة ثم یقول وهو قائم ربنا لک الحمد ثم یکبر حین یرکع
ثم یکبر حین یرفع راسه ثم یکبر حین یسجد ثم یکبر حین
یرفع راسه ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها حتی یقضها و
یکبر حین یقوم من السجدة بعد السجود متفق علیه کذا فی مشکوٰۃ
در بخا حال رفع یدین مفقود است و قالش مسدود + و همچنان در روایت
مسلم از عائشه رض و در روایت متفق علیه از ابی هریرة رض و در روایت بخاری
از سعید الساعدی رض و در روایت متفق علیه از مالک بن انیس رض و غیر ذلک
که در باب عمده صلوٰۃ مشکوٰۃ موجود است اندر رفع یدین یک قلم فرمود است
لیس عمل بران ممنوع است + و نیز چند آثار بر ثبوت منسختی رفع یدین بیان
به جنید + و الاضافه ازید + ان عبد الله بن التمر بن سرائی را جلا فی
فی مسجد الحرام و یرفع بیده عند الركوع وعند رفع الرأس
منه فقال لا تفعل انه امر فعله رسول الله صلعم فی اول الامر
ثم ذکره و نسخ کذا فی هداية و الايضاً و عن علقمة قال قال
لنا ابن مسعود الاصل بکم صلوٰۃ رسول الله صلعم فیصل و لم
یرفع بیده الا مرة واحدة مع الکبيرة الاقتراح و اواد الوداد
و انتم فی النساء و قال ابو و لیس هو یصح علی هذا المعنی کذا
المشکوٰۃ - اگرچه الوداد و انرا با این معنی صحیح گوید + اما بقاعده کلیه مذکوره

واجب العمل كرويه وبروايت ديكر ابو داود و تصحيحه باشد. وعن البراء
قال رايت رسول الله صلعم اذا افتتح الصلوة رفع يديه الى
فريم من اذنيه ثم لا يعود اخرج ابو داود وكذا في تيسر الاصول
يس معلوم شد كه معنى قول ابو داود وليس يصحح الخ ابن است كه ابن روايت
باين طريق ثابت نيت بلكه بطريق ديكر ثابت است و ترمذى حديث ابن مسعود
حسن گفته و مولانا عبدالحق دهلوى در شجرة اللغات و مدارج النبوت
رفع يدين ثابت كرده و وايضا قال ابن مسعود رفع رسول الله
صلعم فرضا و ترك فركنا و وايضا قال ابن عباس رمضان العشرة
المبشرة لا يرفعون ايديهم الا عند الافتتاح و وايضا اخرج
ابو بكر بن ابى شيبة فى مصنفه عن ابن عباس رضه قوموا لا يرفع الايدي
الا فى سبعة مواطن التكبير الاول والاستقبال القبلة و
الموقف و حمرتين والمنا والمروة والصفاء كذا فى هداية و مدارج النبوت
و وايضا از ابن روايت ابو هريرة رضه ترك رفع يدين از صحابه بخوبى ثابت است
عن ابى هريرة رضه انه كان يصلى بهم فيكبر كلما خفض ورفع فقل
له ما هذا تكبير فقال انها الصلوة رسول الله صلعم اخرجته
و هذا لفظ الشيخين - وفى اخرى للنسائى (كان شافعى المذهب) ان ابا هريرة
رجاء الى مسجد بنى رزق وقال ثلث كان رسول الله صلعم يعمل
بمن تركهن الناس كان يرفع يديه فى الصلوة مدا ويسكت
هنيهة و يكبر اذا سجد كذا فى تيسر الاصول گفته رجه طرازين
روايت ترك رفع يدين ثابت است و گفته كه عيان را بيان چه كه قوله ما
هذا تكبير بر شفعي فعل دلالت كن و استجاب بر بعد ميت فعل شهادت

رویه و دیگر ذریه ترکین الناس بکفر بعدم موجود بودنش در آنوقت
حجت می گردد و عدم موجود بودنش بقرین اول و ثالث بر عدم مستقر
گردد و نعمه ما قاله المولا ناسا له ولی الله في حجة البالغه في
القرن الاول اياها يدل على انها ليست سنة مستقره
ولا مما عمل به الجمهوري ۱۲ کما مر في بحث قرات الفاتحه و پس
این روایت بخین و غیرها نیز تصدیق آثار مذکورہ شہادت می دهد
گفتند کان یرفع یدیه الخ را چه می گوئی گفتیم که شاید حضرت ابو سمره
را حال مسخیت رفع یدین معلوم نبود یا کسی معاینه این جمله را بیان روایت
الحاق نمود و گفتند که شاه ولی الله قدس سره در حجة البالغه و الذی
یرفع احدی الی ايمن لا یرفع فان احادیث الرفع اکثر واشت
نوشته گفتیم که همان شاه صاحب در همان کتاب در پس همان عبارت این
عبارت هم نوشته و غیر آنکه لا یفیغی لا لسان فی مثل هذا الصور
ان یتایر علی نفسه فتنه عوام بلد لا وهو قوله صلحوا لاولی الامر
قولک بالکفر لفقصت اللعبة و لا لیجد ان یکون ابن مسعود
ظن ان السنة المتقرره اخر اهو ترک له لما تلقى من ان فی صلوة
علی سکون الاطراف الخ ای معرضان هرگاه هر دو جانب هات
کثیره و روایات غریبه و وارو گشته و بدلیل عبارت تنویر العینین شهاد
لا ینام نارکله و این ترکیه مد لا عمره اعتقاد شایع این شده بود که اگر کسی
در همه مدت عمرش ترک رفع یدین کند تا بهم قابل ملامت نباشد و با وجود
بجهت آن در میان مخالفین غداوت انداختن و جنگ و جملی متورن و متلاذمین
امام عظیم رحم را مشرک گفتن چه مناسب است به کار و صف آن نیست که گفتند

که تو در میان احادیث صحیح و غیر صحیح و راجح و مرجوح و غیر ذلک اصلاً امتیاز نداشته
 هر چه بر بانی می آید می گوئی و گفتیم که این همه اعتبارات محدثین سه صدی و
 چهار صدی را بمقابله اعتبارات ائمه خیر القرون اعتبار نیست بلکه مر ذکرة
 بلکه قاعده کلیه مذکور را خیار اعتبار است و زیرا که محدثین را بجز توسطات متعدد
 و توسطات متبا عدده به آن هم از خلط رطب و یابس بالیقین و بالنص محفوظ
 نمانده به سند حدیث را بر رسول خدا صلعم رسانیدن نتوانسته و در جات متوین
 از وجه ائمه مجتهدین حدیث خیر القرون قری آن اوون ثابت گشته چون ما در
 اعلی بیایم بمقابله آن بهدایت ادنی نمی گزایم و بنابراین بر مخالفت صحاح نمی
 امانت داریم بر اثبات دعوی ما از دلائل صحاح عاجز نسیم بلکه هر مسئله که می خواهیم
 سنجی ثابت کردن توانیم چنانچه دانستید انتشار امد تعالی آئیده هم بداند
 بنصره گفتیم در وقع طعن غیر مقلدان در مسئله که نزد امام حکم
 قاضی ظاهر و باطن نافذ باشد

باز گفتیم اگر چیزی دیگر دارید بیاورید و جوابش از من نشنوید گفتند
 که امام صاحب دین مسئله (حکم قاضی در امر ظاهر و باطن نافذ باشد گوید)
 خلاف حدیث بخاری مسلم نموده - **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْكُرُكَ وَ اَنْتَ تَخْتَصِمُونَ اِلَيْهِ**
بَعْضُكُمْ اَنْ تَكُونَ الْحَسَنُ بِحُجَّةٍ مِنْ بَعْضِهِ نَاقِضٌ لِّاُخْرَى
اَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ حَقِّ رَجُلٍ فَلَا يَأْخُذُ بِهِ
فَاِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ و اخیر شیخان که آنکه بر اگر کسی بر غیر خود
 کند و بر او دین ندارد و می گویند حکم سازد و نداند زوجه غیر خود می کند و او را باطل است
 چه چیزها او ایشان را گرد و گفتیم که اولاً این مسئله خلافیه است و متفق علیها
 نیست بلکه الزام یارم و ثانویاً اگر شخصی از منافقین بگوید

خود را آراسته و پیراسته و غرض تحلل و احکام اسلام حدیثه است. قوی و ضعیف و
آزاد و محمد بنین ظاهر کرده. و محمد بنی از صاحب خبر خود یافته. و خل کتاب ما خبر
پس بر خاقل با حدیث مثل شما از حدیث مرفوع گردانیده. و در غلبه امیر آراسته
شمارده. پس لامی از ان غیر بنی را بنی صلعم گردانید. لازم شود. و لغوی باشد
چقدر غرض منافقان بر عمل بجهلین افاضت حاصل گردد. و در احکام اسلام
خلل پذیرد. حالا باید دید که کدام امین و داور تر نشود حکم قاضی ظاهر و باطن
و غیر بنی را بنی دانستن اعتقاد معصیت تراست. ثالثا. لکن مراد باید که
بر اعتراض و تمثیل شما بهر جان و دل قرآن شوم. و بخوشی تمام. در غایت ملایمت
تسلیم کنم. که سر امر از باب اکثر مطالب برابر می یابیم. که از ان بنائے صلالت شما از ان
بر کندن توانم. اگر شما بر قول خود از فرار برقرار یابیم. زیرا که هرگاه حکم قاضی
با وجود شهادت شرعی سادین مکلفین ظاهر و باطن نافذ نباشد. پس باطل است
عدم ثبوت شهادت شرعی با اخبار احاد حکم صحت کل مرویات صحاح. و جمیع کتب
صاحبان فلاح. چگونه عند الله ظاهر و باطن نافذ شدن تواند. که هر کس از ان
قول البنی صلعم شمارد. و کل احکام شرعی را بر آنها مدرسازد. حالا که از وضع
و ضامین محفوظ شرعی نباشد. پس بقول شما لامی عمل بر نهی آنها نیز خل
و طای مدعی مذکور عند الله حرام باشد. پس اجتناب از آنها واجب و لازم گردد. و
لما فی مشکوٰۃ عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم الله علیه و آله
عنی الاما علمتم من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده فی النار
فاین لكم القرار. فیکون فی النار لكم القرار. **س** این المفر
ولا مفر لهما سرب. حالا ای معترضان اگر از بجهلین اعتراض باز دارید
نیز که با ایمان ثابت باشید. و در مثل روایات صحاح و حدیث خود را هم از دست

که آنهم توسط شهادت بشناختن حقیقتش را دور یافتند و آن لقبول شیعه اند
نافذ نباشد پس ایمان شما کجا باقی ماند بلکه حکم ثبوت نسب شما هم محض برود و آنکه
حقیقت امر را بپذیرد و خدا که داننده العیاذ بالله را الهی اینک از حدیث مذکور
نفوذ حکم رسول صلعم به نسبت مدعا علیه قیاد نیست بلکه عذاب مدعی کاذب و شاهد کاذب
محقق است پس این حدیث مخالف امام صاحب نشد نه منتهی بطلب شماست
حاشا مسمی اگر حکم قاضی نافذ نباشد عدالت از دنیا مثل غنایا است یا نه عدم مردود
کند و باین نظام خلل پذیرد و احکام شرع مبین مثل احکام کافران متحقق باشد
و آیت و استشهد و اشهدین من رجالکم اطم و آیت و استشهد و
ذو عدل عنکم و آیت اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اطم
محل گردد که با وجود ائمان اقر امر مأمور به نزد امر نافذ نباشد پس حکم شرع
بجز عبت محقق نباشد العیاذ بالله و مسا و اینک این مسئله مخالف حدیث نیست
بلکه موافق حدیث است چرا که چون پیران پیران بخاری و مسلم رحم امام محمد رحم (که استناد
امام شافعی رحم و امام الشافعی استناد امام احمد حنبل رحم و امام حنبل رحم استناد مسلم
و غیره است) در مبسوط خود روایت زیرین را با استناد خودی نویسد پس بشناختن
بر آنکه نوشته صحیح کسی را نمی رسد که شور و شغب سازد و همه چهره و تیش اینست که
مردم رسید که شخصی بخدایت حضرت علی رض بر نکاح زنی بلیه قایم نمود و زن منکاحش
بود پس حضرت علی رض زن را برایش نزد همان شوهرش حکم فرمود و زن گفت که این
مرد مرا نکاح نکرد و اگر حکم پذیر باشد با او نکاحم بده فرمود که من تجدید نکاح نکردم
بر نکاح شاهدانست کفایت کنم و انتهای پس ازین بخوبی ظاهر گشت که حکم قاضی را باین
شهادت مکلفین ظاهر و باطن نافذ باید ساخت و در حضرت علی رض با وجود انکار
زن آنرا بلا تجدید بر نکاح سابق ثابت نمی داشت و اما مانع مضمون لعنه الله

علی الكاذبین و محدث مکرر قطع له قطعه من النار کاف ارجا
منزایا بد + اگر چه فهم شما این معنی را گنجایش نکند + لیکن شمس خدا پیغمبر را برسان
که فتنه قوم را بر قوم تسلط سازد + از آن حقوق بعضی را بر بعضی ثابت بکند
کسی را بر کسی حلال گرداند + که آنقدرت و طی غیر از آن غیر حلال گردد + و شرع
پیغمبرین حقوق را اعتبار کند + پس نزد خدا حکمش نافذ باشد + فتنه مثل + شما و پیران
پیران شما را پیچان دل و دماغ کجا که بفهم امام برسید + کهنش و دیامید + خدا
لقد افردت بهذا الجواب + بتائید خالق الاله با بصواب +
سایعاً اینکه از تقریر شما (که امام صاحب دین مسلم خلاف حدیث بخاری و
مسلم منوره) بوی شرک صاف ظاهر است که شما بخاری و مسلم را رسول صلوات
دانید + و آنان را در مال باصحابیت شریک گردانید + پس استدلال شما باین
اتخذوا حبارهم الخ که در حق مقابلین سازید + بیشان نیز ثابت گردید +
ما قبل من احقر ثلث الاخيه فقد وقع فيها + اگر این را بخاری و مسلم
پس در حق مقلدین فقه جرایم پیچان مجاز است بمارید + کما مر و کرده مرار و
تکرار + شما اینک بر اعتماد تصانیف و تالیف و شروط و قواعد آئین متاخرین
مثل القرون - تصانیف و قواعد شرعی مستنبطه آنکه مجتهدین خیر القرون را بتضعیف
گردانیدن غفلت و شرعاً مبیح است + مدوح نیست + که ایشان را بلیل حدیث
خیر القرون قرنی الخ انصاه و اعلمهم و خیارهم و اقربهم الی الله صلوات
از غلط و ضلالت عین نسبت ابعدهم محفوظ ترند + بنا بر این مولانا شاه ولی الله
در حجه البالغه و غیره و پسرش مولانا شاه عبد الغنی بقیس سرهما در عجاله مافیه و غیره
نوشته اند + که اکثر متاخرین محدثین را آئین تیسر و ترتیب از دست رفته است
ناچار و بعضی مسائل خلاف جمهور کرده اند + و با حدیث کتب غیر معتبره شریعت

حتی که مستدام شافعی رحم و سنن ابن ماجه و دارمی و مصنفه ابو بکر بن شیبه و غیرهم
 را نیز تهمت وضع شامل نموده اند و شما با وجودش بر تکیه احوال البعد هم اقربهم را
 الزام دادن را ایمان تصورید و خدا را ازین تصور باز آید و در حقیقت تظلم
 اسمیه متقدمین تصدیق نمایند و تا سعا اینکه شما بغرض تزویر جهال و
 تنفیر جهال می گوئید که امام صاحب مخالفت امام بخاری و مسلم نموده و تا مردان
 دانند که امام صاحب بعد بخاری و مسلم متولد شده و در معنی مخالفت متحقق نیست و حال آنکه
 این امر بالعکس است که امام قبل تولد بخاری و مسلم فوتیده پس نسبت مخالفت
 با امام ثابت نگشته بل سجدین متحقق شده و حتی که باعث مخالفت و تنصیب مخالفین
 نام امام ابو حنیفه رح را در سند ذکر کرده اند و دیگر هم عصران و شاگردانش
 را شیوخ تصوریده ذکر آنان ننمودند و چنانچه این امر بیک نیک شیوخ صحیحین را
 می شناسند و نام آنان را تحت تبصره مقصد اول بخوبی نظر کرده باشند
 ظاهر خواهد شد و قولم بیون خواهد آمد

اطلاق بر ما فی الضمیر غیر مقلدان ای غیر مقلدان غرض شما
 ازین مسئله طعن بر امام صاحب نیست بلکه بر شریعت است و نیز که بمضمون
 (یکه را بگیر و دیگر را ردی کن) اگر عدم نفوذ حکم قاضی ثابت گردن توانید و بر ابطال
 احکام شریعت بسبب دست یابید یعنی عجب نیست که آینده بگوئید که چون
 بشهادت شرعی هم حکم قاضی نزد خدا نافذ نباشد و دیگر اخبار احاد را که می پرسد
 که لایق اعتماد شریعت گرد و پس ازین قلع و قمع اسلام شود و که به مسائل
 فقهیه اعتماد ماند و نه بر روایات صحاح و توفیق باقی باشد که این همه امورات نیست
 که احتمالیه است و با موارد احتمالیه بمضمون اوجار الاحتمال لطل الاستدلال
 باطل است و پس امور شرعی را که نزد خدا نافذ نباشد و اعتبار نیست بلکه امر

فرضیت۔ پس ہر کہ ہرچہ می خواهد کردن تواند کہ حکم خدا معلوم نباشد
نہ بصیرہ ہشتیم در دفع اعتراضی کہ بتخصیص مذہبی ترک
سنت لازم آید گوید

باز گفتیم اگر حیزب دیگر دارید یارید کہ گفتند کہ بتقلید شخصی بالصورت ترک سنت
لازم آید ہر کہ باختلاف دیگر حتماً لازم گردد کہ گفتیم کہ تمحیل ترک عالمین باحد نیست
نیز بیشتر لازم آید اما شمارا فہم نیست کہ بحالت بر شطاط است کہ گفتند چرا حوالہ
ستواریہ شور و شغب نمائی ہاگر راست خواہی بگوئی ہوش فوش کن کہ زید و دیگر را چہ می رسد
کہ باوجود موجودی حدیث ترکش نموده مداخلت قیاس نمایند یعنی فقہ و اصولیہ را
تشریع سازند کہ گفتیم کہ اللہ چہ خوب جواب باصواب بدل بے ثواب ادا مالک
یوم الحساب القاء کردید چون نباشد ہر کہ مضمون من یدک اللہ فلا
مضلل لہ شامل حال گردد کہ جوایشرا تمجیدین بطور رسد و آن نیست کہ پس
من ہم گفتن تو انکم کہ محدثین را چہ می رسد کہ باوجود و جوایت ما بنطق عن اللہ
الک منطوق ہمان ناطق را منتقم لضعف و موضوع و مطعون و راجع و مرجع
و غیر ذلک کنند و اقوال مبارک را ہمان عیوب عیوب سازند و ہر یکہ از انان شرط
خود را تشریع ساختہ ہر حدیثی را بران عرض کردہ بطورش تالیفات نماید و غم
منطبقہ مشروط خود را طرح دہد چنانچہ برین مقال قیل و قال نامہ می شن
وال طرفہ نیست کہ سادہ لوحان باوجود موجود و اقوال می نشان قد ترکنا من اللہ
الخوف الطوالہ یا تخصیص صحاح را منصوص شمارند و غیر را غیر اعتبار داند و حتی کہ
اگر کسی از احادیث غیر موصولہ یا متروکہ و متروکہ اتان مسائل استنباط کردہ باشد
مطہین سازند و او را از اصحاب را بے شمار و باعث فضیلت نمیدانند کہ
صحاح را بالیقین احادیث چگونہ گویند با انہا را بتصحیح متصححین متاخرین سجد

معیوب سازند و معتمد بر تکیه آنما مقلدین را بشکر گویند حال بدل الضاف
 باید و هرگز اعتساف نشاید که در میان تشریع فقه و اصول و تشریع عیوب اول
 رسول و کدام مضبوط است و آری سخن تفسیر را تشریف باید ساخت و که
 اگر کافر و دیوانه و به نسبت هر دو قرآن مجیدین و فرقہ محدثین را متها و طعن
 سازند و رفتہ رفتہ از تہمین خانہ جنگی - باطل احکام شرعی - علت گیرند و چنانچہ باطل
 غیر مقلدین همچنین احوال مشایخ را کہ در محل مناظرہ بالزام خصم رود و حسبہ حسبہ آورد
 دلیل خود ساختند و نہ تمہید نہ کہ ایشان فقط بغرض الزام خصم آوردند و
 اعتقاد دلی و وثوق قلبی بر آن ندارند و چنانچہ مولانا شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ
 و پدر مولانا مولانا شاہ ولی السدیق سرہمدراز الہ دلائل الزامیہ چنان آوردند
 گویا ہر دو خارجی بودند و العیاذ باللہ و چنانچہ شناسش من ہم یے بردم و
 نہ من بر شان محدثین پیڑے دیگر نیست دارم و معاودہ منہ و اما غیر مقلدان
 ہمچنین دو و یک قول الزامی ایشان را غیر مقلد تصور نہ و بناء علیہ
 ہمچنین بعض تحریرات مولانا شاہ ولی السدیق سرہمدراز مولانا شاہ عبدالعزیز و
 نیرہ اش مولانا محمد اسماعیل و مولانا محمد اسحق و مولانا جلال الدین السیوطی و ملا جلال
 و مولانا عبدالحق دہلوی و غیر ہم رضی اللہ عنہم حجت گرفتند و اما فی الحقیقت ایشان
 بہ کلمہ اجماع مقلد بودند و گفتند کہ ہرگز چنان نیست کہ تو گفتی بلکہ نقل
 بیا ریم تا ترا وثوق باشد و شبہ رود و

حکایت

روزے بخدمت مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب مسئلیان مجتمع گشتہ شکایت این امر نمودند
 کہ ہر روزادہ حضور مولانا محمد اسماعیل صاحب رقعہ یدین نماید فرمود کہ من نمیدرم
 گفتند کہ ما دیہیم گفت پیڑے گوید و بلکہ اورا بگزارید و کہ اگر شکایت شما بشنود
 باصرار و ضد آمدہ زیادتی خواهد کرد و ہمہ دوستان و معتقدانش را بران خواهد

غیر مقلدان را دلیل گردید و نیز در آنها انزاع و تفریط گردانید و فظیحه الفرق
بین الحق و الباطل و کونتم لا تعقلون *

تخصره نهم در بحث نقص وضو و عدش پیش و کمر

باز گفتیم که چیزی را دیگر بگوید اگر و ارید * گفتند که باعث تقلید امام صاحب
اکثر مقلدانش بوضو نمازی خوانند که بعد از ذکر بلا وضو نماز خوانند و بعد از
سوره نیت صفوان رخصت ذکر ناقض وضو است و امام صاحب آنرا ناقض وضو

نمی دانند لهذا مقلدانش بعد از بلا وضو نماز خوانند و بلا وضو صحت نماز
معدوم نیست پس همین بی نمازیان را اسلام هر که و می رسد معلوم گفتیم که شور
بختان باز رو خواهند به مقلدان را زوال نعمت و جاه * گر نه بنید
بر روز شیره چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *

نور گیتی فروز چشمه نور
زشت باشد چشمه موشک کور

ای متعصبان حدیث بسره را دیدید * حدیث طلق بن علی رضا ندیدید *
عن طلق بن علی بن عمر قال قال قد منا علی رسول صلعم فجاء رجل
كانه بدوی فقال یا رسول صلعم ما تری فی مس الرجل
ذکره بعد ما یتوضأ قال وهل وهو الا بضعة او قال بضعة
منه اخرجه اصحاب السنن واللفظ غیر الترمذی کذا فی التیسیر الاصل
مرن باگ بر شیر مردان درشت چوباکو دکان بر نیایی پشت

گفتند که حدیث طلق مرجوع است گفتیم سنی بلکه حدیث بسره مرجوع است *
که امام آلاء امام ابو حنیفه که استاد مشایخ مشایخ صحاح است آنرا نگرفت
پس بقاعده کلیه تبصره ششم سند حدیث طلق مقوی گشت * ما ورا آن
یحیی بن معین و مع حدیث بسره سند حدیث زبیر بن ابی بکر ثابت نیست گفته *

چنانچه طحاوی آنرا نقل کرده: کذا قال يحيى بن معاذ ثلثة احاديث
لحدثت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مسكر حرام ومن مسكر
لا فليؤم ولا انكاح الا بولي كذا في الطحاوی. دیگر اینکه در روایت حدیث
مروان بن حکم است: انما حال بين اخلاقنا ظاهرست: چنانچه بحسب این
روایت را از موطاء و شریف نقل می نمایند: و اما ناظرین را التقدیر قولم گنایم:
عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر و ابن حزم ما نذا سمع
بن الزبير يقول دخلت على مروان بن الحكم فتناكرنا ما يكون
منه الوضوء فقال مروان ومن مس الذكر الوضوء فقال عروة
ما علمت ذلك فقال مروان بن الحكم اخبرني بسرة بنت صفوان
الفا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا مس احدكم ذكره
فليؤم ذمًا اخرجه مالك رحمه *

الطحاوی ای معمر بن عثمان بن عفان بن مروان بن الحارث بن ابي
میه گویند: آیا او را یکی از اجلای صحابی و اقرب الناس الى النبی صلی الله علیه و آله
دانید یا ندانید: و در میان زن و مرد امنیت دارند یا ندارند: و مشهور حدیث
فاطمه بنت قیس را که در تبصره بست و چهارم مقصد اول گذشت در یافتن
در یافتن: و کثرت مصاحبت این زبیر را به نسبت بصره نسبت صفوان بن
التقدیر کنید یا نکنید: و خیر مروان که نفی کرده شده رسول کریم صلی الله علیه و آله
صدیق و کاتب دارد یا ندارد: شاید شما آن خبر را کالو حی شمارید: یا این
را مقدر و یا یو لا مقدر امام صاحب التبیان: چون اینها را در یافتن: و
دیگر را ظاهر نمایم بشنودید: که اگر حدیث بسره صحیح باشد: نمازهای این زبیر
که قبل از شنیدن این روایت بمس ذکر نماز خوانده بود تا درست شدن لازم

کما قلتم فی المقادیر العیاد باید فلیس ما اختارتم ولساء ما استخلفتم
 بنابر این شاه ولی اسد قدس سره در مصفی تحت این روایت بسره گوید که دلالت
 نمی کند برین مدعا که وضو و شترعی کثیر الوقوع است پس بعید می نماید اختلاف اهل
 صحابه در مثل این امور. اما اختلاف در توزعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه
 جمهور بخصه میل می کردند و سفیان ثوری و محمد بن الحسن بحدیث حسن طلق بن
 علی رضا حدیث بسره را در شروع و التتمه و آثار حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
 و خزیفه و ابو ذر و امار و سعید بن المسیب و حسن بصری و ثبی السد هم موجود است که از
 مس ذکر وضو لازم نمی شد نزدیک ایشان اگر چه امام لغوی رح که شافعی المذهب
 بود باتباع مذہب خود حدیث طلق بن علی رضا بحدیث بسره که متاخر است می گوید
 منسوخ می سازد. اما عقلاً حدیث بسره بحدیث طلق منسوخ شدن لازم آید
 زیرا که در حدیث طلق اگر قائل بدوی را از شنیدن حدیث بسره شبهه پایش ترش
 و هرگز بقوله ما تری فی مس الرجل ذکر بعد ما یتوضا از رسول
 سوال نکرد. و ازین صاف معلوم و مفهوم می شود که حدیث بسره سابق است از
 حدیث طلق پس این ناسخ آن گشت. و علاوه بران حدیث طلق را همه صحابین
 روایت می کنند. و عمر بن علی القداس و ابن المدینی و ابن حبان و الطبرانی و
 ابن حزم صحیح است گفتند که از فی المنظری و در شرح مسلم مولانا عبد العلی حرم
 از فتح القدیر و مولانا عبد الحق دهلوی و ترمذی و ابو داود و ابن حبان و النسائی
 را حجت حدیث طلق را مع مرجح حدیث بسره بشرح بسط ثابت کرده است. و
 فاسر حج الیہ ان شدت پس از تحریرات ما تقدم بدلم می رسد بلکه حدیث بسره
 از دو حال خالی نباشد یکی از آن اینکه از موضوعات معاندین دین باشد بلکه بغیر
 خلل اندازی با حکام اسلام این کلام مقبول انام. بظاہر اتقائے تمام در میان عوام

و اگر در او وضع کرده میبختن احیایه منسوب نموده داشته باشند تا آیند و در
استان به غیر آخر الزمان فتنه و فساد و بی پایان بود قریب آمدن تواند بود یعنی با ظهور
لقتل تواند که ما با یارهای ناپاک بلکه پلیدی را بر نیزه جاسر داشته نماز خواندن
تا انیم برقیاس ذکر که ناپاک است نجس و وضو باید بان نماز درست شود و نجس با
نجس نیز جاسر نماز خواندن البته درست خواهد شد و رفقه رفتن فسادات کثیر بود قریب
خواهد آمد و دیگر از ان اینکه از موضوعات نباشد اما کنایه از بول و ندی و دست
اندازی احادیث و حین بدخل محل مخصوص زنان که همواره بترمی باشد کرده باشد
یا از التقاط بشرین را کنایه فرموده باشند و چنانچه محیی از غایط را کنایه استخفاف می گوید
و سکنج کنایه از جماع می باشد و همچنان از مس ذکر مس داخل فرج را کنایه نموده و نظام
نام ذکر نموده باشد و تا پسره را مترم نباشد و یا پسره خود بجای فرج ذکر را ذکر کرده
باشد و بر این دعوائی کنایه من یلیه یارم عن ابن عباس هر خدایا جانم
الی رسول صلعم فقال یارسول صلعم ان امرأته لا تزید الا من اثم
اخرجه ابو داود و النسائی و ریحا زید الا کس زنا مراد است که لا یزید الا من اثم
و عن النسائی (تا) فاعتزلوا النساء فی المحیض الی اخر الایه فقال
رسول صلعم اضعوا کل شیء الا النکاح الی اخره و ریحا نکاح یعنی جماع است
و از مس الختان حدیث اذا مس الختان الختان و جب الغسل اخره و
و خول کنایه است و خصوصاً حدیث عکله در باب کنایه خیال مشهور و در کتابها
مستود است و حاجت دلیل و گریه نیست و کسانیکه آنهمه کنایات را نمی فهمند و بجهت
بسرده شور و شغب بر پا کنند و بظواهر تفاوت می نمایند و بیاطن می آید اما
مخفی دارند و اگر از مس ذکر و منور لازم شود و ذکر را شجاست لازم گردد و در
که از اعضا سه مؤمن است و مؤمن حدیث ان المؤمن لا یخجل من احد

کذا فی التیسرین نیست و اگر بمس تکرر وضو لازم باشد و مؤمن باشد و تکلیف افتاده
 آن منعی عنه باشد و لقول النبی صلم عن السن ان رسول الله صلعم کان
 یقول لا تشددوا علی الفسک فیشدد الله علیکم الخ رواه ابو داود
 و کذا فی مشکوٰۃ و هم مخالف قرآن است قوله تعالی یرید بکم السیر ولا یرید
 بکم العسر و دیگر دلیل ثانوی و حجتی کافی از قول النبی یرید بکم السیر و خیار انصاف
 سازید اعتنا فکنید و قوله تعالی اولاً مستم النساء فلم یجد و اما فیتموا
 صعیداً اطمیناً در پنجابس معنی جماع است و بالقول بعض الفقهاء الحشین در آن
 کعبه را خلاصه نیست پس روایت مس ذکر بهین معنی ولد است و در آن شک نیست
 دلیل عقلی نیست که چون پس در و دیوار و کفار و اشجار و صغار و ضوئ شکند پس
 پس ذکر راجحه ذکر و اذکار است که مشق ناقض وضو باشد و حالانی پس هم که ذکر
 پاک است یا ناپاک اگر ناپاک است آزار از تن جدا باید ساخت و اگر مثل دیگر اعضا
 و پارچه پلوسه پاک است چرا بمس وضو نکند و در دیگر اعضا و غیره وضو شکند
 گفتند که در حدیث آمده است و در حدیث عقل را مدخل نیست گفتیم
 سبحان آخر تمام حدیث است و آنرا دیدید و این را ندیدید و آری شمار اینها شده
 ولی باعداوت قلبی به بلا مبتلا شدید و ایمان خود را باین علت معطل و مخدول
 ساختید و در عقل و شرعاً چنان نیست که فهمیدید بلکه همان است که از سحر بران
 بالا و یافتید

تبصره و هم در بحث تفصیل النساء که ناقض وضو است یا نه
 باز گفتیم اگر چیزی دیگر و دیدید یا دید و جواش از من بشنود گفتند که باین حدیث
 سوطاء من قبل امراته او جسد باید فعلیه الوضوء بوسه و سوزن
 وضو واجب است امام صاحب خلافت کرده گفتیم که آن حدیث را دیدید و

خواندید. این حدیث را می بینید و می خوانید عن عائشه رضی الله عن رسول الله صلعم
 قبل امرأة من النساء ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ قال مروءة
 فقلت لها ومن هي الا انت فضحكت اخرجهما بالسنن كذا في النسيب
 وحدثني دیگر را بنیایش بیارم عنیاض قالت كانت ابنتی صلعم تنکبني وحری
 وانا حائض فقرأ القرآن اخرجهما الا الترمذی بكذا في النسيب
 عنیاض قالت روى كان علیه السلام يتوضأ ثم یقبل ثم یصل ولا
 يتوضأ كذا في المنطری واما سواها منها بسیار احادیث یافتیم با حسن طوالت لقل
 ترک ساختم *

تیسرہ یازدہم در اختتام مناظرہ

بار گفتیم اگر چیزی دیگر دارد بیارید بخوبی جویش گوش کنید گفتند که ما را
 حاجت مناظرہ نیست اگر ترا خفا هست جواب خلافت امام شافعی مدہ
 ما را تکلیف مدہ گفتیم احمد مدہ کہ اگر شمارا بر نہیب معین امام شافعی رحم قرار است
 مراد ان حاجت تکرار و گفتار نیست بلکه بر حقیقتش مرا قرار و بر لایزالش شمارا
 اما شما بہ نیت قرار برین کردار رفتار ساختید و در بدل بر لایزالین اصرار دارید
 و بر تلمی و تلقین خود را استقامت و اصرار نماید و بظاہر ہمچنین گفتار را اختیار نمودید
 کاشکہ شمارا از مناظرہ قرار تیرے چه خوش گفتار بودے کہ یاد جویش اگرین
 دفترے برقرار گرفتے از ان منفعت عام برے خلایق لای الالبصار و بہایت نام
 جہت مقلدان ابرار و صاحبان استبصار و ارباب اختیار کشتے اما حکم از نظر
 شما بزارم کہ باظهار و قائل آئید ابرار نے نے بلکہ باظهار ابرار خالق المثل
 والنہار مع رد احوال اشرار لا چار شدیم خیر الحمد مدہ بر حقیقتی بود شد کہ
 حسب امرایم مجزئاً بنظر آمد و حالا دیگر مضامین تقریرات شما کہ

خاتم المناظره ما فی التمهید را با تمهید و توطئه انصاف بر افکار ایشان
تحریر از آیت الله العظمی

که غیر مستدلان هر چه دلائل می آرند و از اسفندین آیه اربعه یعنی صاحبان صحاح و متأخرین
شیان و غیر هم من المناخرین می آرند و دیگر هیچ دلیل ندارند و تاثیر طایفه النعل بالنعل بالنعل
بهمان کتب الزام ایشان میدهد و در آن هیچ وجه عاری و عاجز نسیم و کما در مرار اکثر
و حتی تکرار غیرا به حال آنکه ما تکفل این معنی نسیم و نه بر خود این امر لازم گردانیدیم
که اگر نوشته صاحبان صحاح متأخرین مخالفت احوال آیه اربعه مجتهدین مقتصدین خصوصاً
قول تابعی امام خیر القرون کند و آن قول غیر مشروع باشد و نه بقول بعدیم تطبیق
بقول آیه محدثین متأخرین صحیح نباشد و هرگز چنین نیست بلکه چنین است بلکه
بالفرض می گوئیم که اگر من در مناظره تحت صحاح مغلوب هم شدم و یا اگر از کتب
ایشان حقیقت نریب امام مجتهدین را ثابت هم کردن نتوانستم و یا کل نوشته متأخرین
معاین بر مخالفت آیه اربعه مجتهدین محقق نگشتم و تا هم بار داده تقلید امام ابوحنیفه
ضرر متصور بود و بهر که بمضمون و ولیکن قلم در کف دشمن است و بعضی از ایشان اکثر
خبر یا بعضی نوشته و بهر بزرگان منسوب ساختند و بعضی ایشان منطاطه خورده
بر احوال منافقین اعتماد کردند و حتی که در تاریخ حوادث و رحلت جناب رسالت مآب
صالح و غیره که دو بار شدن غیر ممکن است و چنانچه در مقصد اول گذشت اعتقاد و قنوت
و بعضی ایشان بر مومنات و ضامین و ثبوت کردند و تا بر کلیه آنها قلع و قمع تقلید امام
الائمه امام ابوحنیفه هم کردن نتوانند و بعضی ایشان بروایات صحیح یعنی برسانند
مثلند امام و ثبوت یافته و آنها را از برده زمین سلب کردن نتوانند و آنها را الضعف
و وضع و غیر صحیح شهرت دادند و امام و صاحبش و مقلدانش را با صاحب الرای مشهور
کردند و خود را با صاحب الطواصط را ساختند یعنی عاملین با حدیث معروف نمودند

تا مردمان مؤلفات ایشان را مادی خیال کرده برانها عمل کنند و دفعه و اصول فقہ را
 راسے آنکه دانسته حقیر و مبتدیان تصور نهند و ترک تقلید را مسمی سازند و بتقلید روشنی
 ایشان گردانند بی الغرض این نوشته بمقابلہ قول امام تابعی بقاعدہ کلیہ تبصرہ ہستم
 قابل اعتبار نیست بکہ لغرض حسد و عداوت وضع یافته با فہم و غیر صحیح خلوط
 گشتہ است و ہر شے کہ مخلوط بغرض انسانی باشد از حد اعتدال بیرون رود و
 باعتبارش مانع گردد کہ لامحالہ بمضمون الخناس الذی یوسوس فی
 صدور الناس و سوسہ شیطانہ را دران مداخلت شود و بقوائے ان النفس
 الامارۃ بالسوء و الفحشاء تحلیات فاسدہ را باید پس برنہائے نفسانی
 علماء حقایق را تباہ کند چہ چنین تقلید تلوی عمل شرعی را تباہ سازد و بطریق ہم
 از سختش آتش بن تیز شد کار الخی غرض کبیر شد
 داعیہ نفس جو بہ نمود و معنی اخلاص نماند اندر و
 کار کذا اخلاص نشد بہر و ترک چنان کار منرا و اور تم
 فی اجملہ بلیل عقلمی گویم و بہرمان نقلی گذارش می کنم کہ تقلید اجزا
 و جوبا و تقلید امام الائمہ تفصیلاً بر ہر امت متاخرین ائمہ لازم است کہ اہتمام
 ایشان حسب قرآن و حدیث و اجماع و قیاس است و ہر شے کہ چنین باشد عمل شرعی
 واجب باشد کہ عین شریعت ہمین شے پس تقلید ایشان بر مسلمانان واجب باد
 اگر ائمہ گوید کہ اگر اجہلو امام ابوحنیفہ موافق قرآن و حدیث شایعہ و اور انہا
 راسے مطعون نکردنایہ بکہ بر کس اتہامش نمودنایہ و جوایشن سچید و خود ہمید ہم
 اولاً گوئیم کہ اگر مطعون گشتن باعث سلب حقیقت امامت باشد بلطمان بگوید
 بطعن کفار لازم گردد و العیاذ باللہ ثانیاً اگر شے الحقیقت این ہمت را
 و درست ہم باشد و مارا مضرت نباشد بکہ ہر امر منفعہ لازم گردد کہ از ان مجا

كفاية لمن الدراية
مقصد ثالث تمام شد

664

میں نے جو اور مشاوریہ ہے اسے
جو نہیں کہ اسے ثابت کرنا ہے
حق کو سمجھنا بالکل ہی سہی

ایقظا در تبصره و تالیف تحقیق

تبصره اول - در اصل اصول دین اسلام

بدانید یا ایها الاخوان بدانید به بنوید ای برادران بشنوید به که اصل اصول
دین اسلام قرآن - و حدیث پیغمبر آخر الزمان صلعم پیش مجمع خیر الامم است
قیاس مستنبط از مجتهدین از ائمه انبیا است و در قرآن پیغمبر کفره اذیر خلافت است
و در احادیث نیز من حیث الحدیث پیغمبر کفره کسی را خلافت نیست و اما اختلافات
تالیف اختلافها روداده زیرا که مثل قرآن بوقت خلافت خلفاء تالیف نگشته
که بران اعتماد قلبی - و وثوق دلج باشد و منکر و منی الفس کافر گرد و و از
ریقه اسلام بیرون رود و چاکه نه احادیث صحابی رض متکفل تالیف
شده نه یکی از تابعین پیغمبر امام اعظم رحم تدوین نموده نه کسی از تبع تابعین
هم پیغمبر امام مالک رحم جمعش ساخته نه باخر قرن مضمون حایث خیر القرون
قرنی هم تالیفش بوجود آمده بلکه بعد از در زمان خیر بوقت و فور زمان
شتر - و پس از کثرت گفتن وضع وضاعین - و شرارت منافقین - تالیفات مجامع
مؤلف گشته و کما مر ذکر تاریخها نه هر حدیث هر حدیث را حسب دستور شهادت ترکی
مشهور ساخته و (حال آنکه حضرت علی کرم الله وجهه با وجود قرب زبان را بوی راسته
با رجعت می داد و بعد از ان اعتبار روایتش می کرد و به چنانچه حتی استخلافه
تلبات و هو یخلف له اخرج مسلم و ابوداؤد و بکانه التیسیر الاصول - و غیر
عمر رض خیر حاورا اعتبار نمی کرد (مگر ضرورت) و لم یلقه عمر بن الخطاب
علی اخبر الواحد الخ کذانه الا زاله - و روایت فاطمه بنت قیس را در مورد
عن فاطمه بنت قیس رضان و حیاط اقبوا ذلک و لم یقرضها
رسول صلعم سکنی و لا نفقة و برده و غیره و قال لا ندع کباب

ما بنا وسنة نبينا بقول امرأة لا تكلمني اصدقك ام كذبت
 ام حفظت ام نسيت كذا في نور الاوار وغيره - وحضرت ابو بكر صدیق رضی
 عنه ما ذكره ميراث و بارة فقط بروایت معتبره بن شعبه اعتبار كمره هل معك غيرك
 كذا في حديث حضرت محمد بن مسلم في رواية معتبره في التصديق كذا في معتبر ثم و
 كذا في الموطاء والترمذي والبودا وودارمي وابن ماجه وشكوة - وحينئذ روي
 ورجحاني هم موجود است عن هشام عن ابيه ان عمر بن الخطاب ^{رضي الله عنه} سمع
 النبي صلى الله عليه وسلم في السقط فقال المفارقة انا سمعته في فقه ابيه
 في نسخة عبد اوامة قال انت من لي شهاد معك على هذا فقال
 محمد بن مسلمة انا اشهد على النبي صلى الله عليه وسلم هذا ارواه البخاري
 ايضا وغيره مثله فيه بله كس از حد ثمن بدارك وراي وشرط خود منقذ وانشاء
 تاليف نموده و كسى بر وجوب و لزوم اعتبار و حينئذ شهادت افرادى غير شرعى قبول
 كردن و نه بلكه از مخالفت آنها مخالفت رسول صلعم لازم باشد بلكه كل حين
 تاليفات را حديث قرار دادن معصيت گرو و كه ازان خير رسول را رسول
 شماردن لازم آيد و چراكه بعض از محدثين بمرض تعصب و عداوت آئيه مجتهدين
 مقتدين مبتلا گشته و خواه نخواه روايتها بحجولى يا ضعيفه يا موضوعه يا مخلوقه يا
 ملحوقه يا منسوخه يا بقصد الزام آئيه كرام بتاليفات خود مندرج ساخته و اكثر
 منافقان و زنادقان و خارج و روافض لغرض انهدام بناي اسلام بتخلل
 انتظام سنان و الا نظام - احاديث وضع نموده و بعض و بعض غير
 بتزيين كلام - و لغرض وثوق كنانين ترويج و ارام - قوتش را - بر رسول خالق
 الزام و ب كرده و لهذا در اكثر جاها هم مخالفت و معارفت واقع گشته و بابر
 مولانا صاحب ابد الهباري در سلم القبول و كبر العلوم مولانا عبد القادر جوهرى

و صاحب منجته الشکر و ثنیه الشکر و در شش آورده اند که ابن عدی گفته که
و تکیه عبد الکریم و ضاع برائے قتل گرفتار شد و ضعیف فیکم اربعه الا ان حرم
احرم فیما و احلل گفته و اکثر مردمان برائے ترغیب بلوک حدیث و وضع مراد
چنانچه غیاث بن ابراهیم دخل علی مهدی بن منصور و کان یحبه اللعنه
بالحمام فردلی و قال لا سبق الا فی خوف او حافرا و جناح گفته و یغیر
لفظ جناح را برائے خوشنودی خلیفه مهدی بحدیث الحاق کرده و و صلوات الله
درهم یافته و اکثران برائے ترغیب رجال حدیث و وضع نموده و چنانچه ابو عبد الله
بن مریم از عمر بن عباس و گوید از ابی بن کعب در فضائل صورت حدیث از او نقل
کرده و در تفسیر یضادی نیز بعضی آنها مندرج گشته و حتی که اگر کسی از حال و خبر
حدیث از سوال کرده و ما را بیت اشتغال الناس یفقد الی خلیف
و مغازی محمد بن اسحق و اعرف لکون حفظ القرآن و ضعیف هذا الا ان
حسبه لله بچشم گفته و کذا فی شرح السلم الثبوت البحر العلوم مولانا عبد العزیز
و فی الخلفاء الراشدين و القضاة و حجة البالغ آورده که حتی قام امتی القوم فی
حدیث بادعیهان لما اکل له و قاضی شوکانی تحت ثالث را ذکر کرده و
نوشته و چنانچه قال ابن الجوزی الوضاعون خلق کثیر و من کبارهم و
بن وهب یعنی القاضی البختری قاضی الرشید و محمد بن السائب
و محمد بن سعید الشامی المصاب و الوداع و النجعة و اسحق بن محمد
و غیاث بن ابراهیم (تا) و قال الشامی الکذابون المرادون بالو
اربعه گفته و و القضاة منهم من روى الخطاء سهوا فلیت
له الصلوات لمیرجع القدر من ان ینسب الغلط و منهم من
وضع القصد افساد الشریعة و القاع الشاک و التلاعب بالحدیث

و منیهم من یضع لضره المذهب تابرجل من المتبدع فخل
بقول النظر واعمن تاخذون هذا الحديث فانکنا اذا هوينا امرًا
صایرنا لحدیثاً و منیهم من یضع مصیبه ترعیباً و ترهیباً الخ - و منهم
من اجاز وضع الاسانید کلام الحسن - و منهم من قصد التقرب
الی السلطان و منهم القصاص لانهم یریدون احادیث
تفرق و تنفق و فی الصحاح نقل مثل ذلک الخ و یثیر بهیمان در
خاتمہ عجالة نافعه مولانا شاه عبدالعزیز قیس سرہ مذکور است و یثیر
دران سطور است و مسند شافعی و سنن ابن ماجہ و دارمی و مسند ابو یعلیٰ موطا
مصنف عبدالرزاق و مصنف ابو بکر بن ابی شیبہ و مسند عبد بن حمید و مسند ابو
طیالسی و سنن داؤد طائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و بیہقی و غیر ہا را مسمول
بہ نزد فقہا انشدہ بلکہ اجماع برخلاف آنها منعقد شدہ و اتمام وضع نیز دران یافتہ
می شود - و یثیر دران این عبارت زیرین نوشته شدہ است کہ اکثر متاخرین
محدثین را امین تیز و ترتیب از دست رفتہ است ناچار و بعض مسائل خلاف امور
سلف کردہ اند و با حادئیکہ در کتب غیر معتبر یافتہ اند تک حسبتہ اند یثیر در کتب
چنین انگاشتہ کہ احادیثیکہ نام و نشان آنها در قرون سابقہ معلوم نہ بود و متاخرین
انرا روایت کردہ اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند و
آنها را حقیقت یافتہ تا مشغول بروایت آنها می شدند و با یافتہ و دران قہ
و علیہ دیدند کہ باعث شدہ ہمہ آنها را برتر کمر روایت آنها و علی کل تقدیرین ان اجابت
قابل اعتنا نیست کہ در اثبات عقیدہ یا عمل با آنها تمسک کردہ شود و انتہای فلیف
الاحتجاج بالعمل بكل هذه التالیقات بالوجوب و کیف یقال لکما
والها قالہا الرسول المحبوب و این کیف الاعتماد علی ما جمعه المحدث

وكنت الاعتقاد على ما يروى وصححه المتأخرون بخالفه ما قاله
المعتقدون المتقدمون من محبين جميع المؤلفات صحاح وغيره مما روي عنهم
خير القبول في قول الشيخ صلعم فمن كرهه وبميزه لقصص متأخرين راى من قول الشيخ
وذلك من راى من قول رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحديث ثم اختلفت في هذا ما روي في صحيح
رسول الله صلى الله عليه وسلم من است في العباد بالله زيرا كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحديث
والمحول سخن بگفته نه بجز صحابی از رسول الله صلى الله عليه وسلم کسی دیگر سخن رسول الله صلى الله عليه وسلم
نقل بعد نقل اثرنا بعد قرن آنها بخامین صحاح پیوسته به الامام محمد بن بابن
اصحاح وغيره ما شوق و مؤلف گشته به کامر و لایه معناه اینها که می فرستد
رسول صلعم ساخته به یعنی کل ما اتاكم الصالح وغيره ما اتاكم الرسول لقين كره
از قوله تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا ورواه الكافي ما كان المؤمن من الامور
اذ اتى الله ورسوله امر ان يكون له الخيرة من امرهم ومن اتى الله ورسوله
فقد ضل ضلالا بعيدا وغيره كاس من آيات الشرائع واز حديث
كل امتي يدخلون الجنة الا من ابي قالوا ومن ابي قال من لم
دخل الجنة ومنعصا الفتد الى رواية البخاري وغيره كاس من آيات
و از اثر قول مشايخ روى الشيخ لحي الدين في الفتوحات كنية بسند
الى الامام ابو حنيفة رحم انه كان يقول اياكم القول بسند دين الله
تعالى بالرائى وعليكم باتباع السنة فمن خرج عنها فليس ربه وروى
روضة العلماء زنده روى عنه عن ابي حنيفة رحم اذا قلت قول الامام
بخالفه قال انكروا قولى بكتاب الله فقل اذا كان خير الرسول صلعم
بخالفه قال انكروا قولى بخبر الرسول صلعم فقل اذا كان قول الله
بخالفه قال انكروا قولى يقول الصحابة وغيره كاس من آيات الامام

و الامام احمد بن حنبل رحمه الله غيرهم امتان مقلدان آية خير القرون را ترسانيد و بر
 اتباع آنها جابر نمودن و مصداق آيات مذكوره و احاديث مزبور و
 افعال مسطوره باعث مخالفت صحاح و غيره است نميدن و تحقيق مضامينها
 بر نقد و تحقيق و ثبوت حديث تحقيق است ندانستن و نولو متعلمين را بار اكل مروده
 و مكتوبات مروده بقصد فساد عباد و بده فرستادن و مقلدين صاحبين
 مؤمنين را مشرك گفتن و عصاي جماعت اسلام را شكستن و از انجنت و ريا
 خلافت گرفته انداختن و حتى كه فيما بين مادر پديد برادر پسر پسر زوجه خادم
 مخدوم استاد شاگرد و غيرهم بعض عداوت انداختن و از آيت نهى لا تقولوا
لنبيكم السلام لست مؤمنان خير ندانستن و از حديث عمر فخر
 و از حديث مرآت عليه الخ و غيره كك كه در فتوى مقاله اولي اين كتاب مذكور
 شده است نترسيدن و حنفيان را بدلال شافعي و شافعيان را بدلال
 حنفي الزام داده كافر گفتن و بر مضمون حديث من طلب العلم ليحياي
 به العلماء و يباري به السفهاء و بصرف به وجوه الناس اليه اخلاء
 الله الناس اخريه الترندي كذا في التيسير الاصول غور نكردن و مضمون حديث
 خير القرون قري (نا) شيعي نوم مستبق شهادة احد هم يمينه
 و يمينه شهادة اخريه البخاري و البضا حيث اوصيكم باصحابي ثم
 الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم انفسوا الكذب رواه الترندي
 وايضا حديث عن انس رضي قال سمعت رسول صلعم يقول لا ياتي عليكم
 زمان الا الذي بعد لا شر منه حتى تلقوا امر بكم رواه البخاري و
 خير القرون و شر القرون فرق ندانستن و بر مفهوم صحيح قوم انتم مطلع شده
 باقوال و ضامين گروه آنها را حديث المتوردين و احاديث مستند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱

پیشکش کیا جاتا ہے۔

[illegible]

طبایات آمد و به طیبین لجنیات الجحیمون مستلقین

سجده بر کس از حل اوج خبر داد ای غیر مقلدین اگر برین قدریم گفتا کنید
و مستند از زبان و رازی ساکت نباشید پس اولاً حدیثی مسلم عن ابی
سعید الخدری رضی الله عنه فرقال قال قال رسول الله صلعم لا تكتبوا عنی
ثبثا غیر القرآن و من کتب غیر القرآن فلیجأ اخرجه مسلم کذا فی ترتیب
در مخالفت کتبات احادیث از من بشنودید بعد از ان حدیث بخاری من عمل
عمله الیس علیه امرنا فهو مراد اخرجه شیخان و ابو داود و کذا فی التیسیر
بنای عمل شمار مردود و منقوعه است بخوبی دانستند پس متبعین بالیقین
صحاح و غیره را بمضمون حدیث و آیات و محدثات الامور فان کل
محدثه بدعه و کل بدعه ضلالة اخرجه ابو داود و الترمذی و
فی روایه کل ضلالة فی النار ابل ما شمارید و مکتوبات صحاح و غیره را
قابل محو دانید العیاذ بالله کما قلتم فی فتنه المقلدین - اتباعا للمنعصین
اگر گوئید که در شان صحاح که احادیث آنها باتفاق جمهور متفق علیه اند چرا این
همه سوء ادبی مای کنی و راه جهنم گیری و گوئیم که اگر من ازین تقریرم چنان
باشم پس پیران پیران شما مدعیان شاه عبدالعزیز و والد ماجدش شاه ولی الله قدس
سراج و امام شوکانی و مجدد فیروز آبادی و ابن جوزی و غیریم که در احادیث جرح
و قدح نموده اند بطریق اول جهنمی شوند بلکه بعضی آئمه محدثین نیز چون صاحب
مسلم رحم که در بخاری طعن نموده جهنمی باشند بلکه حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و حضرت عمر
الفاروق رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه وجه نیز که اخبار احاد را اعتبار ساخته راه جهنم
گرفته باشند العیاذ بالله اگر می دانست من هرگز راه جهنم نمی گیرم بلکه شمارا
بسوء بدایت بر می کشم تا شما احوال مستغنیین البتوت و اخبار عدوان ملت

را حدیث مشهوره بجهت نزدیکی و از آن روایتی یا بیدیه خلیل القضاة سازید
از شامی پرسید که آیا تالیفات صحاح مؤلفه رسول صلعم است گفتند نه
گفتم مؤلفه خلفاء و تالیفات است گفتند نه گفتیم مؤلفه یکی از عشره مبشره
گفتند نه گفتیم مؤلفه بدیهان است گفتند نه گفتیم مؤلفه احوال بیان است
گفتند نه گفتیم مؤلفه دیگر صحابیان است گفتند نه گفتیم مؤلفه تالیفات است
گفتند نه گفتیم مؤلفه تبع تابعان است گفتند نه گفتیم (بجز مؤلفه)
شریف که شما آنرا در صحاح داخل هم سازید) مؤلفه آئمه مجتهدان است گفتند
نه گفتیم بزبان خیر القرون مؤلفه گشته گفتند نه گفتیم رسول صلعم با تابع
صحاب امر فرموده گفتند نه گفتیم در صحت احادیث صحاح جبر واد و گفتند
نه گفتیم عدم متبعین صحاح را جنمی گفته گفتند نه گفتیم بزرگان با باز
چرا این همه شور و شغب و غوغا و چرا مقلدین آئمه اربعه را مخالفت همچون تالیفات
ترسانید باید و مشرک شمارید تو بوالی بار یکجمله توبه نصوحا اگر باز
گوئید که خیر هر چه بان باشد اما تالیفات صحاح از بدعت است خالی از حدیث
گوئیم باین هم چنین اعتقاد داریم پس چنین فقه و اصول را هم بدعت حسده
دانم و اما در میان ما و شما فرقیست حلی و نه بل نکته ایست حقیقی که هم کس پیش
نمی رسد نه شخص نه میل نه تواند و آن ایست که بالفرض اگر ما و شما در عمل
خطا کاریم ما در عذاب از شما سبکتر باشیم که فقط بعذاب خطا نه انهم
سعاب شدن توانیم اما شما از ما در عقاب گرانتر باشید که با سبک عذاب
خطا نه انهم لعذاب مشرک نه الرساله گرفتار شوید و ضامن رسول صلعم
و قول موضوع را حدیث شمارید و از آنها احوال خود را بر دلیلی و مبررین گردانید
و بجز حصول دنیا آنها را نزد خدا لایق ظاهراً نمیدانید و باین جلد باینجه

متقلدین سبقت برین را مقرر دانید و از معصیت مشترک فی السالک اصلاً تفریق
اما امام ابو حنیفه رحمہ تعالیٰ ہمین معصیت در ہر امر قال النعمان گفت
قال النبی گفت تا اگر خطا باشد مثل شارب و عذاب مغایب نباشد و خداوند
عما القاک اللہ تعالیٰ فی قلبی۔ فامدہ حلیہ خدمات متقلدین
کہ از ششم انکہ فی زمانہ دوسر گروہ غیر متقلدین کہ در اصل رافضی ہستند
سیر آوردن بہ اتباع آبائی خود را بیل و شتہ و تفتہ نموده و در فرقہ سنیان
تجبیہ شدہ و قدرے لیاقت و ثروت حاصل ساختہ و ہنر الحقائق جزوی عزت و
حریت یافتہ و بقلع و قریع بنام اسلام کمر بستہ و بطائفہ احمیل قواعد و ضوابط
و دلائل اخباریان را رافضیان را بکتب سنیان داخل و اصل می سازند و
از ان بطائفہ مقلدان تفرقہ و فصل می اندازند و ہر طعنہ ہمارا کہ رافضیان سنیان
بستہ و ایشان بر مقلدان می بندند و چون مردمان آنها را باعث عدم عبور
بر کتب شیعہ خصوصاً در کتب اخباریان اصلاً ندیدہ باشند و آنها را راست شمارند و
بنام علیہ اکثر حقا و آنکہ اربعہ را محقر و متبع دانند و پیغمبر و بطاہر کلمہ حق تھا
(عبارت از اتباع احوال است) می گویند و دلائل قویہ از نوشتہ بزرگان ما
مقلدان کہ در باب عمل باحدیث نوشتند کہ ما مذکرہ بر آن محبت آرند و خلافت
را از مخالفانش می برانند و لهذا اکثر سفہاء و جہال ترک تقلید می کنند و اما ایشان
باعض جہالت و سفاہت ندیدہ باشند کہ غیر مقلدان مضمون قول سعید رحمہ
کہ این چہ فروش است گندم خامی و بنام قول سعید الا برار۔ بقول اختیار اشرار
عقل کردن را مقرر تصورند و غیر آنرا بر عیالش جبر نمایند و نہ احادیث مخصوصہ
بالنبی صلعم یا بالصحابی رض را شناسند و نہ کدام اند و کجا اند و کرا العمل آید
اصلاً عیالش سازند و نہ در نوشتہ بزرگان کہ در باب عمل باحدیث نوشتند و

ابرار را از گفتار و کردار آئینه محی درشان شاخ زمان اختیار کردن اعتبار است
 نه برگشته استرار را گفته سیدالابرار مخرج بودی بهرگز کسی را از امتانش صلح
 درشان حدیث نبوی و مفسر و غیره گفتن بر سید و بلکه مثل منافقان خارج
 از امت شدی به هر چند آنچه متاخران رحمہ اللہ علیہم در باب تفریق صحیح و غیر صحیح
 بلیغ فرموده اند تا بم آنرا چندان قوت و طاقت نگردیده به که بر اقوال آئمه
 مجتہدین خصوصاً بر قول امام آلایمہ امام ابوحنیفہ رحم فوقیت یابد و باطنی الفت
 اسناد آلایمہ تابعی در عمل و ثبوت باشد از اینجا علمای کرام و فضلاء علمای خصوصاً
 مولانا عبدالحق دہلوی در شرح سفر سعادت و امام شعرانی در میزانش و غیرہما گفتند
 کہ یہ تکیہ تالیفات محدثین مشہورین آئیمہ اربعہ مجتہدین را الزام داون و بر مخالفت
 ایشان (در راه گردیدن روایت) و همچنین مضمون در کتب بسیار معتبرین مرقوم است
 کہ چون باشد در تحقیق اگر غور کرده شود بہ ہند محدثین بمقاہایہ اقوال امام
 بنابین بہ حسب گفته غیر مقلدین نیز سلبہ میزان عقل نمی سنجی نہ چرا کہ چون
 غیر مقلدین تقلید شخصی را باین قول کہ دران حکم شارع صادر گشتہ روی کنند
 و بات و شرک گویند پس بنا علیہم ہم می گویم کہ در ثبوت صحت سند محدثین
 نیز حکم شارع صادر نگشتہ پس بچہ طور ترک اقوال آئیمہ خیر القرون باقوال آئیمہ کثر القرون
 و ثبوت کرد و عمل سازند و ما سوائے آن ہر محدث بر قول ہمان راوی (کہ بدو ملقات
 حاصل نموده از و اخذ روایت کرده و او از فلان از فلان از فلان شنیدہ
 گفته تا برسول صلعم رسانیدہ) اعتماد کلی و اعتماد قلبی ساختہ آنرا بمثل
 خود درج نموده نہ رواۃ سابقین این راوی را دیدہ نہ از زبان آنان
 روایت شنیدہ بہین است حال کیفیت سند محدثین و همچنین سند اباح

محدثین سند فرغ گویند و ایشان بر همین سند مرفوع چنان می نمایند که این را
 در محبت حدیث چندان قوی ترین دلائل شمارند که در مقابلش اقوال دیگر هیچ
 را چه معنی اقوال صحابی و غیر را هم اعتبار سازند و چنانچه در مقدمه فایده ترجمه
 و مجمع البحار مذکور است و ما روی عن الصحابی من قول او فعل متصلا
 کان او منقطعاً و عولیس بحجة علی الاصح - و باعث تفاوت و بدایت
 حدیث لیس الخبر کما المعانیة خبر ندارد و بر تکیه این خبر واحد اینها قیاسات
 بر پا دارند حال آنکه خلفا سران حدیث رضی الله عنده را با وجود صحابی و پیش
 التفات نفرمودند و کما مر القائل این هم باید دانست که حدیث روایت
 به وقت امام آلایه امام ابو حنیفه رحم باعث قریب از آن دیگر بود و بعد باعث شود
 و ظهور و در شهر تاجر سیدن بایمه محدثین مشرق و در دو سه صدی حدیث دیگر
 رو نمودند که ناظر نیست که سبب تناول زمان - و کثرت شدت نقل ناقصان -
 مثل گلستان این زمان و خواه نخواه تغییرات بی پایان راه یابند و اگر
 چیزی کم و بیش شود و علاوه بر آن عددان مشرعت و معانی آن طریقت دیگر
 نشسته و در رسول صلعم افترا نیست و امام اعظم رحم چشم خود بر کلمات و
 سکنت صحابی رسانده و دیده آئین مشرعت بسته و آنرا فقه و اصول نامیده و کما
 ذکره هند الکفایة لمن الدرایة

تبصره و مود قرآن

باید دانست که قرآن نام هر دو لفظ و معنی راست و پس هر کس که فقط بر ترجمه قرآن
 خواه ترجمه فارسی باشد یا اردو یا انگریزی و غیره دعوی قرآن دانی نماید یا نقل
 چه آن هر دو را تمام است و با معرفت افتاب مشن آنها هرگز بر معرفت احکامش
 و قوی ندارد و اگر بنا بر آنند که نماند پس بر جرات خود همین بدانند که

محبت آید بد زیرا که آن از دو حال خالی نباشد؛ که بحث از لفظ باشد یا از معنی
 (معنی باشد از قسم اول گویند؛ اگر از لفظ باشد باید دید که در آن حسب استعمال بحث کنند
 یا حسب دلالت اگر حسب استعمال است آنرا قسم ثالث نامند؛ اگر حسب دلالت است
 باز باید دید که در آن اعتبار ظهور و خفا معتبر است یا نه اگر معتبر است آنرا قسم ثانی گویند
 ورنه قسم اول نامند؛ اما باز **قسم اول** (که در وجود لفظ حسب صیغه و لغت
 است) برین چهار قسم منقسم است؛ خاص و عام و مشترک و ماقول؛ چنانچه دلالت
 لفظ بر واحد است یا بر اکثر؛ اگر بر واحد است باید دید که دلالتش علی الافراد
 عن الافراد است یا مع الاشتراک بین الافراد؛ اول را خاص؛ ثانی را عام گویند
 و اگر بر اکثر است باید دید که احاطه آن سبب تاویل ترجیح یابد یا نه اول را ماقول
 گویند؛ ثانی را مشترک؛ **قسم ثانی** (که در وجود بیان لفظ است) نیز بر چهار
 منقسم است؛ ظاهر و باطن و محکم و غیره؛ هر یک از معنیهای احتمالی تاویل دارد و باید
 اگر وارد باید دید که ظهور معنی بر وجهی است یا نه اول را ظاهر؛ ثانی را باطن گویند
 و اگر احتمال ندارد باید دید که قبول نسخ کند یا نه؛ اول را مفسر ثانی را محکم نامند
 و با خصوص بمقابله این است؛ اما در بعضی اقسام از جمله در غیر اینها؛ خفی شکل مجمل متشابه
 چرا که مثل اعتبار ظهور معنی خفا معنی را نیز اعتبار است؛ پس معنی خفاش
 را باید دید که خفا اثر را بباب امر خارج از صیغه است یا بنفس صیغه اول
 حقی گویند؛ ثانی را باید دید که بعد تاویل ادراک معنی ممکن باشد یا نه اول را
 شکل گویند؛ اگر ممکن نباشد باید دید که از مشکلی توقع بیان است یا نه اگر هست
 مجمل گویند؛ ورنه متشابه؛ **قسم ثالث** (که در وجود استعمال لفظ است)
 نیز بر چهار قسم منقسم است؛ حقیقت و مجاز و صریح و کنایه؛ زیرا که استعمال
 حسب معنی موضوع له است یا غیر موضوع له اول را حقیقت گویند؛ ثانی را مجاز

باز هر دو حقیقت و مجاز را باید دید که با کشف معنی مستعمل است یا بغیر آن است
 اول را صریح - ثانی را کنایه نامند - قسم را الجمله که در معرفت وجود و قوت
 علی المراد است (نیز بر چهار قسم منقسم است) استدلال بعبارة النص است دلیل
 باشارة النص استدلال بدلالة النص استدلال باقتضاء النص چرا که اگر استدلال
 مستدل حسب مسوقی افلاست یا بغیر مسوقی لفظ اول را عبارات النص - ثانی را اشاره
 النص گویند و اگر استدلال حسب مفهوم معنی لغوی باشد آنرا دلالت النص گویند
 و الا نه باید دید که اگر در آن صحت لفظ بر شرع و عقل موقوف باشد آنرا اقتضاء
 نامند و نه استدلالات فاسده گویند - و بعد معرفت همین است قسم قسم خاص
 چنین است که هر استدلالتی باشد و آن نیز بر چهار قسم منقسم است معرفت
 موافق آنها معرفت معالی آنها و معرفت نریب آنها و معرفت احکام آنها و چون
 است چنین را بر این چهار پسین ضرب نموده شود و هشتاد حاصل گردد و الغرض
 بلا معرفت همین هشتاد بکنه دوم قرآن واتی نباید زد و هر که زنده و بچشم قند که
 برخلاف مقتضای حال و اقتضای مقال قرآن عمل کند پس بر اقوال لازم است
 که برادانت این اقسامه شور و شب و غوغا نماید باور نباید کرد بلکه هیچ پوچ و پاد
 شمرد - باز هر یک از اقسام هشتاد را از اول کثیره و اصناف غریزه اند و چنانچه خاص را
 سه نوع اند خصوص الخبص خصوص النوع خصصه من العین و چون انسان و حیوان و زید
 و کمالش معنی مدلول مخصوص را قطعاً بینا بنفسه شامل است و در آن گنجایش قلین و
 احتمال بیان نیست پس در امر اسرار کعبه و مسجد و اقدیل ارکان را بر سبیل فرض
 لما حق کردن جایز نخواهد شد و ویرا که معنی رکوع پشت خم کردن و معنی سجود و سر زدن
 نهادن - خاص ترین بنفسه احتمال بیان ندارد که حدیث اعرابی فصل فائز است
 لم تصل بیا نش باشد اما چون اعرابی بلا فهم نیست فقط امر جنانیده و باز رفت

سر از سجده ثانیه مثل دانه چینی مرغ سجده کرده یعنی بغرض زیارت رسول صلعم
 در نماز نیت نموده بنا بر آن رسول صلعم فصل فانك لم تصل احل فرمود
 که ادایه فرض هم نکرده نه از آن فرضیت طاعت رکوع و سجود و فرضیت قوم بعد
 از رکوع و فرضیت جلوس پس اسجدین مراد گرفته که کاذب الشافعی هم اگر
 آنها فرض باشد بخیر واحد نسخ قرآن لازم گردد و حال آنکه نسخ قرآن بحديث کلاسه
 لا ینسخ کلام الله و کلام الله ینسخ کلامی و کلام الله ینسخ
 بعضه بعضاً کذا فی مشکوٰۃ و فی الازاله ممنوع باشد و آن چون حدیث عراب
 آنها نیز مطعون است و لهذا وجوب آنها از آن ثابت گشت و اگر کسی گوید که این
 تقریر در باب عدم نسخ کتاب بالسنة خلاف تحریر اصولین است و زیر آن نشان
 نسخ را باعتبار نسخ کتاب بکتاب و نسخ سنت به سنت و بالعکس چهار قسم منقسم
 ساخته اند و در هر قسم نظیر بم آورده اند پس تقریرت را چه باید گفت گوئیم
 بان بحسب ظاهر بعض اصولین بر فایده انحصار اقسام اربعه عقلیه مذکور در نسخ کتاب
 السنة را قائل گشتند و نظیرش هم در آورده اند و اما محققین ایشان بعد تأمل و
 تحقیق و واقعین پس از تعقل و دقیق چنین گفته اند که بمقابل هر نظیر یک نسخ
 کتاب بالسنة در آورده و نسخ کتاب بکتاب هم یافته شده و کما قاله الملا جیون و
 یکنذا کل ما اورد وافی لظیر نسخ الکتاب بالسنة فقد وجدناه فی نسخ الکتاب بالکتاب
 بقطع النظر عن السنة علمی ما حررت فی التفسیر الاحمدی کذا فی نور الانوار ۱۲ و فی
 تالم الامام البوزید القاضی لم یوجد فی کتاب الله ما ینسخ بالسنة الا بطریق الزیاد
 فعله هذا لا یصح التزام انقاس آیه التوجه بذخیر کذا فی مسلم الثبوت و شرحه ۱۲
 پس نسخ کتاب بالسنة را چه اعتبار است که اعتبار کردند و این
 نیست و مگر اعتبار رعایت انحصار اقسام است پس اثبات و تخمین اقسام مجبور

شرعی نیست. و بالفرض چیزی دیگری گوئیم که اگر اعتبار نسخ کتاب با سنت را اعتبار
از ان سنت سنت متواتره مراد است و کذا فی المسلم و غیره. نه غیرش را اعتبار داشته
نه از خبر احوال و صحاح نسخ قرآن مراد داشته باشند. که چون خبر احوال و نسخ خبر متواتره شدن
نمی تواند. و نسخ قرآن چگونه شدن تواند. و علی هذا القیاس حدیث وضوء
فاغسلوا و وجهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم
الی الکعبین و لا ورا بیدلیل موافقت بنی صلعم. و تیمه را بیدلیل حدیث لا وضوء
لمن لم یسجد. و ترتیب را بیدلیل حدیث لا یقبل الله صلوٰة امرأ حتى
یضع الطهور فی مواضعه فیغسل وجهه ثم یدیه الخ. و نیت
را بیدلیل حدیث انما الاعمال بالنیات شرط کردن. و در آیت طواف و
لیطوفوا بالبيت العتیق بهایت را. و آیت قرئص و المطلقات
یذرنفسن بالنفسه ثلثه قمر و تناول بالاطهار داخل ساختن. و بطلان
است. زیرا که معنی هر لفظی از مسح و داو و طواف و ثلثه خاص بین بنفسه احوال بیان
ندارد. پس باخبار احوال این همه اشیاء را در مکن صلوٰة و غیره داخل کردن که باین
قرآن کردن است. و آن سجایت ماکور کلاهی لا ینسخ الخ ممنوع است
مان این همه اشیاء سنت مکه فرض اند. پس لاند بیان ظاهر بیان را (باید)
بین آیات و الاحادیث بلکه بمضمون (لا تقرؤا الصلوة عمل نمایند) طاقت
این همه مطلب فقهی کجا که بفهمند. و دماغ درش هم که بکنش برسند. اگر گویند
که آئمه ثانیه رحمهم الله قالی بران رفته اند. گوئیم که ان ایشان اختلاف کرده اند
و آن اختلاف بمضمون اختلاف اعتقادی رحمة محمود است. اما از ان لاند بیان
هوای پرستان را چه که در میان است افتراق انداختن. و آن افتراق باینست
تتفرقوا السبیل ندوم نیست. و ما سوا ان آئمه اربعه هم بمضمون آیت

الهام المؤمنون اخوة باهم با مواسات و موافات کار بستند. * کما مر ذکره *
 و با هم یکدیگر را دوست می داشتند. * و امر معروف و نهی عن المنکر می کردند و بگویند
 تعالی و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعض و باصرون بالمعشر
 و ینهیون عن المنکر الهم نه مثل لا ینبیان مؤمنان را کافر و مشرک و زیمیت
 گفته خود کافر نشاندند. * نه بگویند ای تو من ببعض و نکفر ببعض حسب خویش
 نفسانی خود با برآیات و احادیث عمل ساختند. * نه تالیفات بشر القرون را منتهو
 شماروندند. * نه اینها را حجت شرعی دانستند. * نه در آن زمان موجود هم بود و نه
 نه از مخالفت تواند نوشتند. * نه متاخرین آنان ملزم شوند. * اما می غیر مقلدان
 شمارا بر کتب تالیفات بشر القرون بر مخالفت اقوال آنکه خیر القرون کمر بستند. * و از
 نوشتن متاخرین تقدیرین را الزام دادند. * و به تقلید ایشان تقلید نهان را
 حرام گفتند. * باز حج بعضی آنکه را بر مخالفت بعضی حسب خویش نفس پسندیدند
 و بان بر بعض دیگرش لعن طعن کردن. * چه کارست بدل باید فهمید. * هرگز کسی نباید
 آری امام ابوحنیفه رحم با عتق قربان رسول منان در معرفت جواهرت شرعی
 مثل همان جوهر است که در دکان شریعت شارع خود نشسته. * و قدر قیمت هر جوهر در
 و هر یک را بخوبی شناخته. * گوید ابدایت نایب شارع حسب ضرورت خریداران بیع و
 فروخت ساخته. * تا بران ضرورت نوشتند. * پسندند استند. * اما بخوبی غلبه
 و تا شناسم خریداران متاخرین چنان اصول استنباط کرده. * که از آن قیمت و
 معرفت جواهرت شرعی بخوبی دانستن توانند. * و از اختلاط وضع و ضاعید محفوظ
 باشند. * اما می نهان بشر القرون با عتق بعد از زمان رسول معلوم مثل همان جوهر
 می است که مخلوط جواهرت را نشناخته. * مثل حاطب الملیس جواهرت صندعی و
 غیر صندعی را در کبیه خود افزایم آوروند. * لهذا است. * معرشت اینها جوهری را

تنزیهت دانسته نمایند + اما آن جوهری مثل امام ابوحنیفه رحم بکله او پیش هم
 ثابت شده + و علاوه بر آن در ارسال پرسند و ثوق شرعی هم یافته اند + کما
 مر ذکره + فظهر الفرق ولو کفتم لا تفقهون + یا ایها اللامه بیون + اگرنا دانستیم
 لفظ حاطب الیل مراناسر گوید + بعد از انتقام آید + اورا باید + که اولاً این چند
 و شوکانی و فیروز آبادی و غیر هم را ناسر گوید + که ایشان اکثر احادیث صحاح و را
 میزنند و غیره گفتند + اگر می توان مثل حاطب الیل نبودند + بچهار کثیر تالیفات
 را موضوع یافتند + پس بصداق اینها کذب ثانیها لازم است + فلما تفرعوا
 لیستیار + و لا تشتر علی امرای که من هر بزرگ را حسب درجه بزرگی می شمارم +
 و تعظیمش کنم + اما شما بلا امتیاز هر که و همه را مساوی شمارید + نه منی بلکه باعث
 نادانی متاخرین را بر تقدیم بر خدایات معنی حدیث خیر القرون قرنی الخ فوقیت و
 تا از نوشته نامه کثران بهترین را کمتر و کثران را کمتر شمارید + و عدوی را دوست
 دارید + و امتیاز حق و باطل و عمل و غش کردن متوانید + سجان اندید و از اصل
 مطلب چه دور افتادیم + حالاً باز میطلب اصلی گردیدیم + و گفتیم + یا بعض
 از خاص امر و نهی دیگر عا سبب اقسام و انواع اند باز هر اقسام را اقسام است
 چنانچه تخمیناً امر بر شانزده قسم منقسم است اول وجوب کفوله تعالی اقموا الصلوة
 و هم ندب کفوله تعالی فکاتبه حد ان علمتم فیهم خیرا - و دوم ابا
 کفوله تعالی کلا و اما مسکن علیهم ما هم اکرام ادخلوها بسلام
 آمین - پنجم امتنان کلا و اما رزقکم الله - ششم اهانت ذق
 انک انت الغلزال کسریم مقسم تسویه اصبروا اول الصبر و - ششم
 تعجب اسمع بهم و البصر ای ما اسمع و ما البصر هم - ششم کن
 کن فیکون - و هم اختصار اخبار القواما انتم ملقون - یازدهم اخبار

فليجملوا قليلا وليكوا كثيرا ووازوهم تنديدا اعدوا ما شئتم
 ميروهم تعجز فالقالبوراه من مثله چهارم استخیر - کونوا قردة
 حاسنين - با تروهم دعا لقواک اللهم اغفر لی - شانروهم انداز
 قل تمتعوا وغیر ذلک از کتاب اتمامها شمه فکیف یطلع علیها اصحاب
 الشواهر بغیر علمها وکیف یبلغون الی رموزها و خموضها من دون
 تعلمها فالنظر وایا ایها العلماء فالنظر وایا ایها الفضلاء
 الضعفاء

تبصره سوم در سنت

باید دانست که حایق را نیز بجهت مثل اتمام قرآن اقامه نمایند و بلاد است و دریا
 آنها چگونه هر که و مترجمه خوانان صحاح را می رسد که از احادیث صحاح (که در آن نظر
 اتمام و احکام را اصلا بیان نیست بلکه مثل ادویه دوکان و طار اقال مجتمع اند) در
 هر امر بقال البنی صلعم قیل و قال کردن تواند و هرگز نواند اگر بپندارد که تواند و
 بپندارش را بر جهالتش بلا شبهه حجت آرد که این همه کار اجتهاد و کارایه لیام نیست و
 کارایه آنکه کرام است و قلاد و اقلد و افتخا و الا قضا و او قضا کوا - اگر گویند
 که محدثان اصول حدیث چنان اصول نوشته اند که از ان اتمام احادیث بسکه برین
 اند و اصول فقه را در کار نیست گوئیم که چون نباشد ظاهر بیان بجز ظاهر بیتی
 باریک بینی را چگونه در یابند و برین عقل و دانش بیاید گریست و
 اذا کان الغراب دلیل قوم و سیهد یهد طریق الهالکین
 و بضمون این بیت و چنان گری که در سنگه زمان است و زمین و آسمان
 او همان است و صحاح را مدار کل شریعت قصیده و از بجزوی عیب را نیز بپند
 و بجزوی چند از خود بجز عیب بپندند بر غم نیز و نه بیک در صحن کاچی قل
 بپند و اوقات خزیر خود را بلبالب حال صرف نمایند و کسی در صحن کاچی

افعال عامه و طلب المحال و ادای صفتان تا فهمان آن اقسام احادیث است
معمول و متعارفین و معاین الاحادیث اند که در لفظ احادیث عبارتند از
سفارش بلکه انها نوافی و سواد بی و تحقیر قول البنی معلوم لازم آید که در شان احادیث
مستخرج و مستخرج و مرجع و غیر نوشته اند حال آنکه این الفاظ بر حدیث من حیث
محمول نباید ساخت و نه بر حدیث امتیاز متاخرین اعتقاد کنی باید داشت بدان
اصول حدیث حال رواة و طرق اسناد و مرجع و قدح و تحذیل و غیر ذلک مستخرج
بدان اثنان خاص و عام و مشترک و اول صریح و کتابیه حقیقت و مجاز مفسر و محکم و غیر ذلک
مدرک می گردود و چنانچه ابن حجر عسقلانی رحم در شجته الفکر که عمدترین کتب اصول
احادیث است نوشته که اخبار اما یکون له طرق بلا عدد معین او
مع حصرا فوق الاثنین او بجمعا و یا واحد فالاول و هو المتواتر
و هو المقید بالعلم الیقینی بشرطه و الثانی هو المستقوی بالثبوت
الغریز دلیس شرط الصحیح خلافا من زعمه و الرابع الغریب
و کلها سوی الاول احاد و فیها المقبول و المرد و لتوقف الاستدلال
على النجیث عن احوال و اتباده و الاول اتم پس این اقسام
متماثل احادیث عبارتند از و یا با مقامیم خارجی عقل پذیرد و بدل و بیانات
باید ساخت و بعد از آن بدل انالا غیری باید نوشت و تفسیر و معین شجته الفکر
و جواهر اصول نه علم حدیث الرسول حدیث صحیح را هفت قسم نوشته قسم اول عام
این است که صحیحین باشد از متفق علیه گویند و قسم دوم اینکه فقط در بخاری باشد
قسم سوم اینکه فقط در مسلم باشد و قسم چهارم اینکه حسب شرط بخاری و مسلم باشد و
قسم پنجم اینکه فقط در بخاری باشد و قسم ششم اینکه فقط بطور مسلم باشد و
اینکه با سواست بخاری و مسلم دیگر اهل حدیث صحیح گفته باشد و انتمی پس بدین

بجای خداوند مذکور گنجاء بلکه ازین اقسام لیسکه مورد و بهایست نه بلکه مشرک
بکلام رسول پیدا که بجز اتفاق بخاری و مسلم کمال شرافت و صحت کلام
رسول باقی نمانده و باعث نزد و شدن در صحیحین دران زوال پذیرفته
العیاذ بالله گو یا خیر مقلدین اتفاق بخاری و مسلم را نام رسول تصور میدند
نه بلکه از وجه رسول صلعم هم اعلی دانند که حدیث غیر اتفاقیه را که نه
احقیقت کلام رسول صلعم هم باشد خفیف شمارند و لغو و باشد منه گو یا ایشان
نوشته صحیحین را نسخ کلام رسول خائفین گردانیده و لاجل و لا قوة الا بالله
حال آنکه محدثین گفته اند که اکثر احادیث صحیحیه را طرح داده اند که حسب شرط خود
نیافتیم اما غیر مقلدان همان شرط را عین شارب تصور میدهند و معتقد اند نوشته
زبان دریده همان گویند که در باب تقلید شخصی و انحصار مذاهب اربعه حکم شارع
ناطبق نیست و باز اعتبارش چیست پس سخن ایشان مثل سخن همان زن مجنون
که خود زن صالحه را تجمه گوید اگر گویند که چون ایشان یعنی بخاری و مسلم از دیگر
محدثین معتبر و ثقة اند بنابراین ایشانرا از دیگران اعتبار کنیم و او بر تالیفات ایشان
بالوثوق عمل نماییم و گوئیم که پس ما هم امام الاثمه امام عظیم رح الله را از دیگران
افضل دانیم و بنابراین تقلیدش کردیم و باز چرا ما را مشرک و مرود و گویند
و تقلید ما را مشرک دانید و قائل نظر و الی سوء ففمکم و الی عاقبه عذمتکم
پس اگر راست پرسند تحقیقت الامر اینست که حالا قیل و قال علمای متأخرین
را نام حدیث گشته پس فی زماننا اطلاع بر خلوصیت و عدم خلوصیت قول النبی
صلعم امریست محال و چنانچه برین دعوائیم کتاب فوائد المجموعه فی احادیث الموضوعه
امام شریکانی رح لیسکه الی آنکه امام موصوف خود با عمو و بعض متعصب نیز بر حدیث
عرف زده و بعضی را چنان و بعضی را چنین نوشته و چنانچه با عمو صاحب فرستاده

فیروز آبادی حدیث الصلوٰۃ عماد الدین فمن ترکها فقد هدم الدین
 را ضعیف گفته + ضعفه الفیر و زابادی فی المختصر نوشته + و فیروز آبادی
 تقلید بعض از غلات و اهل عجلت از متاخرین مثل ابن جوزی و غیره کرده + بکنانی
 شرح سفر السعادت + طرفه این است که وافی رحم برافیکذا بین جناس گرفته + و
 بر فیروز آبادی اعتماد نموده + حدیث صحیح را ضعیف ساخته + چون معتد و معتد علیه
 برین منوال دل است + و یک قیل و قال - تقلیدش چنان را چه اعتبار به چه مقال +
 طرفه عجیب است که ایشان همچنین کسان را تقلید نمایند + معذرت تقلید را حرام گویند +
 و مقلدین آئیم خیر القرون را مشرک نامند + پس ایشان بدلیل و قول خود مشرک
 یانند چرا بیدل نمند + اگر با وجودش منکرش باشند + خود را پیش کسی بانند +
 که بر رفع تهمت بدربانی و دشنامی گوید مرا حرام از دکان و مردودان می گویند که
 مروج را دشنام می دهم + و تا سزای گویم انتهی + حالا آنکه دشنام و دشن از زبان
 نابت می شود تا هم منکرش باشد + پس من الا بالله فریبی + یا عدل انت جلیب + یا حیا
 خلقی لا یدعیان بسکه تحمیر که ایشان مقلدین را باعث تقلید آنکه از بعضی محدثین مشرک
 گویند + و خود را با وجود تقلید صحاح بلکه شارحین و مترجمین متاخرین و مؤلفین
 مشرک شمارند + اگر گویند که ما ایشان را تقلید نمی کنیم + بکه تقلید جاوید
 نمائیم + گوئیم که از ایشان باید پرسید که آیا صاحبان صحاح و غیرهم را خدا
 رسول صلعم دانند + یا نمانند + اگر دانند العیا و باید مشرکترین مشرک نامند + و
 اگر نمانند بقول خدا و رسول صلعم عمل کردن چگونه لازم و واجب شمارند +
 قدر بکنان را لاسیما فی تبصرة الاولین القاطن - و اینجا حسب مقتضای
 نقل خد قیل و قال - می نمایم بشنودید - و غور و فکر سازید +
 نقل باری و غیر مقلد سخنان من فرود آید + بکه این مریدان ایشان اند

بزیارت آمده حسب اعتقادش چند مسائل از ایشان پرسید اما در یک مسئله
 اختلاف گردید و هر دو جدا جدا حدیثی بیان کردند و هر یک بهوت گشته بمن رو کردند
 بنده جواب داد و تنش را مناسب ندید و باز با ایشان توجه کرد و هر دو بعد بیان اختلاف
 حدیث اتفاق کرده گفتند که ما حدیث بیان نمودیم و باز چه گویم و هر یک گفت من
 این چنین گفت آن چنین گفت را نمی دانم رسول چه گفت بابا گفت و جواب را
 نشنیده بپرست و مرا خنده گرفت و هر یک به چاره محروم برگشت و
 نقل روزی نزد غیر مقلد شخصی آمده گفت که مرا فرائض تیار کرده باده
 و اجزش از من بگیر یا تقسیم وراثت نمایم و غیر مقلد فی الفور از فرائض شریفه
 استخراجش نموده حواله اش کرده یک روپیہ اجزش گرفت و پس آن شخص غیر مقلد
 را گفت که شاید بکروپیہ مشرک شدی گفت چاونه گفت تقلید فقہ کرده و حال
 مقلدین فقہ را مشرک نمی گوئی و چرا از حدیث فرائض استخراج نساخته و یا
 از شرک نجات می یافتی و برادر را شرک مشرک کن و از حدیث بیرون بکن و عتقاد
 و اعتقادوم باقی ماند و اجرت حلال گرد و گفت در حدیث چنین فرائض
 نیست گفت آیا رسول صلعم دین را نقصان داشته انتقال فرمود و هرگز نه که
 آیت الیوم اکملت لکم دینکم و ما رغبتم ان یخرجکم من دینهم و فی قول النبی صلعم لا یجاء
 و کتاب توبه لا یصح

تبصره چهارم در اجماع

باید دانست که اجماع را دو معنی است یکی لغوی و دیگری اصطلاحی شرعی و باز
 لغوی را دو لفظ بر منطبق حال این مقال دال است بر یک معنی جمع خاطر
 کافی قوله فاجمعوا امرکم یعنی فاعزموا امرکم و فی قول النبی صلعم لا یجاء
 لمن لم یجمع الصیام من اللیل لم یغزم الصیام من اللیل

دیگرے اتفاق + اما معنی اصطلاحی شرعی ایست کہ محمد بن صالحین است
 رسول رب العالمین را بزبان واحد در امر شرعی اتفاق کردن است
 رکنش دو اندکے عزیمت دیگرے رخصت اما غنیمت این است کہ سکن ایشان در امر
 قوی یا شروع ایشان در امر فعلی با اتفاق کل شدن است - اما رخصت این است
 کہ در امر قوی یا فعلی اتفاق کردن بعض از ایشان مع سکوت و عدم مزاحمت بعض
 نام در مدت تامل است + و این اجماع را اجماع سکوتی گویند + و اکثر
 ائمه نیز محبت شرعی شمارند + اما امام شافعی رحم در ان خلافت می کند پس بر آنکه
 بر سکوت موجب رضا باشد + بلکه انکاهی باعث خوف و میست و دهرت و غیره
 هم می باشد + آن دلیل بر رضای نمی گردد + چنانچه بر این دعوائش دلیلی باید
 رومی عن ابن عباس رض انه خالف عمر رض فی مسئلة العول فقیل له بل انظر
 حجتک علی عمر فقال کان رجلاً همياً فیه منعنی و دونه + جوایش انکه این رفا
 نه قابل اعتبار است نه قابل اختیار + زیرا کہ حضرت عمر رض با جماع امور شرعی از
 دیگران خیلے مطیع و منقاد بود + حتی کہ بقوله رض لولا علی لمک عمر - و بقوله
 کل الناس افقه من عمر حتی المحدثات من الحجاب + و بقوله لاخیر فیکم مالم تقولوا
 لاخیر لی مالم اسمع کذا فی تیسیر الاصول حسب مقتضای حال - و مقتضای
 مقال - بامور شرعیات تواضع کمال - قیل و قال می فرمودند + بلکه در هر حال تواضع
 تواضع را اقبال می نمود + فکیف یظن فیه هذا الظن الفاسد + ولما یرغم فیه هذا
 الکاسد + و طرفه و غریب و لطیفه عجیب ایست کہ بآن روایت عالم مستحیر - فقیل
 متدیر - و عاقل متبصر - و حامل موقر حضرت محمد بن عباس رض را به تمت
 تفسیر بامور شرعیات - و الزام حال با حکام فصوص ملت - منہم کہ بن است +
 کہ ابن عباس رض از حدیث نبوی صلعم الساکت عن الحق شیطان اخر من

خبر نداشته و از آیت قرآنی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
که در آن عدم ارسال رسالت را مذموم فرموده و دهمت را مرفوع نموده و نقل
می بوی و العیاذ بالله - این روایت نیست و مگر باقری را و انقض است و قطع
نظر ازین دلائل اگر اجماع سکوتی حجت نباشد و قباحه عظیم با مورد شریعت الهی -
و با حکام ملت نبوی - پیش گرد و که اجماع بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی
باعتبار سکوت حضرت علی کرم الله وجهه صحیح نباشد و فکیف هذا قال و لیس کذا
بأن دنیا داران با مورد دنیاوی و از مذهب و دهمت حاکم ظالم و غیره تفسیر
گاه بگاه سکوت اختیار کنند و البته همچنان سکوت را رضا تمامند و اما آن چیزی
دیگر این چیز دیگر است که در اینجا غرض ما از لقنای دنیا نیست و در اینجا
عمل ما از حقانی شرعی و اینجا کار با اختلاف حرص و طمع دنیاوی رو داد نیست
و در اینجا اتفاق صالحین مؤمنین و مشور و مسلمین کار شرع گرد نیست و
و از باب اجماع چنان کسان باشند که فسق و فجور و ظلم و ستم و هوار
هرگز روا ندارند و اگر چه بقول ابوبکر باقلانی قول عوام را نیز غیر معتبران در
العقاد اجماع معتبر شمارند و اما عالمان معتبران بقیه مجتهدان بدان کان که در
تعریف اجماع مندرج است قول عوام کالبهایم و الا لغام را در میناب صلب
اعتبار سه نکند و خارج عن المبحث دانند و بر آنان تعلیل مجتهدان جواب
شمارند و نیز بمانند و مذکور اهل اجماع را از صحابی رض یا از اهل بیت نبوی یا
از اهل بدیه طیبه شدن را مشروط سازند و زیرا که معنی لفظ اجماع آنست که در قوله تعالی
و کذالک جعلناکم امة وسطا لعلکم تترعون شاهد آورده علی الناس - و
قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس - و در قوله صلوات الله علیهم لا یجتمع

امتی علی الفضل (الله مذکور است) برائے تعظیم است. + تخصیص منح است مخصوص
نبت + و هر احوال و کتب و نشان ایشان و در فضائل آنان و اول اند
نشانها بر عدم حجیت اجماع غیر ایشان را مثال اند. + پس قول قوی که گویند که کبر
صدا باین معنا که اصل رسول دین همین اجماع دیگران نیست + و قول بعض
که بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت
الح - و بدلیل حدیث ان تارک فیکم ثقلین الخ رواه الترمذی گویند که
بجز اهل بیت نبوی اجماع غیران صحیح نیست + و قول امام مالک رحم که بدلیل حدیث
ان المدینة تنفع حبشها کما تنفع الکبر خبث الحدید رواه البخاری گویند
که بجز اهل مدینه اجماع غیر بلا و رت نیست + همه باطل گشت + که دعوی ایشان
عدم انطباق معنی تعظیم است + بکبره تحقیق و نبوت نیست اگر چنین بود بجز اجماع
فارس که رسول صلعم اکثر اوقات و نشان ایشان ولو کان علیهم السلام یا اجماع
بالتزیا یا معلقا بالتزیا یا عندا التزیا لالتا وله قوم یا سر مجال من
ابناء فارس اخربه بالتعظیم و التزیر و التسلیم و بخاری - میفرمودند +
اجماع بغیر ایشان حجیت نبوده +

وقع و حل اگر غیر مقلدان گویند که اگر اعتبار معنی عموم لفظ امت معتبرا
اجماع مانیز معتبر باشد + گوئیم که مان معتبر باشد + اگر مخالفت اجماع مجتهدین
خیر الشر وانی نباشد + و لایق و تلوی لازم نکرده + و هم مخالفت حدیث بدیل
الله علی الجماعه فمن شد شد فی النار متصور نشود + فقط +
و نیز از قید امت صاحبین اجماع کفره و فحیره موجب حجیت شرعی نباشد + پس
اجماع یهود بر عدم ثبوت نبوت بعد از موسی علیهم السلام و اجماع نصاری بر قتل عیسی
و اجماع هواپرستان غیر مقلدان این زمانه هم تفکیک و اجماع تاریخی نیز جاری

و اجماع مستنکران نکاح ثانی بر عدم نکاح ثانی - و اجماع فلاسف بر ندامت
عالم - هرگز حجت نباشد - فتفکر - و ما قلته - و تدبر - الی ما خرت له
و همچنان بقول امام شافعی و امام احمد و امام ابوالحسن الاشعری رحمهم الله کتاب
القراض عصر مجتهدان در حجت اجماع مشروط نیست چه اگر در خصوص
بر حجت اجماع دال است - در ان القراض عصر یعنی موت مجتهدان را اصلا
دخل و قيل و قال نیست پس مشروطیش زائد علی النصوص باشد و آن دست
نباشد و ما سوا سے آن اگر اجماع بر القراض موقوف باشد - تحقق اجماع تا ابد
بشود نمی رسد که دفعه مجتهدان را بعد انعقاد اجماع فویدان عادتاً محال است
پس موت بعض مقدم بر بعض گردد - و بعض آخر را مجتهد آخر را حق شود و علی هذا
القیاس لا بد الا بصورت اجماع تحقق شدن غیر ممکن باشد و حکم اجماع
در امور شرعی قائده یقین و قطعی مید - پس منکرش کافرا باشد که خداوند کریم
يقوله من يشاق الرسول من بعد ما تبين له الهدى وليج غير
سبيل المؤمنين قوله ما نولي ونصله جهنم وساعت مصيرا - محقق
مؤمنین را مثل مخالف رسول صلعم گردانید - لهذا نتیجه عذاب هر دو مخالفت
منساوی گردید - پس اجماع ایشان مثل خبر رسول صلعم بدرجه دلیل معقول
یجبت قطع محقول رسید - و قوله تعالی و کذا لک جعلنا کم امة وسطا البکوة
شهادت علی الناس - و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس
که درین دو آیت لفظ است - (که متصف بصفی عدالت و خیریت گردیده است)
مؤیدش گردید - اما بعض جمعی ظاهر بیان و بعض از مضمریان و خوارج
و روافض و لایذیهان در حجت اجماع مخالفت کنند - اصلا حجت نشمارند
بلکه بر عدم حجتیش بچند وجه حجت آرند اول اینکه چون هر واحد اهل اجماع را

خلاصہ ہے ہمچنانہ مجمع را خلاصہ است + دوم ایکہ ذر قرآن الی تان متنازع
 فی شئی فرودہ الی اللہ و ہر مؤلفہ ذکر اجماع نگذارت + سوم ایکہ محدث
 معاذ رنہ نیز ذکرش نیامدہ است + حالہ جواب آہنایز چند وجہ پیشینہ جواب
 ایکہ ایشان قوت برسن مؤلفہ مولدہ است نہ یافتہ + بل بر محل را حدیث مجربہ
 مؤلفہ را نیز مثل عقل برشان کز و شمارند + نہ مضمون قولہ لقال بنا و ہر حدیث الہی
 را فہمیدند + مضمون این شعر + افرن بر اللہ را می غیرک و اخلش + و افر
 لا یحفظ علی الاثنین + فالمرء مرآۃ تریہ و جہہ + و یری قبالہ یجمع مرآۃ
 وہ یافتہ + جواب ثانی ایکہ خداوند کریم در آیت مذکورہ اشارہ می کند بمع
 مومنان را کہ ہر رفع و سرف ہر امر متنازعہ حسب رائے اجماع علماء مومنین و فاضلین
 فضلاء مسلمین بخدا در رسول گردانید + تا فطارتہ الفہم نکند + و از سواہر الفہم
 شیطانی محفوظ باشند + چنانچہ برین قیل و قال صیغہ جمع نازختم و رد و ہیک
 والہ است + و نیز آیت ولوردوہ الی الرسول والی اولی الامر منکم
 لعلمہ الذین لیستنبطونہ منہم - برین منوال باطن حال است کہ پس
 ہر نزاع را کہ مجتہدین بالاتفاق بمضمون این آیت تصفیہ و ترفیع کردہ اند اگر
 اجماع نامند + ورنہ در امور غیر اجتہادیہ یعنی ضروریات دین مثل نماز و روزه و
 حج و زکوۃ اتفاق کردن را اجماع نگویید + و اگر ایشان علم عرفان مبتدیان
 ازین آیت نیز صحبت اجماع و قیاس ثابت کردن ہی توانستند کہ مسلمانیان ہر
 رد امور متنازعہ مجتہد اور رسول بسوی اجماع و قیاس شرعی مقبول محتاج شوند + کہ
 این ہر دو میان و نظر احکام خصوص اند + و محتاج الیہ موقوف الیہ باشند ہر چہ
 الیہ باشند + محبت قوی گردد + جواب سوم ایکہ اجماع بعد زمان رسالت جاری
 گردید + و حدیث حضرت معاذ رنہ بوقت رسالت بطور رسیدہ + و نیز در زمان

حاجت اجماع نبود که ذات بایر کات سرور کائنات موجود بود و تمثیل چنان
ایشان بعد تحقق حجت اجماع حادث شدند و در ضروریات دین هم بحال است
فاسده و دوهمات کاسه و شک و شبه می نماند و دعای اتفاق
رامی شکند و علمای جمهور و فضلا و قوی شعور اقوال ایشان را اعتبار
ندارند هیچ پوچ ندارند همان اجماع حسب قوت و ضعف و یقین و ظن بر
چند قسم تنقسم می باشد و قوی ترین اجماع اجماع صحابی است و قوتش مثل
آیت و خبر مؤثر است و چون اجماع برخلاف ابو بکر صدیق رضی الله عنه باشد کافر
است پس قول روایض جادین بعد از اجماع و نقص فضیلت و خلافتش رضی
الله عنه نباشد همچنان قول جوارح و نقص فضیلت علی کرم الله وجهه اعتبار
ندارد و از خلاف ایشان حجت قطعی از قطعیت بیرون نشود و پیش از اجماع سکوت صحابی
رضی الله عنه است چون اجماع بر قتال بالغین نکرده مع سکوت بعض صحابی رضی الله عنه
اجماع غیر صحابی در استیفاء مع عدم مخالفت صحابی رضی الله عنه و قوتش مثل قوت
خبر مشهور است و بدون یقین فائده طمانیت میدهد و منکرش گمراه می شود
لعمد و اجماع بر قوی مختلف فیه است و قوتش مثل قوت خبر واحد است و چون
اجماع بر محافظت سنت قبل الطمر و اسفار بالفجر و تحریم نخل اخت دیه خدمت
بدون علم عمل را واجب گرداند و قوتش انبیت که مثل خبر واحد و دیگر اجماع
بالقدم بر قیاس مقدم باشد و چون از مجتهدین و مسلم بر چند قول اختلاف
واقع شده باشد پس بر طبلان ماعدا آنها اجماع تحقق گردد و بدیناخرین را نمی
رساند بلکه قول دیگر احادیث کند و چنانچه در حدیث زن حامله هر مردی بعضی
را مثل حدیث حمل گرفتند و بعضی البعد الا جلیس شمار دود و حال ائمه اخرین را نمی
که حدیثش را بر قدرت و نوات حمل کنند و بنابر این بعضی اجماع بر نه اسیر باربعه

ندید فاسد است ثبوت را باطل شمارند و تعلیم هرگاه از خبرات مسطور شود
لقریرات منور و بدیله واضح و واضح گشت و حق بکر قرار گرفت و کبر و تکیه
شدن اجماع بطور پوست و و نیز قطعیت اجماع ثانی نسبت به اجماع اول و ثالث
نسبت ثانی بر رابع به نسبت ثالث و اول گشت و و اول و اصل را ناسخ نباشد
پس اجماع تلقی است بر صحت صحاح بر اجماع تلقی است بر مذاهب اربعه فوقیت دارد
و ناخوش شدن تواند و نه باطل و ندارد - فند فساد - من العباد - الی ایدم التنازع
تفصیح است ای برادران چون بر مذاهب اربعه با دانه کامله - و حج شایسته اجماع
خیر است معتقد گردید و تقلید آنکه اربعه را مسائلا و تقلید احدی آنکه را در حقیقت
نماید و تا بچا و تملیق و تلمیح خویش را اندازید و با اتباع بواسطه افسانه
و رسیده شیطانی - پنهان برید و بلکه حرام دانید تا بر کشتی یا نهان مانده
و در اعجاز منزل نگردد و

درین راه حاصلی جز یکی نیست و بدل بودن بجز نجات اصلی نیست
و چون بمضمون حدیث زیرین حضرت رسول صلعم با وجود درجه رسالت و نبوت
بر مشور و امتش صلعم خود را در آن اجتماع نمود و مخالفت نفرمود پس بزرگوار
می باد که مخالفت اجماع مجتهدین صالحین و متقدمین کند و حدیث قال النبی صلعم
لا بی بکر و عمر و اجماعتی مشور و ما خالفتمکما رواه احمد و غیره
کفایت للمسلمین و درایه للمؤمنین و اگر درینم گفته و دیگر چند دلائل قوی
در حج جلی - بیارم بگوش و گوش بشوید و اول قوله تعالی و هما الخ
بر خبری که آتش آورده بوقوع آیات از اجماع گویند و دوم قوله تعالی فلا
نفر من کل فرقة من غیر طائفة الخ که بر وجوب اجماع قوم متفقین
دالالت است و وقت نسبت آنکه اربعه خصوصاً امام ابو حنیفه بر سبب محضی است

سورتم قوله تعالى ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله *
كثرت اتباع موجب كراهي است * چهار قسم قوله تعالى ولا تكونوا كالذين
تفرقوا و اختلفوا من بعد ما ساء لهم البينات بعد ان ثبوت جماع
بر حقيقت ناسب اربعة تفرقة و زينت منهي عنه است * پنجم قوله تعالى فان
لقد اتى احدكم بهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفي الى امر الله
قتل بر باغين از مسلمين واجب است ششم قوله تعالى قاتلوا اهلهم حتى
لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله بدفع فتنه و رجوع مقامه رواه
يعقوب بن ابراهيم مسعودي و ما را اهل المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن
تقليد شخصي باجماع مؤمنين صاحبين متقدين حسن است پس عند اسد جهم حسن است
هشتم حديث من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة مات
ميتة جاهلية اخبره الشيخان ترك اطاعت اجماع جهات است *
نهم حديث من فارق الجماعة مثبرا فقد خلع رايقه الاسلام
عن عنقه اخبره ابو داود و سفارت جماعت اجماع موجب است شستن از
اسلام است * و نهم حديث من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد
يريد ان يثني عساكم و يفرق جماعتكم فاقتلوه اخبره مسلم
قتل بشكك و تفرق كنند جماعت واجب است * يار و نهم از ابن
مسعود و غيره المفوضه و هي التي بات عنهما زوجا قبل الذنول و لم يسم الا مهر
فسئل ابن مسعود عنها فقال اجتهد برائي ان اصببت فمن الله وان اخطا
فمنى و من الشيطان ارمي لها مهر مثل نساءها الا و كس و لا شطط
و كان ذلك مجزى من الصمائية و لم ينكر عليه احد منهم فكان
اجماعا اخر كذا في كتب الاصول و الحديث العريض كل اين يمد بر ثبوت اجماع

و بر غدا بترک احکام اجماع دلالت می کنند و بنا بر این علماء کرام و فاضلای
عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فتنه ما قاله الله تعالی فیما
بعد الحق الا الضلال *

تبصره پنجم در بیان قیاس

معنی قیاس ولایت مجرب و تقدیر است و در شرع همواره انداز و کوبه و
را باصل در حکم و علت است پس آن تقدیر عقلاً حجت شرعی باشد و در بیان
حجت تعالی دلائل زیرین کفایت کند و قوله تعالی فاعتبروا یا ایها
الانصار و قوله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب و قوله
و مشاورهم فی الامر و قوله تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی
الامر منهم لعلهم الذین لیستنبطونه منهم و قوله تعالی
ام یحجل الذین امنوا و عمو الصالحات کالمفسدین فی الارض ام
یحجل المتقین کالفجار کتاب انزلنا الیه الذی مبارک لتذکر و اما
فیه و لیدکر اولی الالباب و قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون
والذین لیسوا بالعلماء الخ و قوله تعالی قل هل یستوی الاعی و البصیر انما
تفکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یدکرون و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم
تفکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یعلمون و قوله تعالی فکما یشهد ان علمهم فیه خیر
و قوله تعالی فاستفهم احصا امتد خطا ام من خلفنا و قوله تعالی لتسد
ضر بنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم
یسدکرون و قوله تعالی و فی الارض آیات للذین یتفکرون
و فی الفسکة افلا تبصرون و قوله تعالی لو کنا نسمع او نعقل لکان
فی اصحاب السعیر و قوله تعالی الفتنه اکبر من القتل و قوله تعالی
ان فی ذلک لایات لاولی النعی و غیر ذلک من آیات انزانیه و

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فتنه ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال *

معنی قیاس ولایت مجرب و تقدیر است و در شرع همواره انداز و کوبه و را باصل در حکم و علت است پس آن تقدیر عقلاً حجت شرعی باشد و در بیان حجت تعالی دلائل زیرین کفایت کند و قوله تعالی فاعتبروا یا ایها الانصار و قوله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب و قوله و مشاورهم فی الامر و قوله تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی الامر منهم لعلهم الذین لیستنبطونه منهم و قوله تعالی ام یحجل الذین امنوا و عمو الصالحات کالمفسدین فی الارض ام یحجل المتقین کالفجار کتاب انزلنا الیه الذی مبارک لتذکر و اما فیه و لیدکر اولی الالباب و قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لیسوا بالعلماء الخ و قوله تعالی قل هل یستوی الاعی و البصیر انما تفکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یدکرون و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم تفکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یعلمون و قوله تعالی فکما یشهد ان علمهم فیه خیر و قوله تعالی فاستفهم احصا امتد خطا ام من خلفنا و قوله تعالی لتسد ضر بنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یسدکرون و قوله تعالی و فی الارض آیات للذین یتفکرون و فی الفسکة افلا تبصرون و قوله تعالی لو کنا نسمع او نعقل لکان فی اصحاب السعیر و قوله تعالی الفتنه اکبر من القتل و قوله تعالی ان فی ذلک لایات لاولی النعی و غیر ذلک من آیات انزانیه و

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فتنه ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال *

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فتنه ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال *

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فتنه ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال *

مفاد بن جبل بنی - و اثر ابن مسعود رضی الله عنهما - و فیما یجادون الخ - و فیما یجادون الخ -
 که حالاد را جماع گذشت و غیر ذلک من الاحادیث النبویه و اما راجع به حیر که
 هر نقطه فکری - و اثر صحابی از تم - فاعترضوا - خبره - ثاور - ادلی الامر -
 بستند که نه بر - تذکر - تفکر - تعقل - استفتاء - تبصر - اولی النهج - و نه
 برایش - و غیر ذلک بر حجت قیاس دلالت کند و در معنی آنما صحیح نباشد -
 باز چیزی دیگر بطرز دیگر شنوید که اگر قیاس حجت شرعی نشود پس خیر از دیگر
 ازین است و قالت اليهود والنصارى نحن انباء الله واحباءه قل
 فلهما بعدکم بدلتو بکم عذاب یهود والنصارى لهم رگه قیاس ثابت نکند و
 اما حجت عقلی این است که اگر قیاس حجت شرعی نباشد اکثر احکام شرعیه بر باد رود
 که بلا استثنای قیاس استنباط احکام ملت برای عمل عباد الی یوم التناو متصور نگردد
 پس قیاس در استنباط محتاج الیه باشد و محتاج الیه موقوف علیه باشد و هذا هو المراد
 فتدبر من الفساد - **المعترض** - **الخصم** - **الخصم** - **الخصم** - **الخصم** - **الخصم** - **الخصم** - **الخصم** -
 عیایات الکتاب تدیان لکل شئی - و قوله تعالى ما فرطنا فی الکتاب من شئی
 و قوله تعالى ولا یطرب ولا یابس الا فی کتاب مبین - و قوله تعالى ولقد
 ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون - و قوله تعالى
 فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله ورسوله و بحیرت قال رسول
 الله یزید اصربی اسرائیل مستقیما حتی کثرت فیهما اولاد السبا یا غلب
 مالم یکن لهما قد کان فضلا و اضلوا - و بدلیل اولی من قیاس هو
 و غیر ذلک قیاس را حجت شرعی شمارند و محتاج الیه نگردانند بلکه بکثرت
 باشند - **چون** - **چون** - **چون** - **چون** - **چون** - **چون** - **چون** - **چون** -
 باید که آنرا عین بر حجت قیاس دلیل قوی شمارند که بقیاس آنرا بر دعوی خود

[illegible]

والفضة بالفضة مثلا بمثل يداً ابداً والفضل ربا ودر
بکبار وایت بجای مثلا بمثل کیلاً بکیل و زناً بوزن نیز آمده است *
حرمت فضل بر پنج و شش ثابت است زیرا که در حکم مائت و شصت
و قدر جنس برابر است * و جایز است حیدها و مرد بها سواء اعتبار
و صفت جود و روات ساقط است * پس حرمت مافضل بر پنج بر یک
حرمت مافضل حظه قرار گرفت * حال آنکه رانی رسیده که بعضی یک آنرا
بر پنج یا یک مثلاً بر پنج گنده را از یک آنرا زیاده گیرد * که مافضل زمین
علت حرمت باشد * نه فقط استیسا رسیده حرمت را در حرمت فضل مخصوص
شمارد * بکه در جایگاه چنین مائت در قدر و جنس متحقق یابد * باین
حرمت ربا ثابت کند * و مشروط است با آنکه یکایک اینست که اصل یعنی
بتقوی سایه مخصوص بالا اصل و مقصود عایه هم نفس گیر نباشد * چنانچه شهادت
تتبعاً بنی حضرت خزیمه بن ثابت رضی که آن سجده من شهد له مشربیه
فی حوضه مخصوصه بنزیمه رضی باشد * پس غیر خزیمه را در آن شراکت نباشد
اگر چه مثل خلفاء راشدین افضالش هم باشد *

قصه خزیمه رضی با نبی مشهور است که بنی صالحه نایب را از اعرابی بخبرید * و
تمیاش از دست مبارک بهت اعرابی پرسید * اعرابی بعد استیفاء شمش
بکشتن گردید * و شاهش طلبید * حضرت فرمود که کدام شهادت می دهید که
در آنوقت حاضر بود * خزیمه رضی گفت که من شهادت می دهم که یا رسول الله
اعرابی را نیت نایبش دادی * رسول فرمود آنچه طور شهادت میدی * بکه
تو در آنوقت حاضر بودی * گفت یا رسول الله من در آن چیز که از اخبار شما که
با ما می آمدی شهادت می دهم * در آنوقت بجز از آنکه شهادت می دهم که

پس رسول صلعم من شهد له خرافة فهو حسيبه فرموده ازین حدیث
 شهادتش مثل دو شهادت مرد بکبراست مخصوصش رو نموده و نیز ازین قول از حدیث
 يكون حجته قیاس بر آنروز و آنکه هر چه فرمود بقیاس فرموده و رسول صلعم هم
 آنرا تصدیق فرموده و از آنجا دیگرست اینست که حکم اصل مخالف قیاس نباشد
 اگر باشد به قیاس در آن چگونه مداخلت یابد به چنانچه ابعاد در کتب نماز و
 بقای روزه مع حوز و نوشی بفرموده بقوله معلوم للذی اکل ناسیا - فمعه علی
 صومك فانما اطعمك الله وسفك الله واه الله ارقطنی وغیره درین
 صورت قیاس را صلا مداخلت نباشد پس سبکه فاطمی و فخری را بر این قیاس
 کند به صحیح نباشد که تسبیح فعلیست غیر اختیاری و خطا امریست اختیاری
 که باعث قصور احتیاط واقع شود چون بوقت مضامه بسبب عدم اختیار

اب سحلق بود و قضا روزه واجب گردد

تجسس هشتم و بعضی خلاصه ماسبق

باید دانست که اگر قبول غیر متقدمان کل اقول محل برابرة ال مستنبطه آنکه از حدیث
 به هدیه بطولان حدیث خبر الزهراء ثری الخ و شاش لازم گردید و بر مگر علی
 کردن واجب شود و العیاذ بالله زیرا که آنکه مجتهدین اربعه خصوصاً امام اعظم
 بر نسبت آنکه محققین معارج بسبب سابق ترین سابق اند به حاکمه بجز القرون نیز در
 کما نرفتم و ناظر نیست که در تحقیق و تدارک احکام تشریعی و ارکان طریقه
 سالکان از مشاخران خلاف ترند و با خصوص امام اعظم رحمه الخالق - که از همه
 و از سبک سابق - و از جمیع استناد مسائل حاذق و از معصومین معترف
 و منقول فائق - و از هم اقران بر مقتضای احکام تشریعی سابق - و از دیگران از
 لذت متناهی نصین را و از الخ - و بحکمت ناطق - و بکمال صادق - و از

بحديث وقرآن مطابق - واکایش باقوال و افعال صحابی رضی موافق است
 پس بر قولش عمل باید - ترکش زیان آید - اگر گوید که اقوال صحاح را من
 حیث اقوال صحاح اند ترجیح نمی دهیم - بلکه اقوال رسول مقبول اند فیه ترجیح
 دادن را واجب دانیم - گوئیم ما هم بر اقوال ائمه کرام من حیث اقوال ائمه کرام نه
 هرگز تقلید نمی نماییم - بلکه مستنبطه محققه از رضایین اصول ثلثه اند البته تقلید
 شان می سازیم - چون هر دو فریق باین نسبت مساوی شدند - البته از اقوال حقه
 مشرقون اقوال سالبه خیر القرون ترجیح یابند - چون نباشد آیا بر احوال کس
 پیشش عارف تر است یا بنیره یا بنیره اش اگر بنیره بنیره اش را عارفتر
 دانید - البته شما محدثین را با که خود را عارف تر دانستن توانید - اما الامر پس کما
 نعظم - اگر چنین بود - حدیث خیر القرون و رد گشته - نه قوله لعالمی
 السابقون السابقون اولئك المقربون فی جنت النعیم ثلثه من الاول
 و قلیل من الاخرین - نازل شده - نه هر یک از صحاح انا ایشان یعنی از
 ائمه و از معصران ایشان خصوصاً از شاگردان امام اعظم رح احادیث روایت
 ساخته - نه اقوال ایشان را بر صحت سند حدیث خود مسند گرفته - نه در میان
 مسند و مسند الیه فرق گشته - نه کس عارف بقول غیر عارفی مسند گیرد - اگر گیرد
 آن بجهیز قبول ناقد - چون باقوال شیخ پیران پیران شما یافتیم - باقوال پیران
 شما نگردیدیم - مان هر چه موافق امام یا بهیم برگزیدیم - و غیر موافق را حذف
 معمول نه سازیم - اگر باز گوید که اقوال صحاح غالباً اقوال رسول مقبول
 اند - و اقوال ائمه رح جان نیست بلکه محض ساخته و مجعول - اعتبارش فیضول
 است - گوئیم که این محض شکم و ابله فریبی مجول - است - و حجت نامحقوق
 بردانایان ذی عقول - بکه محذول - که علتش بار بار چند بار خصم و صادر اولی

متصرف همین الفاظ گذشته است. اما تا هم باز بطریق دیگر خبری در مکتب خود می
اول اینکه محدثین مضامین احادیث را نقل کرده اند و بحسب الفاظ احادیث
باعتبار مردود و پور نیافتند. بلکه لا محاله بکثرت نقل تغییر الفاظ یافته. و برین
و فصول مختلف و محتجب نیست که تبدل الفاظ را تبدل معانی لازم است. و ولی
تالیف صحاح هم در آن چندر تبدلات مثل عبارت گلستان این زبان را
بر دانا یان ناپیدا نیست. چنانچه اندک آن معنی بحسب عبارت قرأت خلاصه الام
غیر مقلدان بجای لا تفعلوا لا تفعل در کتاب شان خوانده بر معنی سخت مرودند
در ملاحظه گذشته. معذرا بر هر احوال صحاح صاحبانش قال النبی صلعم قدیم درج
حال آنکه کل الفاظ رسول نیست فقط معانی آن هم بعد جزائی که از مثل احادیث
عبد الکرم و ابن راوندی و غیره محفوظیت یقینی نیست. فنحنه ما قاله نقا
لیقولون با فواهمهم الخ پس نقل مضامین و مفاهیم هر دو فرق شریکند
احد المرفوع را مبتدع و دیگری را منسوخ شماردن کار خردمندان نیست. بلکه
بلکه خیال بهتان بر رسول صلعم کرش اولی است. به حدیث القوال الحدیث
عنی الاما علمتم من کذب علی الخ کذاته الشکوة لهذا امام شعرانی
نیز در میزانش کان (الشافعی) ليقول ایاکم والاخذ بالحديث الذي انما کم من
بلا داهل الراي الالبه التفتيش فيه و در عمل صحاح و غیره و امر قبح لازم
می آید. یک بهتان دیگر خطا را اما در امر اجتهاد بهتان مقصود البته خطا
موجود این معنوست بحکم خدا و رسول خداست معبود و یکما مروده. و در قول نیز
قول نبی صلعم گفتن عذاب نار موجود. فظهر الفرق بتامیه خالق الخلق
وان لم یعقل شر الخلق. دوم اینکه هر محدث حسب راجح و شرطی را
منوده احادیث را بران پیش می نموده. اگر موافق شرطش می گشت می گوید

در نه می انداختند + کما لا یخفی علی من له التبحر فی احوال المحدثان پس همچنین بشرح
حکایت + و بنا بر عیش کسیت + با وجود حسن دانستن همچنین بشرح جایزید +
تدوین فقہ و اصول سدید + را بدعت و شرک گفتن - و کل احادیث نبوی را بر صحاح
مستخرج فہیدن - و بنا بر علیمہ احوال آنکہ را نباید شماردن قول لم یثبت + کسیت +
سمیع + انیکہ اگر بر حدیث صحاح بالیقین و بحجہ صحیح شدہ + امام مالک رحم
(کہ از کل محلین سابق است) در باب حدیث اذان چنین روایت نفرمود
عن مالک بن ابی عامر الاصحی انه قال ما اعر فثیثا عما ادرکت
علیہ الناس الا النداء بالصلاة اخرجہ الماک فی الموطا +
نه تناقص رد التانہ - و معارضہ حشمتانہ - با ہم مجتمع گشتہ + ہذا اکثر لوازیح
انتقال و دلائل کہ دو بار شدن غیر ممکن است اختلاف شدہ + کما مر فی المقصود
الا دل چہار ہم اینکہ حال تالیف محدثان باعث بعد زبان گو یا چنین است
کہ در شب تاریک لوگو و مردارید و جہرات را از در میان خرمہا بیرون آوردن
است + و بر کل آورده ایشان اعتماد کلی کنندگان چہ کسانند + عالمان و اولیاء
اما مجتہدان چنان نیستند + کہ باعث قرب زمان گو یا بر وزن و شن امتیاز کردہ
دیدہ و دانستہ و شناختہ صحیح صحیح را گرفتہ + باقیان موضوعان منافقان
و غیرہ را طرح دادند + از آنہا مائل فقہیہ را استنباط کردند + خصوصاً امام عظیم
زیر کہ در عہدش چندان خرمہ را ہم کہ در امتیاز آنہا مشکل باشد موجود نبودند +
البتہ بعد از ان بتدریج مصنوع و موضوع شدہ + قدم زد کہ ہر را پس از
ہمچنین با یقانت متاخرین ہرگز متقدمین الزام نیابند + و کسانیکہ بر اعتماد و نوشتہ
متاخرین متقدمین را لعن و طعن کنند + چہ کسانند + مؤمنان صالحان و اندر +
چہ پنجم انیکہ بحر نسبت الی النبی صلعم با سائید مجبولہ صحاح و غیرہ (کہ مفصّل است)

هر قول قول الهی باشد و پس اقبال بنیود و شباری که مسیح بن ابروهرم
ابن العبر و غیر ذلک صادق شد لازم آید. العباد بالله حالانکه جمله او و تعالی
آفریده. «لیقولون یا فراه محمد گشته» اقبال غیر مقلدین نیز میباشند
اگر رسول خدا صلعم در حالت حیاتین تالیفات را که بلا ضروری بلکه بتدارک
بیکس مجتمع گشته دریافت فرموده و اکثر اطرارح دادند و البته بعضی را
را بر پا داشتند و اگر گویند اکثر مسائل فقه را هم طرح دادند و گویند
داوودیه پس هرگاه درین امر سرود و حدیث و فقه را قضا و می الاقدام یافتند
باز چرا شور و شغب و غوغا نمائید و فتنه و فساد بین العباد اندازید و از قرآن
لَقَالِ الْفِتْنَةُ الْكَبْرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ حَدِیثُ قَالَ رَسُولُ صَلَّی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
رَحْمَتُہٗ سَلَامٌ رَجُلٌ یَخْلُونَ الدُّنْیَا بِالْبَیِّنِ الْحَمْدُ وَ حَدِیثُ قَالَ رَسُولُ صَلَّی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ
رَحْمَتُہٗ سَلَامٌ یُظْهِرُ الْكُذْبَ الْحَمْدُ وَ غَیْرُ ذَلِكُ كَمَا یَجَازِئُكَ تَرْسِیْدُ فِتْنَةٍ رَاجِعَةٍ لِّكَلْبٍ
جَوَابُ دِیْگَرِ اِیْتِ که در میان نسبت کذب الی الهی - و خطا اجتهادی فرق نیست علی
که اگر جواب صوم فتنه و اصول فقه متبنی بر شوری است کما مر ذکر و تالیفات
صحاح با شوری رود او و تا بران امام مالک رحم بجواب خلیفه باز درین
فرموده که بر اتباع موطاس من خلائی را جبر کن که من برایت و علم و شریعت
حقوق تالیفش کرده ام و تدوینش ساخته ام. حالانکه بسیار صحاب رسول صلعم
جایجا منحشر شدند و مردمان از آنان هدایت یافتند و کلام الشریع و غیره
پس در عمل تالیفات صحاح و غیره که بعد فوت زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین
گشته چگونگی جبر کردان را مترجیح نامند اگر خفا شده باز گویند که چنانچه
به نسبت صحاح خلیع سوی اولی است بلکه اسلام را از دست وادی است
دران تعلق است یافته شده و مقبول اهل اسلام گشته. گویند که اگر چنین است

پس تحریرات ثنائیه بنسبت آئمہ اربعہ متقدمین خلیفہ بادی است. بلکه اسلامیت
شمار از دست او نیست. بکلی برسد و سبب ارجحیت تلقی است یافته شده. و از دست
مدید. و عرصه بویید. بدلائل مدید. براین شدید مدید. مستحکم گشته. و
اجماع بر آنها منعقد شده. و لهذا عند اسد و عمدا الناس مقبول گشته. و فایده

کام القرار. خارج جوالی التقلید و تقریرا علیه القرار. ۵

این المفرد لا مفر له. اگر باز گوئید که پس بقاعده
اذا تعارضت اقسامها احتیاج از هر دو عمل به هر دو باطل بایستد
پس احکام شرعیات مثل عقاب و از خواهند کرد. و شرعیات با شیانه. عیم منروی
خواهد شد. گوئیم هرگز چنان نیست که فمیدید. بلکه چنین است بشنودید. که این
محل تعرض نیست. که باعث تقدم و تاخر و قرب و بعد تعرض منفع است.
بلکه آئمہ محدثین رحم برای تأیید قواعد شرعیة اصول فقہ آئمہ مجتهدین رحم مآخذ آنها
حتی الوسیع جمع نموده. تا آینده مفسدان شرعیات استنباط را به اصل گفتن
توانند. نه محذوران از تالیفات خود تجدید مذہب را غرض داشتند. لهذا هر
محدث به تقلید ترتیب امام ابوحنیفه رحم کتاب خود را مرتب ساختند. اما مفسران
این ایام. و مصنفان ایام. و اکثر عوام کالبهائم و الالغام. خواه نخواه
بشور و فساد برپا می کنند. و عصای اسلام را بشکنند. و بزبان اردوچه خوش
ضرب مثل گویند. که صاحب کاکچه و دوس نهین عکله گزیده گشته. پیران نیز بر
مریان می پرانند. ششم اینکه بقول جدید بلید. بغیر ظهور علت سید
سحر مت تقلید. و طریق گرفتن. یا بنا به مشروط و در هر فرق انداختن.
بلکه محبت برادری و مودت خویشاوندی را از بن برکنند. است و بقوله
الفتنة الکبری الخ از فتنه نه رسیدن. و از حدیث لولا احدثان

قومکم بالکفر فحدث الکعبة اعراض کردن و احادیث و آیات
 تذکره سووم مقاله اولی را تکذیب ساختن و بر طیلان اجماع کمر بستن است
 العیاذ بالله العیاذ بالله زیرا که غیر مقلدین از اتباع صحاح هم بیرون شدند
 هر کسانیکه ایشانرا لایذمیان گفتند خوب گفتند که در حجاب صحاح در امور شرعی
 و ارکان طریقت فتنه و نراوی اندازند و یا حسب مقتضای ذلک تعالی تو من
 بعض و تکفر بعض الخ اتباع هوا و نفسانی می سازند و پناه بر حق هر که
 اگر ایشان اتباع صحاح نمودند همان احادیث را که بنده به مثابه ایشان ذکر
 آورده البته اتباع آنها کردند و منصف هم اقول صحاح صحاح یمن اگر چه
 غیر آئیه اربعه مجتهدین بسیار معتبر و اعتبار و اعتمادش بس که خوشتر است از
 سائل مستنبط اصول بلکه بشوره آئیه متقدمین رد داده اند عمل بر صحاح
 نمودن مناسب ندانیم که امر ذکره بلکه ضلالت شماریم که از کتب اربعه
 احادیث فاقیم و در مقتضای حال و اقتضای مثال در دو مقام
 و بر معانی فراوی و مصالح علی و بدائع خفی و کوائف جزئی واقفیم و
 کسانیکه در پیش می دهند و تعلیمش می نمایند یا بر شش کردن یا بر شش
 و یا بشش ساختن و جان کسان نیستند که تعلیم ایشانرا بر تعلیم مقلدین و مقلد
 در حدیث ثم الذین یأولوه و دعایت والذین اتبعوه با حسان
 ترجیح دهیم و بر این و توفیق نمائیم و همیشه نسکیم از ستمات کس که
 حیرت که حقیقتش بدلائل کثیره و شواهد غزیره ثابت گشته است کردن
 نتوانند و نه متشرعان پیش بردند و اگر چنین بود حضرت فاطمه رضی الله عنها
 و دعوی خود باغ فدک یافته و نیز حضرت علی کرم الله وجهه بشهادت حضرت حسن
 مدار القضا فی قضی شریع رضایه دعوی قمی بر بیو دی و کرسی یافته و نیز بشهادت

یک کس که گوید که من خود را به شهادت میدهم که زبانه و کشت بر و بر و فلان
 فلان جمع و نشان هم دیدن اگر چه اتان باعث عدم حاضری شهادت ندانند
 قصاص بر زیاده واجب گردد اما الا لم یس لک و لیکن اگر احد آنها را
 مشابه باشد البته مقایسه را اعتبار و اختیارش واجب شود نه چنانچه عمل
 رفع بین باشد من ذکر بر مثله این امام شافعی هم لازم می گردد اما از امت این
 طور شده می آید و اگر هر چهار را خلاف باشد بهرگز مقبول نمی شود و تلفیق
 را بدو نه کم از عمه اهل الهی زیر که تلفیق را اختیار کردن و گو یا بر دوشی یا
 نهادن است و بر دوشی پانادون و کون و مبر زراشت کردن است و
 درین سه حاصلی خبر یکدیگر نیست و دودل بودن بجزیه حاصلی نیست
 قوله تعالى قد بدین بین ذلک لا الی اهل الی اهل الی
 قوله تعالى ان یلتعنون الا الظن - قوله تعالى الظن لا یغنی عن الحق
 شکیلاً - القرض اعتبار صحاح همین قدر که مذکور شد باید کرد و بتجویب
 هر مداسبی را بجهت متاخرین آنرا دلیل باید آورد و نه صحاح مستقل
 مذہب باید بشود و نه کسی از آئمه محدثین مستقلی مذہب خود را عرض میداشتند
 نه خود را صاحب مذہب می پنداشتند بلکه صاحبان صحاح مانند عطاء الله و هرگز
 کسان بلا اعانت و تشخیص طبیب حاذق علاج و نسخه از ایشان نخرند و اگر فرزند
 خود خردند که خود را به لای اندازند اما خردمندان نخرند همان خردان خردند
 منظر الحق ولو کنتم لا تعقلون و تفسیر چون قاضی شریح فرمود که یک از قضای
 حضرت علی رضی الله عنه بعد از قبول شهادت حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه
 شرع خود را مجبور نمود و امیر المؤمنین نیز بر قضایش راضی شده مستحسن فرمود
 باز دیگر آنرا می پرسد که شهادت محاربه ابطال مذہب اجماع نماید و نیز

۱۰۰ نه مجبوند بین و میان
 ۱۰۱ اگر از او کسی طرف را نمی بیند
 ۱۰۲ نه مجبوند بین اثنای هر یک
 ۱۰۳ اگر از او کسی
 ۱۰۴ نه تحقیق گمان بین
 ۱۰۵ نه تحقیق می باشد

هرگاه حضرت ابو بکر صدیق رضی و حضرت عمر رضی و حضرت علی رضی اخبار را صادر
 اعتبار نفرمودند + نه بر تکیه آن احکام شرع جاری کردند + چنانچه تفسیر
 اول گذشت + چون حال خلفاء با خبر روایت صحابی نیز چنین احتیاط باشد
 باز بعد از آن خیرترین کرامی رسید + که هر حدیث صحاح و غیره را قول النبی
 گفته بود و فرض کنند + مخصوصاً آنرا شریعت شمارند + مان تا امید باشد +
 بذا هو الاعتقاد للمقلدین + فاذا اقولون بعد ثبوت الاجماع للمجتهدین +
 و اجماع اینکه دلیل تلقی است و خاص نسبت صحاح فصدین + و نسبت
 ارجح اعتبارش نکردن جمالت کلی - جنات جلی - یا عداوت نهانی - و شتر است
 باطنی است + و نیز دعوی اصافه ادنی ملاست + و لا اکثر حکم الكل را نسبت صحاح
 مخصوص داشتن + حماقت نیست چیست + قول یلید یا و فی عداوت یلید
 کیست + چون غیر مقلدی این بشنید + از جان برنخیزد + و گفت که تو چه
 می گویی + مضمون صحاح الکتاب بعد کتاب الباری هو الصحیح را نمی دانی +
 گفتیم و انما انا قائلش را نمی دانم + از تو می پرسیم که این قول خداست +
 گفت که گفتیم قول رسول خداست گفت + گفتیم قول صحابه است
 گفت + گفتیم قول تابعین است گفت + گفتیم قول شیخان است
 است + گفت + گفتیم قول ائمه است گفت + گفتیم از کتب
 خیر قول کسی از علماء باشد حالا آن ضرب المثل گشت گفتیم خیر ضرب المثل
 یا قول یکی از علماء که گفتش باقی علماء نقل کردند + باشد از او برتر نیست
 و خل نیست + که محض بے اصل است + آری همچنین مضمون اثنافیه نسبت
 مالک رحم و صحیح مسلم و ترمذی و غیره وارد است + این امر بر فاضلین صحاح
 و غیره مخفی نیست + پس همچنین قول بطلان امریک را باید که معارض است +

بقاعده لغراض ساقط الاعتبار است پس حاشا شمار باید که باز گاهی بر تکیه
 به این تالیفات بجهتین الفاظ که امام ابو حنیفه رحم مخالف احادیث کرده است
 مشهور و مشتبیه نه نماید و نه بر کل تالیفات صحاح و غیره قال البیضاوی صاحب الموطا
 کتبید و بلکه نسبت آنها قال البخاری مثلاً و غیره گویند و تا از معصیت مشترک الی
 روای می یابید و بعضی من حدیث من کذب علی الخ خود را بنابر جنم نه اندازید
 الا اعتبار فرست بخاری از سنه سحری شروع کردید و این امر بدید بصره پنجاه و
 مقصد اول بنظر خواهد رسید و چون حال بخاری نیست و حال دیگران چیست
 بدل باید دانست و امامانه اقوال محدثین را ساقط الاعتبار سازیم و نه اقوال مجتهدین
 را بر قول رسول و قول صحابی رض فو قیت و هم و بلکه هر دو فریق آمدیم را حسب درجه
 ایشان اعتبار نماییم و الغرض اعتقاد این عاصی بر شریعت الی و طریقت
 بنویس این است که بابت لکل در حجات و عزت و توفیر بزرگ را حسب حجات
 مرعی دارم و بحجیث خیر القرون قری فی الخ قرن اول را از قرن ثانی و ثانی
 را از ثالث و ثالث را از رابع بهتر شمارم و پس نه صحابی رض را بر رسول صلیم فو قیت و هم
 نه برابر دانم و همچنان تابعین را بر صحابی رض متبع تابعین را بر تابعین نه آمده محدثین را
 بر آمده مجتهدین فو قیت و هم و نه برابر شمارم و ثان اگر صحاح و تالیفات صحابی رض یا بوقت
 صحابی رض یا تابعین مؤلف شده و هرگز اصول آمده را بر آنها ترجیح ندادمی و اما چون
 دیدیم که سنده نقل مرویات صحاح توسط شاگردان امام اعظم هم و دیگر متبع تابعین
 و تابعین بر رسول صلیم می رسد و بر صحت همین سند صحاح و وثوق شرعی متحقق نگردد
 پس مقایسه را نباید که بتبرک اقوال اعلی یعنی تابعی خیر القرون و تالیفات دانی غیر
 خیر القرون اگر آید و که احتمال قوی بخلاف و ضعیفی شود و البته صحاح برای ما متاخر
 خیر دلیل قاطع و بران ساطع باشد و اگر مخالف اقوال آمده خیر القرون نگردد

به هر چه که در جابجاست

یا اقبال امام خود مسئله یافته نشود و زیرا که اقوال آئمه خصوصاً امام ائمه نیست
 مگر بوقت خیر الشریعین بالشوری استنباط کرد و حدیث و قرآن است و تا این حد
 صحاح چنان نیست و چون مردمان این زمان این همه قائل اقوال بنده گان
 نفیست و شوری تغیب سازند و اگر احسنه گوید که یک از غیر متضادین شنیدیم که امام
 صاحب را بجز مفیده حدیث حدیث دیگر بدو نرسیده و بجه طور کس سائل را از قضا
 و حدیث استنباط نموده و آن امام احمد بن حنبل و حر را باعث تا عرض بنما و در
 حدیث رسیده علی بن القیاس بر که در پس آمده کثرت حدیث را جمع یافته و
 گویم که در کمالیت حمق این احمق شک ندارم و که من خود شایسته شستم و که این
 کس باعث عداوت خلقی و شرارت جلی - با امام کو فی رحم - یا بسبب کثرت حق
 همچنین کلام خلاف عقلی - ظاهر کرد و خود را بامت غیر رسول صلعم با خد
 موضوعات شامل کردن را اصلاً نشود و زیرا که مبضمین بر که اند بران
 کرد و اقوال و ضاعین را حدیث شمر و معذرا باز و یا همچنین حدیث فخر کرده و
 و این را هم نادر یافته و که درین کلام یعنی امام را بجز مفیده حدیث نرسیده
 تقلید متعصب ساخت و با وجودش تقلید را حرام گویند و آن امام صاحب را با
 قریب زمان و خلوصیت قول رسول منان بابت دیگر متفهمین متاخرین الزمان
 کم حدیث رسیده و که از کثرت رطب و یابس و ضاعین محفوظ مانده و امانه
 انقدر که بجز مفیده حدیث دیگر نرسیده و بسچان اند اگر این راست باشد
 که امت امامت امام اقرن کرد و که با وجود قلت احادیث چنان جهاد
 نموده و که کل احکام شریعت را جامع گشته و حتی که از تالیفات متاخرین نیز
 حقیقتش بطور میرسته کامر فی المناظره و اگر رحمتان آنها را بیند امام را چه کند
 گره بنید بر دوش و چشم چشمه آفتاب را چه کند

تبصره مفتهم و خلاصه جواب بعض مکاتیب غیر مقلدان

باید دانست که غیر مقلدان گویند که بمقابله حدیث هر چند ضعیف هم باشد از آل
آئمه هیچ ایراد انداخته و بر این دعوی اقبال بزرگان را دلیل آورده اند که اگر غیر مقلدان بودند
و از آن بسیار شایان و فخران هستند و بزعم خود فهمیده اند که مقلدان را بر دانات
ساختند و حال آنکه مقلدان و آئمه شان نیز این امر را منکر نیستند بلکه گویند که
ما حدیث را من حدیث حدیث من کل وجه بر اقبال آئمه قبول آئمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
الرسول صلعم اه ترجیح دیم که ما مر ذکرها مراراً و بنابر علیهم اکثر بزرگان هم
همچنین مضمون را در کتب خود درج نموده اند و نامردمان بمقابله حدیث که فی
الحقیقت حدیث باشد با اقبال آئمه که مستتر بیان با آئمه منسوب ساخته اند عمل نمیکنند
چنانچه امام شعرانی رحم نیز در میراثش بحجاب افسر ابا بکر ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
نوشته و آنها قالوا لك احتیاطاً لا راد با مع رسول صلعم
ان ینرید احدھم فی شریعیہ صلعم شیئاً لم یردہ و لم یرضہ
و خوف ان یمکن احدھم من جملة الآئمة المضلین اذا اراد فی
الشریعیة شئاً اعاذکم نہ از حدیث ضعیف هر قول منسوبه الی البی جمع
را مراد گرفته اند نہ از آن رو تقلید آئمه غرض داشتند که ما زعمه المفسدون
فاستجابوا و افسدوا و افسدوا و افسدوا و افسدوا اما بگفته محذران
مناظر الزمان برگفته گفته رسول منان صلعم نخواهد شد نہ بمقابله همچنین گفته فاضل
ایشان گفته آئمه برده مثل نال گفته یا گفته فخره شمار کرده خواهد شد نہ برنا گفته
صحاح و غیره گفته رسول گفتن ممنوع باشد بلکه اعتبار کلی و اعتماد
ولی نموده خواهد شد اگر به تبارک آئمه خدایا به تبارک امام آلیمه رحم
شده باشد زیرا که هرگاه سند درجه اعلیٰ بجای رسیده باز بمقابله باشند

در جوابی را چه اعتبار خواهد کرد دید + بنابراین امام شریعی رحم درین اثبات جاهل
نوالله لقد کانوا علماء بالحقیقة والشریعة معاً - فکیف یصح خرد
شئی عن إیوالهم عن الشریعة ومن نازعنا فی ذلك فهو جاهل
بمقام الأئمة و غیر ذلک حلقاً نوشت که احکام شریعت از اقوال ایشان
نیز گزینون نخواهد داشت + و نیز همان امام شریعی و مولانا عبدالحق دهلوی
بالاتفاق گویند که هر حدیثی را ایشان تلقی بقبول کرده و عمل و استدلال بدان
انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید علمای محدثین مشهورین جایز نیست + و الا
برایشان حکم جماعت محدثین صحیح گردد + بلکه حالت باشد پس غیر از اجماع
جماعت شکاری و حالت و ثنوی است که بمقابل احادیث صحاح و غیره اقوال
ائمه بالخصوص قول امام صاحب را که مستنبطه اصول ثلثه است هیچ یورح شمار
پس محبت بقول صحاح بمقابل ائمه مثل محبت بقول ملازم تفسیر بمقابل محبت قول تفسیر
گشت + و نظیر الفرق بتائید خالق الخلق اگر گویند که بدلیل تلقی
امت اتباع صحاح واجب است + گوئیم احمد شریعی هم می گویم + و شریعی
می گویم + که اگر نه این تلقی امت بدلیل وجوب اتباع است پس بر غیر مقلدین چه
معنی بلکه بر پیران پیران ایشان بر محدثین صحاح اتباع ندایب اربعه ملازم
واجب است که تلقی ندایب اربعه قبل تلقی صحاح بوقوع آمده است + و بر
سابقین متقدمین صحاح اتباع صحاح غیر ممکن - اما بر صاحبان صحاح متأخرین
اتباع ندایب اربعه ممکن و وجب علیهم التلقی بالقبول + و حریم عن النکول + فاینلام
القرار - و وجب علیهم التقلید بالقرار + چون تقلید ائمه اربعه بر ائمه محدثین واجب
شد نه دیگران که می پرسد + گوئیم + جلیل الشان از مکاتبات ایشان اینست که
بر نیت تفسیر رجال - و تفسیر رجال - می گویند که کل احکام شریعت - و جمیع احکام

طریقیت یعنی بر حدیث و قرآن است حقا و جهلا و آنرا تفهیده باعث
جهالت و حماقت خود با قوال آئینه مجنس خود می گردانید و تقلید ایشان
قول رسول معلم را ترک می سازند پس بر ایشان آیت اتخذوا الحکم
و آیت اذا قیل لهم اتبعوا الحکم صادق آید و بر سر ذائقه چنان است
صادق آید و مشرکت آنرا لازم باشد پس مقلدان را شرک لازم گردد و
پس حشید جواب این کید جابجا خصوصا به تذکره هشتم و یازدهم مقاله اولی
داده آمده ام و باز در اینجا بطرز دیگر چند وجوه می دهم و اول اینکه مقلدان
با قوال مجتهدان هرگز بر آئینه حدیث و قرآن را ترک نمی سازند و نه آئینه ایشان
منی نیست همان لسان ساختند بلکه کل مسایلها را از آنها استنباط کردند و
و مقلدان این تعلیم ایشان بر احکام حدیث و قرآن مطلع شدند و بدایت یافتند
پس گویا مضامین حدیث و قرآن مثل جواهرات در صندوق شریعت متفصل
آمد و آئینه اربعه مجتهدان کلید کل که مردم بدویش برکشاد گمشد و خل بنایند
یا مثل لؤلؤ و در کثون درنده دریای عمیق انابه آئینه خواصی نموده همان در
عشق را بکف آرند و مبعوض بدایت عرض نمایند و مقلدان آنرا خراب ساخته
و خالص السنه به خفت بخزند و طبع و مصنوع را در گذرند و تا شکیان اینکه
هر چند غیر مقلدان مانند خوارج و روافض انظار کلیه حق ننگینند و مردمان
را حقیقت خود می نمایند و در دعوتش کنند و کما فی الیسیر من سلم ان اکرویه
لما خرجت علی علی بن ابی طالب قالوا لا حکم الا الله فقال علی بکلمه حق ارید بهابا
دام ترویر یکن چون در قرآن را به امانی الحقیقت غرض دنیاوی و
شهوات نفسانی را مرکز خاطر دارند چنانچه شخصی بعد گاه غیر مقلدان بعضی
ایشان به جنابش انسانی نظار کلیه حق تمام دعوی بر او کرده بود و نقل

این است که نظریه را شنیدم که بجهت ندیمان خویش می گفت که چون سرگروه
 غیر متقلدین فتوای خروج زنان بدارا کثر زنان ایشان بعید نگاه زن گفت
 و بامروان نظر بازی کردن **۵** دیدار می نمای و بر سر می کنی و بال
 خویش و آتش آتیز می کنی و حتی که یک از او باش و بی بغرض شهوت نفس
 بطرب زنده آمد و مطالبات الحیل کلام لغت فانه و سخن مجذبه می کرد و سر
 از دور در آمده بر کونش زنی کردن گرفت و مردم مجتمع گشت و او را
 با آواز بلند می گفت که من با خواهرم همکلام شدم ناگاه این کس از خانه
 بر جسته مرا می زند و مردمان شهرش را علامت کردند و گفتند که چرا او را
 زنت را می زنی زن در و گفتند که ما او را نمی داییم و نمی شناسیم گوییم
 که شیخ طور و عوی برادری زن کنی گفت که آخر من هم یک از اولاد او می
 هستم پس برادر این زن شدم و مردمان خوب زد و کوبش نمودند و حتی
 نیم مرده گذاشتند و آن اسد قتالی جمیع غیر متقلدان همچنین برادرش مرده
 و معقب شوند و چون قریب و کار سازی ایشانرا که با کاتبین ظاهر گشته
نقل دیگر در باب خواش نفسانی ایشان اینست که شخصی را از
 بیوه جمیل و دختر صغیره همسایه اش بود و آن شخص بوسه بستاند از
 زنا کاری می نمود و چون زن پر گردید و دخترش سجد بپوشید
 میلان خاطرش بپوشید و دید و اما دختر عقیقه آفراماعت که است طبعی
 حرمت شرعی مقبوح دانست و چون او را صلتش کرد زن توانست به
 را حلیه وصل شمرده و خطبه نکاحش ظاهر کرد و دختر سب زنا با مادرش
 هم راضی نگردید و او مضطرب گشته ترک تعلیه نموده بقول این بچه را
لا یحرم الحرام الحلال از علماء غیر متقلدین فتوا طلبید و ایشان

سر
 از
 در
 حلال
 حرام

خواہش نفس بدلیں بان قول ابن ماجہ رحمہ اللہ کما حقہ فتوا دادند و زور
 سیم از دگر گفتند ہر فرق بطلب دنیا رسیدند اما ما ہم را خانہ خود ساختیم
 لطیفہ از پنجاظرفیان گفتند کہ این ہم خوش فتواست برائے آنان کہ باخود
 زنا می کنند و در باب معصیت و تاحدیت النائب من الذنب من
 لاذنب لہ را سیر کلی تصورند الغرض غیر مقلدان خواہش نفس را نام
 شریعت نامیدند و العیاذ باللہ انما چون غیر مقلدان تقلید را حرام
 دانند باز چرا در احکام عدم تقلید سرگرد و خود را تقلید نمایند پس گویا
 ایشان بربیان خود بدلیل خود خود را مشرک گویند این نیست مگر کہ امت ہم
 است پس چرا کارے کند عاقل کہ باز آید یشمانی را الیجا بر کل
 تالیفات صحاح غیر منصوص چگونه اعتماد کلی کردہ اتباع تقلیدش را واجب
 دانستند حالانکہ کل قول صحاح قول رسول صلعم نیست اگر ہست
 شوکانی و ابن جوزی و غیر ہما را تردید و تضعیف و غیرہ کردن را اختیار ہست
 و اعتبار و بار و لادت و موت کا کہیت اگر با اعتماد قول علمائے مجتہدین
 ایشان بر بعض عمل نمایند و بعض را ترک سازند پس چرا خود را مشرک
 شمارند و ہمچنین عمل مقلدان مؤمنان صاحبان را مشرک گویند
 ہر چه بر خود پسندی بر دیگران پسندد خام اگر بجز حدیث و
 قرآن تقلید و اتباع درست نباشد بحق صحابی رضی اللہ عنہ و خلفائے
 راشدین کہ اکثر برائے و اجتہاد خود احکام ہا را جاری کردہ اند چه با گفت
 و تالیف و تشریح و حرکات و سکنات و تخصیص قراءت و حدہ از سبب قرآن
 را ہم چه باید ساخت و چنانچہ در تذکرہ دوم مقالہ اولی گذشت
 لطیفہ مقلدہ غیر مقلدی را شنیدیم کہ در صورت تقلید غیر خدا و رسول

و عظمی گفت + در آنکه در پیجتید و علمای و اولیای مقلدین - لیکن طبع
می ساخت + حتی که نیت سامعین از تقلید بگشت + که هر کس بطلب گفتن گرفت
التقاء دران میان ظریف بود + زبان فصاحت برکشود + و گوئی سبقت در بیان
بلاغت در ربود + و با حسن طریقه روشن نمود + یعنی گفت که ای برادران سامعین
و عظمی و عظیم این داعی را بخوبی نمیدانید + بشاید که بجز قول خدا و رسول خدا اقامت
و تقلید قول دیگر کفر است گوید گفتند بجهتیهیم + و با اعتقاد است در پی
گفت پس بر قول این و عظمی اعتماد و اعتقاد از یاد + اگر سازید + بقبولش کاف
باشید + که این نه خداست نه رسول خدا - نه گفته این گفته خدا نه گفته رسول
است + پس همه را خنده گرفت + باز هر کس بر اعتقاد سابق برگشت + و بخیال
الواعظ خجلا متدید - و فرموده فرار اخائیا - سدا و سدا طرقت
این است که ایشان بر مقلدین که مجازا احکام شرعی را بآئیه مجتهدین منسوب کرده
قال الامام گرین خورده گیرند + آنرا شرک تصور رند + و مقلدین را مشرک نامند
و آیت اتخذوا غیره را بر ایشان صدق است شمار مردم اما از تحمیل بر ایشان
غیر مقلدین خود مشرک می شوند + ازان خبر بیدارند + زیرا که ایشان با هم می گردند
که حدیث بخاری چنین است حدیث مسلم چنان + قال النبی کذب + و قال
الترمذی کذب - و قال ابو داود مسئله - قال ابن ماجه خلافة و ضعفه الکواکب
و صحیح العقلائی - و کذب ابن جوزی - و غیر ذلک استعمال کنند + **س**
بین تفاوت ره از کجاست تا کجا + پس خیر مقلدین بر نعم خود تا احوال تا آخر
را نام حدیث می نامند + و بتسمیه خود با هم می بنگارند + بکفره تعالی ایجاد
فی اسماء سمیه ها انتهم و آباء که اگر چه این آیت بر کفره نازل شده و بانه
اما بطرز و روش ایشان (که آیت اتخذوا غیره را بر ایشان مقلدین نه از آنجا

بر حال ایشان ہم لازم گردد + اَلَا اَیَّتِ اتَّخَذُوا وَغَیْرَ ذَٰلِكَ کہ بر مقلدین
صادق می آید می گویند هرگز صادق نمی آید بلکه علی وجه الکمال - و سنجایی حال
بر غیر مقلدین صادق می آید زیرا کہ ایشان می گویند کہ تقلید خدا و رسول کرد
باید + نه آنچہ میپسند ما شاید + اما وقتیکہ ضرورت تقلید مسلمہ گردد صحاح را
سجای خدا و رسول می نمایند پس صاحبان صحاح خدا و رسول ایشان شدند یا
نه شد + و العیاذ باللہ پس گیت اتَّخَذُوا حَبَّارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا
مِن دُونِ اللَّهِ وَغَیْرِ ذَٰلِكَ بِإِثْنِ اللَّهِ صَادِق آید یا نه + و بابت بال
ایشان ایشان خود مشرک و کافر شدند یا نه + عاقلان کمالان - و عالمان بزرگان
و مؤمنان صاحبان بخوبی دانستند + و خوبی تقلید و خرابی عدم تقلید بوجه آن
در یافتند + خدا هو المراء + فتنع عن العباد الفساد + هذا آخر دعوانا ان
احمد الله رب العالمین - و اعلموا + امام علی سید المرسلین و علی الله الطیبین
و اصحابه الطاہرین + و علی آئمة التہدیین و المؤمنین و المسلمین اجمعین +

نشر

خُذْنَا اللَّهُ لَنَا بِالْحُسْنَى

وَهُوَ مَوْلَانَا وَنَعْمُ الْمَوْلَى

فقطعه

بماند سداها این نظم و ترتیب

زما هر ذره خاک افتاده جاسے

غرض نقد شیت کنز مایا و ماند

کہ ہستی را نمی بینم بقائے

مگر صاحب دلے روزے بر جنت

کنند در کار درویشان دعاے

ذہن بلی کبوح البھر بل ہی آید

کلیا مثل الجبال بل ہی الکر

ولیکن عند الکرم اذا عفوا

کجناح البعوضه بل ہی العفوا

تھا فہم

ضمیمہ

در ظهور حقیقت مذہب اربعہ و کرامت امام الایمہ
امام اعظم کو فی دم بخند و خجہ

و چہ اول انیکم ناظر نیست کہ سرگردہ غیر مقلدین مولوی نذیر حسین صاحب
شش کتب مصنفہ خود را فقط از چند دستخط و مواہیر شاگردان ثواب و انوارش
مزیّن کردہ اند کہ ما مر ذکر ہم بود درین کتاب علمائے کبارہ و فضلاء ہر اصناف
و دستخط و مہر فرمودہ اند کہ ما سیمی ذکر ہم پس حقیقت مضامینش بخیر و
رسیدہ - این نیست مگر کرامت آئمہ اربعہ است کہ بظہور پیوستہ -
و چہ دوم انیکم مصنف این تذکرہ ادنی ترین بندگان خدا - و غیر
مشہور ترین بن العلماء بہت با وجودش تصنیفش ما سوائے مقبولیت
علماء اختیار و فضلاء ابرار - این دیار بہ مقبول علمائے حرمین شیراز
و فضلاء ہندو سند و عجم و عرب - و شرق و غرب - از امت رسول الثقلین
یعنی پسندیدہ علماء ہر دیار - و برگزیدہ فضلاء ہر اصناف گشت بہ
پس تحقیق و ثبوت و وجوب تقلید شخصی علی وجہ الکمال - بر صورت اجماع
جمال - گرفت بہ پس بمقابلہ این اجماع کل فحول و رجال - قیل و قال
طائفہ مفسدین حال - مضلین از ذال - چہ از رو بہ کہ تحت گردہ و این
امر نیک آثار - و فعل شریعت و آثار - و عمل طریقت شعار - بہرکت سفر
حج مصنف غفرلہ الغفار - صورت پذیرفت بہ و بوسیلت ہمین فضیلت

حج بیت الله استار تحقیق و ثبوت پیوسته به ششم تفصیل این احوال
برین منوال نال است بهرگاه مصنف بقصد زیارت بیت الله اکبر
از شهر موگلی به شهر ممبئی برسد و علما مقلدین و غیر مقلدین هر دو بار
امصار را که به نیت حج گرد آمده بودند جمع دید و بدین اندیشه و آرزو
خداوند مجید ملتجی گردید که اگر کتاب تذکره انساب از مطبع مطبوع
گشته بمن برسد و چه خوش بود که بهر دو عالم ان کبار و
پیش فاضلان نامدار خواندن توانستی و حسن و تعجب و صحبت و
عدم صحتش را بخوبی دانستی و چون عالم الغیب و الاستار و سامع
الدعای و الاسرار گفتار مصنف خاکسار برپا آید از نوشته خود شرم
بشنید و فوراً بر سنبل ذاک سرکار دولتمدار تا صحنه شرم و خجسته
چهار کتابش را مطبوع کنانند و نزدش رسانید پس شکر الله خداوند
جل و جلال عم نوال بنارید که حسب گفتار و التجایش بشارت تازه و
راحت بی اندازه شامل حال گردانید و بعد از آن به جمع همان علمای
مقلدین و غیر مقلدین آنرا بر خواند و بمجلس همان فضلاء رسانید
و مقیمین اکثر مضامینش را بر زبان خود برانند و هرگاه کل سامعین آنها را
شنیدند و جمیع ناظرین آنرا دیدند و زبان خود و شاد گشادند و از
هر چه اطراف آوازه جراه الله تعالی و بارک الله برسان یافتند
و بر صحت مضامین و حقیقت انحصار انساب از لایحه برار لایحه و ثبوت و خوب
تقلید شخصی شهادت دادند و بعضی از آنان که بمولانا معزوف و مشهور
بودند دستخط هم کردند و بر خرید گیش شیفتگی خود طاهر ساختند
اما بعضی از غیر مقلدین بجان برنجیدند و بعضی بدین پسندیدند و باز نقل

شخصی مراجعت نمودند اگر باطهار کماحقه صورت حالش خود ستانی لازم نمی آید
 البته کل احوال اقصیه را بخیر قلم در آوردی و جمیع کیفیت را تحریر ساختی و با آن
 همچنان حال - بر جهاز با جمیع مخول و جال - رونمود و ما ز همان قیل و قال
 بحرین شریفین برافزود و حتی که عقد حمد و ثناء شریف از نوک زبان مبارک خباب
 مولانا رحمت الله صفا - ادام مجده الواسع - برکشود و هر یکی از علمای
 زائیر پیش آن رشته محمد کشوده اش را مثل رگ جان بجان براندود و بکمر
 صنعت آنرا برد کعبه انداخت و و قریب مئتم شریف استاد دست دعا برد
 چشم پر غم میگرفت و بدل پروردالم - و آه مرد غم میگفت که خداوند
 من عاصی ترین بندگانت هستم و متذلل و خوار بر درت استادم و داستا
 کعبه است را محکم گرفتم و بیادگنا هستم و ابوقتی نامم و از عذاب نارت می ترسم
 که اصلاً بضاعت طاعت ندارم و که آنرا وسیله نجات گردانم و بل بدینوره
 آمدم که بسکه گنهارم و دلیل و نهار هوای نفسانیه گرفتارم و بنا بر آن
 از راه دور دراز فرار کرده بحديث التائب من الذنب کمن یغتسل
 برای استغفار و توبه بر درت رسیدم و بدین امید بران قرار گرفتم که
 این جا همان جائیست که انبیا عظام - و اولیا کرام - استاد در خواسته
 بودند و بوسیله این فضیلت حصول مراد - "تا یوم التواد با شاد - فایز
 المراد - شدند و گرچه من از آنان نیم و لیکن کی از بندگانت هستم و وقت
 یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
 من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
 جمیعاً را وسیله نجات ساختم و بر کلاست ادعوی
 استجب لکم و لازم و میگویم که من تصفیم را بر درت پیش کرده

و تو بر جميع كوايت ان واقفي + اگر از احب شريعت و دين تحت رسول
واني + در عالم چنان شايخ و ذاليج كن كه نزد جميع خلافت مقبول است
و اعتقاد متقدمين را از ان تقويت گردد و مسلمانين را از راه فضالت بر او
بر امت ابر + آمين يا رب العالمين + اللهم ان هذا البيت بيتك
والحرم حرمك - والبلد بلدك - والامم امتك
وانا عبدك حيثك - من يلد ويعيد - بذنوب كثيرة
واعمال سيئة - اسئلك مسئلة المضطرين اليك المشفقين
من عذابك - ان تستقبلني لبعض عفوك وان تدخلني
في فسيح جنتك - جنات النعيم : اللهم ان هذا حرمك - و
رسولك - فحرم لحمي ودمي وعظمي ولشرفي وجسمي على الناس
الجميع : اللهم يا رب العالمين يا رجا السالكين - ويا امار
الخائفين وحرز المتوكلين - يا حنان يا منان يا ديان يا رها
يا سلطان يا سبحان يا رحمان يا مستعان يا قديم الاخيار
بجرمة سيدنا محمد وال سيدنا محمد واصحاب سيدنا محمد
وازواج سيدنا محمد وذريات سيدنا محمد صلى الله عليه و
وبجرمة سيدنا ابراهيم وآل سيدنا ابراهيم وبجرمة جميع
الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين والاولياء المكرمين
والمؤمنين الصالحين اسمع دعائي - و تقبل زيارتي - و آمين
خوني واسر عيوني - واعفر ذنوبي - وارحم امواتي - و تقبل
حسناتي - وكفر سيئاتي : اللهم ارفع ذكرى - وضع وزر
واصلح امرى - وطهر قلبي - ونور قبري : اللهم انك

تعلّم كل سرّي وعلاّ يتي وماني نفسي - فاقبل معذرتي
وتعلم حاجتي - فاعطني سؤلّي : اللهم انّي عبدك العاصي
واقف تحت بايك العالي - ملتزم باعتابك - متذلّل بين يديك
يا ارحم الراحمين ارجو رحمتك - ويا اكرم الماكرين اخشى عذابك
فلا تدع لي في مقامى هذا الملتزم الشرايف بين يديك - ذنباً
الاغفرته ولاهما الا فرجته ولا عيباً الاسترته ولا عدّاً والاخذ^{لته}
ودمّاته ولا حاجة الا قضيتها يا الهى من يغفر ذنوبى الا انت
ومن يقضى حاجتى الا انت : اللهم صلّ وسلم على سيّدنا محمد
وعلى آل سيّدنا محمد وعلى اصحاب سيّدنا محمد وبارك عليه
والله واصحابه كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ربنا
انت حميد مجيد : اللهم انى اسئلك بمحرمه خاتم المرسلين
ورسول رب العالمين ان ترزقنى ايماناً كاملاً ثابتاً - و يقيناً
صادقاً - وعلماً نافعاً - وقابلاً خاشعاً - ولساناً ذاكراً - وولداً صالحاً
ورزقاً واسعاً - وحلاً لطيباً - وتوبة نصوحاً - وصبراً جميلاً -
واجراً عظيماً - وعملاً صالحاً مقبولاً - وحجاً مبروراً - وسعيّاً مشكوراً
وطوافاً توداه الله انى اسئلك من خير ما سئلك منه
نبيك محمد صلى الله عليه وسلم وجميع الانبياء والمرسلين
والملائكة المقربين والاولياء المكرمين والمؤمنين الصالحين
اللهم انى اعوذ بك من شر ما استعاذك منه نبيك محمد
صلى الله عليه وسلم وجميع الانبياء والمرسلين والملائكة
المقربين والاولياء المكرمين والمؤمنين الصالحين فيا ربّ البيت

مرفوعاً من حجّ فزار قبری بعد اوقاتی کان مکن زارنی
فی حیاتی: ایضاً عن عمر رضی مرفوعاً من زار قبری اوقال من
زارنی کنت له شفیعاً و شهیداً و من مات فی احد الحرمین بعثه
الله تالی من الامنین یوم القیامة: و ایضاً عن آل مرفوعاً
من زارنی متعمداً کان فی جوارهای یوم القیامة و من مات
الحادیث: و زید فی روایت و من سکن المدینة و صابر علی
بلادها کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة: و فی روایت
من زار ما قبری و جبت له شفاعتی یوم
القیامة کذا فی خلاصة الوفاء باخیار دار السعفی: یا همین مضامین احادیث
نیر را دروغ شمارید: عن ابن عمر رضی مرفوعاً من حجّ البیت و لم یزرنی
فقد جفانی و فی روایت و ما من احد من امتی له
سعة ثم لم یزرنی فلیس له عندی ما یکرانی خلاصة الوفاء یا ازوار
بر زندگی دنیا کانی قرار یابید: یا راه مخالفی کل من علیها فان
جوید: فی هرگز نه بلکه بمضمون قل لن یفتکر الفرار ان فرستم
من الموت و ایضاً این ماتبه کونوا ید ساکنه الموت
و لو کنتم فی روح مشید و هر جا برید: اگر فار موت شود: هرگز
هرگز بر طاعت آیت اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
و لا یستقلون تقدیم و تاخیر را در اندازید: و ما
نداری نفس بائی ارض قوت بر حال موت خود را واقف نباشید: حاکم
براه جده یا بجده یا بسند: یا در ملک خود یا در دیگر بند: بمیرید: اصلاً ندانید
اما وقتی اخرازمین در بدر رفتی است در روزی بریر گل مثل مادر و پدر خفتنی

پس اینجایچه بهتر متصورید: انفس من بعد من که بعد از موت اینها را بر من
دیگر جابه فضیلت است مطلقاً غور نمی سازید و نه با حادیت مذکور و بالاخر
اینجا را بچند موجب مغفرت - وجه انداز و وسیله نجات آخرت - است و اما
می دانید که کاشکه می دانستید: البتة تمناش بدل می داشتید: آری زحمت
نصیب آن کسانی که در اینجای شریف بعد از جان شیرین را بجان افرین توغیر
نمودند: گویا مثل فرزند شیر خوار مراد میرا از لوث دنیا میبرد و منظور است
مروند و در بستر استراحت جنت العالی - یا اتریا و اصحاب بیدل محبتی اعظم
نخستند: و کسانی که براه مدینه منوره بمیرند ثواب بکثرت یابند: اگر چه سیر
میرند: نور علی نور در جنت البقیع باشد: و دیگر صحابه که با او
نامدار - تا ابد - سکونت کنند: مستحق استقامت نامیران و حاجیان است
آیا این فضیلت ابلک شما کجا: به همین مغفرت ثابت است در هیچ دیگر و
زیرا که زائران مقبره شما بمنزگادان دوزخان گیت: و مجاورانش در حشر
الارض دیگر چیست: فی الجمله باری شاد و ران را از گفتن او: تهور زیادت گشت
هر کس از راضی خود برگشت: و کمر نهت بر رفتن زیارت مدینه حکم بست: که کار
هدایت الهی - از تقریرش غفر له الباری - بشاخ دل هر حاجی - خریدار و
مطلوب فراری - باشد: یا نه عدم نیستی - نشین گزید: پس سلامت و
و با ناز و نیاز بعافیت باز آمدند: حاکم من جانب الدینی این سید را شهادت
در نهان بدوان را بر او آمد و رفت محافظ خود یافتند: و حتی چون
بعد رسیدنش بدین طبع کتابش را نزد علما انجامیش کرد: هر کس مثل علما
که مظهر نصیحتش را حسن شمرده: چون همکسان فقط بر مخرج زبان الی انکار
و تحریری شهادت ندادند: بدل اندیشید: که ایام مرا حبت فکلی گزید:

پس بشبثصل مزار شریف بدلیل حدیث معاین بیتی و منبری
روضه من ریاض الجنه رده اشیاخان در میان جنت بنشیند و بر
تکیه و سیاحتش از خدادند مجید بهی طور متبحر گردید که خداوند این جا همان جا
مستبرک است که تماش در جمیع جهان و کل کون و مکان جا نیست و
و عالم اینجا حسب حدیث البته مستجاب است و هرگز مردود نیست و
سیدانم و اما بابتی قال و لکن لیطمئن قلبی برای اطمینان قلبم از این
میکم و بدین وجه که اگر مذاهب اربعه حق گردد و تقلید شخصی واجب باشد
و کتابم دافع ضلالت استغنی الخالین و فیلین گردد و مانع هدایت انقیاس
امین و مهتدین شود و بهر جهت مثل شهادت زبانی و تحریری علمای
مستور هر دیار - مفتیان مبرور علمای مقبولین دیار - را نیز بر شهادت
تحریرش مجبور گردان و در بجل قبولیت رسان و انتهای سبحان الله بعد
سبحان الله العظم هر کت مزار شریف و عایش تیر بهد نرسید و عیب
سلیح تاثیر گردید که امام احمد بن حنبل الشافعی بصری همان شب بعد از
نراخت از امانتش تبارش تفحص کنان در میان روضه طیبه بر شش
برسید و رقم این کتاب گفته و دستش گرفت و دفورا تلم برداشته
بر صحت هر دو خطبه اش همین عبارت زیرین نوشت
بعد از آن یکی بعد دیگری مفتیان حرمین شریفین و غیر هم خطبه ای تقریف
نوشته و تا که در حقیقت مذاهب اربعه و در جواب تقلید شخصی همین فتاوی
زیرین را علامه نوشته حواله اش نمودند و بعد حمد و ثناء جزاک الله
تعالی فی الارین گفتند و بر حسن تصفیقش آفرین کردند و نسبت غیر تقلید
قبول هم الله تعالی فی الکوین فرمودند پس این همه نیست و علم برکت دارد

آئینه از لبه کرام - و کرامت امانا الهام است - بل بمضمون هسو
سراج امتی الخ ظهور معجزه رسالت ماب علی الله علیه وسلم - بلکه
بر ظهور تحقق و ثبوت معنی الیوم لکلت لکم الزوال است - و کثرت
گشتن خیر الامت بذهب خفی شاهان مقال - پس از رویت اجتماع ذوال
عرفیان - و تحقق کردن مذاهب آنان که تخمیناً ثلثان بل سته ربع
از آنان خفیان اندم بامر اتباعوا السواد الاعظم
الرموا لجماعة - علیکم بالجماعة من شد
شد فی الناس و غیر ذلک و حوب تقلید شخصی بکس عیان است و
بیان نیست - داری ارمی هدایت امام صاحب جمیع عالم را چنان فرا گرفته
و محیط کرده که گویا افتاب عالم را فرا گرفته و از روشنیش
هر جا نور گشته - پس اگر غیر مقلدان باعث کوتاهی عقل و یا بی انصاف
و بی عدل بعضی نوشته صحاح را بر نموده و اینها را حجب روشنیش گردان
چه شود که همچنین حائل - فی الفور زائل - گردد - اما چنانکه بسبب
تبار - و غضب جبار آمد و رفت همان ابر لیل و نهار - بکثرت یافت
داب بارانش در انجا مجتمع گردد و از تاب افتاب فیض نیا برد - البته انجا
انجا خراب و بوسیده شود - و از تعفنش که مهابدان مخلوق گردد
همچنان دلا غیر مقلدین بکثرت ضلالت و عدم یافت تاب هدایت سیاه
و گنده شود - و از پید گیش که مهابس و سوسه - دوران پیرا گردد
که مهابس بمضمون
چون آن که سیه در گلی نهان است - زمین و آسمان او نهان است

همان بعض حدیث صحاح را سناش رعیت تصورند؛ چنانکه میگویند که امام ابوحنیفه
درین مسئله مخالفت حدیث صحیحین کرده و در آن مسئله مخالفت ترمذی
و نسائی مثلاً نموده؛ و باعث جهالت اصلا نداریا بنده و بسبب عبادت
مطلقا نفهمند؛ که ولایت امام اعظم خیر القرون تابعی روح بر ولادت صاحب
صحاح غیر خیر القرون روح خیلی سبقت کرده؛ و هر محدث اقوال اکثر شاگردانش
و دیگر شاگردانش را در بیان سند حدیث حجت قوی گرفته؛ و آن اگر چه
در لطافت تالیف صحاح بالتفاق علما غیر خیر القرون خلافی نباشد؛
اما مضامین آنها خاصیت باران دارد؛ و به که در باغ لاله روید؛ و در بوم
شوره شمس را ید؛ و بابران درد کما غیر مقلدین هوا پرستان را که بعضی
از آنان رافضی و بعضی خارجی و بعضی یهودی و بعضی عیسائی و بعضی
نوسام شاگرد شیخ بخاری اند؛ و تقیته در اسلام فسادات می اندازند
خارج از عداوت آئیمه اربعه مجتهدین پیدا کند؛ و تخم بدایت بمزعمه قلوب
المؤمنین بافتانند تا اسرار مضمون من یدکی الله فلا مضل
له و من یضلیل الله فلا هادی له را از نهان خانه عدم بعرصه گاه
نهور عیان سازد؛ فلهذا کفایت؛ لمن له الدلیله فلهذا
الفهم و الدلیله؛ فاملوا؛ فیهما و انتجوا؛ و چه معلوم اینک
هر چند کتاب نو مسلم مولوی محمد الدین لاهوری ظفر المبین فی رد مخالفه
المقلدین مصنف را چنان دقت و ستیاب گردید؛ که مسوده تذکره اش
از دست رفته؛ و نه باعث قریب سفر حج ردش کردن توانسته؛ اما من جانب
اعد در مناظره اش بجواب اعتراضات غیر مقلدین چنان تقریر نموده
و در ایقالتش چنان تحریر ساخته؛ بلکه جابجا قاعده کلیه چنان نو

که از آن نجوبی روش ثابت و متحقق گشته و هرگز بر ظاهرش این مضمون
ما سواسه آن فتوای برده همان ظفر البیدین از حرمین شریفین حاصل کرده
خود آورده و علاوه بر آن با شخصی از مهاجرین که از اعلیٰ و جبهه الکمال رفته
می نماید در حرم شریف ملاقات کرده و شکر خدا بجا آورده که بکرامت امام
الایمه امام ابوحنیفه رحم ایشان هر جا که سر برارند سیلی خورند
سفله چو جاهل و سیم در زش سیلی خواهد بحقیقت شستن
آن شنیدی که یکمی چه گفت مورخان بکه باشد پرش
سنگ بر باره حصار مزن که بود در حصار سنگ آید
با اندازه بود باید نموده خجالت نبرد آنکه نمود که بود اگر کوتاهی پائی حرمین
مبنده که در چشم طفلان نمای بلند و در نقره اندوده باشد شانس
توان خرج کردن بر شانس مننه جان من آید بیشتر که طرقت دانا
نگیرد بچیز ز رانند دگان را بر آتش برنده پدید آید لگه بس باز و زنده
وجه چهارم اینکه اگر راست پرسند و غور و تامل کنند بخوبی آید
که کل افعال غیر مقلدین و جمیع اقوال لایقین به که ایشان بر نشان
امام اعظم رحم می نمایند و میگویند و تا مردمان را از تقلید مذمتش زحم
نفرت داشتند بر ثبوت کرامتش و بر حقیقت مذمتش رحم و التماس
و نیز بر ملاکی و ضلالت ایشان باعث نفرت نشان از تقلیدش زحم خیر
و ده که مضامین پیش گوی حدیث بناتیه زیرین نجوبی انهار اظلال هر سارده
عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
يقول الا ابنکم برجل من کوفان من بلدکم
او کوفتکم هذه یکنی بای حنیفه قد

مَلَى تَابَهُ عِلْمًا وَحِكْمًا وَسَيِّفُكَ بِهِ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ الْفَاسِقِ
عَلَيْهِمُ التَّنَافُرُ لِقَالَ لَحْمُ الْبَنَانِيَةِ كَذَا فِي الْخَوَارِزْمِيِّ رَحِمَ بَاقِي مَضْمُونِ
حَدِيثِ أَثَرِ رَاوِدِ تَبَصُّرَةٍ نَحْمُ مَقْصِدِ ثَانِي بِمَا يَدَّ بِوَكَرْتِ كُنَيْدٍ ذَنْمُ الْحَمْدِ لَيْسَ
هَذَا كَلَامُهُ لِأَنَّهُ يَدَّ عَلَى أَنْهَدَى: وَبَسَّ الْقَوْلُ قَوْلُهُمْ
وَسَاعَدَ الْعَدَاوَتَهُمْ: چُونِ نَبَاشْتُهُ كُورِ آيَتِ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا
لِكُلِّ نَبِيِّ عَدُوًّا وَكَأَنَّ الْمَجْرُمِينَ: تَصْدِيقِشْ كُنْدِ بَكِ مِنْ وَجْهِ عَدَاوَتِ
أَمَامَتِ رَاوِدِ تَبَوُّتِ لَازِمِ بَاشْدُهُ كِهْ أَمَامِ بِالِاسْتِبْطَافِ احْكَامِ شَرْعِ
سَازِدِهِ وَبِهِرْ كِي اَزَا اِيْشَانِ أَمَامِ شَرْعِ رَاوِدِ وَدَانْدِ: وَدِرْ سَائِلِ نَهْمِشْ
خَلَلِ اِنْدَازِدِهِ وَدِرْ غَمَاشِ مَزَاحِمِ كِرْدِهِ وَدِرْ شَانِشْ سَخَنَانِ نَا اِلَا كَرْمِ كُنْدِ
تَا دِرْ دِلِ مَرْدَانِ نَفَرَتِ دِيَا نَدِ: حَالَا كَمِهْ بِاَوْسَطِ آيَتِ احْكَامِ تَبَوُّتِ ظَاهِرِ
نَمِي كِرْدِهِ: پَسِ عَدَاوَتِ أَمَامِ رَاوِدِ تَبَوُّتِ صُلَحِمِ لَازِمِ نَبَاشْدِ چِرْ بَاشْدِ
لَعُوْذِ بَاشْدِ - مِنْ عَدَاوَتِ عَدَاوَتِ
وَجْهِ چِرْ بَاشْدِ
ظُهُورِ مَعْجَزَةِ احَادِيثِ مَفْصَلِ الذَّيْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا كَرَامَتِ أَمَامِ طَلَبِ
لِسَبْكِ لَازِمِ بَاشْدِ: وَخِيَالِ بِرْ حَقِيقَتِشْ دَلَالَتِ كُنْدِ: كِهْ نَتِيْجَةُ مَضَامِينِ اَنَّا بِمَجْرُكُشْ
خَيْرِ الْاَمْتِ مَرَادِ نَبَاشْدِ: وَنَدِ هَبِشْ رَحْمَتِشْ رَا دَافِلِ وَشَائِلِ بَاشْدِ
وَچُونِ كَشْرَتِ اَمْتِ مَوْجِبِ فُخْرِ رَسُوْلِ مَقْبُوْلِ صُلَحِمِ كِرْدِهِ: پَسِ تَقْلِيْدِ اَمَامِ
اَلْوَحِيْفَةِ رَحْمِ چِرْ مَوْجِبِ فُخْرِ مُؤْمِنِيْنَ تَقْلِيْدِيْنَ نَبَاشْدِ: اِنْ حَدِيثِ اِيْنِ اَمَامِ
قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِاَصْحَابِهِ اَرْضَوْنَ
اِنْ تَكُوْنُوْا رَابِعَ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ اَرْضَوْنَ
اِنْ تَكُوْنُوْا ثَلَاثَ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ اَرْضَوْنَ اِنْ
تَكُوْنُوْا نِصْفَ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ الْبَشَرُ وَ

فان اهل الجنة عشرون ومائة صفا متى من ذلك
شأنون صفاء ايضا تاكسواتنا سلوا فاني مكان
بكم الامم يوم القيامة . و ايضا تزوجوا الودود والود
فاني مكان بكم الامم . و ايضا تزوجوا فاني مكان
بكم الامم و ايضا تاكسواتنا كذا و فاني ابا هي بكم الامم يوم القيامة
و ايضا امراة ولودا حب الى الله من امراة حسنة ولا تلبس الى
مكان بكم الامم يوم القيامة . و ايضا تاكسواتنا كذا و فاني
ابن همه را امام ابو حنيفه رح - و يحيى بن عبد الحميد - و ابو داود - و شافعي
وابن ماجه - وابن حبان - و عبد الرزاق - و دارقطني - و صاحب كنز
و صاحب بدور السافد في احوال الاخره - و صاحب عين العلم - و صاحب فروع
الخواهر - و هم الله تعالى كلهم اجمعين - بروايت مختلفة روايت كذا و فاني
سند انوشند و چير - و غير - بطرذ و غير بشنويد و غير
خبر كير يزد و كير فضون حديث اول مقلدين را بشارت دخول جنت است
است به اين امر بر نشيان مخفي نيست و زير كه چون كل بل جنت را كير
و بست حدت كرده و از ان جمله هشتاد و سه مرتبان رسول نشان را بشارت
سپس مقلدين امام صاحب حسب مصداقش نجوای جنتي باشد و كير
حضيان نسبت جميع امتان مثل نسبت هشتاد و سه مرتبان نسبت است
يعني ثمان شدن اينان مثل ثمان هشتاد و سه مرتبان كيرني مخفي نيست و كير
نظام هر ثمان و نيار ثمان جنت لازم باشد و اما عجب نيست كه بشارت
حديث خير القرون في المقلدين امام خير القرون في المقلدين را بشارت كرده
و از اين ثمان همان ثمان مراد باشد و از ديگر مقلدين آن كيرني را بشارت

ثلثان را که با عصبیت محض احتمال است تا میگردونی بجهت منفرت از دست
 مستقیمیت آری که اربعه نمی رود زیرا که اگر ثلثان امتنان منقور نباشند بلکه
 بقول غیر مقدار آن کل مقلدان مرد در مقهور شوند و البیاض و البیاض
 حارین منعکس گردد و غرض آن را حسن لازم باشد و کثرت منقلب
 بقول شود و هذا خایان النفس اگر غیبه مقلدان آن گویند که هرگاه کثرت
 و نادره را کثرت جنتی مستلزم نیست پس این تقریر مفید مطلب هم
 نیست که حکیم که البته مفید مطلب است در آن شک نیست بلکه انشاء الله
 بجواب همین اعتراض شما ای غیر مقلدین جنتی گشتن مقلدین و عدم جنتی
 شدن شما چنان ثابت نمی کنم که حاجت بر آن دیگر ندارم و اگر طاعت
 معارضه اش دارید پیش کنید تا ما و شما بعد از گفتگو و چالش و تصفیة
 این تالش سازیم یعنی از تالش کل را تالش دریا بیم و از ثبوت تالش
 تیغ بی دروغ بر سر شکست کشیم و گوش مفسرین را تالش و دهیم و بر سر
 منحرفین سنگها را بالش کنیم
 بیا درین شبهه چالش کنم نصیم سنگ بالش کنم
 ای غیر مقلدین اگر مقلدین بقول شما مشرک باشند و باعث تقلید و حقت
 داخل نشوند پس از امت رسول صلی الله علیه و سلم اهل جنت کیانند
 که بمقابل جمیع بهشتیان امتان پیشین ثلثان صف جنت را فراموش
 اگر گویند که ما غیر مقلدین انالی جنت باشیم بحسب مضمون حدیث اول
 هشتم و صف جنت را فراموشیم گویم که این نیست و گریه و سنجیت و گریه
 باور ندارم که مقالات پیوده مثل طبل توی پیوندارم
 و ماغ پیوده بخت و خیال و باطل است مقالات پیوده طبل توی است

ویر که شما بقایه بشتیان را که بجهت بهشت یا شش هزار سال که مستحق
مثل جزو لا تجزئ می باشد بکنه نقطه بقایه مقابل من هم همان است
و از بدیهه پس چگونه منتها و صفت جنت را فرما که بزرگ و شایسته و صفت جنت
مثل کوه و صافی تصور بدیهه حاشا که آنکه می بینون فی جنة عن شجرة
السموات و الارض و ستمش مثل و صفت آسمان و زمین است
مثل عقل شما تنگ و تاریک است به آری حقیقت الامر این است که اگر
جمیع غیر مقلدین را صفت کنایه شود به تا هم صفت شان از مشرق و مغرب
تا مغربش نمی رسد به صفت جنت را فرما که رفتن بالا طاق باشد به
اگر جنت مثل عقل شما تنگ هم گردد به تا هم غلبه شما مستور نمی شود
که باشد عدد و کثیر بعد از غلبه کند و شما بقایا بشتیان را عقل و عقل است و چگونه بر آن
بهر صورت مغرب است شما ثابت گردید و شما شایسته رسید به آن که اگر کسی که در جنت
پیشینان بشتی کجا که بر ما غلبه کند به و مغربیت ما از نشان ظاهر گردد
گویم که اگر چنین باشد به فائده رسالت - و قاعده شریعت به بر آن
و ظهور حرکت نبوت - را مانع به و نبایست ملت نه و جامع به تصور بدیهه
بلکه حدیث مسطور آیت ما خلقنا السموات و الارض
ما بینهما العین را کذب کردی به البیاض و البیاض
باز گوید که خیر ما دشمن هر دو فرقه اتفاق کرد و غیر آن حسب حدیث غلبه نماید
گویم که با چنین فراری اتفاق را تسلیم نمی کنیم به که قبول شما صفت را
مشرکین اند به و غیر مقلدین به و مثلین به و شرک و ایمان با هم متضاد است
حکایت که احتیاج به بیان المتضاد به لا محاله اگر شما داخل جنت
مقلدین نشوند به و اگر مقلدین داخل شوند به شما نشوند به که دخول جنت

توام دخول دیگر لازم است پس اتفاق متحقق نیست بد حال انصاف باید ساخت
که ازین دو فرقه کدام فرقه علم دخول جنت برافراخت به چون نیکو تامل کنسید
شما خود را بنظر فاضلین یا مبدیان و مقلدین را در صف جنت خرامان صف کسان
بینید به زیر که چون حدیث کثرت را بشناید و بدین شش مضمون قلیل استید به این چنین
هشتاد و صف جنت را فرا گرفتند قدرت عمارید **مسئله** پیشتر و همچنان که چاه چشم
الوده بران شما مقلدین و متین را مشرک گویند به لاجرم حسب مضمون حدیث
که در این باب را حلاله ام خود مشرک شوید پس سخن دخول جنت نباشید
از این مقلدین شرور دانش جنت شوند که امور مقبوضه بالا را حاصل نیستند بطریق
و به پیغمبر **مسئله** هرگاه حدیث دخول جنت را بشارت دهد به لا محاله آخر فرقه را
داخل شدن لازم باشد به تا بطلان حدیث لازم نه آید به شما را باعث
قلت و لعنتی مقلدین قابلیت دخول نیست پس وجوب مقلدین را دخول
ثابت است به فیا نالحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا - **و چه ششم آنکه**

اللهم انما نؤمن بالذهب و غیره **مسئله** - **و چه ششم آنکه** امامت هرگز
و غیره بخیر است از غیر که آئمه شافعی الذهب و غیره بوقت غلبه خواهند چقدر غیر
و حدیث و توفیر - نزد هر برادر پیر - و امیر و کبیر - سلطان و وزیر - شهیر
است به نه برادران هر دو جا شریفین مخفی مانده به نه بر حاجیان - و مقیمان
و عالمان - و عارفان پیشتر گذشته به اگر تقلید امام صاحب موجب ضلالت
شدی به هرگز آئیم نمیشد به حر این قدر عزت گشتی به نه خداوند تعالی
از ترا این زمان بر قرار داشتی به بلکه مثل اصحاب فیل هلاک ساختی به
نه با هم در میان آئیم هر چهار مذاهبا چنین خلعت ولی - و مودت قلبی - اندکی

که مثل فی مثل این هر یکی با دیگری بنمازوت برنماستی و از غرض
 اگر متعلقان شیخ سنجیدی گویند که مریدین شیخ بنمازوت
 گشته است به انوال و اندال علما اخبارا اعتبار نیست گویند که
 ایشان بر سر زندقیت ایشان و خود جیت ایشان از رفق و همکاران
 کافی است به و عدد و شریعت و دشمنی است بودن ایشان بر ما
 که ایشان بظاهر از کلمه حق نمایی علی بالحديث یا بدول ساد و لکن
 صید کتب و دینی الحقیقت در پروردگار ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
 و اما در از فرموده رسول مسلم نفرت دارند به و بر دشمنی
 کنند به و نه برین همه احادیث در همین علی می نمودند و در امور
 را مبتدعین نمی گفتند عن جابر بن عبد الله عن جابر بن عبد الله
 السلام الى المدينة كما بدا منها حتى كان يكون ايمانهم
 كذا في خلاصة الوفاة اخبار الرضا عليه السلام و ايضا فيها
 ان الايمان لما رآه الى المدينه كما بدا منها حتى كان يكون
 الحجة الى حجة و ايضا فيها و في الصحيحين ان
 بقرية تاكل القرى يقولون يلزب و في الحديث
 تنفي الناس (اي جهنم او شرار هم او) نوبهم كما في الحديث
 خبث الحاديدا و موطا الك هم موجود است و ايضا فيها
 ان المدينة كالكير تنفي الخبث لا تشاء
 الساعة حتى تنفي المدينة شرارها كما في
 الكير خبث الحديد و ايضا فيها و في صحيحين
 حديث انها طيبة تنفي الذنوب كما في الحديث النجاسة

در موطای مالک هم چنین است

والى قوله وهو ظاهر في ان المراد العباد الى الجنّة ولا يختص بزمانه صلواتهم لقوله
صلواتهم في الحديث السابق لا تقوم الساعة الا واديا فيها - وفي الحديث
في احاديث تحريم المدينة فمن احدث فيها حدثا او اوى
محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا
ويؤعد له - وايضا فيها السلام - من اراد اهل هذه
البلدة بسوء اذابه الله كما يذوب الملح في الماء
وله رواية ولا يريد اهل المدينة بسوء
الا اذابه الله في النار ذوب الرصاص او ذوب
الملح في الماء - وايضا فيها - اللهم من ارادني
واهل بلدي بسوء فاجعل هلاكه - وايضا
فيها - اللهم ان ابراهيم خليك وعبدك و
راسولاك ونبيتك دعاء لاهل مكة وانا
محمد عبدك وراسولاك ادعوك لاهل
المدينة مثلي ما دعائك به ابراهيم لمكة
ادعوك ان تبارك لهم في صاعهم و
مداهم وثمارهم اللهم حبب الينا
المدينة كحببنا مكة الخ (صاحب خلاصة مكيين)
قلت هذه البركة في امر الدارين و
الدنيا لانها النماء والزيادة والبركة
لها حاصلة في نفس المكيين بحيث

يكفي المدايها من لا يكفيه بغيرها
وهذا محسوس لمن سكتها ولذا
اقول ان سكتها تزيد في الايمان
في الحقيقة اين امر را چشم خود دیده آمده ام . و بركت اذاجي اعلى
خلق عظيم . جميع ساكنان البكرة طيق يا نعم . وفي الروايات قال
الذي صلح انما اللدينة كالليرة التي خبثها وتضع طيها
اگر چه بعض از غير متايدين مع بعض انهم اين حديث را باجتهاد خود و زمانه رسول
صلی الله علیه وسلم محسوس کرده اند . لیکن آن قائل اعتبار نباشد که
اعتقادش را اعتقاد امام و آقايش او را نمی رسند . که در حدیث تعمیم تعمیم
یا دخل دهند . که دخل دهنده را مشرک گوید . پس اگر دخل دهد مشرک شدن
لازم آید . و کمین اجتهاد و رافع مخالفت نص مذکور لا تقوم الساعة حتى
الدينه الم که می پرسد . که قابل محبت باشد . ولی الشكاوة من يرد
هو ان قریش اهانة الله رداة الترمذی و ايضا فيها يسئل
الناس ان يضعوهم و يابى الله الا ان يرفعهم
و ايضا فيها عن سلمان قال قال لي صلح لا تبغضني فتعازل
دينك قلت يا رسول الله كيف الغضات و
بك هذا انا الله قال تبغض العرب فليتبغضني
رداة الترمذی . و ايضا فيها . من غش العرب
لميدخل في شفاعتي و لم تله مؤدني
رداة الترمذی انتهى . پس باوجود موجود اين همه روايات و حکايت
و حديثها متوافره . حکما حرمين شريفين را مبتدئين گشتن . و اقوال

انسان را غیر قابل الاعتبار شمارون - و اما انرا بضالالت منسوب کردن - و
بدل انقبض و استنق - و اما امایمه مستقیمین خبر القزو فی البی را با اتهام عدم
و حصول کثرت احادیث نزدش هم متمم ساخته مقلدانش هم را از تقلیدش
نفرت و پندیدن - و بمقابله ان بر نوشته متاخرین غیر خیر القزو فی و متبعا
شیخ مجتبی که بعضی از ایشان در پرده منکر شریعت - و بعضی را انقبض فی السبل
فی الحقیقت است بکیه کردن - و متاخرین را بر خلاف مضمون حدیث خیر القزو
قرنی ام برایم متقدّمین تفصیلت دادن - و اخبار اشهر را با اخبار بدیهه برابر
مخلوط کرده انها را تدوین ساخته نص قرار داده بران اعتقاد کردن -
و بر مضمون آیت **حَتّٰی یَمِیزَ الْخَبِیْثَ مِنَ الطَّیِّبِ**
و آیت **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُ الْخَبِیْثَ بِالطَّیِّبِ**
غور ساختن - باز اگر احوال بعض اخبار مجتبی مدوینات با قول آیه مطابقت
کند و نه انقت نماید انرا بشهادت بعض متعصبین غیر قابل الاعتبار تصور
کار منکران شریعت و عدوان رسالت - و دشمنان طریقت - نیست که است
و بر تکیه تقلید اکثر افسیان بقیه کنان - تقلید امان متقدّمان و اضلالت
شمارون - فعل هوایرستان نیست چیست **ای متبعان شیخ مجتبی**
از شما می پرسیم که آیا در جهان آخر جای چنین هم هست که در اینجا بدعت بنا
یا نه اگر هست کدام جا هست نامش چیست **ای اگر نیست پس بدیل حرین**
شعر نهین تخصیص این اتهام چیست **ای آن گاه بگاه بعضی بر عتقان**
از جنس شما در حرین شریفین می رود **ایا حسب مضمون احادیث مذکوره**
مثل شیخ مجتبی سرود شود **ای قیام کردن تواند از کلمه طیب فرار کند**
باز یکی از ایشان گفت که خیر تو هر چه خواهی گویا فی الحقیقت

هرگز پیشتر آید بحیثیت ولایت اجتهاد از پیشتر افضلتر باشد که پیشتر
 را از پیشتر حدیث بکثرت رسد چنانچه از ابوحنیفه مالک را زیاد حدیث رسیده
 باز از مالک شافعی باز از شافعی احمد بن حنبل را باز از احمد بن حنبل بخاری را
 متا که باخر زمانه امام همام ابن القیم و امام همام ابن تیمه را چندان احادیث رسیده
 که هر یکی حاوی احکام نبوت گردیده گفتیم که حکایت گر گرس و درغن زیرین
 مناسب حال است که تو مثل گر گرس خود را با مقتدایت را از ایمه مجتهدین
 سابقین محقق و دور اندیش و دور بین تصور کردی و از فضیلت و کوی
 هر اخبار را اخبار رسید ابرار رسید و چون سنگ رنده گوشت یا پیر
 کین شتر صالحست یا خرو جال - همچنین تو نیز چون نام حذیفه شنیدی -
 نمی پرسی - کین فرموده رسول غلام گفتند اصحاب کرام است یا ساخته
 معاندین اسلام - و نه مضمون زبرد تو بخ شریفش و الا کذب
 ثم لظهن الکذب - من کذب علی متعمدا ابرار
 اصلا دریافتمی بلکه بران عمل کردی و از اثر طبیعت ترا در ادبی پس
 ضرور مثل گر گرس بنام جهنم گرفتار شوی و حکایت گر گرس

<p> چنین گفت پیش درغن گر گسی درغن گفت ازین در نشاید گذشت شنیدم که مقدار یک دزد راه چنین گفت دیدم گرت با دراست درغن را نام از تعجب شکیب چو گر گرس بر دانه آمد سر از ندانست از ان دانه خوردنش </p>	<p> که نه دزد من دور بین تر کسی بیایا چه بینی بر اطراف و شت بگرد از بستی بر پستی بگناه که یکدانه گندم بهامون درست ز بالا نهادند سر در نشیب برادر به پیچید قیدی دراز که دهر افکند دام در گردنش </p>
--	--

زمن گفت از آن دانند دیدن پیوسته

چو ضایحی دایم خصمت بنود

همچنان تو نیز فقط حدیث دیدی و دایم منافقان را که کذب را بحديث اختلاط

کردند ندیدی و بنا بر آن بدش افتادی پس حسب حدیث مستحق نارشوی و انفس

صد انفس بر ناهنمی تست که تو با وجود آثار تقلید برگمار مقلدان بطین پلیدی که

هر یکی از ایشان بغرض حصول مطلب بطینی لباس تقلید آئینه را درید و بخرص

سرخروئی بجدیت سرگرفته غیر مقلدان که بدولت رسید و دید و بعض کتب

احادیث را نیز بطرزش ترجمه کرد و نیز تصنیف ساخته میشش رسانید و حاکم

بر مژه نگذارش نساک گردید تقلیدی کنی و معذک بر تقلید آئینه ابرار گفتار

خی نمای **س** تو کوه نظر بودی دست در آ و که مشغول بودی بچند از

اهل **و** و یک **ش** اگر این قاعده کلیه باشد و خامی ایمان تو و مقتدا

تو ثابت گردد بلکه هر کس تالله الله خام ندایت تمام نیاید و که حسب اعتقادات

هر که در پس آید و در اجتهاد افضل و محقق باشد استنباطات پیشیان

پیشیان را معلوم نشود پس چگونه گرفته ببول افضل عمل واقع گردد و نیز

تباحث تسلسل لازم شود و نیز مضمون حدیث خیر القرون الم و آیت الملک کلام

بر باد رود و هم خیر شر و شر بخیر و صدق بکذب و کذب بصدق مبتدل

گردد پس این نیست و مگر نبای قلع شریعت وقع بنیاء ملت نبوت است

پس ای مقلدین همانا که غیر مقلدین در پرده عدوی شریعت و میر تان

طریقیت و مطلق انوار نبوت و محل احکام ملت اند و قوله تعالی الم ترالی الدین

او تو انصیاب من الکتاب یشترون الفلأله و یریدون ان تضلوا السبیل

فاحذروا ایها الاخوان فاحذروا فاحذروا

ایها الاخوان فاحذروا فاحذروا فاحذروا

ایها الاخوان فاحذروا فاحذروا فاحذروا

ایها الاخوان فاحذروا فاحذروا فاحذروا

حدیث بعض و غش عرب غیر مقلدین را بسبب طعن و تشنیع بعض امام صاحب
از شفاعت رسول صلعم محروم نامند و تفریق دین کردن و بر رسول بعض و اشتغال
لازم باشد که گمانیکه بعض عرب بدل دارند به شفاعت داخل شوند - و تفریق
دین کنند - و امام صاحب از اهل عرب آید - و ایشان بعضش بدل دارند
لذا از شفاعت محروم مانند - و دین را تفریق ساخته پس **اقا و**
از هدایت ایشان دست بدار - و کوشش را فروگذار - که هرگز هدایت نیابند
که بخیر ضلالت خلقی مخور شدند - **احیاء** به بختی و نیک بختی قلم - برگزیده
و امهم چنان در شکم چورومی مگرد و خدنگ قضا - سپر نیست مریده را خبر
رضا به که حاصل کند نیک بختی بروز - بسره که مینا کند بخت کوره نیاید نکوکاری
از بدرگان - محال است دوزندگی از سگان - همه فیا سونان یونان در دم
نداشد کرد انگبین از زقوم - زو جشی نیاید که مردم شود - بسعی اندر و تربیت
گم شود - توان پاک کردن ز زنگ آئینه - و لیکن باشد ز سنگ آئینه و کوشش
ز دید گل از شاخ بید - نه زنگی بگرایه گرد و سپید - **وجه هفتم** اینکه
اگر تقلید امام اعظم رح موجب ضلالت باشد - اتباع احادیث **اتبعوا**
السواد الاعظم - **وعلیکم بالسواد الاعظم** - **علیکم**
بالجماعة - **الجماعة من شئت الله فی التمسک** - موجب ضلالت
باشد به العیاذ بالله - زیرا که مضامین آنها گویا بمنزل شمس است و تقلید امام
الایمه خیر القرون فی تابعی بمنزل نهار - و طلوع شمس با وجود نهار لازم است
همچنان مضامین آنها را تحقق تقلید سواد عظمی لازم است - علی هذا القیاس بالعکس
یعنی عدم وجود نهار با عدم طلوع شمس نیز مستلزم باشد پس عدم وجود
تقلید جماعت سواد عظمی را نیز عدم تحقق مضامین مستلزم گردد که بلا تقلید

شخصه ابتداء سواد عظمیٰ اگر متحقق ہو جائے یا ہو پڑتی ہو یا بطلان ابتداء سواد عظمیٰ لازم نہیں ہوتا بلکہ جو بطلان
مضامین انہما وجود نہا تقلید را ضلالت شمار دین و حقا همان طوع را بضالت
منسوب کردن است و العیاذ باللہ اگر کسی کو پید کہ نہا واحد را بر چهار
تقلید شخصی قیاس کردن - گویا بر قیاس مع الفارق حمل نمودن - است
گوئیم کہ نے قیاس مع الفارق نیست و بلکہ موافق قیاس است
کہ گفتگوی اور جماعت سواد عظمیٰ است - و جماعت غیر سواد عظمیٰ نیست و اگر
باز گوید اگر چنین باشد و وجوب تقلید امام اعظم رحمہ را بطلان دیگر
مذہب ثالثہ لازم گردد و گوئیم کہ ہرگز نہ زیرا کہ نہا را باعث حجاب و عجم
حجاب ابرو و سحاب و غیرہ کو الیت گوناگون - و عوارض بوقلمون - لاحق باشند
پس کیفیت وجود تقلید جماعت سواد عظمیٰ - مثل کیفیت وجود نہا بلا غمی -
گردد و ثبت ثبوت الحق الحقیق - علی وجہ الدقیق فی التحقيق بین
ہذا و ذلک و یکم بشنود - عبرت گیرید - اگر تقلید شخصی موجب ضلالت باشد
بر ظہور نبوت نبی صلعم فتور و تصور فتدہ نے نے بل تکذیب نبوت لازم گردد
کہ حسب مضامین احادیث لا یجتمع امتی علی الضلالة - لا یجمع
امتی علی الخطاء - و غیر ذلک مشہور گویا نبی صلی اللہ علیہ وسلم
ثابت و متحقق نگردید و بلکہ بقول لاندہیان بالعکس ظہور رسیدہ العیاذ باللہ
و یکم بشنود پند پذیرید - اگر تقلید شخصی باطل گردد و فقط تکذیب قول
رسول صلعم لازم نباشد و بلکہ تکذیب قولہ تعالیٰ نیز لازم آید و کہ بشارت
کمالیت دین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم را کہ بایۃ الیوم املکت
لکم دینکم ثابت است بطلان لازم آید کہ در عدم تقلید کمالیت
دین چہ باشد و بالتصانیت ہم وجود دین موجود نباشد و مثل عنقا پر واز

کند و یکقام بر باد رود و مصداقش باقی نماند و آن اگر عمل هواپستانان
 شد القردنی را نام دین شود و البته مصداقش باقی اندن تواند و اما اثر
 هر دو نص مانع گردود و خلاصه الکلام آنکه بی شک هر چهار مذمب
 مع انحصار بر حق است و فضلنا لبعضهم علی بعض بر تفصیل بعض
 بر بعض دال و مطلق و ازین تفصیل ترجیح احد الایمه بر دیگر حسب اعتقاد حشمت
 هر چهار صادق و تا بتلفیق تلمی لازم نگردود پس تقلید شخصی واجب باشد
 که ماورای ادلال بسیار و بر اهل بی شمار - در آن نوشتیم و علامه
 هر دیا را بران یافتیم و تقصلا شرق و غرب - و عجم و عرب و هر امصار - را
 که در میدان عزیمات گرد آمده بودند حال تقلید شخصی دیدیم و اگر غیر
 مقلدان گویند که چون کرام قلیل اند - و ایام کثیر و بنا بران غیر مقلدین
 قلیل و مقلدین غریب گویم اگر این قاعده کلیه باشد و الیس لیم رابعت
 قلت وجودش کریم شدن و ملاکه کرام - را بسبب کثرت - ایام گشتن و
 لازم گردود و العیاذ بالله علی هذا القیاس حرام زاده قلیل الوجود لیم النفس
 را شریف کریم نفس شدن - و حلال زادگان کثیر الوجود کریم النفس
 را لیم النفس گشتن - لازم آید چه خوب الیشان باعث قلت ولد الزنا
 مجهول النسب ابن الفاعله را شریف دانند و بسبب کثرت حلال
 زادگان ثابت النسب را ذلیل شمارند چه عجیب که خسریران قلیل
 الوجود را حلال - و گو سفندان کثیر الوجود را حرام - دانند و چون باشد
 کل مرئیس غلے نغمه و کل اما پیش بامیه -
 هر کس مناسب گهر خود گرفت یارب بلبل بیایغ رفت و زغن سوخار زار
 گندم از گندم بردید چو ز جو کل خرب بالادیم فزحون

و یکم گوش کنید هوش دارید اگر هر قلیل شریف و جلیل باشد
احادیث مرقومه و چه بچشم که کثرت را شهادت دهد - و آن کثرت موجب
فخر رسول کریم صلعم باشد برادر دود باطل گردد و العباد باشد -

و چه چشم اینک به تحت مناظره بشنید و پند گیرید حکایت

مناظره - روزی سبقر حجاز طایفه غیر مقلدین را دیدم به تقریر هر یکی
را شنیدم که در محفل نشسته و بشنعی و پیوستند یعنی دفتر شکایت
مقلدین باز کردند و حکایت خدمت یونین آغاز نهادند و بر آئیم العیر

مجتهدین طعن می زدند به الغرض اسب جهالت در میدان دقاحت می جهالت
و بر راه ضلالت می دوایند و سخن بدینجا رسانیدند که تقلید شخصی
را بسکه ضلالت می شمردند و مقلدیش را مشرک می گفتند چون طایفه

از دست تحمل گرفت به غیرت شریعت بدل پیوست به اسیات

مرا امر معروف و دامن گرفت
فصول آتشی گشت و درس گرفت

گرفت نهی منکر بر آید دست
تثاید چوبی دست و پایان شست

و گرد دست قوت نداری گوی
که پاکیزه گرد و باند ز خوش

چو دست و زبان را نماند مجال
بهت نمایند روی رجال

حدیث من لای منک منکر افلیخایه بیداه فان لم

یستطع فیلسانه فان لم یستطع فبقلیه و ذلک ضعف الایمان

اخرجه انسه البخاری کذا فی التیسیر خود را مصنف تذکره نظام هر ساخته

گفتم که من در تذکره المذایب و تبصرة الخلال لعبره الخلق در دو تقلید شخصی

دلایل کثیره و براهین غزیره دیدم به خیر حالا فرض کردم به که دلیلی در

وجودش هست ندارم به الا شما کدام دلیل در ثبوت دعوائی خود

دارید بیارید تا بشنوم. و اگر توانم جوابش بدهم بگفته که تقریرات
و تقریرات جناب مولانا تاجیر حسین صاحب دہلوی و جناب مولوی محمد حسین
صاحب لاہوری در این باب ہر جاشائع و ذائع گشتہ بہ حاجت بران دیگر نمائند
گفتم کہ ہمہ دلائل ہمارہ و تقلید الی شان بعبارت ہمین تذکرہ الاہب کہ پیش
شمارد پیش کردم خود مردود شدہ پس انہا بقاعدہ اذا العارض
تساقطاً ساقطاً الاعتیار گردیدہ پس وجوب تقلید شخصی بر اصل خود
ثابت و باقی ماندہ کہ بر بطلانش دلیلی بدست شما باقی نمائندہ بلکہ بالعکس
وجوبش ثابت گشتہ بعد از ان براسے تعجیم باہم عقد موافقت بستند
و ہرین سخن موافقت کردند و گفتند کہ حاجت زیادتی تقریر نداریم بیک
جملہ التفاکیم کہ ما بمقابلہ حدیث قول ابو حنیفہ را ہیج فوج شماریم بگفتم من
بیز چنین اعتقاد دارم اگر فی الحقیقت بر مخالفش روح حدیث یا ہم بدہ
مثل شما بمقابلہ اقوال مستنبط امام الایمہ تابعی طبر القردنی اقوال غیر خیر القردنی
را ہیج فوج شمارم گفتند تو شاید احادیث صحاح را حدیث نمیدانی بلکہ
ہمچنین جرت میزنی بگفتم دانم اما کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم و حدیث قبول دانم کہ در کل اقوال
متفقہ و از تالیف یادیدم نہ از غلو و اجتہاد غیر مجتہدین یا ہمچنین اجابہ احوار منصوص مدائن
از جہا شاع جویندم بلکہ ہر اجابہ اشہار را بر رسول صلی علیہ وسلم منکر کردہ اعتقاد کردہ انصیت
سازم ایہا اہم گفتہ این گوی کہ گفت کہ ہر حدیث صحاح گفتہ منکر شدم نہ کل انفسوس
آیا چہ تمام کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم و حدیث مقبول دانید و بران
و ثوق دلی و اعتقاد قلبی دارید گفتہ بل بگفتم فی الحقیقت ہی طور
اعتقاد دارید گفتہ ہی طور اعتقاد داریم و منصوص شماریم بگفتم
پس شما نموس صاحبان صحاح را من نقش مبارک رسول صلعم گردانید

مع ذلک خود را مشرک نگوئید۔ بالعکس مقلدان را مشرک گوئید۔ غیر حالا
مقریرم را بشنوید۔ بدل پوش گوشش دارید۔ انشاء اللہ تعالیٰ ازین اعتقاد
فاسد شما بطلان مذهب جدید شما و بدعتی و کافر و جهنمی شدن و بر منہی عنہ
عمل کردن شما مع پیشوایان شما از اخبار صحاح چنان ثابت کنم۔ کہ حاجت
گفتار دیگر نداریم۔ بلکه چنان اعتماد بدل دارم۔ کہ بر صحت ہمہ دلائلم از زبان
شما اقرار ہم کنم۔ یا لکنکیتواعتی شائعہ القرآن من کتب عبد القوان فی صحیحہ
آخر جہ مسلم کفانی التیسر حدیث مسلم است یا نہ۔ گفتند بلی ہست۔ گفتیم پس
چرا بر خلاف حدیث مسلم خود مسلم و دیگر صاحبان صحاح بر منہی عنہ لکنکیتو
عمل کردہ صحاح نوشتند۔ چگونه بر مخالفت منی کمر بستند۔ و با وجودش
شما انہارا مامور بہ فہمیدید۔ آیا منہی عنہ را مامور بہ فہمیدن کار فاسقان
دید عتبان بل کافران نیست چیست؟ و ترکب شدن بران فعل نمکدن
بہوت نیست چیست؟ و مخفی نیست کہ ہر چیز را بنا بر فساد باشد۔ مبنی علیہ
نیز فاسد گردد۔ پس اعتقاد شما فاسد۔ و مذہب شما کاسد باشد کہ
بنا بر منہی عنہ یافتہ شدہ بنا بران ترکش بر امت واجب گشتہ۔ اگر گوئید
کہ شاید حدیث دیگر برخلافش یافتہ شدہ۔ لہذا متاخرین را بران اتفاق
گرویدہ۔ و تلقی است بران گشتہ۔ گوئیم پس اعتقاد شما کہ کل اقوال صحاح
منصوص و مقبول است باطل شدہ۔ و چون برخلاف حدیث صریح لا یکتب
نیز اتفاق و تلقی است غیر خیر القردنی دلیل شرعی باشد۔ پس اتفاق
علمائے متقدمین بر وجوب تقلید شخصی داخرا مذہب بر اربعہ چراحت
توی نباشد۔ باز گفتیم یا لایری رجل رجلا الخ حدیث بخاری
و غیرہ است یا نہ۔ و نیز من قال لا خیلہ کافر نقل باء بہا احل

حدیث موطنی مالک رحم است یانه گفتندی - گفتیم پس شما مقلدان
 را چرا کافر و ملعون گوئید - حال آنکه حنیف و لائل مولوی تدبیر حسین امام شافعی
 اگر در ادل ثبوت حق الحقیق نوشته اند مقلدان مسلمانند - و گمانیکه مسلمان
 را کافر و ملعون گویند - بمضمون این هر دو حدیث خود کافر و ملعون بشوند
 یا نشوند - دشما مقلدان را کافر گوئید - چرا نتیجہ اش با بل خود تصور
 نمود بانه منہ - باز گفتیم ای خیر القرون قوی الخ - اکر و احصا فانهم
 خیارکم ثم الذین یلوئم ثم الذین یلوئم ثم یظهر الکتاب حتی ان الخیر
 یختلف و لا یستخلف فی شهادة لا یشهد له الا من سراجیو الجنة فلیکن علی الخیر
 حدیث بخاری و غیره است یانه - گفتندی - گفتیم پس با وجودش از
 گفتار و رفتار و کردار صاحبان صحاح غیر خیر القرون اگر بالنص در زمانه ایشان
 کذب شائع و ذائع یافتم برگفاد رفتار و کردار امام خیر القرون که بالنص
 بشارت خیرش ثابت گشته طعنہ زدند - و مضمون فلیکن ام الجماعه
 را تفهیده مقلدش رح را مشرک گفتن و دبر عکس این حدیث را عمل
 کردن - و رسول صلی الله علیه و سلم را کاذب دانستن نیست چیست
 العیاذ بالله و کسیر چنان عمل کند - و بران اعتقاد وارد - انکس غیر مومن
 نیست کیست باز گفتیم ای صاحب کتاب علی متعمل الم کذابی
 المشکوة حدیث است بانه - گفتندی - گفتیم پس روایت است
 متضاد و زیرین را حدیث دانستن - بمضمون این حدیث را چه بهتر
 گرفتن نیست چیست و بران اعتقاد کردن کار نادان و بدعتیان نیست

روایتهای متضاده این است

عن ابن عباس رضی قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
سبعين سنة فمكث بركة ثلاث عشرة سنة يوحى اليه ثم امر بالجمعة
فهاجر عشر سنين ومات وهو ابن ثلاث وستين
سنة متفق عليه **والفصل** عنه قال اقام رسول
صلى الله عليه وسلم بمكة خمس عشرة
سنة (الى قوله) واقام بالمدينة عشر ونوف
وهو ابن خمس وستين سنة متفق عليه اين هر دو روايت از
ابن عباس رضی است يانه و مضمون هر دو با هم متخالف است يانه و هر دو متفق عليه
است يانه گفتند بلى و على هذا القياس عن انس رضي قال توفي الله على
رأس ستين سنة متفق عليه **والفصل** عنه قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثلاث وستين المكة انى الشكوة - اين هر دو روايت نيز از زهراى واحد
متخالف المضمون و متفق عليه است يانه گفتند بلى - و همچنین اختلافات در
تاريخ ولادت و غيره هم موجود است يانه - گفتند بلى - و صدق احد الشذوذين
را كذب ديگر لازم است يانه - گفتند بلى - پس چه كنيد - و بجه طور هر دو
روايت متضاده را صحيح و مقبول دانيد - و بر منكرين همچنين روايتها طعنه زنيده
و مشركه گوئيد - شايد بر غایت صحت روايت ولادت و رحلت را در
بار فرض نماند تا ما دليل صحت كردن توانيد - **خدا را با انصاف بگوئيد**
كه ايا ولادت و رحلت دو ديار بود يا يكبار رد نمود - گفتند يكبار - گفتند
پس نسبت حضرت ابن عباس رضی و حضرت انس رضي چه اعتقاد داريد - ايا ايشان
ما از افتراء و كذب برى سازيد - و صادق شماريد يا صاحبان صحاح
را جوالبش ندانند - كه بهوت گشته خاموش مانند - فايكه لا اعتقاد

اقوال المتضاده. و این اعتقاد علی خبلی تقضی الی الفساده
مهرگاه در چنین روایات بدیه را بدلائل و اخبار یقینیه ثبوت رسانیدن توان
باز به چه طور کل امور او شریعیه را از که اکثر ازان غیر بدیهیاست (بر چنین التماس)
احتمالیه مار کردن توانند. و چگونه بر اینها اعتقاد دارند. و چون چنین روایات
بدیه را حال این باشد. پس دیگر روایات غیر بدیه را قیل و قال چه
باشد. بر علماء و رجال نجفی نباشد. اری چنین روایات در صحاح است
کثیر. نابریان در ان از متاخرین جرح و قدح هم است غیر بدیه و در نه بر قول
رسول صلی الله علیه و سلم و اصحابش صلوات جرح قدح کردن بسبب چیست
و طاقش چیست. ناظران هر چیست که حضرت ابن عباس رضی و حضرت
انس رضی و غیره ما را در هرگز در تاریخ ولادت در طاعت دکت احوال متناقضه
نفرمودند. نه بر چنین ابورات لابد بدیه بدیه خطا کردند. نه صاحبان صحاح
از خود روایات را اختصار ساختند. بگم روایت هاسه را می را حسب شرایط
مقرر خود یافته مجبور شده در جرح صحاح نمودند. اما ان متوسطان که بعضی
از ان کافر تفسیه کن و بعضی منافق شریعت شکن. بودند. و در کین می ماندند
تا در احکام شریعت خلل و زلل اندازند. پس در صحت و ثبوت را غیبت شمرده
هزار حدیث را موضوع ساختند. و بعضی بگرام رفت و رسول و آلام لغو
منسوب کردند. و بمقایسه احادیث صحیحیه موضوعات را در پیش نمودند.
و اکثر اچنان تغییر و تبدیل دادند. که راویان متاخران را در حقیقت بدیه
انداختند. نابریان مجبور آید و قسم را مخلوط کرد و روایت کردند. و چون
صاحبان صحاح هم غایب مان نمودند بر انها اطلاع یافتند. اقوال
متضاده را نیز داخل صحاح کردند. که حق و باطل را امتیاز کردن طاقت

نمی داشتند. در نهی نوشتند. هر چند متأخران بسیار دست دپازده کتب
اسمائی به حال نوشتند. اما ما هر آن این فن اینها را درین بابا کانی و شانی
نشانند. زیرا که چون صاحبان صحاح رحم با وجود قریب زمان شان از موضوع
اجتناب کردن نتوانستند. باز بعد از زمان را بجه طور بر تفریق و تمیز موضوع
و مبتدا لاشد و تغییرات اعتبار کنند. بلکه ایشان خود چنان افراط و تفریط نمودند
که مرویات در حقیقت بعضی افتادند و بعضی محدث بعضی حدیث را بر ادیت
مرفوعه ثابت نموده بعضی انرا الاصل نوشته. چنانچه حدیث اطلبی العلم
ولو کان بالسیین فان طلب العلم فی ریضة علی کل
مسلم رواه العقیلی و ابن عدی ابن السری فی مرفوعاً
و ابن حبان انرا الاصل و باطل گفته. و بعضی حدیث صحیح را موضوع انگاشته
چنانچه حدیث انقلب روضه من مایا فی الجنة النیرا و موضوع
داخل ساخته. حدیث لا تظهر الشمس لاهیات الیه را در کتاب
ذیل لایسح نوشته. و صفائی انرا موضوع گفته و حدیث احباب الشی
یعنی و لیهم رواه امام ابو حنیفه رحم را ابن جوزی و صفائی در موضوعات
داخل ساخته. علی هذا القیاس حدیث السعید من وعظ
لغیره و الشقی من شقی فی بطن امه را ابن جوزی و صفائی لا یثبت و
موضوع گشتند. و نیز حدیث انما مدینه العلم و علی بابها
رواه الخطیب و البیرونی و العقیلی و ابن حبان عن ابن عباس رض مرفوعاً را
بعضی موضوع گفته. بعضی کذب نوشته. بعضی قابل احتجاج نیست انگاشته
و نیز حدیث من تشبه بقوم فهو منهم را ابن حجر و غیره لا اصل گفته. و نیز
حدیث انما یزید و یزید حجاباً را صفائی موضوع نوشته. و نیز

حدیث علی امتی کسانید بنی اسرائیل را ابن جریر و زکشی
لا اصل له گفته. و حدیث من زنا ارقابی و حببت له شفاعتی
را ابن خزیمه تصحیف کرده. و حدیث من زنا ارقابی و حببت
له شفاعتی را ابن تیمه موقوف و لا اصل نوشته. نیز حدیث
من حج فلم یزنی فقد جفانی را صفائی و ابن جریر و زکشی موقوف
نوشته. نیز حدیث الصلوة عماد الدین من ترکها فقد
هدم الدین را نیز زابادی تصحیف ساخته. نیز حدیث من اکر صفا للقرآن
ولا تکتبوه علی حجر ولا مندرج را در ذیل نوشته که در سند
وضاعین داخل شده. و نیز حدیث اصحابی کالنجوم فایده هم اقتبیر
برده. ابن عدی بن عبد البر را ابن خرم در رساله کبیری خود از او مذکور
و موضوع باطل نوشته. و نیز حدیث خذوا حشرکم عن الجحیم الامام
الموشی عایشه رضی کما فی المحقر. و ذهبی از ابن الاحادیث الامام
الایمرت را اسناد گفته. و علی بن القیاس اکثر حدیث اصحیح مستند
محققین. و بسیار روایات صادق و معتبره تصحیف و متاخرین موضوع
و لا اصل و غیر ذلک نوشته. و موضوعات باصحیح و غیره نوشته
که بعضی از محققین احوال اهل غرستان را نام نیز حدیث نهاده و روایات
خود مستند ساخته چنانچه حدیث کلهم الله حول العرش الفارسی
وان الله اذا اوحى امرافیه این اوحاء بالفارسیه و اذا امرافیه
مشکاة اوحاء بالفارسیه رواه ابن عدی عن اسبیه اما نه مرفوعه
باز بعضی دیگر حدیث الغرض الکلام الی الله الفارسیه را
حدیث من زنا ارقابی و حببت له شفاعتی را در ذیل نوشته که در سند

روایت کرد - و بعضی قول رد انفس را حدیث قرار داده - چنانچه حدیث
اکمل ائمه فرستون و فرعون هذا الامة معوية و نیز
اذا رأيتم معوية يخطب على منبر فاقبلوه رواه ابن عدي
ابن مسعود مرفوعا - و بعضی قول خوانج را حدیث پنداشته چنانچه حدیث
ان الله صلى الله عليه وسلم اخذ القلم من يد علي بن ابي طالب و معوية
و نیز حدیث الامناء عند الله ثلاثة انا و جبريل و معوية
و بعضی بقول زیاد قریب غوره استثنای الان یشاء الله را این
حدیث زیرین لاحق ساخته حدیث انا خاتم النبیین
الابن بعدی الا ان یشاء الله رواه ابو زبانی عن انس مرفوعا
اگاباش که عجب نیست که همچنین اشار استثنای الا بفاتحه الكتاب
نیز حدیث این خاصیت را لاحق کرده شده باشد - و بعضی محدثین قول
و کان داران و پیشه گران را که بر آن فروخت مال ترغیباً بر رسول صلعم منسوب کرد
کلامها نموده حدیث فمیده روایت کرده چنانچه حدیث علیکم
بالعسل فوالله انی نفسی بید ما من نیت فيه غسل الا ولیست غفر
مذکبة ذلك البيت له فان شربه رجل دخل حوفه الفداء
و شترج منه الفداء فان مات وهو في حوفه لم تمس النار جلد
رواه الاسمعیلی فی معجمه عن سلمان مرفوعا حدیث علیکم بالعسل
و نیز حدیث ان البطین ماء رحمة و حلاوته مثل الجنة
و نیز حدیث اخضروا موایدکم البقل فان یطرد الشیء مع التسمية
رواه ابن حبان عن اسبیه ائمه مرفوعا - نیز حدیث ان ابی صلیح
اکمل ائمتان فی لقیة و قال اما الباء فبما شفاء من کل داء و غیره

الا فادیت الموضوعه بكذا کلماتی الموضوعات لابن جوزی وقاضی شوکانی
و غیرهما تعلیمه اگر بر نعت این کتب موضوعات متأخرین اعتماد کلی نموده
شود پس بر صحت مریات تقدیم و ثبوت دل گمانند که بران مدار
کلی احکام شهرینه گردند و بر صورت عکس این همه کتب موضوعات خود موضوع
باشند و هرگز بصحت نرسند و بصورت استخراج بین بین نه زمانه از
طافت علما است خارج باشد و بالا بر قول که تقاید اعتماد نمایند و بر
نوشته که اعتقاد عمل سازند و اگر گوئیم که ما بین این همه کتب تقدیم
و متأخرین را در یافته حق و باطل را امتیاز کرده استخراج مسائل حق
نماییم بعد از آن بران عمل سازیم گوئیم که این نیت مگر ادعای امر محال
کردنی است - یا خود را بنی حاکم گردانیدی - یا ابله فریبی - اتباع خواش
نسانی و اما اول بآیت لا یكلف الله نفسا الا وسعها
منفع است و ثانی بحديث لا یبني بعدی مدفوع و ثالث بآیت
و ما یجد عون الا الفسهم نتیجه اش بر خود نماید از دیگران
مرغوع و در ابیع آیت النفس الامارة بالسوء و الخ بنای طبع
هدایت از نفس امارة مفلوع بدعا و ده بیان اتباع هوای نفسانی عین
تقلید شخصی است پس ما و شما در امر تقلید شخصی برابریم و معنی اینست
را مشرک گوئید از خود را از ان اما ان فرق در میان ما و شما این است
که شما بتقلید الخامس الذی یوسوس فی صدور الناس عمل سازید و ما
بتقلید امام الایمه خیر القرونی تابعی عمل کنیم و فطر الفرق و ان کتم لا تعقل
العرض حال اعتقاد و عمل شما همین است و دلیل قال سند حدیث
محمد بن زمان است و دیگر هیچ نیست و گفته که اگر مسند حدیث باین

تقریرات صحیح نباشد پس سند مسائل فقیه بطریق اول صحیح نباشد -
که کتب فقه مثل هدایه و غیره بعد مرد در دور و عبور قریباً سه موفور مرد
گشته - پس تغییر است کلی - تبدیلات کلی - در این راه یافته - نه سندانها
با امام صاحب رسیده - فاین الاعتقاد - و سیف العمل
بها بالا اعتقاد - گفتیم که این نیست مگر خطای نه شایا سبب علم
و نادانی شماست - زیرا که شما در دنیا کتب فقه را از تدوینات کتب
احادیث متاخر و پیشتر دانید و باعث جهالت از تعینات تأخر امام شما
امام محمد رح که زمانه اش از زمانه صاحبان صحاح مقدم و پیشتر است
خبر ندارید و بنا بر آن می گوید که امام ابو حنیفه درین سده خلاف حدیث
صحیحین کرده - و در آن سده نسائی و ترمذی را مثلاً مخالفت نموده -
حال آنکه محدثین پس از آن خود باعث اختلاف اقوال و افعال را با اخبار سیدالابرار
و بانا را صاحب کبار در اکثر جا مخالفت ایمیه پیستیان نمودند - و طرفه
بر آن این است که در سند آنها اقوال آذونین ایمیه را حجت گرفتند
علاوه بر آن کفر همان ادوین بعضی ایمان هم موصوف بنمودند - بلکه
اکثر منکران شریعت نیز فقیه کنان در آن تبعیه شده می مانند - بنا بر آن
خراشها روایات با بندر جد رسیدند اما شما حالا آنها را حدیث صحیح
و مقبول فهمیدید و بر مخالفت امام صاحب آنها را چنان محبت می آرید
که گویا محدثین را بنی کریم صلعم شمارید - لهذا از تألیفات آنان مردمان
را می ترسانیدید - و در نه بمقتایه امام تابعی خیر القردونی اخبار را حاد فیه
خیر القردونی را اعتبار نیست و بجز نادانان اختیار چنین امر را کسیت
چنین می گوید و بطریق آخر می گوید که پیش نویس - گوش کنید که آری

اگر اکثر روایات صحیح و غیره موضوع اختراعی باشد پس کذب بزرگ
قول رسول صلعم خیر القرون قرنی و اگر بها اصحابی (تا) ششم سببی قوم الم
و فی روایتی ثم یظهر الکذب و فی روایتی ثم یفشی الکذاب چگونه ظاهر گردد
اگر این حدیث را صحیح دانید اکثر روایات صحیح را بهین مضمون بشنوید
و کذب و غیره موضوع و مفتری شمارید بر خود لازم گردید و اگر کتب
صحاح را صحیح تصورید - این حدیث را کذب بگوئید - اما طاعت کذب
گفتن هم ندارد - که دعوی از صدق کلیت شما باطل خواهد گردید پس
دعوی من که کل روایات صحاح صحیح نیست بی ثبوت برسانید یعنی اگر
ازین دو شق اهل اختیار کنید - توکم را که من منکرش شمرم نه کل را
منصوص شمارم تصدیق بسازید و در بنا را اعتقاد شما که کل صحاح
صحیح منصوص است گوئید ایمان آرید اگر شکی در اختیار شما نیست
بنکر معجزه رسول صلعم باشید و هر فی الفتن صلعم عمل کردن را شریعت
دانید و الیایا زبانی پس شما خود مصداق آیه کریمه من یتبع عیسی
الاسلام یدنوا فلیقبل منه شدید - مقامین را چه امصد اقتش
شمارید - و چون بر صحت کل اقوال صحاح اعتقاد کلی و اعتماد کلی
دارید - و هر کس را ایشان نزد شما مثل نبی کریم گردید - پس خود را
چه امصد اقتش و اتخذوا احبارهم الم فهمیدید - خواه نخواه مقادیر
را امصد اقتش گردانیدید - و بالعکس فرموده رسول صلی الله علیه و آله
لمتبعین سنن من قبلکم شدید اشد اذنا عا دنا عا حتی لو دخلوا
حجر ضیبت تبعتموهم المبرشان ایشان صادق است گوئید - حال آنکه
شما اتباع صحاح مصداقتش باشید - اسی حضار مجلس خدا را انصاف

سازید - بر این اعتقاد قدم فرماید پس یکی از آنان که محدث مشهور بود
 و فی الحقیقت از تقریرش حفظ اکثر احادیث صحاح بر نمود - تقریرم را پسندید و
 باینم را مصدق گردید - چنانکه البته در صحاح و ابواب مخطوط است گفت
 و از کج بخشی برگشت - و دیگران طوعاً و کرهاً ساکت گشتند - نفاق بدل داشته
 بر تکریم اتفاق کردند - بعد از آن من تازیانه هدایت را بدست گرفتم و باینجا
 و تئیر - اسپ بکلام محبت آمیز - را در میدان وجوب تقلید شخصی عزیز -
 چنان دوا میدهم که قریب صد دلیلش از تذکره بیان کردم که فرصت
 وقت را غنیمت شمرم و پانزده بطرز دیگر - و بر روش آنرا - باینطور بیان
 را عیان کردم که بآیه **لا تزووا انفسکم فی امرکم** و از آنرا اخروی محدثین صحاح
 از بدعتی و بدعتی شما معتدب نشوند - که مثل شما اعتقادند داشتند بلکه فقط
 حسب طاعت بشریه و شرایط مقرره عنده خود اخبار و آثار را مثل عطار
 فراهم آوردند - نه بر عمل آنها کسی را مجبور کردند - نه بر ترک تقلید آئیم
 اربعه روح بر تالیفات خود با عمل ساختند - نه آنها را مذهب علییه قرار
 دادند - بلکه بخرامام مالک روح همه مقلد بودند - و امام مالک روح نیز با وجود
 صاحب مذہبش بر موطای خود عمل نکرده - بمضمون **عن مالک بن عامر**
انما صحیحی ما قال ما اعرف شیئاً مما ادراسکت علیه الناس الا
المداعبا بالصلوة اخرجه المالک فی الموطا بر کل مرویات و جمیع اخبارات
 مبصر النسخ روح (که از صاحبان صحاح بسکه سابقتر بودند) اعتماد کلی
 نداشته - برای حفظ دین و تدوین فقه ساخته - تا مردمان هر اخبارات
 موضوعه را قول النبی فهمید قریب بخورند و متاخران آنها را مثل شما
 قرار دهند - اگر تالیفات حدیث برای عمل کفایت شماردی - هرگز تدوین

فقه را حاجت نداشتی - بلکه مثل شما اثر بدعت داشتی - نه امام اعظم
 - نه امام شافعی رح - نه امام احمد حنبل رح با وجود تالیفات کتب احادیث و روایات
 سیدین فقه ساقطی - نه بران عمل کردند بیعتی - نه امام زین العابدین
 مشایخ فی هذا الباب - فاستلوا فیهم یا ذی الالباب - هذا
 غایة البیان - هذا اقل الناس - ومن تمسک بهذا الدرع
 فقد نجح من النیران - ومن ترکہ وخذله لثم له الخیران

التاس

بخدمت جمیع مدوکاران و احباب - و کل ناظرین و دستخطا کتاب بر صحت
 این کتاب مصنف احقر الناس - دست بسته التماس - میکند یعنی عفو
 جرایم عدم طبع کل دستخطی طلبد - زیرا که اگر همه دستخطها را طبع کرد و بشود
 دفترش ضخیم پیدا گردد - و خرج عظیم در آن صرفت باشد - بنابراین بطور
 نمود بر قلیل اکتفا نمودم - و بنا بر علیه القاب و مناقب بزرگان راهم نوشتم
 باید که انا بجهت بدل کسی رنجشش راه نیاید - بلکه عذر خردی کثیر را دلیل
 پذیرند - تا مرا ملحد و در دارند *

دستخطها مع عبارت علماء الکبار و فضلاء اصحاب
 ما شاء الله این کتاب در هدایت القیاد کافی است * و در رفع
 ضلالت اشتیاد کافی * الراقم دلاور حسین هو گلویی - سابق برین
 مدرس سید هو گلویی *

الابا اتباع کی از خدا سبب اربعه مروجہ جمیع بلاد اہل اسلام کہ اجماع سائر
اہل سنت جریست ان معتقد شدہ پس اتباع کی از فاسد اربعہ فرض
بود و اللہ اعلم۔ کتبہ الفقیر الی اللہ محمد انوار اللہ الاسلام آبادی عن اللہ
و عن والدہ و عن جمیع المسلمین

شہ در المصنف اسباب ما اجاب۔ کتبہ المتوکل علی اللہ فقیر محمد احسان اللہ
عفی اللہ عنہ حنفی مذہب و ہرودی و اخلا و قادری طریقہ ساکن رہنما میرہ
پر کتبہ محمد آباد ضلع اعظم گڑھ کشتری بنارس

نقد اصحاب ہذا المحقق بہذا التحقیق۔ محمد عنایت حسین مراد آبادی
این کتاب صحیح است۔ کتبہ سید نعمت اللہ ولد سید احمد مرحوم حیدر آباد

ما قال مولانا فی ہذا الکتاب فهو صحیح بلا ریب۔ کتبہ المتسکب بچل اللہ
المبین خادم الطباء المسکین نعیر الدین عفی اللہ عنہ و عن والدہ و

عن سائر المسلمین ثم امین حال ساکن شہر بھٹی امام مسجد حجرہ محلہ
ما حررہ المصنف العلام رحمہ من الجواب۔ فی ہذا الکتاب۔ فوائد و الفوائد

و مشکوٰۃ مفضل و مثال۔ لایسمع کلامہ لانہ جدال۔ فقط کتبہ خادم الشریعہ
احمد الدین بخاری مدرس مدرسہ دہلی پور ضلع بلند شہر

این کتاب در اثبات طریقہ اہل سنت بی نظیر است و در البال مساک
اہل قتالہ بی بدل۔ العبد محمد علی عفی اللہ عنہ در بنگالی

باتفاق علماء و اکابر دین ثابت و متحقق است کہ تقلید کی از امامیہ اربعہ
مجتہدین خصوص امام اعظم امام ابو حنیفہ رحمہ واجب است بمقتضای

آیت کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول اولی الامر منکم۔ کتبہ فقیر
سید ابوالمظفر ہو گلوی

فی الحقیقت این کتاب الاجواب و مثبت تقلید شخصی فی زماننا منجمله خوارق
غادات است نشکر الله تعالی مصنفه ۛ عبد الحسیب بدایونی

این کتاب بمقدمه تقلید الاجواب است فی زماننا

مثل جمع الجوامع که کتاب امام ثوری رحم که شارح
صحیح مسلم است در علم احادیث و دیگر کتاب مثل

قاضی

عبد الوهاب

تبصرة الايمان - کتبه قاضی عبد الوهاب کنجی ضلع کرناں قسنت و صلی ۛ
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان یهتک احقر الناس عبد العزیز متوطن
اسلام آباد مدرس مدرس شیخ حمید الدخان بهادر ۛ

بسم الله الرحمن الرحيم - جاء الحق و زهق الباطل کان الباطل زهقاً
فما قال مولانا فی هذا الكتاب فهو الصحيح بلا ریب فیہ - قاضی یار محمد
ساکن عیسوی خیل ضلع بنون ۛ

مولف بقول خود صادق است اگر در دل کسی شبهی برسد ناجایز باشد
چونکه تصنیف صحیح است - عبد ضعیف محیر رضا بدخشانی ۛ

بسم الله الرحمن الرحيم و نصلی علی رسولہ الکریم - بیشک تقلید شخصی
واجب است و بس - حرره فضل احمد حکیم ساکن
شهر پشاور ۛ

مذهب حقیر همین است که تقلید واحد از ائمه اربعه متعیناً واجب است -
و ضرور - کتبه ملک گل محمد ابن ملک خان محمد مرحوم پشاور ۛ

انحمد الله وحده و کفی - و الصلوة و السلام علی جمیعہ و صحبه الذین
اصطفی - اما بعد فبقول العبد الضعیف محمد عبید الله تجا و زعمیه
و عفا ان تقلیدوا علی کل من لم یبلغ درجۃ الاجتهاد و المطلق و اذا قلنا فحسبنا

ان بقلد واحد من الائمة المجتهدين في العلم لا يجوز ان يأخذ مرة شيئا من
مذهب الواحد منهم وشيئا من مذهب الاخر مرة اخرى رضى الله تعالى
عنهم ورضوا عنه الى يوم الدين فقط ثمرة محمد عبيد الله عفى عنه زاعم پوری
خلف مولانا حكیم محمد غلام اکبر صاحب مد ظله تعالى به

مضامین کتاب الحجج - و عبارت فصیح و ملج - السيد جعفر خاوری
این کتاب نوخیز بسیار خوب است - العبد محمد علی بدشانی
محمد یعقوب مدرس دوم سمرقند

حامداً متصلياً مسلماً - ان التقليد واجب قال الله تعالى السابقون
الا ولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضى الله تعالى
عنهم ورضوا عنه الاية قال الطحاوي قال لبعض المفسرين فعلكم يا معشر
المؤمنين اتباع الفرقة الناجية المسواة بالسيرة والجماعة فان نصرنا الله تعالى
وحفظ وتوفيقه في مواضعهم وقد انتم من حوله ومقتضى في مخالفتهم وهذه الشبهة
الناجية قد اجتمعت اليوم في الذاهيب الاكبر هم الحنفيون والاكثرون
والشافعيون والمبطلون ومن كان خارجاً عن هذه الذاهيب الاربعه
في ذلك الزمان فهو من اصل الميعت والبار - انتهى - فقد العقد
الاجماع المركب على بطلان قول يخالف كلمه قال الله تعالى فبين غير
سبيل المؤمنين قول ما تولى واتصلية جهنم رسالت مصير او قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امتي على ضلالة في التخليد بالبعثين واجب لا يجوز
اصولي يكون تاركه مرتكب الحرام بل واجب حنفی يكون تاركه مرتكب الحرام
التحریمی والتلفيق باطل ايضا بالاجماع وهو اخذ شيء من مذهب
الحنفي وشي من مذهب الشافعي مثلاً وتبيع بعض الذاهيب ليس

بمقتضى جوار النفس فلو كان التليق جائزا لم يبق حرمة في الاشياء
ويعدم وجود استقرار الخلقة والحرمة من دار الدنيا ويكون الاجماع على
امر لغيره ويرفع تكليف الشرع من دار الدنيا بالتكليف وتكون فائدة العيشة

واحكام النبوة فاسدة فذلك باطل صريحا لقوله تعالى يتبع غير سبيل
الموسى الذين الاية فلو غويين قول احد في جواز التليق فليعلم انه غير معتد به فلا
يجمل على حل ذلك الفعل او مجمل على انه قال ذاك قبل العلم لان
العلم ثم يحكى او مجمل على جملة اد على الضرورة وقال على التقارى الخفى
مثل ذلك في الرسالة المولفة في جواب ابوالفعال فثبت مما تقدم ان العلم
التقليد ويجوز به بلايتين ضالون ومضلون وهم الذين يسمون أنفسهم
المجهرين وهم الوهابيون فلا شك في انهم من النار فقط كتبه العبد المحسود
- الخواقي الفقير عبد الوود - اطلع الله شأنه واسبح عليه

وعلى الله غفرانه - هذا هو الدرس الاول في الجواهر الكام - فنعم
ما تاله من الكلام لان قوله جدير بهذا المقام - فجزاه الخیر هو الله العلام
للمرور المصنف كه انچه در باره وجوب تقليد شخصي نوشته اند صحيح است
وفي الواقع اين كتاب مفيد كافه افانام و هدايت گران غير مقلدان است
صدر الدين احمد غفر له الله - مدرس باكنده اسكول -

فستلوا اصل الذکر ان كنتم لا تعلمون - من لم يبلغ درجة الاجتهاد فعليه
ان يتقليد تقليدا شخصيا باحد من المذاهب الاربعة وان لم يفعل ولم
يتقيد فهو انفصال المضل كما اثبت مولانا في الكتاب فلا نعيده - العبد
الذنب ابو اسحاق محمد عبدالرزاق - چهارم مدرس هوگلی مدرسه -

اشهر

بر آراسی خورشید بنیاد علمای محققین ناظرین این کتاب و در ضمایم
 مه نظر فضلای محققین و سراسر اصواب معنی و محتجب بباد که هر چند درین
 کتاب باعث دوا دوی و عدم تصحیح بسیار غلطیها و بیش از خطا باروداده -
 حاکم اکثر جاحرات و کمالات و نقطه های بی محل اقبه کشته - و در بعض
 جا بنقل آیت قرانی هم خطا کرده: اما بعد از نظر غلطانه و سیاق عبارتش
 کل آنها واضح و لایح خواهد شد - و پس از تامل و غور بخوبی مضمونش نفهم خواهد آمد
 و دیگر اگر چه این فقیر بمضمون من ضعف فقد استمدت بارنگای بنامر
 تصنیف خود را بدین سهام ملامت می نماید اما الفجوائ من البصفت فقد
 استطرف. انصاف و اخلاق برزگان را که چشم از عوایب زیر و ستان می
 پوشند - و در افتاب جرات کمران نکوشند - علاج انداختن شمارد -
 دیده انصاف چون بنیا بود و در شمر و گرچه که میا بود و در روش نمره ازادگان
 نیست رفاطه بر افتادگان چشم نهرین بود از عینک بی منبر عینک زوجه پاک
 نیز طاعن را باید که بصفت ۵ - ۶ - ۶۶ - ۹۳ - ۱۶۵ - ۱۰ - ۱۰۰ - ۵۹۹
 ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۵۹۸ - ۶۲۵ - نظر کند تا اصل عالم منکشف گردد -
 عاقل را نباید (مثل یزید) که سبط رسول و فرزند قبول آگشته و خوی
 حب صحابی و من را بحب رسول ظاهر کرد اما هم الایمه و نقلیانش را
 لعنت کند - و محدثین را دولت دارد و

خطبه امي تفسر لضمه از چا مفتيان كنه مشكله محمديه
 و اما ان بدني مشهور و خير البصريه و و بگويم ان اختيار
 كيار مفسر و فقهلا ابرار نادر و پيار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - والصلوة والسلام على سيدنا
 محمد وعلى آله واصحابه اجمعين - اما بعد فقد اطلعت على
 ما حذر من الخطبتين - فوجدتهما مشتملتين على ما
 هو الحق والصواب - من كثرين لذوى العقول
 والا لباب مفصحتين عما خفى على كثير من الناس
 عزيلتين ابهام التباس - فجز الله جامعهما الجزاء الجميل
 واثابه الثواب الجزيل - وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله
 وصحبه اجمعين - كتبه احسان حادق مفتي الشافعيه
 بمكة المصميه - (وحان
 احسين)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اتقن المصنوعات وافرط الموجودات
 وامات الاحياء واحيا الاموات - ان في خلق السموات

والارض واختار في الليل والنهار آيات صلى الله عليه
وعلى آله واصحابه اهل الفضل والكرامات. وبعد فقد
اطلعت على هاتين الخطبتين فوجدتهما في غاية
الاتقان من قبض المنان. كتبه الفقير الى ربه الشيخ
ابوبكر حجاجي مالك بمكة المحمدية.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضل الاربعة المجتهدين. وجعل من
خالفهم ونابذهم من المبتدعين والصلواة والسنة
على سيدنا محمد سيد المرسلين. وعلى آله وصحبه
اجمعين. اما بعد فقد اطلعت على خطبة تذكرة
المذاهب والى خطبة تبصرة الحقائق لعبارة الخوارزمي
فرايتهما موافقة لمذهب اهل السنة والجماعة فجز الله
مولفهما خيرا. كتبه الفقير خادما لطلبة العلم
بالحرم الشريف المكي احمد بن الشيخ امين بيت المال الحنفى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفق من شاء من عباده الى تحرير مسائل
شرعه القويم. واطلق السنة واثبت مهم بتفصيل
مباحث الاصول والفروع الطالب التعليم. وجعل منزله
الاخيرة الاربعة فوق كل منزله. فهو الورثة لانباء

والمبلغون عنهم والجملة - والصدوة والسلام على سيدنا
 محمد الذي أئده بالآيات البينات والمعجزات الباهرات -
 وعلى أهل بيته خروقة أسرارهم وأصحابه وأتباعه وأنصاره
 وبعد فقد اطلعت على ما حرر من الخطبتين ترايتهما
 في غاية التحقيق والدقيق وماهما الأموال به ربانية - و
 فيوض راحمانيه والله يوتي فضله من يشاء قد أبانت
 مشارق النوارهما عن فضل مولفهما فجزاه الله أحسن
 الجزاء - وكافاه بالحسنى - وعنده بالنعامة وإحسانه
 وأذاقه لذاته رضا ورضوانه آمين بكتبه عبده و
 خجده خادم طلبة العلم بالمسجد الحرام محمد بن محمد صالح
 خليفة المدرس الحنفى *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بعث نبيا محمدا صلى الله عليه وسلم
 رحمة للعالمين - واختصه بشرعية مشتملة على الحكم
 والأحكام - صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وأئمة
 الكرام - أما بعد فقد اطلعت على هاتين الخطبتين
 خطبة تدكّر المنان وخطبة تبصرة المتفاني
 لعبارة الخلائق فوجدتهما من فيضان المنان - في غاية
 التحقيق والدقيق جزاه الله مولفهما الجزاء الأول في الجنان
 كتبه المفتقر إلى ربّه القريب محمد سعيدا وديبا الحنفى المدرسا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله القائل على كل نفس بما كتب الرقيب
على كل جارية بما أجزحت المتفضل على قبول
طاعات العباد
أما بعد فقد أطلعت
على ما حرر في هاتين الخطبتين فإيتهما في غاية التحقيق
والدقيق بحمد الله مؤلفهما خيرا بجرمته الصديق
كتبه المفتقر إلى ربه خادم طلبة العلم بالحرم المكي
أحمد أبو الخير الحنفى شيخ الخطباء *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الحمد لله الذي أنشأ العالم
وأخترعه وأبدأ شمله وأبتدعه وأتقن
كل شئ ضعه وأحكم مفارقة ومجمعه صل الله
على من أنانا عجرات القرآن - وأظهر دينه على سائر
الاديان صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه في كل وقت
وأن - أما بعد فقد طالعت ما حرر في هاتين الخطبتين
فوجدتهما مائة للعينين فجز الله مؤلفهما الخير والثواب
في الدارين بجرمة سيئ الكونين * كتبه
الفقير إلى ربه خادم طلبة العلم بالحرم المكي الشيخ عبد القادر
خوفا الحنفى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
اه ابدان فضل اطاعت على الخطبتين المحترمتين في الرد
على اصل الكذب والباين. في دعواهم الباطلة التي لا تحتاج
الى دليل لانها عاقله. وفهم السقيم. ادا هم الى ما
قالوا من القول لزميم. فما ذكر في هاتين الخطبتين
هو الحق الذي لا يحيد عنه والله الموفق للصواب
والهيب المرجع والمآب. كتبه الفقير الى الله تعالى
عمر بركات بن الرحوم السيد محمد بركات البقاعي الشامي
خادم العلم الشريف في الحرم المكي للنيف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي تفرّد بالجلال. وارشد العقول الى
طريق الهدى والرد على اهل الضلال. فله من دراهم
بجلت وشمس علوم واجلال. وقد نبذت وبرزات
في محفل الحسن والكمال. في فكر اصناء بالحق
وعلى اصل الزينج صال. فالف الرسالة التي عليها صلح الامم
اجمع ورد بها على من انكر فضل المذاهب الاربع. وادعى
هناك مناهجاً خامساً. فاجب من براهين ردها الى راسه
بالسأ. فكانت هي والله سيف الفقه القاطع. والردع للنا

للكلام أهل البديع مائع - فالرأي الناظرون اجل من براءة
الاستهلال التي قد نظمت كنظام الدؤل - فقد
اشتهرت في الناس كاشتهار زكاء كإنها الدر حرج
من بحر الفقه العميق - أو نهر العلوم المؤلف بحسن التوفيق
حالت في حسنها الدر المختار وجلت بساها وعميون النظر
فهي ملتقا بحر اصول التديق - وبها توجه ازدي على كل
مراديق - فجز الله مؤلفها جنة المأوى لأنها الآن في عصر
مختار الفتوى - ومن الله استمد التوفيق - لي ولكل
من هدى الى طريق التحقيق - واصلى واسم على النبي الذي
أخذ عنه هذا الدين اللتين - صلى الله عليه وعلى آله و
صحابه اجمعين - كتبه المفتقر الى رايه الودود -
عبده حسن داود - للطوف بالحرم الشريف المكي

قد نظرت الى خطبه تذكرة المذاهب والى خطبه تيم
الحقايق لعبارة الخلايق فرايتها من احسن من خطب المؤلفات
بلغ الله مؤلفها جميع الخيرات - وجعل تاليقه خالصا
لوجه خالق الارض والسموات - وجعلنا واياها من المنذر
في شفاعة سيد السادات - امين - الفقير احمد بن خليل
نائب ائمة الشافعية في مسجد خير البرية
الفقير عبد الرحمن بن مصطفى انزماري من ائمة الحنفية
في مسجد خير البرية

الحمد لله تعالى: قد اطلعت على تاليف هذا العالم الفاضل
الامام جليل القدر والاشهر الى طرق الاسكندرية
فوجدت ما الفقه فيه السكينة من اغواء اهل الزيغ
والاوهام. فهو واجب على كل مسلم اتباع اهل السنة
والجماعة المقلدين للاربعة الائمة الكرام. فتقبل الله
منه ما الله. واثابه الثواب الجزيل على ما قصده

الحقير اليه عز شانه محمد معتوق للمدني خدام الشريعة
بمدينة المنورة

الحمد لله على كل حال. قد اطلعت على تاليف هذا
العالم الامامة القدوة المحققين امام عصر الشيم الفاضل
الامام الفهامة مرشد المسلمين. وراشد الى طريق الحق
والصواب واثابه في الدنيا والاسكندرية فوجدت ما الفقه فيه
الصالح والقاصح من الاغواء والاوهام فواجب على
كل من رآه من اهل المعرفة والعبرة في الاسلام. اتباع
اهل السنة والجماعة المقلدين للاربعة الائمة الكرام
فتقبل الله منه ما الله وجعله خالصا لوجه الكريم
واثابه الثواب الجزيل على مقصده. في الاقوال والافعال.

بمنه وكرمه. امين والله على ما نقول وكيل
الحقير الى الله عز وجل محمد بن يوسف الزبيدي الاشعري
الحقير ولد مفتي الحقير اليمنى

الحمد لله الذي اعطينا بشيا من التميز بين الحق والباطل
واظلمنا على ما في تلك كرامة المذاهب والصلوات والهدى
على سيدنا محمد والامرين بالاعتقاد والاعتقاد بقرانه
كالنجوم الحديث وعلى الله واجباية الذين هم مقدمون
الدين وعلى الائمة الاربعة الذين هم مثل وقواعد الشريعة
النويه وعلى التابعين للمقلدين لهم امين يا رب العالمين
العبد الفقير غلام خيد رشوي

الحمد لله الذي جعلنا من التابعين لشريعة الحمدانية
ووقفنا على سر ما في تلك كرامة المذاهب والصلوات
والسلام على خير البرية محمد العربية وعلى الله واجباية الذين
قال في حقهم رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي
كالنجوم الخ وعلى التابعين لهم من الائمة الاربعة وعلى
المقلدين لهم امين يا رب العالمين العبد فضل محمود
محب مرات الجود القشوري

الحمد لله الذي نور قلوبنا بالايهاان وجعلنا من امت محمد
بنى الامم الذي لا ينشئ بعده وجعل في دينه الربعة مذاهب
رحمة ووسعة علينا واوقفنا على مذاهب الى جنة
الذي اتفق السلف والخلف على تقوائه وورعه وعلمه
اجتهاده ووقفن نظري على ما في تلك كرامة المذاهب
الذي هو مثل لصاعقه على رأس من ينالف على المذاهب
العبد محمد رسول جلال آبادي

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیب قوع حوادث جدید که صراحتاً حکم آنها در قرآن و حدیث مذکور نیست
و نیز بسبب اختلافات روایات احادیث شریفه حاجت قیاس و اجتہاد
و ترجیح افتاده و چونکه هر کس را این منصب حاصل نیست لهذا وجوب تقلید
ایمّه دین از مجتهدین کاطمین روداده و منجمه مجتهدین حضرت امام اعظم رحمته
تعالی از اکابر دین و بزرگواران تابعین اند کسانیکه بر مقلدین آن امام اعظم رحم
حکم کفر یا فسق نمایند از ذمه مقلدین اند اینهمه بحث در رساله موصوفه
رعینیه درین تذکره المذاهب مرقوم است و اهل اسلام معلوم است
الحال که از مصنف این کتاب جناب مولوی عبدالقادر صاحب در سفر
حرمین شریفین ملاقات گردیده از ملازمت ایشان و اطلاع این امر
که رساله موصوفه جدید در مناقب حضرت امام اعظم رحم و رفع مطامین
و به بیان حکم وجوب تقلید ایمّه دین تألیف فرموده اند بقایت سرور
حاصل گردید حق سبحانه تعالی حضرت شان را جزای خیر عطا فرماید و
سعی ایشان مشکور نماید باقی حال رساله مذکوره مفصلاً وقت مطالعه کل
نوشته خواهد شد - و فقنا الله تعالی و جمیع المؤمنین لا تبیع الحق ابین
آمین پر حرره الفقیر الحقیر عبدالقادر محب رسول عفا عنه و له جناب مولانا
فضل رسول صاحب خنقی قادری بدایونی قدس سره الغفری -

ذات کذا انی مصدق لک - حرره احقر العبد المذنب المجدد القادر

البدایونی

الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد اک یا من خلفتی من سلاله طین - و هدیتی الی احسن

ذين. ونصلي على من ارسله الله تعالى هداية للائسن و
الحجج فمن امن به فحما من النيران. وعلى آله الذين هم
هنا في الاسلام واركان الدين والاحكام -
اما بعد فاعلموا ايها الارب العدل ومن يتنازل الحق
والابا ليل. انه ظهرت في هذه الايام فرقة من العالمين
الذين يزعمون انهم من الجدل ثين. فينكرون كتب
الحقيقة ومسايلها. ولا يفتون بفتياها ويستدلون
بدلائلها. ولا يقرّون بالمسائل الاجماعية والقياسية
ويشبهون جميع الحادثات الى الاحاديث النبوية. و
يريأون استنباط كل الاحكام من الاحاديث
على صاحبها الصلوة والسلام. فصدفوا عداة من
الكتاب. في ابطال التقليد والكتاب. والظاهر
انه بعد القراض القرون الثلاثة. التي بشر بمخبرها
صاحب النبوة والرسالة. ظهر هذا المذهب الحق
والحق انه الحق. فالاسود والاحمر تقلدوا بذلك
بل اقرّوا بحقه صاحبوا الاجتهاد والمالك. وشرقاً
وغرباً شاع هذا المذهب من تلك الايام. لاسيما في
الارض المقدسة التي اقسم بكون امانتها خالق الانا
وتقلدوا به العلماء السابقون الذين اعطاهم الله تعالى
ملكة الاجتهاد. فمع ذلك ما عملوا بشئ من الاجتهاد -
فيما عجبوا عن حال علماء هذا الزمان. الذين بعد قلة

عدة من الأحاديث راغبوا عن التقليد وهو الأيقان -
وما نظروا إلى الأعانة لأهل التقليد من الله القدير
الموحي - فاعان إلى الشيخ ومولاي يسمى باسمه الشريف
المولوي عبد القادر فالف كتابا في البطل كتب أوليك
للحديثين فالرجة عليه من الله القادر - وسماه بتذكرة
للمذاهب - والله حقيقة تذكرة المذاهب - ووشحه
بالدلائل العقلية والنقلية - وحلله بالمسائل الفروعية
والاصولية فما أفهم كلمته - وما أوضح دلالة وما
أحكم نظمه وعبارته - وما ألطف بيانه - وما أدق
نكاته - وما أغلق مغلقاته - وما أشكل مشكلاته -
وكيف لا ومولفه بين العلماء في العلوم كالشمس بين
النجوم - والله غريق في مجور التوحيد والعرفان - فالتقى الله
تعالى الحق والأيقان - والله في زماننا هذا - جدير أن
يقال له اتقى - لأنه يحب الله تعالى في كل حين والمصطفى
ولا حثية إلى أن أمده في الورع والتقاة والعلم والفضل
فما صولى من الله تعالى أن يكون عمله التأليف خير العمل
ويغفر لنا ولجميع المؤمنين - ويفضل أهل التقليد على جميع
الفرق الباطلة في يوم الدين - * كتب هذه العبارة العبد
المفتقر إلى الله الهادي - محمد فيض الله بن المولوي محمد قائم الله
بن المفتي غريب الله الأسدي آبادي - غفر لهم البارئ - *
هذا هو المدرس الأول في السلك الذي وقع في الجائز

فنعلم له شأن الكلام في هذا المقام - وكيف لا وهو وراث
العلم من آباء الكرام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الأنبياء - الذين ورد فيهم
أما يخشى الله من عباده العلماء والصلوة والسلام على محمد
الأمين المبين - الناطق بحسن خطابه من يرد الله به خيرا
يفقه في الدين - وعلى آله واصحابه منجوم الهداية واليقين
أما بعد لا يخفى أن هذا زمان الكذب والزور والجهالة و
الغرور -

شهر

هذا الزمان الذي كنا نخافه في قولك في قول ابن مسعود
دمره الحق مردود باجمعه والظلم والبغي فيه غير مردود
اعنى اصم من الزمان ملتبس فيه لا بليس تصويف تصعيد
ان دام هذا ولم يتجدد غير لم يات صيت ولم يفرح بمولود
اختفى نور العلم فما بال العمل - كاد ان يغشى على الارض ظلمات
الجهل والغواية العرابة من العلم يفسدون في الارض بانواع
الحيل - جميع ما يكسبون من الدينيات هو حديث اجدت
وهما ليسا في غريبة البيان - بل من الكتب التي لقلت الى هند
اللسان فيزعمون انهم محمد بن اسمعيل ومسلم في الناس -
بل مالك بن انس والنس بن مالك وعبد الله بن عباس -
عليهم الرحمة من الله ذي الجلال فيسعون في الارض

يبتغون الأموال من الفلاحين الأميين في الغدق والإصال
يحيونهم إليهم بأنواع الفعال والمقال. ومن المعلوم أن
الحيثيات - أشد ميلا إلى مجادات ومحدثات - فعلى هذا
يتأثر فيهم قول المتأخر عن تقليدنا هذا هب الأربعة - والأقوال
بهم فيما يقولون من الجمجمة والبال أن عوام الجبهة لا
يتيسر لهم العمل - ألا بما يلقي إليهم من القول والفعل ليس
هذا هو التقليد في نفس الأمر - إن لم يكن لزيد فهو
لعمري - يوسى لمن ينسبون إلى غيرهم تضليلا - وهم
ليشتركون بآيات الله ثمنا قليلا - انتهى أمرهم إلى أن يفوقوا
فاطمي مصر وقيروان - ومهدي دكن وهند وستان
في قديم الزمان - مع أن رساءهم كانوا من أهل العلم
والعرفان - ألا يعقلون أنه ليس مرض إرداء من الجهل
وأنه للباطل جولة ثم يضمحل - ولكل صعود وهبوط - و
كل نقصان على زيادة منوط من وجوه اختلا فثم
عرائهم عن فنون العلم من النقل والعقل - والمرء عدو لما
جهل - في أرضنا البغات ينتشر - والسنور يتنمر -
في الإسلام والمسلمين - اليس فينا من يقوم بأمر الدين
يا أيها الخلق هاتوا اللسان - إن فاتكم اللسان - ومشوا
أثر الذين وصفتهم في رددهم مع البرهان - على الخصوص لعالم
الحاج الخبير المولوي عبد القادر - كأنه فيه قال الشاعر
عقم النساء فما يلدن شيبهه ان النساء مثله عقم

وقد سلق فيه مناقب سميّه الجبلى - عليهم الرّحمة من
 الله العلى - ولا يبعد ان يعدّ كتابه هذا مثل الغنية
 لذلك الولى كأنهما الختان - اودرتان شمينتان
 فهذا ايدى بن عن الدين وزيل وصام الناس - كما
 ان ذاك يدفع هزات الشياطين والوسواس - لهذا
 كتاب لم يسبق ولن يلحق بمثله احد - وان جاء به
 فلا يستغنى من ان يقتبس منه ويستمدد - كيف
 لا وقد جاء مصنفه الاكرم - لاثبات المقاصد بالظم
 والرم - للفتح - وكمن الدلائل الواجحة ادمج - جال
 فى اثبات مدعاها قال - فلم يدع عن قيل وقال - غاب
 فى بحار الفكر ففاز بالدرر - حتى جاء الكتاب بحمد الله
 للمقتدر - كالسيف المشتمر - لقطع اصول الفساد
 والشر - فله در المصنف - كيف رد البواطل
 وزيف - فليتهف للعائد ويتأسف - اوصاف كتابه
 الاعظم من ان احرزوا كنف - فلشكر سعيه الجليل -
 انوب عن الجماعة بالتعجيل - واقوم من البين - واختم
 الكلام بهذين الشعرين **الحمد لله**

راهدت يداى بالعجز عن شكره وما فوق شكرى الشكور من ربه
 ولو ان شيا استطاع بسطقه ولكن ملا استطاع شديدا
 جاء الحق من الحق الباطل الكاتب احقر خذ انوار عني
 مداس مكاسه راج شاهی

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله على توفيقه ونصلي ونسلم على رسوله وآله واصحابه وازواجه وعلماؤهم
 اجمعين اما بعد فاني اوصيكم بوصية تسرفلوكم وهي انه اذا انقرضت الدولة
 الاسلامية من الهند واستولت عليها السلطنة البريطانية فاندست العلوم
 الدينية وشاعت اللغة الانجليزية وتوغل افكار المسلمين في نفسهم و
 تركوا اللغة العربية التي دونت بها الكتب الدينية كالفقه والتفسير والحديث
 وصار الناس بالندرج الجاهلين من المسائل الدينية واعتزلوا عن عقايد
 الحق وارتابوا في كثير مما لم يفهموا كنه حقيقته لقصور عقولهم وانكروا
 بعض الثواب والعقاب الاخرى وصاروا صاروا اليه يهيدهم و
 يهيدنا الى الصراط المستقيم الحق باقيل لا تعلموا ابكاركم علم اليهود و
 النصارى ثم اذا راى اهل الهند اذ خلى من السلطان الحامى للدين
 السائس للفاسقين القاهرة على الملحدين الزاجر للمبتدعين صاروا
 امنين من خوف السياسة غير مباليين بالدين يفعلون ما يريدون
 ويصنعون ما يشتهون لا يراعون الشرع المتين ولا يدينون بالدين
 المبين يرجحون العقل على الشرع ويقبلون زخرفات الحكماء ويتركون
 قول العلماء ويعملون بما سولت لهم انفسهم ويحجبون عن الحق واليقين
 وصاروا كالغنم يذراع الحق باقيل الملك والدين لو امان ثم اذا
 توارى فحول علماء المسلمين في تنق العدم وخطى الهند منهم خرجت فرق من
 اهل سلام الهند في اخر سنين من الثالثة عشرة مائة يدعون انهم
 اهل الحق وينكرون الكتب الفقهية ويسبون الائمة المحجبة وينسبونهم
 الى البدعة الشنيعة والضلالة ويخوضون في اجتهادهم غرض الماخذ

الحاسدين وليعيبونهم بزعمهم ولا ينظرون الى حسن نيتهم وتحققهم وتدقيقهم
وفهمهم معاني الكتب والسنة ويقولون اكثر مسائل المجتهدين مخالفة
لحديث الصحاح ويعملون بزعمهم الفاسدان كل حديث لم يكن في الصحاح
لم يكن صحيحاً اما موضوع او ضعيف وكل مسألة فقيهة لم يوافقها حديث
الصحاح لم تكن صحيحة ويحيطون الاحاديث الضعيفة على ما في الصحاح
ولم يدروا انه كم من حديث صحيح لم يجدوا مولفوا الصحاح بسبب بعدهم
من القرون الثلاثة وكم من مسألة فقيهة استخرجت من الحديث الصحيح
ثم صار سبباً لبيان وفات رواته ولم يصل الى مولفوا الصحاح
فاجبوا من هذه الدراية والفهم ثم يقولون ان العمل بقصة المجتهدين
شرك في الرسالة لان المقلدين يقبلون قول المجتهدين كما يقبلون
القرآن والحديث ولم يدروا ان قولهم مستنبط منها وما اختلفوا فيه
هو ايضا مستنبط من الحديث الشريف كرفع اليدين في الصلوة
عند الركوع وقراءة الفاتحة فيها للمقتدين كما اختاره الامام الشافعي
رحمته الله تعالى وكعدم الرفع وعدم القراءة فيها لهم كما اختاره الامام
الاعظم رحمه الله تعالى كالسواك لكل صلاة والسواك لكل وضوء
ومستنبط منه هذه المسائل المختلفة فيها مستنبطة من الحديث الشريف
لكنهم لما لم يفهموا هذا القصور علمهم قالوا المجتهدون ضالون مضلون
والمقلدون مشركون في الرسالة ولم يفهموا انه لو كان المقلدون مشركين
في الرسالة فكيف يصح اكثر كتب الحديث كالصحاح لان رواياتها كانوا
مقلدين بالام لان اكثر الائمة المجتهدين اجتهدوا بالاحاديث المعروفة
على نسبتهم المتذكرة على ظهر قلوبهم قبل تدوين اكثر كتب الحديث لان المجتهدين

كانوا قبل زمان المحدثين فلا محالة كانوا مقلدين بامام لانهم لو لم يكونوا
مقلدين لم يجرؤوا وقد حوا على المائتة المجتهدين وما جرح احد منهم الا المعاندين
الحاسدين المتعصبين فلا يعيبر بحججهم لان جميعهم اكان سموها ومقبولا لاحد
في زمانهم ولا يعبر وقايتهم الى الان لكن المحدثين لما راء بعد القرون الثلاثة
في سنين من المائتين الثالثة والرابعة والخامسة من الهجرة النبوية عليه الصلوة
والسلام ان الصحابة والتابعين تابعيهم رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
لم يقصدوا التدوين الا احاديث النبوية عليه الصلوة والسلام لا يستعمل
بالفردات والفتن بين المسلمين وقتلوا وقاتلوا خافوا ان تفقد الاحاديث
عن وجه الارض قد ونوا كتب الاحاديث على ما علموا عندهم صحتها على شرط
شروطها لئلا يكون الحديث نسيا منسيا لان جعلوا كتب الحديث مذاهبهم
لانهم لو جعلوا مذاهبهم لقالوا علمنا بهذا او جمعوا احاديث علمهم خاصة ولم يجمعوا
الا احاديث المتناقضة قطعا فاعجبوا من قلة فهمهم كيف يقولون ان
المجتهدين ضالون مفلسون فخذار ثم حذار من خداهم ومخالطتهم لاني
اظن انهم مقدمة جيش البنائمية الذين يجردون في اخر الزمان و
يهلكون بالي حنيفة رحمة الله تعالى عليه كما جاء في الاثر والاجتهاد ليس
ببدعة كان في زمانه عليه الف الصلوة والسلام اجتهاد عليه الصلوة
والسلام تنفي الشريك في سور الهرة واجتهاد الخلفاء الراشدين رضوان
الله تعالى عليهم اجمعين في معنى الحين وافتى كل واحد منهم باجتهاده وقال
عليه الصلوة والسلام في شانهم اصحابي كالنجوم نبايهم اقتديتم اهتديتم
فاذا انخر كما حي الى ذاروت ان اتول لكم نبذا من سر اخلاف
الذاهب والاجتهاد فيها -

فَاعْلَمُوا أَنَّهُمُ الْخَلَائِفُ وَتَقَرُّمُ الْعِدَّةُ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ فِي اخْتِلَافِ الْمَذَاهِبِ الشَّرْعِيَّةِ
الْمُعْتَمَدَةِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَيَأْتِيَنَّ أَيْلُ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ أَنَّهُ لَقَدْ
وَقَدْ قَسَّ لِلْمَا بَعَثَ جَبِيَّةَ مُحَمَّدٍ الْبَشِيرِ أَوْ تَذِيرًا وَأَعْيَا لِلْعَاقِبَةِ كُلِّهِمْ مِنَ الْإِنْسَانِ الْعَمَلِ
إِلَى الْإِسْلَامِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَخَتَمَ عَلَيْهِ رِسَالَةَ وَبُيُوتَهُ فَلَمْ يَكُنْ نَبِيًّا بَعْدَهُ
وَلَا رَسُولًا إِلَى يَوْمِ الْآخِرِ وَجَعَلَ شَرْعِيَّةً عَامَّةً عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ كُلِّهَا فَأَرَادَ
أَنْ يَجْعَلَ شَرْعِيَّةً سَهْلَةً مُتَبِعَةً الْعَمَلِ لِأُمَّةٍ الْمَرْحُومَةِ كَيْدًا لِيَكُونَ خَرَجَ عَلَيْهِمْ
وَالْأَرْضُ كُلُّهَا مُخْتَلِفَةً الْأَمَاكِنِ وَالْأَرْجَاءِ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ حَكْمٌ بِسِيرِ الْعَمَلِ
وَذَلِكَ لِأَنَّ حَكْمَ فِي مَكَانٍ آخَرَ عَصِيْرُهُ فَاذْنُ أَنْ حَكْمَ الْمَنْدُوبِ شَأْنُهُ فِي كِتَابِ الْمَنْزِلِ
أَحْكَامًا مُخْتَلِفَةً يَكُونُ كِتَابُهُ الْغَرْزِيَّةَ مُخْتَلِفَةً الْآيَاتِ مُتَقَابِلَةً النُّصُوصِ وَهُوَ
لَا يَلِيقُ بِهِ جُلُ شَأْنُهُ فَاقْتَضَتْ الْحِكْمَةُ الْأَلَهِيَّةُ أَنْ يَرُودَ فِي كِتَابِهِ الْغَرْزِيَّةَ
وَأَشَارَاتٍ مَحْتَمَلَةٍ لِلْأَغْرَاضِ الْمُتَنَوِّعَةِ مَعَ اتِّحَادِ النُّظْمِ وَأَنْ يَلِيقَ عَلَى قَلْبِ
جَبِيَّةٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْمَفْهُومَاتِ الْمُتَنَوِّعَةِ بِتَصْدِيرِهِ مِنَ الْأَقْوَالِ الْمُخْتَلِفَةِ
فِي أَوْزَانٍ مُخْتَلِفَةٍ بِرِعَايَةِ حَاجَاتِ السَّائِلِينَ وَحَالَاتِهِمْ لَهَا قَالُ عَزَّ وَجَلَّ فِي
شَأْنِهِ مَا يَلِيقُ عَنِ الْهَوَى وَيُلِيمُ عَلَى قَادِبِ خِيَارِ عُلَمَاءِ أُمَّةٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ أَنْ يَجْتَهِدُوا فِي آيَاتِ كِتَابِهِ حِكْمَتَهُ وَفِي أَحَادِيثِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ وَلَا يَتْرَكُوا هِمَا سَدَائِي غَيْرَ مَعْمُولَةٍ وَهِيَ السُّتَيْبَةُ مِنْهَا سَائِلٌ مُخْتَلَفَةٌ بِحَسَبِ
مَصْلَحَةِ الْأَمَاكِنِ وَالْأَوْزَانِ بِرِعَايَةِ عَادَاتِ النَّاسِ لِيَكُونَ شَرْعِيَّةً مُتَبِعَةً
الْعَمَلِ لِأُمَّةٍ الْمَرْحُومَةِ لِذَلِكَ قِيلَ فِي شَأْنِهِمْ عِلْمًا وَاسْتِثْنَاءً كَمَا بَيَّنَّا فِي كِتَابِ إِبْرَاهِيمَ كَمَا
يُشَاهِدُ فِي هَذَا الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ الْجَمْعَةِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ
أَنْ أَمْتَهَا جَهْدًا فِي الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثِ اجْتِهَادًا يُلِيقُ حَسْبَتَهُ الْعَدْلُ
وَشَرَاءُ بَشَرِيَّةٍ بِرَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَكْلُفًا بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ

فأخذوا واحدا واحدا من الأحاديث المختلفة المروية من أئمة الحديث و
انكأنت احاداً ورجحوا باجتهادهم وبحثوا عنها مسائل مختلفة وحيث ما بلغوها
ومنها ما ينتسب العمل فيه للناس والتمسك بالشريعة المصطفوية عليه الصلاة
والسلام لذا قيل اختلاف العلماء ورحمة فاذ احديث حادثة غريبة لم يسجدت^{بمثليها}
في الصدر الاول ولم يجدوا فيها حديثاً خاصاً للتفصي عنها فقا سوا على الاصول
الثلاثة الكتاب السنة واجماع الامة فحبلوا القياس اصلاً رايكاً ولذا قيل
الاصول الشريعة اربعة ثم دونوا الاسفار الفقهية والاصولية بضبط
المسائل الضرعية الشرعية ورجحوا ما فخرى العمل بها فيما بين المسلمين
في الحرب والجمع بالنكير الى يومنا هذا وتقبلها الجمهور طائفة طائفة على
التبيين ان الاماكن المختلفة لزمان عاداتهم واطاعوها على التخصيص^{للتيسر}
علمهم كما ترون ان المار مثلاً في الحرب غزير الوجود غالى الثمن فتيسر لهم
العمل باجتهاد الامام الثاني رحمة الله تعالى لان في اجتهاده التوسع
في طهارة المار والتفصيل فيها حرج عليهم وفي العجم كثير الوجود خفيف الثمن
فحمل اليه باجتهاد الامام الاعظم رحمة الله تعالى لان في اجتهاده التفصيل
في طهارة المار وليس عليهم فيه حرج ويزين الاجتهادين على وفاق الكتاب
والسنة وعمل الفريقين على وفاقها وعلى هذا القياس حال المذهبين الاخرين
الماكي والنجسلي رحمة الله تعالى عليهما وقياسهم مظهر لمراد الكتاب والسنة
لا مثبت لدا قبل القياس مظهر لا مثبت فباعثا لتقبل الجمهور واطاعتهم و
تدرون الاسفار وتروجهما انحصرت المذاهب على هذه الاربعة انحصاراً اجماعياً
والاكثر من غيرهم لم توفق عليهم الكتاب فنبطهم الاحاديث اجتهاداً والنسب
واستنبطوا المسائل وجعلوا طريق عملهم لكن اجتهادهم لم يبصر بارياً ولا

لما ربه المقلدين و تاديب و انعام للاذمة و فيه تحقيق الزاوية باقضية
المراتب مملوء بالكتاب كسنة موشح بالتوايح والبرهان ليس فيه لاحد
من المتكبرين سبيل الى الاخرات والافراض بما رثى قاصرة في وفاءه
طالعته و ما تموه نقد ليق مقال او يصيكم بهذه الوحشة ان اصبحت فمن
عند الله وان اخطأت فمن عند نفسي نقود بالنا من شدة و انفسنا و حيا
اعمالنا و آخر كلامنا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على ربه
الكريم وآله واصحابه وازواجه واهله وعلما وائمة اجمعين - ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد او بدستنا و هب لنا من لدنك رحمة اذك انت ابواب
حررني شهر شعبان المعظم من سنة تسع و تسعين و ثمانين
بعد الف من حجة النبي صلى الله عليه وسلم تسليما كثيرا
برحمته و هو ارحم الراحمين - كتب به الحقير المنقش الرجا
اني رحمه رب الواحد خادم الطلبة محمد رشيد
غفر الله له ولوالديه و تتجاوز عن سيئاتهم
صلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه
اجمعين

فتاوى مفتيان كرام مطهرين و جروب تقليد شخصی

ما قولكم دام فضلكم

في ان العاقل هل يجب عليه في زماننا هذا تقليد واحد
من المجتهدين الاربعة رضي الله تعالى عنهم اوله ان يقلد
من شاء من العلماء وعلى تقدير وجوب تقليد احدهم
هل يجوز التقليل الشخصي بان يقلد احداً واحداً منهم
بالتعين في جميع الفروع ام لا فييد ونادى منهم مفيد
الجواب

الحمد لله وسلامه من هذا السكون - استعمل التوفيق
والعون - انه يجب على المقلد الذي لم يبلغ درجة الاجتهاد
في زماننا هذا تقليد واحد منهم وان التقليل الشخصي
جائز بل مستحسن بل لازم على القول المشهور عند الحنفية
والشافعية رحمهم الله تعالى اما الاول فلهذا التقليد بغير
هؤلاء الاربعة من المجتهدين وان كان جائزاً عقلاً
وشرعاً كتقليد هو لكنه لما لم يثبت تدوين مذهب
ذلك الغير وضبط قواعده واستقرار احكامه وشرحه
تلك الاحكام فزعموا انما ثبت لمنا هب هؤلاء الاربعة

يجب على المقلد تقليد واحد منهم لأن من اتبعهم قلد وثبت
وقواعدها قد ضبطت واحكام تلك القواعد قد
استقرت وتابعهم قلد حرزوها غاية التحري بحيث لا يوجد
حكم الا وهو منصوص اما اجمالاً او اماً تفضيلاً قال المحقق
ابن الهمام في آخر تحريره اصول تكملة نقل الامام اجماع
المحققين على منع العوام من تقليد اعيان الصلابة قبل
يقلدون من بعدهم الذين ساروا ووضعوا ودونوا
وعلى هذا ما ذكره بعض المتأخرين من منع تقليد
غير الاربعة لانضباط مسالكهم وتقليد ما وخصيص
عمومها وطميلها مما مثله في غيرهم لانقراض اتباعهم وهو
صحيح انتهى - وقال المحقق ابن نجهم في ذيل القاعدة الاولى
من الفن الاول من الاشياء ناقداً عن التحرير ان الاجماع قد
العقد على عدم العمل بمنزلة مخالف للجمعة الاربعة
التي - وقال الطحطاوي في حاشية على الدرر في كتاب
الذي باسح قال بعض المفسرين فليكم يا معشر المؤمنين اتباع
الفرقة الناجية السماة باهل السنة والجماعة فان نصر الله
وحفظه وتوفيقه في موافقتهم وخلاله وستخطه و
مقتته في مخالفتهم وهذه الطائفة الناجية قد اجمعت
اليوم في المذاهب الاربعة هم الحنفيون والمالكيون
والشافعيون والحنابلة ومن كان خارجاً عن هذه
المذاهب الاربعة فهو من اهل البدعة والنار انتهى

وقال الحقوقي ابن حجر المكي في فتح المبين شرح الأملين
 للإمام النووي في شرح الحديث الثامن والأربعين
 أما في زماننا فقال بعض أئمتنا لا يجوز تقليد غير
 الأئمة الأربعة الشافعي ومالك وإبي حنيفة وأحمد بن
 حنبل راضوان الله عليهم لأن هؤلاء عرفت قواعد
 مذهبهم واستقرت أحكامهم وخدام تابعوهم وحرروا
 فرعا فرعا وحكما حكما فلا يوجد حكم إلا وهو منصوص لهم إجمالا
 أو تفصيلا بخلاف غيرهم فان مذهبهم لم تحرر ولم
 تدون كذا كذا لا يعرف لها قواعد يستخرج أحكامها
 فلم يجوز تقليد هم فيما حفظ عنهم لأنه قد يكون مشروطا
 بشرط آخرى أو كلوها إلى فهمها من قواعدهم فقلت الثقة
 بما يحفظ عنهم من قيد أو شرط فلم يجوز التقليد حتى انتهى
 فظهر مما نقلنا ان العاى يجب عليه في زماننا هذا
 تقليد واحد من المجتهدين الأربعة راضوان الله عليهم
 اجمعين وليس له ان يقلد غيرهم. وأما الثاني فكانه لو
 اتى الضبط وابتعد عن الخط وفي تركه خوف تداعب متناه
 بهذا اذهب المجتهدين ولزوم مفسد يتعسر اصلا
 على المصلحين فذلك اجتهد الفحول من علماء اهل
 السنة والجماعة سلفا وخلفا في تحرير مذهب من
 قلادة وما خلطوا ذلك للمذهب مذهب غيرهم
 اختار الحقوقي منهم اتباع المقلد مذهب امامه في كل

جامع علوم منقولات - دعاوی فنون منقولات - لمجای علمای هر امت
او اساتید فضیلتی کل دیار - مورد هر خاص عام - مرجع کل اهل اسلام -
ولی صورت - صحابی سیرت - سرآمد متقین عجم و عرب - مغرور متقین
شرق و غرب - قاص بنای فضائل استیفاء - جامع طرق هدایت القیاد
است که ^{۲۳۲}بسته یک هزار و دو صد و سی و سه هجری بقیضه گرانه از بهان غایب
عدم بصره گاه وجود موجود گشته - بعد از سن بشور بهاره تحصیل علوم
شیفته مانده - و همیشه تکمیل فنون فریقته گردیده - بسین پانزده سالگی
بدلی تشریف برده - بمدرسه جناب مولوی محمد حیات رحم داخل بوده -
از تفقعات دلی - و تملکات قلبی - مغز الیه بهره آندوز گشته - اکثر کتاب
بر مولوی حافظ عبدالرحمن نابینا صاحب که مدرس المدرسه و جانشین
مغز الیه بود خوانده - بشهر لکهنو رفته - بسین بعض کتاب از مفتی سعد الله
گرفته - باز بدلی مراجعت نموده - بمخدمت امیری اسحاق عبده یافته - چند
وران مقرر مانده - با وجود کم فرستیش بسین بست و دو سالگی از جمیع
علوم متعارفه عقلیه - و کل فنون متداوله نقلیه - فراغت حاصل ساخته
بتدریس تعلیم کمر بست مستحکم بستند - علی وجه الکمال - با حسن صورت و
جمال - اسحاق مشق می نمودند - باز بجهان آمده و در رد نصاری از الاله اولاد
و اعجاز عیسوی در ساله ابطال تنلیت و تقلیب المطاعن تصنیف ساخته
و ^{۲۴}بسته یک هزار و دو صد و هفتاد و هجری بشهر اکبر آباد بپادری فخر
مناظره نمودند - بفضله تعالی بجمیع وجوه بر او منصور و مظفر گشتند -
اگرچه تفصیل آن مناظره بکتاب از الاله الشوک مذکور است اما من
از زبان مبارکش چنان کیفیتش گوش کردم - و از آن چندان بدل

مخطوط گشتم که تاجیقم لذتسن را فراغش کردن نتوانم. و بسمه یکم هزار
و دصد و هشتاد و هفت هجری بعد از غریبکه معظمه محمیه بذات شریف
آوردند. و سند علم حدیث از زبده محققین و عده مدققین شیخ العلماء
مفتی شافعیه جناب سید احمد صاحبام مجده گرفتند. مدتی در آنجا
اقامت گزیده از جانب سلطان روم که پادری فنڈرند کور بمنابر
هند مغلوب گشته. باز با استنبول رفته. فسادات برپا ساخته. برای
دفعش با استنبول مغلوب گردیده. اما پادری مسطور بجز دید صورت
مبارکش بیا منظره و گفتار. رفتار را برقرار قرار گرفته. تفصیل این کیفیت
باعث طوالت نوشته شده. در آنجا تا یک و نیم سال سکونت گزیده
اطهار الحق نوشتند. باز بکه مکرمه مراجعت فرمودند. و بسمه یکم هزار
و دصد و نود بنای مدرسه را قائم ساختند. بفضله تعالی آن مدرسه را
تا این ستمه یکم هزار و دصد و نود و نه هجری بر ترقی برقرار داشتند.
و جهانی ازال فیض یافتند. و می یابند. خدا آنرا قائم دارد. و حیات
مولانا را زیاده کند. و مولانا ماکل اساتذہ ہندی حنفی بودند. و فرقه
غیر مقلدین را زنادیق دانند. و ضالین مضلین شمارند. و بدفع ضلالت
ہمیں اشتیاق. کمر ہمت بستہ می مانند. و ہدایت و تائید مقلدین القیاس
جان نشان کوشان می باشند. چنانچہ در وجوب تقلید شخصی این فتوای
بکوشش خود نوشته و نویسنده و دستخط و مهر خود و مفتیان نمود
و کتایب حوالہ من فرمودند. و نیز بفتوای زیرین کہ در رد کتاب
ظفر المبین فی رد مغالطہ المقلدین از مفتیان حرمین شریفین نوشته
است دستخط و مهر کردند. و مصنفش را واجب القتل و زندیق و مبتدع

بشال مثل و کافر شمرند پس قول همان غیر مقلدین که تقیه کنان
بزیارت مولانا آمد و رفت می نمایند و مولانا را غیر مقلد می تصور نمایند
یک قلم باطل گشت و کذب و بهتان ایشان بشیوه پیوست چون بنابر
مال ایشان مثل مال همان حرام زادگان است که وقتیکه کسی را بزرگی
معروف یابند نسب خود را بآن منسوب سازند و آنرا پذیر خواهند
لا حول ولا قوة و چون مالی عزت و قدر مولانا در میان علماء درویشان
و حکام عرب چنان دیدند که با دلی تقرب بخانه مولانا پاشا و شریف
و قاضی و مفتی و غیرهم تشریف می آرند و در هر امور دینی و دنیاوی
مولانا را بمشوره مشرک سازند و بعزت نشاندند چنانکه براس
مولانا در حرم شریف مثل پاشا و شریف نشستگاه و لطیف مقرر داشتند
بنابران غیر مقلدان مولانا در پرده غیر مقلد ظاهر کنند تا آینه را محبت
یابند من این همه احوال را بی کم و کاست راست رست انگاشتم
که دیده و دانسته از مولانا و برادرزاده مولانا دریافت و نوشته
از ایشان یافته نوشتم تا مردمان را ازین امر آگاهی دایم و
عند الوقت بر مردمان غیر مقلدان تفهیم توانند و توانم فقط

الحمد لله وحده و صلی الله و سلم علی من لا نبی بعدک
قد اطلعت علی صاحب حق الانام ببلد الله الحرام من الجواب
عن السؤال عن وجوب التقليد او احد من الامة الاربعه
من غیر تردید فوجدته جواباً صحیحاً مطابقاً لما هو فی المذا
منصوص علیه فیجب الرجوع عند الاختلاف الیه و فی

كفاية ومقتنع لمن كان يمرى من التوفيق ومسمع والله
سبحانه وتعالى اعلم امر برقمه المراتجى من ربه الغفران
احمد بن زين دحلان مفتى الشافعية بمكة المحمية غفر الله
له ولوالديه ومشايخه ومحبيه وجميع المسلمين هـ



الحمد لله وحده وصلى الله على من لا نبي بعده - رب زدني علماً
اما بعد فقد اطلعت على هذه السؤال - وما حرره مولانا مفتي
مكة المشرفة في الحال - في خصوص التقليل لواحد من الأئمة
الأربعة هو عين الصواب - الموافق نصوص المذهب لا شك
ولا ارباب - وحيث انه جواب صحيح مطابق للسنة النبوية
والشرعية النبوية - يجب ان يكون المعول عليه والمرجع
عند الاستنباط اليه - والله الموفق للصواب - واليه المرجع
والمآب - والله اعلم فته خادماً للشرعية ببلدة الله المحمية
ابوبكر بن يسوي مفتي المالكية كان الله في عونته
حاملاً مصلياً مسلماً (ابوبكر بن يسوي) علي ابن محمد ابن حميد مفتي
الحنابلة بمكة المكرمة حاملاً مصلياً مسلماً



فتاوى مفتيان حرين شيرين
برو كتاب ظفر المبين في رد مغالطة
المقلدين مولوي محي الدين كاهور
نوسليم كتاب فسر وشن

الحمد لله

وبه نستعين حامداً لله تعالى ومصلياً على نبيه وآله
اجمعين. اما بعد فما قولكم دام فضلكم في رجل يقول
ان اكثر مسائل كتب الفقه خلاف القرآن والحديث
وان الامة الاربعة رجمهم الله تعالى ليسوا على الحق لاسيما
الامام ابالحنفية النعمان اقواله بخالفه القرآن والحديث
وانه ما تلقى في جميع عمره الا سبعة عشر حديثاً ويرسم
انه مخالف للقرآن والحديث وشنع عليه شديداً فاحشا
وصنف في ذلك كتاباً وسماه الظفر المبين في رد مغالطة
المقلدين وطبعة وافشاه وذكر فيه بعض المسائل
للناكورة في كتب الحنفية ومطرايضاً في رقيم
مائة من الكتاب المسموم قائلاً ان هذه المخالفة للقرآن

والحديث وقال من قلدا باحيفة تقليد شخصيا فهو تركي
 باحرام او مشرك واستدل بقوله تعالى اتخذوا احبارهم
 رهبا ثم اربابا من دين الله وقال كل ذلك مخالف للقران ^{بنه} واتخاذ القلاد
 واعرض عن الاماريت التي استدل بها الامام رحمه الله تعالى
 وارضاه وهذا الاجل ان يصد الناس العمل بالفقه بقوله
 مسائل الفقه مردودة خصوصا مسائل الامام رم وينفر كل
 من عمل بها من عوام الناس ويدعوهم ويرغبهم في
 العمل بالحديث مطلقا سواء كان ناسخا او منسوخا
 ضعيفا او موضوعا حتى ترك الناس العمل بالكتب المعتمدة
 كالحداية والتقاية والبحر والمنتقى والهندية والسكر
 وشروحه والدرر وحواشيه ونخرج كل من عمل بهذه
 الكتب المبهجة المعطرة عن الاسلام ويلقبهم بالمشركين
 نعوذ بالله تعالى منه فاحكم هذا الرجل المصنف لهذا الكتاب
 ومن يعمل بكتابه فتونا ما جورين *

الجواب

رايتنا لا نترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهد لنا من لدنا رحمة
 انك انت الوهاب - حكيم هذا الرجل المتصف بالصفات
 التي كورة الله ضال مضل ساء في الارض بالفساد وقد
 زين له سوء عمله فهو واتباعه من حزب الشيطان الا ان
 حزب الشيطان هم الخاسرون ويحسبون انهم على شئ
 الا انهم هم الساكذبون وقولهم من قلدا باحيفة كان

مشركا دليل على انه خارج عن جماعة المسلمين وقد ورد في
الحديث الشريف اتبعوا السواد الأعظم فمن شذ شذ
في النار وما يقوله في حق الهداية التي هي هداية الى احكام
الاسلام وفيما عطف عليها من المعتبرات التي تشرح صدور
اولى الاعلام فهذا هفوة منه تشير بزندقته نعوذ بالله
تعالى منها وقد تقرر ان اهانة العلم والعلماء كفر خصوا
التكلم بالفاحشة في حق الامة الاربعة رحمهم الله تعالى
وقد انعقد الاجماع خلفا عن سلف على وجوب تقليد
واحد منهم لان المجتهد مفقود بعد المائة الرابعة كما
في اذكار النووي حيث انه لم يوجد بعد هذا التاميم من
استكمل شروط الاجتهاد ومن ادعاه فلا بد من ذلك
خطر القتاد لاسيما اقد مهم الامام ابو حنيفة النعمان
لاننا لم نصله على ضربه الا قدس سبب الرخمة والرضوان
كيف وقد ادرك جمعا من الصحابة رضى الله تعالى عنهم
ومن جزم بذلك الحافظ الذهبي والحافظ العسقلاني وغيرهما
شهد له النبي صلعم بالخيرية لانه من التابعين بلا شبهة
ولا يابن ففي الحديث الشريف رفوعا خيرا متى القرن الذي
بعثت فيه ثم الذي يلوهم الى اخره انتهى - من جامع الحافظ
السيوطي وروى الشيخان عن ابي هريرة رضى الله تعالى عنهما
بيده لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجل من فارس
قال الحافظ السيوطي هذا الحديث الذي رواه الشيخان

اصل صحيح يعتمد عليه في الإشارة إلى حنيفة وهو متفق على
 صحته وفي حاشية الشرح لمسى قال اجزم به شيخنا يعني
 الحافظ السيوطي من ان ابا حنيفة هو المراح من الحديث ظاهر
 لا شك فيه لأنه لم يبلغ من ابناء فارس في العلم مبلغه احدا ^{نقي}
 وقد تبعه كثير من ائمة الدين وكل منهم اقر بفضله واشتهر
 عليه على رؤس الاشهاد دين المسلمين فقد روى عن خلف بن
 ايوب انه قال صار العلم من الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وسلم
 ثم صار الى الصحابة ثم صار الى التابعين ثم صار الى ابي حنيفة فمن شاء ^{من} فليقل
 ومن شاء فليستط انتهى فيجب على كل من اراد ان لا يخرج عن جماعة المسلمين ان يتبع
 من هذا الرجل الطاعن في ائمة الدين ويجب رجوعه الى الدرجة
 التي بها انتهى عن هذا العمل الفضيح والكلام في هذا المقام
 يطول فيما حاربناه كفاية عند ذوي الدين وارباب العقول
 والله يقول الحق وهو يهدي السبيل - ثم قال الفقير محمد امين
 بالحق متفق الدين المنورة عن عنه

محمد
 بالي زاد

عبد الرحمن
 امرى عنه

من ائمة الحنيفة في مسجد البادية

او كوني حسن
 المدرس الشريفي

الحمد لله وحده من هذا الكون - استمر التوفيق والعون الحكم
 في هذا الرجل انه ضال مضل اقواله للسطورة بدع وضده له
 لا يقولها الا مبتدع خارج عن طريقة علماء الشريعة وخصوصا
 نهيه عن اتباع الكتب المأثورة في المذاهب الاربعة فان تلك المذاهب

مستندة من كتاب السنة في عبارة عن شريعة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الذي من خرج عنها كان محكوما بكفرة فيلزم على قول
 هذا الضال ان السواد الاعظم من امة محمد صلى الله عليه وسلم
 اجتمعوا على الضلالة وات مائة الف منهم من العلماء العظام والاولياء
 الكرام وغير العصورين من الصالحاء الفخام الذين افقت كلمة أهل
 السنة والجماعة على جلالتهم وعظم درجاتهم وفضل محبتهم وورعهم
 وصلاحيتهم في امر الدين كانوا مبتدعين ضالين وماتوا على البدع
 والضلالة حاشا ثم حاشا ان يكونوا كذلك وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم
 ان الله لا يجمع امتي اوقال امة تتبرأ على ضلالة ويدين الله
 على الجماعة ومن شذ شذ في النار رواه الترمذي وقال اتبعوا السواد
 الاعظم فانه من شذ شذ في النار فيجب على كل امة ان تصاحف الله
 لهم لا يورثهم هذا الضال لئلا يشغل بشديد الكمال ولولا القتل
 لنسل الله التوفيق والهداية لا قوم طريق والله سبحانه وتعالى
 اعلم امر برفقه خادم الشريعة وللهماج عبد الرحمن بن عبد الله بن
 مفتح مكة للكرمة كان الله لها حاملا مصليا مسلما



لا شك ان ذلك الرجل ضال مضل - رحمة الله



حامدا ومصليا ومسلما - اصاب من اجاب والله سبحانه
 وتعالى اعلم بالصواب - حرره محمد بن عبد الحق غفر عنه

تشریح رموزی الی حمد خالصتار محمد بن ابرا حال واردا کر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العلی الشان رفیع سماک السماء وسویتیها وحول ما
فیها الی اربع ملک رفیع الشان - ستمی البرهان دئی الارض و
جعلها لما علیها اصدا ولاحاطها بالعنصرین الوسطین علوها
النیران - وقررها الجهات الاربعه لتستعمل بها من الاربعه
الفیضان - ومنهجها باربعه متضاده وخلقها باربعه
شتمخلفه الکیف والالوان - وبث فیها من کل ما یدب
علیها ودبرها اطواراً وخلص منها الانسان - وهو ابونا
ادم صفیئها وسل منه النسل وزید منها العاقل لنزول
الفضائل الی الذراری والقبائل واحفظ منها سیکک الانس
والجان ونزل علیه البیان المنیر بالاربع الامرا والنهی
والحلال والحرام وهو القرآن - واجتباء من بیان البریه
باجتباء النسب وامداه بالاصحاب الکبیره والارباب المنذره
وقواة باربعه ندما - الصلح اکبر والقاروق الاغر
وذی الحیاة الاظهر وباتر الشجعان - واورثهم بحسب افضالهم
وعظام نواله فهم معافی المنزل المتنوعه ومبانیه للتکونه

وبل الأحرار - الأعم والفيض الأتم والكرم الجتم وخرق لهم
توابع أربع وخذ مان - مالك والشافعي وأحمد وسئلهم
وأولهم نبيل التابعين وجميل السابقين إمامنا الأعظم
ابو حنيفة النعمان - حيث فصحو العارفة وفحصوا عوارفها
وبينوا شرافه ونزائله وصفحو أطرأفه بالحنان للسان
فلله الحمد حمدا كثيرا من جميع حضرة القلب الخان -
اذ لو تكن الجماعة النبيلة ساعيا لم نصل إلى المآب الشريفة
الجزيلة باعيا في الثلثة زمان - فمقد وطرائق و
سداد واعقاد وخلوعوا تقي ومددوا موائد لنشر
بها على دولة الأسلام والإيمان - ولي في القصيدة الدمية بيت
ولسنا اهله في كل وقت لقد همم بتبيان المقال

ولنعلم ما قال من قال في التائبة **إيمان**
وال رسول الله بيت مظهر
وهم حاملي السير بعد نبوتهم
وأصحابه العراكرام أمم
مخوم الهدى أهل الفضائل والند
ومتبعوهم في سائر سبيلهم
أوليات قوم قد هداهم الله فانيد
ولا فدا عنهم إمام مطلع الهدى
قد والفتح فيهم هالم صل فيه
وكولاهم بين الأنام لدا ككت

فحبهم مقروضة كالودرة
وقاربه الرم بهامن ورائه
مهاجرهم والقائمون بنصرة
لقد أحسنوا في حل كل مائة
إلى الله عن حسن إيتاء واسوة
بهم واستقيم وأكرم ولا تلتفت
وهم بلغوا علم الكتاب سنك
ومفنعهم في الج زيع ويداغة
جبال أرض بلاد كتاب الخطبة

صلوات الله وسلامه عليه صلى الله عليه وسلم ما دام
الملوك - والله الذين قاموا بنصرة الدين القويم و
اصحبه الذين بذلوا جهدهم فوصلوا الى اقطارها
الديوان - وتوابعهم الذين شادوا قوائم المسلة
الحنفية البيضاء وصغفوا دعائم بيضة الدولة
السماوية ما تذكروا الجديان - على ان صاحب النزول
في الاخر يتعامل بهذه ويتبادر ولا له من جد يد
النواهي والاوامر سوى هذه المحاسن والمفاخر في
آخر الزمان - اما بعد فقد وصلت الى مكان هذا
الرصفة الرصيفة البني ودع فيها المصنف الشريف
من الوان - البدائع الطريفة والاجوبة الحقة اللطيفة
للشراذمة المكثفة الشريفة - وما نخب من احوال
الملوك الماضية والصاليك الجيعة الغائرة - ونشرا
اسامي السادات الشريفة العظيمة في الدهور السالفة -
ونظر في طبقات السلاطين القاهرة الخارجية والداخلية
على الامم السابقة البليدة لهذا الجماعة الخديعة الظليلة
وقد فازوا بما فازوا فيه سعى المصنف السني الحساب
الحرق القلب لقد اصابه الله من سحب فضله وحسبته
لبضائه العظيم وامله الكريم انه جواد كريم روف رحيم
تمت العبد المفتقر الى الله الصمد ولي احمد

خاتمه الطبع از هفتم مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد رضا المکملی العلام۔ والصلاة والسلام علی رسولہ محمد سید الانام۔ وآلہ
وامحبابہ السرة العظام۔ میگوید بنده مفتقر الی احد الصمد عاصی ماحم الکونین
احمدمم سیکل پریس اگرہ کہ از پار بن زمان بہ پیشو، ع و د قالیعہ و حدثان این
فرقہ لاندہ سبیلہ من الاولیان۔ کتب بسیار در باب اہمال تقلید آئمہ کبار حق پرورد
و فرد گذاشت اجتہاد این فتنہ کرام کوہ شکوہ علی اخصوص اتباع و پیروی
امام مجتہد اکمل و دین احمد افضل صلی اللہ علیہ وسلم بقید قلم و طبع در آورد
و بفضل و اور داد و اور چرخ سیار جلشاندہ از ہر طرف و کنار و اکنان
واقطار اراضی بلاد و امصار۔ اچوہ شافیہ دندان برآر با دولہ و بیان
طرار عائد حال این گروہ ستی الاطوار گشت۔ و اینان بمصدق مہر حق
میترا و دچہ کنم انچہ در آوند نیست ہد بار بار و ست استبداد و استکبار و در
اسات قال و مقال این بزرگان امجاد اطہار و راز دارند ہد نیش عقرب
نہ از پی کین است ہد مقتضای طبیعتش این است ہد الحق کے حق تواند
کہ نور ہور را با گشت خبط و قصور پوشند۔ و یاد دہی زخار فضل باری
سمشت بازی و قاحت تنگ واری سازند۔ درین زمان سعید بفضل قادر
ذوالجلال جلت ذاتہ عن الاشباہ و الامثال ہمدین مادہ برد و قدح
این گروہ بدہر گال کتابی شافی البیان و لایسہ وافی الانحان و راطہار و تبیان

اسو که این جمیع غنیمتین و نصد در جوابات سنیه از طرف اهل سنت با تقدیر
المسی به تذکره المذاهب من تصانیف عمده علمیه و دوران زید و نهادهای
کامل الا یقین که علوم عقلیه و نقلیه با شکوه و نوم مطالب نفیسه حقیقیه قاص
اعناق این جماعه با غنیه مولانا بالفضل اولینا خایه بای شیخ محمد عبدالصالح
مصلحتی مجله عظیم الشان با جاده و مطهر اوق دارد مطبوع این نیازمند با وفاق
شد هر چند قلت فرصت بسبب رجوع خدمات حکام زمان و اصدقا و خلا
عذر خواه رفته بود اما از برای انتشار او میان اهل امانی فضل و اذکار خیر است
حضرت سید ابرار و امن همت بکمر زده فی الحال به است عمره نذر از باب
ملت و دین و تحفه اذکار اصحاب عرفان و یقین با نقد جلد حواله نوک قلم
مطبع کردم تا عجله الوقت را در دست هر یک از اهل دین عظیم ازین نعمت
نفیم تحفه از نواد و دیگر کار از طرف مصنف آن خیر اذکار باشد و مستنویه
از ریاض معانی فرح بخش و مرغ جان ماند از برای تصدیق
آنچه که درین کتاب از روی تحقیق از جانب مناجب تصنیف با تدقیق
اثبات یافته است موافق تمام علماء اعلام از مذاهب حنفیه اسلام با تعالی
هر یک از اجله کرام الفلک الفلک انطباع افتاد از اینجا که هیچ بنده از خود
خطا خالی نبود ترصد از ناظرین این مقامات سنیه آن دارم که لغزش
اقدام و تحریر کلمات که در طبع رود نمود باشد ختم اعراض فرود پوشیده
در اصلاح و تدارک آن حتی الوسیع کوشند و با تقدیر التوفیق

تقریر چکیده قلم پراغت رقم جناب مولوی

محمد عبدالحق مدرس اول مدرسہ اسلامیہ

واعظ مسجد جامع اکبر آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد للذي خلق الارض والسموات العلى ۞ وليعلم ما في البر والبحر
وما تحت الثرى والصلاة والسلام على من دنى فتدلى فكان قاب قوسين
ادانى ۞ وعلى له صحاب النقى واصحابه ارباب النقى ۞ وبعد فلقد رايت
تذكرة المذاهب مشتملة على تحقیقات المذاهب وتدقیقات الماربه ۞ ولا شك
ان المؤلف اجابا اراد ذلك سبيل السداد والرشاد ۞ ونحالفوه منهكون
وليعلمون في الزئج والاسكاذ لان بعد التفرام مذهب معين لا يجوز الانتقال
من مذهب الى مذهب ويجب على العامي الذس لا يبلغ درجة الاجتهاد
تقليد المذهب المعين من هذه المذاهب الاربعه المعموله المشهوره بين اهل
السنة والجماعة كما قال الملا على القارى وجب على المقلد حتما ان يعين
مذاهبا معينا من هذه المذاهب اما مذهب الشافعى في جميع الفروع واما مذهب
مالك واما مذهب ابى حنيفة وغيرهم وليس له ان ينحل من مذهب الشافعى
ما هو اياه ومن مذهب غير ما يرضاه لانا لو جوزنا ذلك لادى الى الخلط والخرق
عن الضبط حاصله يرجع الى نفى التكليف لان مذهب الشافعى اذا اقتضى

تحريم شئى وذهب غير ابا عبد الله الشئى بغيره وعلى العاكس فوان شاء
مال الى الحلال وان شاء مال الى الحرام فلا يتحقق كحل وحرمة وفى
ذلك اعدام التكاليف والبطال فائمه واستيصال قاعدته و ذلك
باطل - انتهى كلامه - وقال جلال الدين المحلى فى شرح جميع الجوامع
يجب على العامى وغيره من لم يبلغ مرتبة الاجتهاد التزام مذهب معين من
مذاهب المجتهدين انتهى وقال بحر العلوم فى شرح التحرير وكذا الانتقال
للعامى من مذهب الى مذهب لا يجوز فى زماننا ظهور النجاسة الخ وقال
فى القسنة ليس للعامى ان يقول من مذهب الى مذهب ويتولى فيه الشئى
والخفى الخ وقال فى التفسير الاحمدى اذا التزم احد مذاهبها وجب عليه ان
يدوم على التزامه ولا ينتقل الى مذهب آخر الخ وقال السيوطى فى خزانة
المواهب قال من مفتى المالكية اليوم من يتحول من مذهب فليس بافتى
الخ وقال شاه دلى امدنى عقد الجيد ولورامى الشافعى شافعي الشرب
النبيذ منكم بلادى يطاؤا فله ان يكره ان على كل مقلد اتباع مقلده وليس
بالحالفه انتهى كذا الفهم من كلام شاه عبد العزيز الدبولى فى لسان
المحدثين وقال فى خزانة الروايات عن دستور السالكين لو كان القائم
المجتهد عالما مستدلا يعرف قواعد الاصول ومعانى النصوص والاختيار
لا يجوز ان يعمل الا على رواية مذهبه وفادى امامه الخ وقال صاحب
البحر فى الرسالة السامية برفع الغطاء عن قتمى العصر والعشاء حيث ثبت ان
وقت العصر اذا صار ظل كل شئ مثليه وانه مذهب الى خيفة رحمة الله عليه
وصحبه المشايخ واخاره فوجب على مقلد الى خيفة العمل به لا يجوز له العمل
بقول غيره لما نقله الشيخ قاسم فى تصحيحه عن جميع الامويين انه لم يسمع الا

عن التلميذ بعد العمل بالاتفاق الخ وقال الشيخ ابن الهمام في شرح
المداية يظهر من هذا ان الصواب ما ذهب اليه ابو حنيفة وان العمل به على
مقلديه واجب والافاء بغيره لا يجوز لهم الخ وقال الامام الاستاذ في
شرح منهاج الاصول امام الحرمين في البرهان اجمع المحققون على ان العوام
ليس لهم ان يعملوا بذهب الصحابة بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الائمة
الذين سبروا ولبوا الابواب وذكرنا اوضاع المسائل وادخلنا
طرق النظر ولبوا المسائل ونبهنا وجمعنا وذكرنا ابن الصلاح ايضا
انه متعين تقليد الائمة الاربعة دون غيرهم لان مذاهب الائمة الاربعة قد
دعاهم تقليد مطلقا وتخصيص عموها وشروط فروعها بخلاف غيرهم الخ وقال
ابن الهمام في تحرير الاصول نقل الامام اجماع المحققين على منع العوام
من تقليد الصحابة بل عليهم تقليد من بعدهم الذين سبروا وادخلنا
وذكرنا الخ وقال ابن حجر المكي في فتح البين اما في زماننا فقال بعض ائمتنا
لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الشافعي ومالك وابي حنيفة واحمد بن حنبل
رحمته الله عليهم لان هؤلاء عرفوا قواعدنا بهم واستقرت احكامهم و
خذ ما تابعوهم وحرروا فرعا وحكما حكما فلا يؤجد حكم الا وهو منصوص
لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم الخ وقال في الاشباه في القاعدة الاولى
من النوع الثاني من الفن الاول ما خالف للائمة اربعة فهو مخالف
للاجماع وان كان فيه خلاف لغيرهم فقد صرح في التحرير ان الاجماع
قد انعقد على عدم العمل بذهب مخالف للائمة الاربعة الخ وقال
الشيخ احمد في التفسير الاحمدى وقد وقع الاجماع على ان الاتباع
انما يجوز للائمة الاربعة الخ وقال الطحاوي في حاشية الدر المنثور

وقال بعض المفسرين ان الفرقة السادة اهل سنة الجماعة قد اجتمعت اليوم
في مذاهب الائمة الاربعة هم المخنفون والمالكيون والشافعيون والحنبلون
ومن كان خارجا عن هذه المذاهب الاربعة في هذا الزمان فهو من اهل البدعة
والنداء وقال القاضي تاء الله في التفسير المنظم فان اهل السنة
والجماعة قد افترقت بعد القرون الثلاثة او الاربعة على اربعة مذاهب ولم يبق
الفروع سوى هذه الاربعة فقد انعقد الاجماع المركب على لطلان قول مخالف
كلهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امتي على الضلالة وقال
الله تعالى لا يجمع غير سبيل المؤمنين قوله ما تولى ونصليهم وساريت مصير
فقد اقر به شاه ولي الله الهلوي في عقد الجيد حيث قال واعلم ان في
الاخذ بهذه المذاهب الاربعة مصلحة عظيمة وفي الاعراض عنها فساد كبير
الى ان قال كان اتباعها اتباعا عاليا للساد الاكبر والخروج عنها خروج جاعل السواد
الاكبر انتهى لاسيما اتباع من هو اقدم الائمة الاربعة وانهم واعظمهم واشهرهم
في المشارق والمغرب بالمناقب الجزيلة والمواهب البلية الامام الهمام الوفي
الشهوان المبشر محمد بن خير البشر صلى الله عليه وسلم قال حلال الدين السيوطي
في تبليغ الحقيقة في مناقب ابي حنيفة وقد بشر النبي صلى الله عليه وسلم
بالامام ابي حنيفة في الحديث الذي اخرجه ابو نعيم الحليته عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالشرايين لكان من اشراف
واخرج الشيرازي في الاقواب عن قيس بن سعد بن قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالشرايين لكان من اشراف
وحديث ابي هريرة في صحيح البخاري ومسلم بلفظ لو كان الايمان عند الشرايين
لكان من رجال من فارس وفي معجم الطبراني الكبير لو كان الايمان معلقا

بالشري لا يتناول العرب لئلا يخال من فارس وفي الطبراني ايضا عن
 ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان الدين معلقا
 بالشري لا يتناول من ابناء فارس فهذا اصل صحيح يعتمد عليه في البشارة
 والفضيلة وفي رواية مسلم عن ابي هريرة لو كان الايمان عند الشري لا يذهب
 به رجل من ابناء فارس حتى يتناول وفي رواية للشيخين عن ابي هريرة
 والذي نفسي بيده لو كان الدين معلقا بالشري لا يتناول رجل من فارس
 قال الحافظ هذا الحديث الذي رواه الشيخان اصل صحيح يعتمد عليه في
 الاشارة لا في حيفته وهو مستقيم على صحة ذكره الشامي وقال الشامي
 في حاشية الدر المختار وفي حاشية الشبرايمس على المواهب عن العلامة
 الشامي تلميذ الحافظ السيوطي قال ما جزم به شيخنا من ان ابا حنيفة هو المراد
 من هذا الحديث ظاهر لا شك فيه لانه لم يبلغ من ابناء فارس في العلم بلغة
 احد انتهى ما في المعبرات ونعم ما قال ابن المبارك في مدح امام الامته
 في القصيدة التائية

ابيات

لقد زان البلاد ومن عليها
 باحكام واثار وفست
 فما في المشرقين له نظير
 بيت مشر اسهر الليالي
 فمن كابي حنيفة في علماء
 وكيف يحل ان يؤذى فقيه
 رايت العساكين له سفا
 وقد قال ابن ادريس مقالا

امام السمين ابو حنيفة
 كايات الزبور على صحيفه
 ولاني المشرين ولا يكونه
 وصام نهاره ليد حيفه
 امام الخليفة والحنيفة
 له في الارض آثار شريفة
 خلاف الحق مع حجج ضعيفة
 صحيح النقل في حكم لطيفة

بان الناس في فقه عبال

على فقه الامام ابي حنيفة

فامنته ربنا عداور مل

على من روى قول ابي حنيفة

وامد اعظم بالصواب واليه المرجع والمآب في كل باب هذا الكتابه العبد المذنب

اليواه محمدا عبد الله عفا الله عنه اخناه من الانجاس في الساء والنجاس

المدرس الاول للدرسة الاسلاميه في بلد اكبر اباد صانها الله عن البشر والنفس

تفضل في حجاب مولوي سيد علي حسام الدين بن محمد كاشان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الميم الامتداد والصلوة والسلام على رسول الله اخلق والاخوان طبع الله اصحابه

الغنيمة نشان اما بعد في حقير حقير سر بالقصير كنه كازلي سيد حميد علي

متوطن دار الخلافه اكبر اباد صانها الله عن الشر والفساد كنه كازلي سيد حميد علي

لا جواب يعني تذكرة المذاهب بوجه آرد وشد مطبع طبعا اوقات اتفاق مطالعة مفيدة و

تقشیر دن افشار چمن نیکو گزینم و خوبی دیافتم موافق کلام خدا و رسول یافتیم خبری

مستفهمه خیر الجزائی یوم انجرا - تمیہ ام آن بود که چون این کتاب بیاختتام رسد

سطور حجاب بطور تقریر بر نگارم واقوال ساد خود را مثل حجاب مولوی محاکم العالی صفا

مغفور و حجاب مولوی سید محمد صاحب مرحوم و غیره که نسبت این فرقه مفیدین نگارم

طالع علی اقم از زبان مبارک ارشاد میفرمودند مع شهادت سید سائیم مولوی سید عالم علی

مراد آبادی و مولوی سجاد علی عظیم آبادی بخیرت گذارم لیکن چون از مدت

شش ماه بهوار ضات گوناگون و حوادثات بوقلمون گرفتارم و طاقت ششست و چار

دارم از قریل ارشاد مجبورم امید که لغو کلام الجور معذور معاف فرمایند

راقم فقیر سید حمید علی عفا عنه

توضوہ کلک کہر سلک عالم خاں چٹا مولو چتر لطف

سلمہ ابد از مقام کول

بسم الله الرحمن الرحيم

بقول العبد الضعيف لطف الله اني طالعت هذا الكتاب فوجدت مفاده مطابقا
لما عليه الوا لا لباب من تصحيح تقليد آية الدين الذين كانوا القيين الحق فوقيين
بجزی الله مصنفه خیر الجزاء فانه اجادا الكلام فی احسان ما هو الحق بلا امتراء والبط
ما ذهب اليه اهل الاهواء



و مستحط ومواہب علم اعلاهم وفضلا کرام دار السلطنة
شاہ جهان آباد عرف دہلی
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ايد الحق بارسال الانبياء واطر الاسلام بتبليغ خاتم الانبياء خلس في
كل قرن على كل فرعون موسى والصلوة والسلام على من قال الاسلام لعلود ولا لعلی
وعلى اله واصحابه الذين طبعوا نبضه الدين غايته التصوي الامين فلما رات كتاب
مذكورة المذاهب اوجدته ذهاب فخرقات من له المذهب فنيما لمن
انار سال الخنفية السجاء واقام الحجة على من زاع من الاستقامة ان لا عوجا
ومرأ من ازال الشكوك من الفروع الخنفية البينة او فقه المذاهب الخنفية

في يوم ايجاز الالهام فعل وسلم على سيد الانبياء وادفع درخات محمد المسعود ويزيل
٢٦ - ويقد ٩٩ هـ



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد المن رفح منار هذا الدين بالحق والبراهين واديه بالايمه المجتهدين والعلماء
العالمين والنسابة والسلام على سيدنا المنتجب من خلاصه معدد الباب عذرات
وعلى آله واصحابه الذين نصره بلسان السنان ولسان اللسان وعلى التالعين
الهم باحسان ما لتائب الملوان وقفت على ماني تذكرة الحميدة وفهمت ما فيها
من المعالي الفريدة فوجدتها قامة لاهل البغى والفساد جامعة لكثير من الفضل
المروية يعقود الالى فجز الله مولها عن الاسلام خيرا وشكره سعيه وجعله من اهل السجود
الذين تمثلون امره ويحسبون لهيبه انه على ذلكم تقديروا بالاجابة حدير وسلي الله
على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم كعبة الفقير الى ربه الكريم عبده الانيم محمد عبد
بن مولنا سيد محمد عبد الرحيم الشهيد غفر الله له ولوالديه وسائر المسلمين



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوجب للطاعة اتباع اهل الذكر من الامة العظام به و صلوة السلا
على سيد الانام به الذي امر باتباع السواد الاعظم لتقوية الدين والانظام وعلى آل
والصحابه الكرام **الحمد لله** فلا يخفى على اولى النهى ان في هذه الايام خربت
الواردين ونجست ناره وانهدم قصر الورع وحمت آثاره وشاع الاسخا في البلاد
رفع الزنج عن الشريعة في قلوب العباد فترى بعضهم يتجهم بالديار من بضاعة
مزجاة وبعضهم يتفاخر بما عنده من آراء فاسدة كاسدة فيوماً يغتني بجواز
نكاح الخالة ويؤكل بيع المطلقة ثملت بغير الحلاله و مرة يجوز الانظار لمن يطيق
الصيام و مرة ينهى عن التراجع والقيام و هكذا فرخت فاتهم اكثر من ان تحصى
ويبلغ بهم بالشريعة العراقية القصوى بالجملة القرآن والحديث تابعان
الواهم غير مطبوع فيمكنذ ليون مالا تهوى الفهم من الاحاديث الصحيحة والآثار
القوية ويصحون مالا بداهم منه من الضعيف والموضوع و فهم حسب ما عتق لهم
يأولون القرآن و يلقابونه في اقاليب البيان و مع هذا يدعون انهم محمديون
وانهم هم العالمون بالحديث وانهم يفعلون ما يؤمرون فلما راسى العلماء
هذا الفساد وظنوا انهم نقبوا في البلاد اكبوا على الباطل اقادوا لهم وردوا عليهم
جزاهم العجزاً موفوراً وجعل سعيهم مشكوراً منهم العلامة الفهامة المولوى
محمد عبد القادر المدرس في هوى فضف بجلالته وسجانه كتاباً عجيباً
وجواباً غريباً يسكت الخدام ويهدى الانام يروق النواظر ويحلو البصائر وانا
انضم الكلام على الصلوة والسلام مرره **ابو محمد عبد الحق المدرس** في نفع العلوم
الواقع في دار السلطنة الدار الحلي

اعتماد تذكرة الخواص

صحيح	غلط	صحيح	غلط	صحيح	غلط
وتوفني	وتوفني	الله	لله	١	٢
الشيء الطير	الشيء الطير	ينطقه	ينطقه	٢	٢
الجسيم	الجسيم	نصلي	نصلي السلواة	٣	٢
الجزءية	الجزءية	بالجج	بالجج	٤	٢
كتبت	كتبت	قدم	قدم	٥	٢
لنا	لنا	واجتهدوا	واجتهدوا	٦	٢
كلا	كلاهما	الاحكام لداركان	الاحكام لداركان	٧	٢
رجل	رجل	بالاحاديث	من الاحاديث	٨	٣
بتذكرة	بتذكرة	فاعلموا	اعلموا	٩	٣
ليسهل	ليسهل	وبسطا ربا ببطا	وبسطا	١٠	٣
الاستعجال	الاستعجال	بساطا ربا بباطا	بساطا	١١	٣
القصور	القصور	وانخذلان	وانخذلان	١٢	٣
دا حلل	دا حلل	بحار	بحار	١٣	٣
الهداية	الهداية	اطفار	اطفار	١٤	٣
خصالي	نصالي	البهلاء	البهلاء	١٥	٣
مرسلات	مرسلات	سموا	سموا	١٦	٣
موسى	موسى عم	دعالي طائفة	دعالي طائفة	١٧	٣
خواجه نكت	خواجه نكت	قالوا انما نحن مشلون	قالوا انما نحن مشلون	١٨	٣
جيزي چيزي	جيزي چيزي	انما نحن مشلون	انما نحن مشلون	١٩	٣
قدم	انقدم	صحايف كبا	صحايف كبا	٢٠	٣
قام	قيام	يرسلونها	يرسلونها	٢١	٣
پش	پش			٢٢	٣

صحيح	غلط	صحيح	غلط	صحيح	غلط		
سبقونا	سبقون	۲۱	۵	خود	خورد	۲۰	۸
رحيم	الرحيم	۲۱	۶	مطلب خود	مطلب	۲۰	۹
رحيم	الرحيم	۲۱	۱۴	ان ابا	انا ابا	۱۶	۹
نفسيدند	نفسيدند	۲۲	۱۲	بوسنها	لنا بوسن	۲۱	۹
پشتون	فون	۲۲	۱۵	ملازمه	ملازمه	۳	۱۰
مزيت	مزيب	۲۲	۱۹	فما اخطار	فما اخطار	۱۲	۱۰
شد پديد	شد پديد	۲۳	۷	ده شخص مبتلای	ده شخص	۲۰	۱۱
اليد	اليد	۲۳	۱۱	لبنورسن	لبنوره	۲	۱۲
فوت	فوت	۲۳	۱۹	لاخ	لاج	۱۴	۱۲
شمار الزام	شمار الزام	۲۳	۲۰	روز چهار	روز نما	۵	۱۳
ما صدق قوله تعالى	ما صدق بقوله تعالى	۲۵	۱۱	رويت	ازيت	۱۶	۱۳
مثل الذين قاتلوا	شاهم كمثل الحار			في امر	في الامر	۲۱	۱۲
اسفارا	اسفارا	۲۵	۱۲	ميشه	ميشه	۷	۱۵
احال	اجال	۲۵	۱۳	شهر	شهر	۱۴	۱۵
بر تقدير	بر تقدير	۲۶	۲	امانه	اماميه	۲۰	۱۵
ديني	ديني	۲۶	۸	لک	لک	۱۹	۱۶
شهر بوا	شهر با	۲۸	۱۹	مفرق	مفرق	۱۰	۱۷
را حال	را حال	۲۸	۱۹	فريق	فريق	۳۰	۱۷
نعمته	نعمته	۳۰	۱۵	لا جمع	لا يجمع	۱۷	۱۸
اطيعوا الله واطيعوا	اطيعوا الرسول	۳۱	۱۴	مقلدين ايمار	مقلدين اربعه	۳	۱۹
ليطع	ليطع	۳۱	۱۸	لا تعقلون	لا يعقلون	۱۴	۱۹
اليد	اليد	۳۲	۲	هستند	هستند	۹	۲۰

صحیح	عسلط	صحیح	عسلط	صحیح	عسلط
۳۲	ازادلی الامر	۳۲	یکی از بزرگترین دلی الام	۳۲	انتک
۳۲	نیست گر	۳۲	نیست مگر	۳۲	ترلیضه
۳۲	الو حیفه	۳۲	الو حیفه	۳۲	به والاعتقام
۳۲	باشده	۳۲	باشده	۳۲	یکفردن
۳۲	ذکر به ان تذکره	۳۲	ذکر به ان تذکره	۳۲	اجاد
۳۲	دینوی	۳۲	دینی	۳۲	نه صد سال پیشتر
۳۲	ولی دین	۳۲	ولی دین	۳۲	او
۳۲	قوظم	۳۲	قوظم	۳۲	وجد
۳۲	یظفوا	۳۲	یظفوا	۳۲	حکمه
۳۲	قف	۳۲	قف	۳۲	پر مذمت
۳۲	لا محاله	۳۲	لا محاله	۳۲	دیتذکر
۳۲	لا حادیت	۳۲	لا حادیت	۳۲	فتبوا
۳۲	سلی	۳۲	سلی	۳۲	ولا یستوی الذین
۳۲	فادک	۳۲	فادک	۳۲	امواد الذین
۳۲	بعض المردود	۳۲	بعض المردود	۳۲	لا یؤمنون
۳۲	شوکانی	۳۲	شوکانی	۳۲	برند
۳۲	عمل بالشرعیت	۳۲	عمل بالشرعیت	۳۲	همزه
۳۲	این خروج	۳۲	این خروج	۳۲	مبشش
۳۲	یا یک	۳۲	یا یک	۳۲	منطق سلبق
۳۲	مرادم	۳۲	مرادم	۳۲	عدی نصرانی
۳۲	کرده	۳۲	کرده	۳۲	زمان بود نصرانی با
۳۲	لا نخرج	۳۲	لا نخرج	۳۲	مقلد نشان را

کتاب	فصل	صفحه	کتاب	فصل	صفحه
مشت	۱۴	۵۶	مشت	۱۴	۵۶
نکون	۱۵	۵۷	نکون	۱۵	۵۷
نکون	۱۶	۵۸	نکون	۱۶	۵۸
نکون	۱۷	۵۹	نکون	۱۷	۵۹
نکون	۱۸	۶۰	نکون	۱۸	۶۰
نکون	۱۹	۶۱	نکون	۱۹	۶۱
نکون	۲۰	۶۲	نکون	۲۰	۶۲
نکون	۲۱	۶۳	نکون	۲۱	۶۳
نکون	۲۲	۶۴	نکون	۲۲	۶۴
نکون	۲۳	۶۵	نکون	۲۳	۶۵
نکون	۲۴	۶۶	نکون	۲۴	۶۶
نکون	۲۵	۶۷	نکون	۲۵	۶۷
نکون	۲۶	۶۸	نکون	۲۶	۶۸
نکون	۲۷	۶۹	نکون	۲۷	۶۹
نکون	۲۸	۷۰	نکون	۲۸	۷۰
نکون	۲۹	۷۱	نکون	۲۹	۷۱
نکون	۳۰	۷۲	نکون	۳۰	۷۲
نکون	۳۱	۷۳	نکون	۳۱	۷۳
نکون	۳۲	۷۴	نکون	۳۲	۷۴
نکون	۳۳	۷۵	نکون	۳۳	۷۵
نکون	۳۴	۷۶	نکون	۳۴	۷۶
نکون	۳۵	۷۷	نکون	۳۵	۷۷
نکون	۳۶	۷۸	نکون	۳۶	۷۸
نکون	۳۷	۷۹	نکون	۳۷	۷۹
نکون	۳۸	۸۰	نکون	۳۸	۸۰
نکون	۳۹	۸۱	نکون	۳۹	۸۱
نکون	۴۰	۸۲	نکون	۴۰	۸۲
نکون	۴۱	۸۳	نکون	۴۱	۸۳
نکون	۴۲	۸۴	نکون	۴۲	۸۴
نکون	۴۳	۸۵	نکون	۴۳	۸۵
نکون	۴۴	۸۶	نکون	۴۴	۸۶
نکون	۴۵	۸۷	نکون	۴۵	۸۷
نکون	۴۶	۸۸	نکون	۴۶	۸۸
نکون	۴۷	۸۹	نکون	۴۷	۸۹
نکون	۴۸	۹۰	نکون	۴۸	۹۰
نکون	۴۹	۹۱	نکون	۴۹	۹۱
نکون	۵۰	۹۲	نکون	۵۰	۹۲
نکون	۵۱	۹۳	نکون	۵۱	۹۳
نکون	۵۲	۹۴	نکون	۵۲	۹۴
نکون	۵۳	۹۵	نکون	۵۳	۹۵
نکون	۵۴	۹۶	نکون	۵۴	۹۶
نکون	۵۵	۹۷	نکون	۵۵	۹۷
نکون	۵۶	۹۸	نکون	۵۶	۹۸
نکون	۵۷	۹۹	نکون	۵۷	۹۹
نکون	۵۸	۱۰۰	نکون	۵۸	۱۰۰

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
لا یلیفت	لا یلیفت	۹۱	۵	لم تظر	۶۷
حوا اما	حوا اما	۹۱	۵	روایت	۶۸
القاضی	القاضی	۹۲	۱	احد منهم	۶۸
النص	النقص	۹۲	۱۰	ما وصی	۶۹
بهمان	بهمه	۹۲	۱۳	آمنقبول	۷۲
فلا یعتبر	فلا یعتبر	۹۲	۲۱	مهری	۷۲
نقاد	انفاذ	۹۲	۲۱	مزیت	۷۵
نافهم	فالفهم	۹۲	۱	اذا صرنا	۷۷
للزکی	للزکی	۹۳	۱	مالک	۸۱
الحديث منه	الحديث	۹۳	۸	گوشش	۸۱
فالاخذ	بالاخذ	۹۳	۱۲	ابرار کما ارثتموا	۸۲
بقول	یقول	۹۴	۱	شد که آیات	۸۳
مقتدی	مقتد	۹۴	۵	زن	۸۳
یلتفت	یلتفت	۹۴	۶	اد نمود	۸۵
لا ینیطفی	لا ینطفی	۹۴	۶	بد اندیش که	۸۷
ثبت	ثبت	۹۴	۱۱	خوردند	۸۷
سعی	شعی	۹۴	۷	نه نمایند	۸۷
النحرية	التحریر	۹۴	۱۰	یرید	۸۸
لالیه	لالیه	۹۴	۱۱	شعریته	۸۸
الطاعون	الطاعون	۹۴	۱۲	فیما ذکر	۸۸
فتفسر دا	فتفسر دا	۹۴	۱۳	فلیک	۸۸
فطن	فطن	۹۴	۱۳	نظیر تعلید غایب	۹۰

نمبر	عنوان	صفحة	نمبر	عنوان	صفحة
٩٣	د قوله	٣٠	١٠٢	د قوله	١٠٢
٩٤	راجا	٨	١٠٣	راجا	٥
٩٥	مشاور	١٢	١٠٤	مشاور	٨
٩٦	این عبارت	٢	١٠٥	این عبارت	١٣
٩٧	توبوا	٣٠	١٠٦	توبوا	١٩
٩٨	تقوا	٣٠	١٠٧	تقوا	١٣
٩٩	کما یوحى	١٢	١٠٨	کما یوحى	١٨
١٠٠	من الدراية	١٣	١٠٩	من الدراية	١٠
١٠١	الزمان	٥	١١٠	الزمان	٨
١٠٢	عاصی	١٠	١١١	عاصی	٤
١٠٣	اربعه شققة	١٣	١١٢	اربعه شققة	٩
١٠٤	الثلاث	١٤	١١٣	الثلاث	١٦
١٠٥	کتاب	٣٠	١١٤	کتاب	١٤
١٠٦	مطرب	١٣	١١٥	مطرب	٢
١٠٧	يقول	١١	١١٦	يقول	٩
١٠٨	لمنى	١	١١٧	لمنى	١٨
١٠٩	السير	٣	١١٨	السير	٣
١١٠	قران	٣٠	١١٩	قران	٨
١١١	يقال	١٨	١٢٠	يقال	١٣
١١٢	تذكره	٢	١٢١	تذكره	٢١
١١٣	لا يموت	١٢	١٢٢	لا يموت	٣
١١٤	ورله	٣٠	١٢٣	ورله	٣

نمبر	عنوان	صحیح	نمبر	عنوان	صحیح
۱۱۲	بخیر	۱۲۷	۱۲۷	بمهر	۱۲۷
۱۱۲	مستمر	۱۲۸	۱۲۸	ما تلتهم	۱۲۸
۱۱۲	محفی	۱۲۹	۱۲۹	محلّی	۱۲۹
۱۱۳	ایدیکیم	۱۳۰	۱۳۰	بایدیکیم	۱۳۰
۱۱۳	انی کما من	۱۳۰	۱۳۰	انی کما من	۱۳۰
۱۱۴	التقلیه	۱۳۳	۱۳۳	التقلیه فنها	۱۳۳
۱۱۴	تا قیامه	۱۳۳	۱۳۳	با قیامه	۱۳۳
۱۱۵	رضا عین	۱۳۵	۱۳۵	رضا عین	۱۳۵
۱۱۶	عکیکه	۱۳۶	۱۳۶	عکیکه	۱۳۶
۱۱۶	امنا و سمننا	۱۳۶	۱۳۶	امنا و سمننا	۱۳۶
۱۱۸	الله	۱۳۷	۱۳۷	الله	۱۳۷
۱۱۸	تو	۱۳۷	۱۳۷	د	۱۳۷
۱۲۱	بالمقول	۱۳۷	۱۳۷	بالمفعول	۱۳۷
۱۲۱	ایضا	۱۳۷	۱۳۷	آلفا	۱۳۷
۱۲۲	تفسیر خود را	۱۳۸	۱۳۸	تفسیر خود را	۱۳۸
۱۲۳	التحیات	۱۳۸	۱۳۸	التحیات	۱۳۸
۱۲۳	اجلت	۱۳۸	۱۳۸	رحلت	۱۳۸
۱۲۴	صبا	۱۳۸	۱۳۸	حیا	۱۳۸
۱۲۴	نمود جس	۱۳۸	۱۳۸	نمود جس	۱۳۸
۱۲۶	کافی	۱۳۸	۱۳۸	کافی	۱۳۸
۱۲۶	منظر	۱۳۸	۱۳۸	منظر	۱۳۸
۱۲۶	تحفه را	۱۳۸	۱۳۸	تحفه	۱۳۸
۱۲۷	علمت	۱۳۷	۱۳۷	علمت	۱۳۷
۱۲۷	گشت	۱۳۷	۱۳۷	گشت	۱۳۷
۱۲۷	بجمل	۱۳۷	۱۳۷	بجمل	۱۳۷
۱۲۷	یخزروا	۱۳۷	۱۳۷	یخزروا	۱۳۷
۱۲۷	بجد	۱۳۷	۱۳۷	بجد	۱۳۷
۱۲۷	در اسی	۱۳۷	۱۳۷	در اسی	۱۳۷
۱۲۷	دزدی	۱۳۷	۱۳۷	دزدی	۱۳۷
۱۲۷	الشمس	۱۳۷	۱۳۷	الشمس	۱۳۷
۱۲۷	کوفان	۱۳۷	۱۳۷	کوفان	۱۳۷
۱۲۷	الا صفهانی و	۱۳۷	۱۳۷	الا صفهانی و	۱۳۷
۱۲۷	لا اعتبار	۱۳۷	۱۳۷	لا اعتبار	۱۳۷
۱۲۷	رافضی	۱۳۷	۱۳۷	رافضی	۱۳۷
۱۲۷	اول	۱۳۷	۱۳۷	اول	۱۳۷
۱۲۷	تاسل	۱۳۷	۱۳۷	تاسل	۱۳۷
۱۲۷	قران	۱۳۷	۱۳۷	قران	۱۳۷
۱۲۷	ان	۱۳۷	۱۳۷	ان	۱۳۷
۱۲۷	خبت	۱۳۷	۱۳۷	خبت	۱۳۷
۱۲۷	نوادهم	۱۳۷	۱۳۷	نوادهم	۱۳۷
۱۲۷	الحمد	۱۳۷	۱۳۷	الحمد	۱۳۷
۱۲۷	بالیقین	۱۳۷	۱۳۷	بالیقین	۱۳۷
۱۲۷	غریب	۱۳۷	۱۳۷	غریب	۱۳۷
۱۲۷	ثلثه یقیناً	۱۳۷	۱۳۷	ثلثه یقیناً	۱۳۷

نمبر	عنوان	صحیح	نمبر	عنوان	صحیح
۱۳۴	اصول انکیم	۱۵۲	۱	درخا لمین	درخا لمین
۱۳۴	در راسی	۱۵۲	۱	متین	متین
۱۳۴	ذمیب سنی اند	۱۵۲	۱۰	لمحد	لمحد
۱۳۴	منتی	۱۵۲	۱۱	یتکبر	یتکبر
۱۳۴	پند پذیرند	۱۵۲	۱۲	ستخرجهما	ستخرجهما
۱۳۵	با اعتبار	۱۵۳	۹	قضاء	قضاء
۱۳۵	قلودا	۱۵۳	۱۵	ایمان	ایمان
۱۳۵	السنة والجماعة	۱۵۳	۱۹	العباد	العباد
۱۳۵	الحديث	۱۵۴	۹	یقین	یقین
۱۳۶	قلودا	۱۵۴	۱۳	قوت	قوت
۱۳۶	احد القولین	۱۵۴	۲۰	التبعین	التبعین
۱۳۶	بذا	۱۵۵	۳۱	لفضل	لفضل
۱۳۶	حب	۱۵۵	۱۹	شهر	شهر
۱۳۶	بالفهم	۱۵۶	۱۳	خفزة	خفزة
۱۳۸	دائمه	۱۵۶	۲۰	کاکمه	کاکمه
۱۳۸	بجو	۱۵۷	۵	متعین	متعین
۱۳۸	حک	۱۵۷	۱۲	بال	بال
۱۳۹	وعن	۱۵۸	۲۱	فلیوم واحدیم	فلیوم واحدیم
۱۳۹	نیطق	۱۵۸	۱۰	لیقول	لیقول
۱۳۹	ما اخرج	۱۵۹	۳	ما بدی	ما بدی
۱۵۰	حديث انما	۱۶۰	۱۲	وتقليد متقلدين	وتقليد متقلدين
۱۵۱	وتسعا	۱۶۰	۱۹	عبارت	عبارت

عنا	صحيح	عنا	صحيح
١٦١	١	باسمائي	باسمائي
١٦٢	٢	مال	قال
١٦٣	١٨	اسال	اشال
١٦٤	٢١	ساختي	ساختي
١٦٥	٣	تحقيق	تحقيق
١٦٦	٨	نفاث	نفاث
١٦٧	١٩	ان اردت ان	ان اردت ان
١٦٨	٢	ان يقطع قلوبهم	ان يقطع قلوبهم
١٦٩	١٢	الطغري	الصغري
١٧٠	١٠	خوده	خوده
١٧١	١٥	تقبل	بقتل
١٧٢	١٥	تقبل	بقتل
١٧٣	١٤	غشاء	عشاء
١٧٤	٩	صادر	غابت
١٧٥	١٢	شرح	شرحه
١٧٦	١٣	الاربعة	إلا الأربعين
١٧٧	١٥	منظما	تعطيا
١٧٨	١١	لي دكم	بي دكم
١٧٩	١٥	فما يقول	هذا القول
١٨٠	٢٠	البته	البته
١٨١	٢١	لحواله	لحواله
١٨٢	١٣	كل احاديث	كل الاحاديث
اعطاء ترجمه الاحكام			
١٨٠	٢	الله	الله
١٨١	٢	الحلوة	الحلوة
١٨٢	٣	الحلوة	الحلوة
١٦٩	٢١	مخطئين	مخطئين
١٧٠	٢	نقيه	نقيه
١٧١	٣	عشوره	عشوره
١٧٢	٥	نفريق بين احد	نفريق بين احد
١٧٣	١٣	من الرحمة	من الرحمة
١٧٤	١٣	من الرحمة	من الرحمة
١٧٥	١٣	الفرار في الضلال	الفرار في الضلال
١٧٦	١٥	لا النفوس	لا النفوس
١٧٧	١٤	من الرحمة	من الرحمة
١٧٨	١٥	الحرة	الحرة
١٧٩	١٤	اصلة	اصلة
١٨٠	١٤	بكرم	بكرم
١٨١	١٤	صراط	صراط
١٨٢	٢	دلائلهم وغيرهم	دلائلهم وغيرهم
١٨٣	١٥	ذكر	ذكر
١٨٤	١٤	رتب	رتب
١٨٥	٣	نظارات	نظارات

نمبر	عنوان	صفحة	نمبر	عنوان	صفحة
١٨٠	نحو	١٨	١٨٠	نحو	١٨
١٨١	الشياطين	١٩	١٨١	الشياطين	١٩
١٨٢	يبدوكم	٢٠	١٨٢	يبدوكم	٢٠
١٨٣	يخبركم	٢١	١٨٣	يخبركم	٢١
١٨٤	لشكوا	٢٢	١٨٤	لشكوا	٢٢
١٨٥	يخبركم	٢٣	١٨٥	يخبركم	٢٣
١٨٦	يخبركم	٢٤	١٨٦	يخبركم	٢٤
١٨٧	يخبركم	٢٥	١٨٧	يخبركم	٢٥
١٨٨	يخبركم	٢٦	١٨٨	يخبركم	٢٦
١٨٩	يخبركم	٢٧	١٨٩	يخبركم	٢٧
١٩٠	يخبركم	٢٨	١٩٠	يخبركم	٢٨
١٩١	يخبركم	٢٩	١٩١	يخبركم	٢٩
١٩٢	يخبركم	٣٠	١٩٢	يخبركم	٣٠
١٩٣	يخبركم	٣١	١٩٣	يخبركم	٣١
١٩٤	يخبركم	٣٢	١٩٤	يخبركم	٣٢
١٩٥	يخبركم	٣٣	١٩٥	يخبركم	٣٣
١٩٦	يخبركم	٣٤	١٩٦	يخبركم	٣٤
١٩٧	يخبركم	٣٥	١٩٧	يخبركم	٣٥
١٩٨	يخبركم	٣٦	١٩٨	يخبركم	٣٦
١٩٩	يخبركم	٣٧	١٩٩	يخبركم	٣٧
٢٠٠	يخبركم	٣٨	٢٠٠	يخبركم	٣٨

کتاب	عنا	صحیح	کتاب	عنا	صحیح
۱۳۴	نظیر	فیقه	۱۹۰	ما خلق اسرأت	ما خلقنا السراور
۱۳۵	نظیر	نظیر	۱۹۱	ما الارض لا عبین	ما الارض لا عبینا بالظلال
۱۳۶	مشتر	مشتر	۱۹۲	سسال	صلصال
۱۳۷	سفال	سفال	۱۹۳	لاوب	لاوب
۱۳۸	صحیح	صحیح	۱۹۴	خورد	خورد
۱۳۹	یصل	یصل	۱۹۵	خرر ایت	خرریت
۱۴۰	لدام	لدام	۱۹۶	تقو ادت	تقادات
۱۴۱	دین النبی محمد خیر	دین النبی محمد خیر	۱۹۷	ما خرج	ما خرج
۱۴۲	مذهب النعمان	مذهب النعمان	۱۹۸	مخلصین	المخلصین
۱۴۳	و لدر سسته	و لدر سسته	۱۹۹	الهم	اللهم
۱۴۴	المدحیبه	المدحیبه	۲۰۰	دسوس	دسواس
۱۴۵	فی الشرع	فی الشرع	۲۰۱	ستحقه	ستحقا
۱۴۶	مایه	مایه	۲۰۲	اسرقوا	اسرقوا
۱۴۷	الا حادیث و الامام	الا حادیث و الامام	۲۰۳	أضنع	أضنع
۱۴۸	والنصحه	والنصحه	۲۰۴	نخن اعله	نخن لاهله
۱۴۹	لور دوه	لور دوه	۲۰۵	ور	ور
۱۵۰	التاعه	التاعه	۲۰۶	رخاک	رخاک
۱۵۱	لوايه	لوايه	۲۰۷	لعذب	لعذب
۱۵۲	الحديث و الحل	الحديث و الحل	۲۰۸	بجش ملی	بجش ملی
۱۵۳	السر	السر	۲۰۹	ان	ان
۱۵۴	اعلی	اعلی	۲۱۰	سحتی	سحتی
۱۵۵	برغم	برغم	۲۱۱	و حش السحتی	و حش السحتی

عسلط	صحیح	عسلط	صحیح
۱۹۶ قنوج	۲۰۵ قنوج	۱۰۰ گشته مساجد	۱۰۰ گشته مساجد
۱۹۷ سینه	۲۰۵ سینه	۱۱۱ آن محمد	۱۱۱ آن محمد
۱۹۸ ثابهم	۲۰۸ ستابهم	۱۹۲ فاطمه	۱۹۲ فاطمه
۱۹۹ دافشع	۲۰۹ دافشع	۶ عثمان طرا	۶ عثمان طرا
۲۰۰ قلنا آخن	۲۱۰ قلنا آخن	۴ دولید	۴ دولید
۲۰۱ لیس من احک	۲۱۱ لیس من احک	۲ کند	۲ کند
۲۰۲ ضائع	۲۱۱ ضائع	۲۰ پانزده	۲۰ پانزده
۲۰۳ اندروی	۲۱۱ اندرون سنگ	۱۳ سسته	۱۳ سسته
۲۰۴ یاذر	۲۱۱ یاذر	۱۵ فکث سسته	۱۵ فکث سسته
۲۰۵ لایجب	۲۱۲ لایجب	۴ بلع و دروغه	۴ بلع و دروغه
۲۰۶ الارض	۲۱۲ الارض	۵ اکبادنا	۵ اکبادنا
۲۰۷ وانت	۲۱۲ وانت	۱۳ یوم دیلا	۱۳ یوم دیلا
۲۰۸ علت	۲۱۳ علت	۱۳ تالیف	۱۳ تالیف
۲۰۹ والنسروا	۲۱۳ والنسروا	۴ مرید	۴ مرید
۲۱۰ اوبن	۲۱۳ رومن	۱۵ در خلایک	۱۵ در خلایک
۲۱۱ فرش	۲۱۳ فرش	۱۵ حاوی	۱۵ حاوی
۲۱۲ وللد	۲۱۴ والد	۱۶ یاحب	۱۶ یاحب
۲۱۳ ولد	۲۱۵ ولد	۱۹ قبی	۱۹ قبی
۲۱۴ عشیه	۲۱۵ عشیه	۱۹ عدم دهر	۱۹ عدم دهر
۲۱۵ وزیر	۲۱۵ وزیر	۲۱ واحد قامه	۲۱ واحد قامه
۲۱۶ واختفت	۲۱۶ اختفت	۱ سعیدین	۱ سعیدین
۲۱۷ فضل	۲۱۶ فضل	۹ سلیمان قیس	۹ سلیمان قیس

صحيح	عناط	صحيح	عناط
۲۱۴	۵	ان که	ان هر
۲۱۶	۱۳	نزیر	نزیر
۲۱۸	۱	ظهور	ظهور
۲۲۱	۱۳	افوه	افوه
۲۲۲	۱۱	بلی	بلی
۲۲۷	۲۰	جالبوس	جالبوس
۲۲۵	۸	بزنان	بزنان
۲۲۶	۸	در علاج	در علاج
۲۲۷	۹	تردی	تردی
۲۳۰	۲۰	ابد الصالح	و بدل الصالح
۲۳۳	۲	سبند	پسند
۲۳۶	۱۲	خرص	خرص
۲۳۷	۱۷	ما استظنا	ما استظنا
۲۳۸	۳	الهم	الهم
۲۳۹	۹	عجک	عجک
۲۴۰	۹	فاصره	فاصره
۲۴۱	۲۱	محفوظ	محفوظ
۲۴۲	۱۹	اباکس	اباکس
۲۴۳	۱۲	اخلاص	اخلاص
۲۴۴	۱۱	ادرا	ادرا
۲۴۵	۱۱	حالا بشت	حالا مردان بشت
۲۴۶	۱۳	جودش	جودش
۲۴۷	۱۳	۲۴۷	۲۴۷
۲۴۸	۱۳	۲۴۸	۲۴۸
۲۴۹	۱۰	۲۴۹	۲۴۹
۲۵۰	۱۳	۲۵۰	۲۵۰
۲۵۱	۳	۲۵۱	۲۵۱
۲۵۲	۷	۲۵۲	۲۵۲
۲۵۳	۷	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۴	۶	۲۵۴	۲۵۴
۲۵۵	۱۸	۲۵۵	۲۵۵
۲۵۶	۱۲	۲۵۶	۲۵۶
۲۵۷	۱۶	۲۵۷	۲۵۷
۲۵۸	۱۷	۲۵۸	۲۵۸
۲۵۹	۱۷	۲۵۹	۲۵۹
۲۶۰	۱۷	۲۶۰	۲۶۰
۲۶۱	۱۷	۲۶۱	۲۶۱
۲۶۲	۱۷	۲۶۲	۲۶۲
۲۶۳	۱۷	۲۶۳	۲۶۳
۲۶۴	۱۷	۲۶۴	۲۶۴
۲۶۵	۱۷	۲۶۵	۲۶۵
۲۶۶	۱۷	۲۶۶	۲۶۶
۲۶۷	۱۷	۲۶۷	۲۶۷
۲۶۸	۱۷	۲۶۸	۲۶۸
۲۶۹	۱۷	۲۶۹	۲۶۹
۲۷۰	۱۷	۲۷۰	۲۷۰
۲۷۱	۱۷	۲۷۱	۲۷۱
۲۷۲	۱۷	۲۷۲	۲۷۲
۲۷۳	۱۷	۲۷۳	۲۷۳
۲۷۴	۱۷	۲۷۴	۲۷۴
۲۷۵	۱۷	۲۷۵	۲۷۵
۲۷۶	۱۷	۲۷۶	۲۷۶
۲۷۷	۱۷	۲۷۷	۲۷۷
۲۷۸	۱۷	۲۷۸	۲۷۸
۲۷۹	۱۷	۲۷۹	۲۷۹
۲۸۰	۱۷	۲۸۰	۲۸۰
۲۸۱	۱۷	۲۸۱	۲۸۱
۲۸۲	۱۷	۲۸۲	۲۸۲
۲۸۳	۱۷	۲۸۳	۲۸۳
۲۸۴	۱۷	۲۸۴	۲۸۴
۲۸۵	۱۷	۲۸۵	۲۸۵
۲۸۶	۱۷	۲۸۶	۲۸۶
۲۸۷	۱۷	۲۸۷	۲۸۷
۲۸۸	۱۷	۲۸۸	۲۸۸
۲۸۹	۱۷	۲۸۹	۲۸۹
۲۹۰	۱۷	۲۹۰	۲۹۰
۲۹۱	۱۷	۲۹۱	۲۹۱
۲۹۲	۱۷	۲۹۲	۲۹۲
۲۹۳	۱۷	۲۹۳	۲۹۳
۲۹۴	۱۷	۲۹۴	۲۹۴
۲۹۵	۱۷	۲۹۵	۲۹۵
۲۹۶	۱۷	۲۹۶	۲۹۶
۲۹۷	۱۷	۲۹۷	۲۹۷
۲۹۸	۱۷	۲۹۸	۲۹۸
۲۹۹	۱۷	۲۹۹	۲۹۹
۳۰۰	۱۷	۳۰۰	۳۰۰

صحيح	عسل	صحيح	عسل
نزد	نيز	لا تسيروا	لا تبون
اليقات	تايقا	خير	خير
تجيب	تجيب	بمضار مجلس	مجلس
ت (شماره موق)	ت (شماره موق)	لا تلقوا ايكم	لا تلقوا ايكم
فاعتبروا	فاعتبروا	مادرت	مادرت
اجل	اجل	ليس	بعد
جاءه اخطا	جاءه اخطا	الفصاحة	الفصاحة
يا قيد	يا قيد	حكيميت	حكيميت
احفظوا عنه	احفظوا عنه	بلکه	بلکه
پسند	پسند	سفاخ	خضاج
بالا اختيار	بالا اختيار	و	و
العلماء	العلماء	نفوس	نفوس
الارحام	الارحام	نطلبه	نطلبه
ظليفه	ظليفه	ذريه	ذريه
اشراک	اشراک	از زمان	از زمان
مالک	مالک	فقير	فقير
رخصه	رخصه	قابل	قابل
اولاده	اولاده	قون	قون
ابا حوا	ابا حوا	لذتک	لذتک
زرد آرد	زرد آرد	بايرکات	بايرکات

صحيح	عسل	صحيح	عسل	صحيح	عسل
بعلما	۱۳۲۴۳	بنام	نام	۱۵	۳۳۴
مبید	۱۴۱۳۳	فاصل	فاصل	۱۸	۳۳۱
اتباعش	۱۳۴۲	چین	چین	۲۰	۳۳۸
نیت	۱۲۱۳۴	ن در شمار مرقی الحاق	ن الحاق	۲۰	۳۳۵
متغیر	۵۱۳۲۹	بیعت	بیعت	۱۹	۳۳۱
رفته اند	۱۳۳۴۴	یابد	بن اند	۱۴	۳۳۱
بقوم	۱۹۱۳۴	ن در مرقی	ن	۱	۳۳۴
مطح	۲۱۳۲۹	می نواز	ن نواز	۳	۳۳۹
لا اماره	۹۱۳۴۴	رسوش	رلس	۱۳	۳۳۹
بابه یکم	۱۸۱۳۴۴	خرد	خورد	۱۰	۳۳۱
قیس مشهور	۶۱۳۸۰	که علم	د علم	۱۸	۳۳۲
خلاق	۲۰۳۳۰	را حشر	که حشر	۹	۳۳۳
ایمان	۳۳۸	نظیر حق	نظیر حق	۱۹	۳۳۴
بقول	۲۱۸۱	فرد	فرد	۹	۳۳۹
لن الدرایه	۴۳۶۱	تخصیص	تخصیص	۱۳	۳۳۸
الحقق	۱۲۳۳۸	یا نمودی	یا نمودی	۱۰	۳۳۹
نیما	۹۳۸۵	تشاء	تشاء	۲۰	۳۳۹
و	۹۳۸۹	در عیسر	در غیر	۱	۳۳۱
الترمه	۱۲۳۳۴	احادیث	حدیث	۱۶	۳۳۱
الثله	۱۳۳۸۸	مسقلا	عقلانی	۲	۳۳۳
الاجماع	۸۳۳۸۸	والرود	الرود	۳۳	۳۳۳
انحصار	۱۰۳۳۸	مکوه متعلق	مکوه متعلق	۹	۳۳۳
اذا مرنا	۱۱۳۳۹				

نمبر	عنوان	صحیح	نمبر	عنوان	صحیح
۳۸۹	تفتت	۱۴	۳۹۳	توتق	۱۶
۳۹۱	نخواست	۶	۳۹۵	نخواست	۱۴
۳۹۲	اربت	۱۵	۳۹۶	اربت	۴
۳۹۳	می رسد	۲۱	۳۹۷	می رسد	۴
۳۹۴	دریت	۱۵	۳۹۸	درایت	۱۶
۳۹۵	المه	۱۳	۳۹۹	الایمه	۳
۳۹۶	الاستقام	۶	۴۰۰	الاستقام	۵
۳۹۷	مسند	۲۱	۴۰۱	مسند	۹
۳۹۸	العدم	۶	۴۰۲	العدم	۱۶
۳۹۹	انعامش	۲	۴۰۳	انعامش	۲۱
۴۰۰	الام	۵	۴۰۴	الام	۱۵
۴۰۰	عذة	۱۱	۴۰۵	عذة	۱۳
۴۰۰	تلفق	۱۳	۴۰۶	تلفق	۱۶
۴۰۰	ریت	۱۵	۴۰۷	رایت	۲
۴۰۱	الاستوانة	۱۰	۴۰۸	الاستوانة	۱۴
۴۰۱	تجته	۱۱	۴۰۹	تجته	۶
۴۰۲	العائدين	۱	۴۱۰	معاندين	۱
۴۰۳	مرطاه	۱۰	۴۱۱	مرطاه	۳
۴۰۳	یسنده	۱۶	۴۱۲	یسنده	۱۹
۴۰۴	سکنا	۵	۴۱۳	مکوتا	۱۲
	دامر		۴۱۴	دامی	۱۲
	فصل		۴۱۵	فصل	۱۴
			۴۱۶	نشیما	۱۴
			۴۱۷	نشیما	۱۴
			۴۱۸	نشیما	۱۴
			۴۱۹	نشیما	۱۴
			۴۲۰	نشیما	۱۴
			۴۲۱	نشیما	۱۴
			۴۲۲	نشیما	۱۴
			۴۲۳	نشیما	۱۴
			۴۲۴	نشیما	۱۴
			۴۲۵	نشیما	۱۴
			۴۲۶	نشیما	۱۴
			۴۲۷	نشیما	۱۴
			۴۲۸	نشیما	۱۴
			۴۲۹	نشیما	۱۴
			۴۳۰	نشیما	۱۴
			۴۳۱	نشیما	۱۴
			۴۳۲	نشیما	۱۴
			۴۳۳	نشیما	۱۴
			۴۳۴	نشیما	۱۴
			۴۳۵	نشیما	۱۴
			۴۳۶	نشیما	۱۴
			۴۳۷	نشیما	۱۴
			۴۳۸	نشیما	۱۴
			۴۳۹	نشیما	۱۴
			۴۴۰	نشیما	۱۴
			۴۴۱	نشیما	۱۴
			۴۴۲	نشیما	۱۴
			۴۴۳	نشیما	۱۴
			۴۴۴	نشیما	۱۴
			۴۴۵	نشیما	۱۴
			۴۴۶	نشیما	۱۴
			۴۴۷	نشیما	۱۴
			۴۴۸	نشیما	۱۴
			۴۴۹	نشیما	۱۴
			۴۵۰	نشیما	۱۴
			۴۵۱	نشیما	۱۴
			۴۵۲	نشیما	۱۴
			۴۵۳	نشیما	۱۴
			۴۵۴	نشیما	۱۴
			۴۵۵	نشیما	۱۴
			۴۵۶	نشیما	۱۴
			۴۵۷	نشیما	۱۴
			۴۵۸	نشیما	۱۴
			۴۵۹	نشیما	۱۴
			۴۶۰	نشیما	۱۴
			۴۶۱	نشیما	۱۴
			۴۶۲	نشیما	۱۴
			۴۶۳	نشیما	۱۴
			۴۶۴	نشیما	۱۴
			۴۶۵	نشیما	۱۴
			۴۶۶	نشیما	۱۴
			۴۶۷	نشیما	۱۴
			۴۶۸	نشیما	۱۴
			۴۶۹	نشیما	۱۴
			۴۷۰	نشیما	۱۴
			۴۷۱	نشیما	۱۴
			۴۷۲	نشیما	۱۴
			۴۷۳	نشیما	۱۴
			۴۷۴	نشیما	۱۴
			۴۷۵	نشیما	۱۴
			۴۷۶	نشیما	۱۴
			۴۷۷	نشیما	۱۴
			۴۷۸	نشیما	۱۴
			۴۷۹	نشیما	۱۴
			۴۸۰	نشیما	۱۴
			۴۸۱	نشیما	۱۴
			۴۸۲	نشیما	۱۴
			۴۸۳	نشیما	۱۴
			۴۸۴	نشیما	۱۴
			۴۸۵	نشیما	۱۴
			۴۸۶	نشیما	۱۴
			۴۸۷	نشیما	۱۴
			۴۸۸	نشیما	۱۴
			۴۸۹	نشیما	۱۴
			۴۹۰	نشیما	۱۴
			۴۹۱	نشیما	۱۴
			۴۹۲	نشیما	۱۴
			۴۹۳	نشیما	۱۴
			۴۹۴	نشیما	۱۴
			۴۹۵	نشیما	۱۴
			۴۹۶	نشیما	۱۴
			۴۹۷	نشیما	۱۴
			۴۹۸	نشیما	۱۴
			۴۹۹	نشیما	۱۴
			۵۰۰	نشیما	۱۴

نوع	عسل	صحیح	نوع	عسل	صحیح
۱۰	جل	حل	۱۹	یا صاحبے	یا صاحبی
۴	یفتخرون	یفتخرون	۲۱	بخوبی	بخوبی
۱۲	التخطاوس	الخطاوس	۱۵	لبوسک	لبوسک
۶	با امام	یا امام	۵	شاهدا	شاهدا
۶	تقیق کردن	تقیق کردن تو	۱۰	لا یقولهم	لا یقولهم
۱	حلم	حکم	۱۱	لبطن	لبطن
۱۰	اخر	اخر	۱۳	استباطانهم	استباطانهم
۲۰	بالشریا	بالشریا	۱۹	مستینر	مستینر
۱	بالشریا	بالشریا	۱۳	طحاوی	طحاوی
۱۰	بالشریا	بالشریا	۱۴	برودی	برودی
۸	الامل	الاصل	۱۴	فخرج	فخرج
۶	خلطان	خلکان	۲	مستون	مستون
۱۲	المه	المه	۴	الوقف	الوقف
۱۶	عین	عین	۹	دسمین	دسمین
۱۰	النیس	اینس	۱۰	ناله	ناله
۲۱	چپ	است	۱۹	باقامه	باقامه
۵	سید کر است	سید کر است	۱۰	تا	تا
۱۰	نیر است	نیر است	۱۳	صرفا	صرفا
۱	لا تقضاو	لا تقضاو	۵	نعمیه	نعمیه
۱	براد معین	برای العین	۱۰	دهم	دهم
۱۳	تذرف	تذرف	۱	خطاب	خطاب
۱۶	نیت	نیت	۲	برنامه	برنامه

ص	ع	ص	ع	ص
۱۲۴۳	استفاضی	۱۲۴۳	استفاضی	۱۲۴۳
۱۲۴۴	کتاب ذکره	۱۲۴۴	کتاب ذکره	۱۲۴۴
۱۲۴۵	در در النحر	۱۲۴۵	در در النحر	۱۲۴۵
۱۲۴۶	حقی القرآن	۱۲۴۶	حقی القرآن	۱۲۴۶
۱۲۴۷	فلسفه	۱۲۴۷	فلسفه	۱۲۴۷
۱۲۴۸	نقشه	۱۲۴۸	نقشه	۱۲۴۸
۱۲۴۹	طحاوی	۱۲۴۹	طحاوی	۱۲۴۹
۱۲۵۰	کدام	۱۲۵۰	کدام	۱۲۵۰
۱۲۵۱	بالواسطه	۱۲۵۱	بالواسطه	۱۲۵۱
۱۲۵۲	سفر و کدام	۱۲۵۲	سفر و کدام	۱۲۵۲
۱۲۵۳	فصحت	۱۲۵۳	فصحت	۱۲۵۳
۱۲۵۴	التعب	۱۲۵۴	التعب	۱۲۵۴
۱۲۵۵	لم یخذه	۱۲۵۵	لم یخذه	۱۲۵۵
۱۲۵۶	کو قوال	۱۲۵۶	کو قوال	۱۲۵۶
۱۲۵۷	نباری	۱۲۵۷	نباری	۱۲۵۷
۱۲۵۸	قابش	۱۲۵۸	قابش	۱۲۵۸
۱۲۵۹	حب و نسبت	۱۲۵۹	حب و نسبت	۱۲۵۹
۱۲۶۰	حضرت	۱۲۶۰	حضرت	۱۲۶۰
۱۲۶۱	رفه راز	۱۲۶۱	رفه راز	۱۲۶۱
۱۲۶۲	فنا	۱۲۶۲	فنا	۱۲۶۲
۱۲۶۳	احتش	۱۲۶۳	احتش	۱۲۶۳
۱۲۶۴	رحمة و اجل	۱۲۶۴	رحمة و اجل	۱۲۶۴

صحیح	غلط	صحیح	غلط
دکما الازالہ	دکما فی الزالہ	رطت	احلت
سند	سندہ	گردیدہ	گردیدہ
قابل	قابل قابل	دلوایتہ	دلوانہ
کہ اگر این	کہ این	نسمع	نسمع
علی الخطا	علی الحقا	ترسیدہ	ترسیدہ
تغوز	تغوز	فی العلم	فی علم
ہادی عشر	ہادی عشر	علماء امتی	علماء
ثانی عشر	ثانی عشر	صحیحہ راویان قرب	صحیحہ اقرب
برخص	برفض	محصور و مقصور	محصور و مقصور
ثالث عشر	ثالث عشر	ارجعی الی ربک	ارجعی الی ربک
بجا بجایش	بجا فی مش	فادخلی	فادخلی
مضر	مضر	بہشت	بہشت
رابع عشر	رابع عشر	فلیومردا	فلیومردا
احدا	احدا	ابن النیر	ابی النیر
لا تعدل	لا تعدل	مند	مند
الحجابی	الحجابی	نقض	نقض
حملنا	حملنا	انان مثل سیرالو	انان سیرالو
واجب نوشت	واجب	ما قلت	ما قلت
نیتہ	نیتہ	زفر	زفر
تجاہوا	تجاہوا	قد قالہ	قد قالہ
والدیر	والدیر	الحلان	الحلان
نترسیدید	نترسید	بقول	بقول

صفحہ	عین	صفحہ	عین	صفحہ	عین
۹۵۲۵	یغیب	۹۵۲۵	یغیب	۹۵۲۵	یغیب
۱۰۵۲۵	و قلدوا	۱۰۵۲۵	و قلدوا	۱۰۵۲۵	و قلدوا
۱۱۵۲۶	اللہ	۱۱۵۲۶	آیتہ	۱۱۵۲۶	آیتہ
۱۲۵۲۶	اخاند	۱۲۵۲۶	انناد	۱۲۵۲۶	انناد
۱۳۵۲۶	و یقول	۱۳۵۲۶	یقول	۱۳۵۲۶	یقول
۱۴۵۲۶	شعر کافی	۱۴۵۲۶	شوکانی	۱۴۵۲۶	شوکانی
۱۵۵۲۶	آن	۱۵۵۲۶	ان	۱۵۵۲۶	ان
۱۶۵۲۶	ماہی ما تاکم	۱۶۵۲۶	ماہی ما تاکم	۱۶۵۲۶	ماہی ما تاکم
۱۷۵۲۶	کہ لایکون	۱۷۵۲۶	کی لایکون	۱۷۵۲۶	کی لایکون
۱۸۵۲۶	و بقیان	۱۸۵۲۶	و بقیان	۱۸۵۲۶	و بقیان
۱۹۵۲۶	فانی و الاغیرہ	۱۹۵۲۶	فانی و الاغیرہ	۱۹۵۲۶	فانی و الاغیرہ
۲۰۵۲۶	فما عالم	۲۰۵۲۶	فما عالم	۲۰۵۲۶	فما عالم
۲۱۵۲۶	الخلق	۲۱۵۲۶	الخلق	۲۱۵۲۶	الخلق
۲۲۵۲۶	القصص	۲۲۵۲۶	المقصود	۲۲۵۲۶	المقصود
۲۳۵۲۶	قلت	۲۳۵۲۶	قلت	۲۳۵۲۶	قلت
۲۴۵۲۶	الواقبت	۲۴۵۲۶	الیواقیت	۲۴۵۲۶	الیواقیت
۲۵۵۲۶	با	۲۵۵۲۶	با	۲۵۵۲۶	با
۲۶۵۲۶	درپیش امام	۲۶۵۲۶	درپیش امام	۲۶۵۲۶	درپیش امام
۲۷۵۲۶	فے الصلوٰۃ	۲۷۵۲۶	فے صلوٰۃ	۲۷۵۲۶	فے صلوٰۃ
۲۸۵۲۶	فی القراۃ	۲۸۵۲۶	القراۃ	۲۸۵۲۶	القراۃ
۲۹۵۲۶	فاح	۲۹۵۲۶	فانتہی	۲۹۵۲۶	فانتہی
۳۰۵۲۶	قصاد	۳۰۵۲۶	قصاد	۳۰۵۲۶	قصاد

صحیح	عسله	صحیح	عسله
المعدایه	برایه	صحابیه	صحابی
یشیر	یشیر	لا تعقلون	لا تعقلون
تلفین	تلفین	صوت	صوت
انفا	انفا	رضاعین	رضاعین
الحن	الحسن	اذکر	ذکر
از لقوذ	تر لقوذ	للجته	للجته
لتبصیف	تبصیف	فی البصره	فی تبصره
مسند	مسند	مرجوح	مرجوع
اطلاع	اطلاق	نمائم	نمائم
سطر وحه	مستردحه	فجبه	فجبه
طعنهما	طعنای	فبثله	فبثله
و	از	و اسوای	و ابراست
ز هق	ذ هق	مکانه	مکستانه
که ازان	وازان	تطسین	تطسین
بر رفع رفع یدیا	بر رفع یدین	تعدل	تعديل
دحل هو	دحل هو	صلیه	صلیه
مرجوح	مرجوع	الستین	الستین
سمعت	سمعت	الهدایه	هدایه
که پدرش حکم لغت	که نفی کرده شده	بصحیح	بصحیح
مرجوح	مرجوع	بصحیح	بصحیح
که بظاهر	بظاهر	الاستقبال	الاستقبال
وارد	وارد	حمرین	حمرین

صحیح	عسل	صحیح	عسل
فردی	فردی ۵ ۵۸۱	مجبی	مجبی ۸ ۵۸۱
البحر	البحر ۱۲ ۵۸۲	مبس	مبس ۴ ۵۸۲
فی تاریخ الخلفاء	فی الخلفاء ۱۳ ۵۸۲	اصحار	اصحار ۹ ۵۸۲
شوکانی بحیث	شوکانی بحیث ۱۴ ۵۸۲	عس	عس ۱۲ ۵۸۲
الصواب	الصواب ۲۰ ۵۸۲	شمارا بهین	شمارا بهین ۱۲ ۵۸۲
المذنبه	المذنبه ۱ ۵۸۳	النار	النار ۲ ۵۸۳
الظردا	الظردا ۲ ۵۸۳	مروه	مروه ۲ ۵۸۳
این	این کیف ۲۱ ۵۸۳	تکی	تکی ۲ ۵۸۳
الی	الی ۱۳ ۵۸۳	جو	جو ۱۱ ۵۸۳
رداء	رداء ۱۴ ۵۸۳	باشد	باشد ۱۹ ۵۸۳
وازا احوال	وازا احوال ۱۵ ۵۸۳	صاحب است	صاحب ۲۱ ۵۸۳
خبر	خبر ۱۹ ۵۸۳	باطن	باطن ۸ ۵۸۳
بقول	بقول ۲۱ ۵۸۳	محقق	محقق ۱۱ ۵۸۳
خبر دانش	خبر دانش ۹ ۵۸۴	عندیه	عندیه ۱۳ ۵۸۳
معرا مبره	معرا مبره ۱۱ ۵۸۴	بطور نمودی	بطور نمودی ۱۸ ۵۸۳
خبر و مشغول طیب	خبر و مشغول طیب ۱۸ ۵۸۴	من الدرایه	من الدرایه ۲۰ ۵۸۳
آده	آده ۱ ۵۸۴	شهادت	شهادت ۱۳ ۵۸۴
می ترساند	می ترساند ۶ ۵۸۴	استخلفه	استخلفه ۱۹ ۵۸۴
و صحابی	و صحابی ۲۰ ۵۸۴	لیفت	لیفت ۱۸ ۵۸۴
متبصره	متبصره ۱۴ ۵۸۴	لاندری	لاندری ۱ ۵۸۴
آئیمه مجتهدین	آئیمه مجتهدین ۲۱ ۵۸۴	منبیره	منبیره ۱۳ ۵۸۴
تداول	تداول ۱۱ ۵۸۴	منبیره	منبیره ۲۳ ۵۸۴

صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ
مذا الفساد	من الفساد	۱۲	۴۱۱	ہذا کفایت	ہذا کفایت	۱۶	۵۹۲
دستاک	دستاک	۷	۴۱۶	لمن لد الدراية	لمن الدراية	۱۶	۵۹۲
کرہ	نکرہ	۸	۴۱۶	عقلیۃ	عقلیۃ	۱۲	۵۹۵
مزید	مزید	۳	۴۲۱	بالسنۃ	السنۃ	۱۳	۵۹۵
یا شر حشر	سیر حشر	۱۲	۴۲۲	التوجیه ہذا الخیر	التوجیه ہذا الخیر	۱۹	۵۹۵
فطر	منظر	۱۸	۴۲۳	نشہ	نشہ	۲	۵۹۸
قول بلید	قول بلید	۱۰	۴۲۴	لا تفتردا	لا تفتردا	۸	۵۹۸
و تحریر انہم	وا انہم	۳	۴۲۷	اکن	اسکن	۱۷	۵۹۸
قالوا	قالو	۱۱	۴۲۷	تقلدوا تقلدوا	تقلدوا تقلدوا	۱۳	۵۹۹
بطرن	بطرب	۵	۴۳۰	مرجح	مرجوع	۴	۶۰۰
پسندی	مندی	۱۶	۴۳۱	المفید	المقید	۱۱	۶۰۰
مشہ	مشہ	۱۶	۴۳۲	چون حال معتمد	چون معتمد	۵	۶۰۲
بر مقلدین	بر مقلدین ہرگز	۱	۴۳۴	من الايقاظ	من ايقاظ	۱۹	۶۰۲
سم صا	سمہ و صد	۱۰	۴۳۶	گا ہی	اگا صے	۸	۶۰۳
ظور	ظہور	۱۵	۴۳۷	طرفہ غریب	طرفہ و غریب	۱۸	۶۰۴
باخبار	باخیار	۹	۴۴۱	متدبر	متدیر	۱۹	۶۰۴
نذیرہ	نذیر	۱۰	۴۴۱	قومی	قوی	۳	۶۰۶
فاذا	اذا	۱۷	۴۴۱	قد است	ندامت	۱	۶۰۷
با اقرباے	یا اقرباے	۷	۴۴۲	گرایند	گردایند	۱۰	۶۰۸
شائش	مائش	۴	۴۴۳	خلافت	خلافت	۷	۶۰۹
و بہ نسبت	نسبت	۶	۴۴۳	بعثت	لغت	۵	۶۱۱
مگر	طر	۲۱	۴۴۳	بطلان دگوا یہود	عذاب یہود	۸	۶۱۱

صحیح	غلط	۱	۲	صحیح	غلط	۱	۲
الفصله	الفتالة	۱۹	۴۵۷	این امر	این امر	۱	۴۴۶
ناهنم بریدون	ناهنم بریدون	۲۱	۴۵۸	اثر	حدیث اثر	۳	۴۴۷
بعض	بعض	۱	۴۵۹	هذا	هذه	۴	۴۴۸
نشوند	نشوند	۳	۴۶۰	برسانه العادۃ علم	برسانه العادۃ علم	۵	۴۴۹
ظاهر ساخته	ظاهر ساخته	۱۸	۴۶۱	البشره	البشره	۲۱	۴۵۰
نسوب کرده	نسوب کرده	۱۹	۴۶۲	مکنزوا	مکنزوا	۴	۴۵۱
بدعتیان	بدعتیان	۱۱	۴۶۳	بجبر	بجبر	۲۱	۴۵۲
خیرتش	خیرتش	۱۲	۴۶۴	مشک	مشک	۱۴	۴۵۳
قولهم	اقوالهم	۱	۴۶۵	کنایه شود	کنایه شود	۶	۴۵۴
و همچنین	و همچنین	۲	۴۶۶	در امت	در کرامت	۸	۴۵۵
به ثبوت	ثبوت	۲	۴۶۷	بالع	تأمع	۱	۴۵۶
امور مشربیه	امور مشربیه	۲	۴۶۸	و نسبت ایشان	بر نسبت شما	۴	۴۵۷
کشت	کشت	۱۰	۴۶۹	رحمهم را	و غیره را	۱۳	۴۵۸
لا بدیه	لا بدیه	۱۱	۴۷۰	شانی	شانی	۵	۴۵۹
یا فتنه	یا فتنه	۲۰	۴۷۱	باخبار	باخبار	۱۲	۴۶۰
مردان	مردان	۱۶	۴۷۲	لم تنله	لم تنله	۱۹	۴۶۱
بالصین	بالصین	۸	۴۷۳	میرد	می پرد	۱۹	۴۶۲
ابن حزم	ابن خرم	۱۰	۴۷۴	پستر	پیشتر	۱	۴۶۳
در تعین	در تعین	۱۳	۴۷۵			۵	۴۶۴
خسته	خسته	۱۱	۴۷۶	ایوم الکلت	الکلب	۱۳	۴۶۵
کرده	کرد	۱	۴۷۷	و محل	و محل	۱۸	۴۶۶
الان	الان	۴	۴۷۸	الدین	الدین	۵	۴۶۷